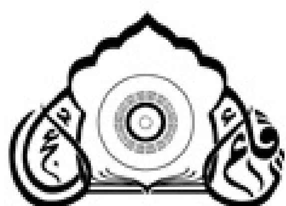


مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان



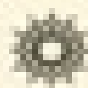
السلام علیک یا صاحب الزمان

مطلع سعدین و مجمع بحرین

۴

کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی

باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی



بسم الله الرحمن الرحیم

مطلع سعدین و مجمع بحرین

نویسنده:

کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی

ناشر چاپی:

موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مطلع سعدین و مجمع بحرین جلد ۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : عبدالرزاق سمرقندی، عبدالرزاق‌بن اسحاق، ق۸۸۷ - ۸۱۶

عنوان و نام پدیدآور : مطلع سعدین و مجمع بحرین/ کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی؛ به‌اهتمام عبدالحسین نوایی

مشخصات نشر : تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۵ - ۱۳۷۲.

مشخصات ظاهری : ۲ ج(در ۴ مجلد)

فروست : (موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)؛ شماره ۶۸۲)

(پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۷۵۰۲۸، ۷۵۰۲۹، ۷۵۰۳۰)

شابک : ۹۶۴-۴۲۶-۰۴۲-۲۳۱۰۰ریال(شمیز)،۴۲۰۰ریال(گالینگور)؛بهای‌هرجلدمتفاوت

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلد اول: چاپ اول: طهوری، ۱۳۵۳ فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا

یادداشت : ص. ع. لاتینی‌شده:Kamal al -din Abd ol-Razzaq Samarqandi. Matla-i Sa'dayn wa Majma-i Bahrayn.

یادداشت : جلد دوم براساس متنی است که قبلا به‌اهتمام محمدشفیع تصحیح و همراه با توضیحات در سال ۱۹۳۶ در لاهور چاپ و منتشر شده و سپس توضیحات و اصلاحات عبدالحسین نوایی بدان افزوده شده است.

یادداشت : نام ناشر در مجلدات دوم تا چهارم به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تغییر یافته است.

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : ج. ۱. دفتر ۱، [حوادث تاریخی] ۰۴/۲ - ۱/۷۱ هجری .-- ج. ۱. دفتر ۲، [حوادث تاریخی] ۸۰۷ - ۷۷۲ هجری .-- ج. ۲. دفتر ۱، [حوادث تاریخی] ۸۵۰ - ۸۰۷ هجری .-- ج. ۲. دفتر ۲، [حوادث تاریخی] ۸۷۵ - ۸۵۰ هجری

موضوع : ایران -- تاریخ -- تیموریان

شناسه افزوده : نوایی، عبدالحسین، گردآورنده

شناسه افزوده : شفیع، محمد، ۱۹۶۳ - ۱۸۸۳، مصحح

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

رده بندی کنگره : DSR۹۴۷/ع۲م۶ ۱۳۷۲

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۶

شماره کتابشناسی ملی : م۷۲-۶۴۰

[جلد دوم دفتر دوم]

وقایع سنه احدی و خمسین ذکر حوادثی که میرزا عبد اللطیف را در راه خراسان پیش آمد

اشاره

در افتتاح این سال، احوال اختلال دولت و اقبال حضرت خاقان سعید به اطراف بحروبر و ممالک هفت کشور رسید و گرد فتنه و

غبار آشوب از مرکز خاک تا محیط افلاک صعود یافت و دود آه و شعله افغان به اوج ماه و ذروه کیوان برآمد.

مصرع

کیوان شنیده صدره مه هم شنیده باشد و اردوی همایون بی سروسامان با دیده‌های گریان و سینه‌های نالان به بلدهٔ الوزاره سمنان رسید و در آن مقام وزرای عظام، دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی و صاحب اکرم خواجه شمس الدین سمنانی که شب اول واقعه هائله از اردوی اعلی بیرون رفته بودند، در سمنان به خدمت شاهزاده عبد اللطیف التجا نمودند و به دستور زمان خاقان مرحوم در دیوان مهر زدند و شاهزاده به یوسون حضرت خاقان سعید به اخلاص تمام متوجه زیارت شیخ ربّانی و مرشد حقّانی، رکن الملهٔ والدین شیخ علاء الدوله سمنانی، قدّس سره فرموده از روحانیت آن حضرت مدد طلبید و از آن‌جا به جانب دامغان روان شد.

و داروغه دامغان سعادت نام شقاوت فرجام ابواب عصیان گشاده دروازه‌های دامغان بسته بود و امرای قوچین که خویشان او بودند هرچند نصیحت کردند التفاوت ننمود و در اردو احوال تنگی و نایافت به حدّی بود که میدان بیان از

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۰۴

شرح آن تنگ آید و زبان تحریر از تقریر عاجز شود و عبور لشکر منصور بی‌یراق از آن حصار دشوار. میرزا عبد اللطیف فرمود که لشکر دایره‌وار پیرامون حصار محیط شوند و شهر را به‌سان مرکز در میان گیرند. و چون لشکر در اطراف شهر فرودآمد، شب اول، امیر پیر لقمان برلاس شاهزاده را پشت داده رو به دار السلطنه هرات نهاد و میرزا عبد اللطیف به جنگ بسیار قلعه و حصار را مسخر ساخت و شعله خشم جهانسوز آتش در تر و خشک آن بلده انداخت و هرچه اسم شیء بر آن افتد غارت یافت و خون سعادت قوچین را به شفاعت قوچینان بخشید.

و به بلده متبرک بسطام آمده شرف آن منزل و مقام و سعادت زیارت مشایخ اسلام قدس اللّه تعالی ارواحهم دریافت «۱» و مجاوران آن‌جا به عرض رسانیدند که چون میرزا ابو القاسم بابر به این‌جا رسید قاصدان از طرف ولایت جرجان به طلب او آمدند و او چون ابر و باد به طرف استراباد درآمد.

و بیان این سخن آن است که حضرت خاقان سعید قولی همایون فرموده بود که هرسال چند امرای تومان قشلاق در ولایت جرجان کرده از لشکر طرف دشت قبچاق و اوزبکان قزاق برخبر باشند و درین سال، از امرای نامدار امیر هندوکه بود و چون خبر واقعه ناگزیر از جانب ری به امیر رسید، اول به ضبط اسبان دیوان و اموال و جهات امرا اهتمام نمود و قاصدان از چند راه به طلب میرزا ابو القاسم بابر فرستاد و شاهزاده را به سلطنت مملکت مازندران و تمام خراسان نوید داد و همانا سابقا وعده‌ای بوده باشد که اگر صورتی چنین روی نماید بی‌توقف به ولایت جرجان درآید و چون شاهزاده عزیمت مازندران فرمود، امیر هندوکه چند مرحله استقبال فرمود و شرایط نیکوبندگی به جای آورد و مفصّل گله‌های اسبان به موقف عرض رسانید و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب سلطنت به رسم پیشکش گذرانید و مستحسن و مقبول آمد و مملکت مازندران در قبضه اقتدار

---

(۱). نسخه اضافه دارد: به تخصیص مزار مورد الأنوار سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس سره را زیارت فرمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۰۵

نواب نامدار قرار یافت و انوار سلطنت شاهزاده بر اطراف آن مملکت تافت وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ «۲».

بیت

شاهی زری برآمد و مازندران گرفت‌وانگه به ضرب تیغ تمام جهان گرفت «۳» میرزا عبد اللطیف برین اوضاع اطلاع یافته به پل ابریشم آمد و از آن‌جا میل جانب ماوراء النهر نموده باز از آن برگشت و عازم سبزوار شد و در اثنای راه خبر آمد که جمعی امرا که

به استدعای میرزا سلطان محمد رفته بودند: امیر سلطان شاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس پیش میرزا عبد اللطیف می‌آیند و امیر شیخ ابو الفضل پیش میرزا سلطان محمد توقف نمود و امیر احمد از راه ترشیز به هرات رفت و روز دیگر امرای برلاس رسیدند و میرزا عبد اللطیف از سبزوار به جانب نیشابور عزیمت نمود و مهد علیا گوهرشاد آغا همچنان محبوس بود و امرای ترخانی هم گرفتار بودند. و در نیشابور معلوم شد که میرزا علاء الدوله درهای گنجهای جهان گشاد و زر بسیار به همه کس داد و جمعی بهادران به طرف مشهد مقدس فرستاد و تمام این کلام به نوع بسطی سرانجام خواهد یافت.

ذکر سلطنت میرزا علاء الدوله به استقلال و گرفتاری میرزا عبد اللطیف به تقدیر ایزد متعال

از لمعات نیرات کلمات سابق و رشحات منشآت حکایات متناسق خاطر آگاه انتباه یافته و پرتو شعور بر آن تافته که حضرت خاقان سعید در آن زمان که رایت آفتاب اشراق به صوب مملکت عراق برافراشت، میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه

---

(۲). سورهٔ ص، ۸۸.

(۳). بر حاشیه نسخه: ازین بیت که در مدح کافی است اسم شریف بابر بیرون می‌آید به طریق معما.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۰۶

هرات به جای خود گذاشت و چون در ملک ری واقعه واقع شد، مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همعنان باد به صوب هرات فرستاد و شرح واقعه اعلام داد و میرزا علاء الدوله جویهای خون بر چهره لاله‌گون روان ساخت. اما داغی که بر صمیم دل بود بر صحرا نینداخت و با امرا مشورت نموده مصلحت چنان دیدند که یک جمعه دیگر به دستور معهود خطبه به نام و القاب جناب مغفرت مآب مزیّن باشد و چون مردم بسیار از اردو آمدند واقعه پنهان نماند.

بیت

درد فراقش تاکنون در دل نهان می‌داشتم‌چون فاش شد یکبارگی دیگر چه پنهان دارمش آواز ناله و شیون از هر سرا و روزن به عیوق برآمد و صدای فریاد و زاری به اوج گنبد زنگاری گذشت.

و میرزا علاء الدوله را داعیه‌ای بود که استرضای عم بزرگوار میرزا الغ بیک نماید و مبلغی نامی و تحفه‌های گرامی به ماوراء النهر ارسال نماید. امّا چون اخبار از طرف میرزا عبد اللطیف رسید که نسبت با مهد علیا شیوه بی‌حرمتی ورزید و طریق عدوان را عازم است و در عصیان جازم، میرزا علاء الدوله نیز آثار خلاف اظهار کرد و دوال اقبال بر گورگه استقلال کوفت و به حصار اختیار الدین فرمود و خزاین جهان را گشود و چندان زر به لشکر بخشید که بیش از آن در خزانه خیال و گمان نمی‌گنجید و از شاهزادگان میرزا صالح ولد میرزا پیر محمد شیرازی و امیر اویس ترخان و امیر احمد ترخان را معین فرمود که همراه شمال و صبا استعجال فرمایند و به طرف نشابور رفته دستبردی نمایند و اساس جمعیت میرزا عبد اللطیف را براندازند و مهد علیا و امرای ترخانی را از حبس خلاص سازند و امرا از راه سرخس به مشهد مقدس آمده دانستند که میرزا عبد اللطیف غافل است و تندخویی و درشتگویی عادت ساخته و ایل والوس را به غارت و تاراج خان ومان برانداخته.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۰۷

بیت

همه جور و بیداد شد کار اودرین شیوه خلقی گرفتار او و امرا از مشهد مقدس به نیشابور آمدند و اندیشه صایب و فکر ثابت بر تدبیر آن کار گماشته و بهادران هر فوجی در گوشه‌ای فرصت نگاه داشته با یکدیگر مقرر کردند که چون جهان مانند دل تباه‌کاران سیاه شود و سپاه شب بر لشکر روز فیروز آید عزیمتی که دارند به امضا رسانند و خاطر از جانب آن مهم جمع سازند و

چون شهسوار فلک کمیت آفتاب را از میدان آسمان بیرون تاخت و ادهم شام را به غرر درر و جواهر زواهر مرصع ساخت و شهاب ثاقب گرد قطب گردان شده و فرقدان دیده‌بان‌وار در حوادث روزگار حیران شده و زهره نشاطانگیز ترک بزم عشرت گفته و بهرام خون‌آشام قبضه تیغ تیز و شمشیر خونریز گرفته ثوابت از بالای پرده کحلی به نظاره ایستاده و چشم عبرت بر چابکدستی شعبده‌باز گردون نهاده امرا و بهادران چون آتش سوزان درآمدند و مهد علیا گوهرشاد آغا و امرای ترخانی را از حبس بیرون آورده از اردو به در بردند و برغو کشیده سورن انداختند.

بیت

به گردون شد از نای زرین خروش‌به دریای لشکر در افتاد جوش میرزا عبد اللطیف چون بخت بد همه شب در خواب غفلت غنوده و بر تخت استراحت به فراغت آسوده.

بیت

یا راقد اللیل مسرورا با ولهانّ الحوادث قد یطرقن اسحارا چون آواز برغوبه گوش هوش او رسید از خواب غفلت بیدار گردید و سراسیمه از بستر خواب برخاست و جلادت نموده صف قتال آراست دلهای دلیران

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۰۸

در خفقان افتاد و بهادران در جولان آمدند و مجلس رزم را آهنگ جنگ تیز شد و زخمه سنان از اوتار عروق ناله حزین برآورد و هرچند مردم میرزا عبد اللطیف در میان آن لشکر قطره‌ای بود در دریای محیط یا ذره‌ای به نسبت اجرام بسیط، اما شاهزاده با آن مقدار مردم که داشت شکوه آن گروه را عدم انگاشت و در میدان مصاف حمله‌ای پی‌درپی کرده هر طرف می‌تاخت و سرهای گردنکشان را چون گوی در دست و پای خنگ چوگانی می‌انداخت. ناگاه سمند باد رفتار او به سر درآمد و مراد خاطر مخالفان برآمد. شاهزاده به غیر تسلیم راهی ندید و بیرون از عجز پناهی نیافت.

در قید اسار و ذلّ خسار گرفتار شد.

بیت

سعادت به بخشایش داور است‌نه در دست و بازوی زورآور است و باقی سپاهیان را دست و گردن بسته امیر جنید بوته و جمعی به یاسا رسیدند و بعضی به شفاعت از آن ورطه خلاص شدند و اردوی شاهزاده به غارت رفت و زلازل در منازل افتاد و خروش ناله و نفیر به اوج فلک اثیر شد و سپاه میرزا علاء الدوله مفتوح آیات و منصور رایات عازم هرات شد «۴».

بیت

همی تا بگردانی انگشتری‌جهان را دگرگون شود داوری

یکی را درآرد به هنگامه تیزدگر راز هنگامه گوید که خیز «۵» و میرزا علاء الدوله تا سعدآباد «۶» جام آمده بود و به شرف ملاقات مهد علیا

---

(۴). در حبیب السیر (۳: ۳: ۱۳۹) گفته است که بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نعش مغفرت انتما و مرافقت مهد علیا گوهرشاد آغا عازم هرات گشتند.

(۵). خمسه نظامی (شرف نامه) ص ۱۶۶.

(۶). به بیست و شش فرسنگ از نیشابور بر راهی که برهری رود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۰۹

قران سعدین روی نمود و شکر مواهب الهی به ادا رسانید و به شکرانه مستحقان را شادمان گردانید و اطراف لشکر از چپ و راست

به خوبتر صورتی برآراست. قبه بارگاه از ذروه مهر و ماه گذشته و ذیل شادروان بر ایوان کیوان فروهشته تخت بخت بر فرق مشتری نهاده و متکای دولت از اطلس زربفت آفتاب ترتیب داده بر سریر سلطنت نشست و اطراف مجلس به امرای کبار و بهادران نامدار زینت یافت و فرمان فرمود که میرزا عبد اللطیف را از جانب چپ درآورند کمرش از میان گشاده و بلا و محنت روبه‌رو نهاده پیش تخت سلطنت رسید و میرزا علاء الدوله در کمال سلطنت و عظمت پرسید که چرا با مادر خود این بدیها کردی. شاهزاده جواب گفت: من بد کردم. تو نیک کن تا وفا بینی. میرزا علاء الدوله خط امان بر صحیفه خطا و قلم عفو بر جریده جریمه او کشید و خرگاهی خاص جهت او تعیین نمود و مستحفظان مقرّر فرمود.

و اعلام ظفر اعلام از سعدآباد جام به طالع سعد و فال همایون عازم دار السلطنه هرات شد و در مستقر دولت و مرکز دائره خلافت نزول اجلال فرمود. سادات و موالی و مشایخ و اهالی مراسم دعا و ثنا و شرایط نثار و نیاز به جای آوردند و میرزا عبد اللطیف در حصار اختیار الدین محبوس شد.

بیت

شمشیر خوب را نبود باک از غلاف‌آیینه را چه عیب ز آیینه‌دان بود و نعش مغفرت مآب را به آیین پادشاهی و یوسون شاهنشاهی در مدرسه مهد علیا در گنبد خوابگاه میرزا بایسنغر مدفون ساختند.

شعر

فیا دافنیه فی الثری انّ لحده‌مقّر الثّریا فادفنوه علی علم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۱۰

بیت

در خاک تا مقر ترا چشم عقل دیددانست آن‌که گنج بود در درون خاک اساس سلطنت اندراس یافت و لباس خلافت خلاقت پذیرفت.

بیت

ماه تمام ملک به زیر نقاب شدآب حیات خلق دریغا سراب شد رسم آش و اطعام و ختمات کلام ملک علام به تقدیم رسید و الملک للّه تعالی وحده و انه لا یزول.

بیت

ملک خداست باقی و پاینده بعد از آن‌آثار شرع مصطفوی و دگر هباست* و چون واقعه آن حضرت در ولایت ری واقع شد و اقرب اولاد در آن بلاد میرزا سلطان محمد بود مناسب چنان نمود که جواد خوش‌خرام قلم عنان سخن به جانب او معطوف سازد و به شرح و بسط در آن باب فصلی پردازد.

مصرع

گر دهد توفیق یزدان این رقم دارد قلم

ذکر عزیمت میرزا سلطان محمد به جانب فارس و عراق و تسخیر آن ولایت به تایید مهیمن خلاق

میرزا سلطان محمد چون از واقعه هائله خبر یافت و شعله آن آتش جگرسوز در درون مخزون او تافت تاج خسروی از سرو دواج «۷» پادشاهی از بربینداخت و از چشم خونبار بر صفحه رخسار لاله‌زار عیان ساخت و علی الفور از نواحی خرم‌آباد «۸» و

(۷). به معنای بالاپوش است. دواج [به کسر دال] به معنی لباس و دواج [به فتح دال] به معنی قبا (فرهنگ آنندراج).

(۸). ر ك به ليسترينج ص ۲۰۱ به بعد.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۶۱۱

چمچمال «۹» متوجه ری شده در منزل خاقان مغفور نزول فرمود و به اذيال شكيبايی تمسك نموده می گفت:

شعر

خلقنـا رجـال للتصبر و الأذیو تلك الغوانی للبكا و المآتم و از آن‌جا عنان مراد بر سـمت دار الامان اصـفهان انعطاف داد و آن بلـده فرخنده از فرموكب همايون غيرت‌افزای بلاد ربع سكون شد.

بيت

گزارشگر دفتر خسروان‌چنين كرد مهد گزارش روان

كه چون در صفاهان كمربست شاه‌رسانيد بر چرخ هفتم كلاه

صفاهان بدان‌سان كه می‌خواستندبه ديبا و گوهر بياراستند اكابر و اعيان اصفهان كه پايمال عنا و پی سپر محنت و بلا شده بودند، به يمن مقـدم شـاهزاده، بسـط بسـاط نشـاط و فرح و انبساط نمودنـد و جمعی را كه در ساوه به فرمان حضـرت خاقان سـعيد آسيب فنا رسـيد، شاهزاده بازمانـدگان ايشان را رعايت و عنايت فرمود و همه را به انواع دلجويی نموده و بعد از چند روز كه ممالك عراق به طلعت آفتاب اشـراق نور و ضـيا و رونق و صـفا يافت و اطراف آن ولايت از آثار عدالت نظامی از سـر و قوامی ديگر گرفت و ميرزا سلطان محمد عزم تسخير مملكت فارس فرمود و با لشكر فراوان از دار الأمان اصفهان به جانب دار الملك شيراز نهضت نمود.

و در اين اثنا، شيخ محب الدين ابو الخير كه صاحب اختيار تخت فارس بود و

---

(۹). برای سـلطان‌آباد چمچمـال (يـا جمجمـال) كـه امروز خراب است ر ك به ليسترينـج ص ۱۹۳، در نزهـهٔ القلوب حاشـيه ص ۶۵ احتجمال به‌طور نسخه بدل دارد. شايد كه از آن جمجمال مراد است.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۶۱۲

حضـرت خاقـان سـعيد پيش از يـورش عراق او را به هرات آورده حبس فرمود و بعـد از واقعه آن حضـرت، ميرزا علاءـ الـدوله او را بيرون آورده محترم ساخت و او بر جمازه سوار شـد عازم عراق شد، درين محل به ميرزا سـلطان محمد پيوست و ملايم مزاج اشـرف آمـد و خـدمت شـيخ به سـبب كينه ديرينه كه در خاطر از شـيرازيان داشت به سـعی تمام باعث انتقام گشت و ميرزا سـلطان عبد اللّه چون از اين حال آگاه شد، لشـكری بی‌قياس از اطراف مملكت فارس جمع آورده به عزم مقابله و قصد مقاتله از شيراز بيرون آمد و مسالك آن ممالك محكم ساخته و مضـبوط داشـته چنـد روز آن دو لشـكر در برابر يكـديگر از ماورای قلال جبال روز گذرانيـد و درين ولا، امير حاجی محمد قناشـيرين از جانب كرمان با لشـكر فراوان رسـيد و در سلك بندگان منتظم گرديد و مواد شوكت ميرزا سلطان محمد ازدياد يافت.

بيت

دو لشكر برابر شد آراسته‌شد از هر طرف بانگ برخاسته «۱۰»

دو بحر از دو سو در خروش آمـده‌دو دريای آتش به جوش آمده عاقبهٔ الأمر به وقت صـبح كه سـلطان مالك رقاب آفتاب رايت نور برافراشت و به عزم جهانگشـايی تيغ شـعاع جهـان اقطـاع برداشت و سبز خنگ تيز رفتار در قفای منهزمان ثوابت و سـيار برانگيخت و سيمرغ زرين بـال آتش منقار بر بالای كوه قاف برآمـد و زاغ شب از بوم جهان بگريخت، قراولان ميرزا سـلطان محمـد محل يافته بر فراز كوه برآمدند و كار از آن گذشت كه به تدبير و حيله روزگار گذرانند. شكل مصاف و پيكر پيكار پديدار گشت.

بيت

خروش کوی و بانگ نای برخاستزمین چون آسمان از جای برخاست

---

(۱۰). خمسه نظامی (اسکندرنامه) ص ۱۳۷: شد آزرمها پاک برخاسته

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۱۳ علمداران علم بالا کشیدنددلیران رخت بر صحرا کشیدند از طرفین صف قتال و جدال آراستند و از سر جان که متاعی گران بود برخاستند. میان آسمان و زمین غباری برخاست که جز به باران خون نمی‌نشست.

فارسان فارس بر بالای نیزه و گیسوی پر خم پرچم چنان فتنه بودند که روز مصاف را شب زفاف می‌پنداشتند و دلاوران اصفهان به دولت سلطان خراسان جام مالامال خون‌جگر که ساقی اجل می‌داشت شراب ناب می‌انگاشتند. لب بر لب خنجر آبدار نهاده و گردن به حلقه زلف کمند تابدار داده در پای علم سراندازی و بر عشق ظفر جانبازی می کردند.

بیت

به جنبش درآمد دو دریای خون‌شد از موج آتش زمین لاله گون

سنان بر سر موی بازی کنان‌به خون روی دشمن نمازی کنان «۱۱» لشکر فارس اکثر اهل حرفه بودند و هنگام مصاف میل صنعت می‌نمودند و در؟؟؟ پیکار بی کار نمی‌نشستند و در وقت گیرودار صاحب یسار و مایه‌دار می‌زیستند. جوهر جان را به نوک پیکان در رشته می کشیدند و بر در اشک یاقوت لبان نمی‌بخشیدند و هر طرف به الماس تیغ فتنه می‌انگیختند و خون لعل زمرد خطان بر خاک هلاک می‌ریختند. صرافان که از غایت خرده دوستی حبه سیم را به حبهٔ القلب ترجیح می‌نهادند نقد جان و گنج روان را در چارسوی معرکه رایگان می‌دادند. دهاقین در میدان مصاف تخم فتنه می کاشتند و به داس تیغ سرها بر مثال خوشه برمی‌داشتند. باغبانان در گلزار کارزار از عارض لاله‌رویان گل و ارغوان می‌فشاندند و به جای سرو و شمشاد نی نیزه و تیر خدنگ می‌نشاندند. جراحان به سیل سنان خاطر خستگان می‌خراشیدند و به جای مرهم نمک بر جراحت

---

(۱۱). خمسه نظامی (اسکندرنامه) ص ۲۲۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۱۴

می‌پاشیدند. فصادان نیش اجل بر رگ جان می‌زدند و مادهٔ الحیوهٔ را از مجاری شرائین اخراج می کردند.

القصه از اطراف و جوانب جنگ پیش بردند و میرزا سلطان عبد اللّه سعی و کوشش بسیار نمود و لشکر فارس آثار شجاعت به ظهور آوردند.

بیت

سپاه از دو سو بر سربارگی «۱۲»بجنبید لشکر به یکبارگی

سم بادپایان فولاد نعل‌به خون دلیران زمین کرده لعل

درنگ «۱۳» کمانهای بازوشکن‌بسی خلق را برده از خویشتن

ستیز دو لشکر چو از حد گذشت‌زمانه یکی را ورق درنوشت

قوی دست را فتح شد رهنمون‌به زنهار خواهی درآمد زبون عاقبت نسیم نصرت از مهب وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ «۱۴» به علم دولت میرزا سلطان محمد وزید و صبح اقبال از مطلع آمال او دمید و لشکر فارس باس و یأس بر ایشان غالب شد.

مصرع

به یک بار از هم فروریختند

و از خسته و کشته میدان جنگ با کوه و پشته همسر شد و سرهای گردنکشان با خاک ره برابر گشت و میرزا سلطان عبد اللّه روی

از میدان ستیز به بیابان گریز نهاد و به انواع محنت خود را به قلعه اصطخر رسانید و به هرگونه مشقت چند روزی در آن قلعه گذرانید و لشکر فارس غارت بی‌قیاس یافته عراقیان از نقود

---

(۱۲). مصراع در خمسه نظامی (اسکندرنامه) ص ۱۴۴: بفرمود شه کاز سربارگی.

(۱۳). اسکندرنامه: ترنک. درنگ صدای تار و گرز و شمشیر و شکستن آبگینه و چینی است (فرهنگ آنندراج).

(۱۴). آل عمران ۱۲۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۱۵

بسیار و جواهر بی‌شمار کان یسار و بحر استظهار شدند و ملک فارس که به‌منزله فذلک ممالک «۱۵» است داخل حوزه دیوان اصفهان شد و میرزا سلطان محمد شکر مواهب الهی به جای آورده عزیمت دار الملک شیراز نمود و اکابر و اعالی و سادات و موالی داعیان و کلویان شرایط استقبال به تقدیم رسانیده مراسم نثار و پیشکش به جای آوردند و شاهزاده همه را به مواهب انعام و مواجب اکرام اعزاز و احترام فرمود و افتخار النقبا سید نظام الدین احمد را به استدعای میرزا سلطان عبد اللّه ارسال نمود و اقسام قسم یاد کرد که قصد قتل او اصلا و قطعا نکند و در رعایت جانب او انواع شفقت به ظهور آورد و مرتضی اعظم عازم قلعه شد و این سخن مشهور باشد و در کتب تواریخ مسطور که چهار هزار سال صدای کوس نوبت از فلک این قلعه و اسکون «۱۶» و قلعه شکسته که هر سه قلعه برابر یکدیگر واقعه است به اوج سپهر برین رسیده و سخن فردوسی اشارت به آن است که

بیت

سه دز گنبدان صطخر گزین‌وطن جای شاهان ایران زمین مرتضای اعظم با سلطان عبد اللّه ملاقات کرده او را ایمن گردانید و شاهزاده را مستظهر و امیدوار گردانیده به خدمت میرزا سلطان محمد رسانید و آن پادشاه کریم الاخلاق به وعده خود وفا نمود و فرمود که از شهرهای عراق و فارس هرکجا که خواهد به او ارزانی دارد و اگر خواهد به خراسان فرستد. میرزا سلطان عبد اللّه اختیار خراسان فرمود. چه میرزا الغ بیک او را نوید دامادی داده بود و میرزا سلطان محمد

---

(۱۵). بر وزن مسالک به اصطلاح اهل حساب جمع بعد از تفصیل را گویند (فرهنگ آنندراج).

(۱۶). نسخ: اسکوان، نزهة القلوب ص ۱۳۲ شنکوان، لیسترینج: شکنوان ص ۲۷۶، انجمن آرای ناصری (به ذیل سه گنبد): سنکوان. در نزهة قلاع اصطخر و شکسته و شنکوان را سه گنبدان خوانده. آثار این قلاع هنوز باقی است (ر ک به لیسترینج محل مذکور ج ۱) [نام این قلعه اشکنوان است ر ک به فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۳۳۲].

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۱۶

اسب و استر و اشتر و خیمه و خرگاه و باقی اسباب راه عنایت فرمود و نوکران خاصه او را رعایت تمام نمود و اجازت جانب خراسان ارزانی داشت و شاهزاده با هزار حسرت و درد تخت فارس بازگذاشت و مضمون این مقال بر لوح اندیشه و ملال به زبان حال می‌انگاشت:

بیت

می‌روم و ز سر حسرت به قفا می‌نگرم‌خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم و چون به خراسان رسید و به شرف ملاقات میرزا علاء الدوله مشرف گردید، میرزا علاء الدوله او را انواع رعایت و خاطرجویی نمود و مبلغ کرامند عنایت فرمود.

و میرزا سلطان محمد در تمام ممالک فارس و عراق لوای آفتاب اشراق برافراشت و تمام همت بر فراغت حال رعیت و رعایت لشکر گماشت و ملوک و سرداران اطراف عنان ارادت به قبضه اقتدار او دادند و تمام حکام سر بر خط فرمان او نهادند مگر میرزا جهانشاه

ترکمان که گردن از طوق اطاعت برتافت و اندیشه خلاف در خاطر او قرار یافت و لشکر فرستاده سلطانیه و قزوین را تصرف نمود و نسبت با شاهزاده در مقام جلادت و تصلف بود. میرزا سلطان محمد چون برین حال واقف گردید فی الحال به عزم رزم او لشکر کشید.

ذکر لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد به جانب ترکمان در ضمان عنایت ملک مستعان

میرزا سلطان محمد چون بر عصیان ترکمان اطلاع یافت و شعشعه این اندیشه بر ضمیر منیر او تافت، فی الحال به ترتیب لشکر منصور و تنظیم مصالح جمهور فرمان داد و تواچیان به استحضار لشکرها به اطراف ممالک فرستاد و نشان همایون به یوسون زمان حضرت خاقان سعید رقم فرمود. مضمون آن‌که:

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۱۷

«امیر جهانشاه به عنایت پادشاهانه اختصاص یافته بداند که چنین استماع افتاد که مردم او به خلاف نشان همایون در ولایت سلطانیه و قزوین مدخل کرده‌اند.

به غایت بی‌قاعده و بی‌راه است. می‌باید که ولایت مذکور به نواب دیوان اعلی باز گذارد و دست تصرف از اذیال آن کوتاه و کشیده دارد و به الگا که حضرت خاقان سعید مغفور برای او معین فرموده اکتفا و قناعت نماید و اصلًا در حدود ممالک محروسه درنیاید و الّا میدان قتال و جدال تعیین نماید تا آنچه در مشیت حق سبحانه باشد به ظهور آید». «۱۷»

و نشان را مهر بر رو زده مکمّل فرمود و در صحبت قاصدی سخندان ارسال نمود و متعاقب نشان با لشکرهای جهان به جانب ترکمان روان شد.

و چون نشان به میرزا جهان شاه رسید و بر مضمون آن واقف گردید از قوت جلادت شاهزاده حیران ماند «۱۸» و با سپاه بی‌قیاس به طرف مملکت عراق و فارس عزیمت نمود و چون مسافت میان آن دو لشکر کینه‌ور و آن دو سپاه صفدر نزدیک رسید و عزم رزم میان فریقین مقرر و جزم گردید

بیت

چو منزل درآمد به بدخواه تنگ‌هژبران به کین تیز کردند چنگ از طرفین وسائل و رسائل روان ساختند و طرح صلح و آشتی در میان انداختند. عاقبت بر آن قرار گرفت که میرزا جهان شاه صبیه‌ای که در پرده عفت و طهارت دارد به آیین شرع شریف در عقد ازدواج میرزا سلطان محمد آورد.

بیت

یکی دختر خود فرستد به شاه‌چه دختر که تابنده خورشید و ماه

---

(۱۷). در حبیب السیر این نامه (نشان) را به عنوان (حکم) با اختلافات خفیفه درج نموده است. (۳: ۳: ۱۶)

(۱۸). حبیب السیر: متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و شجاعت است یا از نشأۀ جنون بهره تمام دارد که به مثل من پادشاهی این نوع نشان می‌نویسد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۱۸

و میرزا سلطان محمد سلطانیه و قزوین را به رسم شیربها به میرزا جهانشاه گذارد و بدین واسطه اسباب بیگانگی به یگانگی بدل شد و ضمائر و سرائر به زیور وفا و زینت صفا آراسته گشت و بنیاد محبت ووداد رسوخ و انعقاد یافت و اتحاد و اعتقاد تمام میان جانبین استحکام پذیرفت و هر دو سپاه عذرخواه مراجعت نمودند و هریک در مستقر دولت و سریر سلطنت مقام و آرام فرمودند.

ذکر نهضت میرزا الغ بیک گورکان به جانب خراسان و باز رفتن به طرف مملکت توران

چون خبر واقعه حضرت خاقان سعید به اطراف ممالک عالم رسید و میرزا عبد اللطیف از حوالی ری قاصد و عرضه داشت پیش پدر فرستاد و شرح واقعه اعلام داد، میرزا الغ بیک از استماع این خبر چندان جزع و فزع نمود و اندوه و اضطراب فرمود که بیم آن بود که از خلعت حیات عاری شود و در قبای فنا متواری گردد و خاطر بکلی از مهمات ملکی برداشت و آیین سلطنت و قوانین مملکت مختّل و مهمل گذاشت. اکابر آن دیار و امرای نامدار به حکایات سودمند و کلمات دلپسند و خاطر خطیر و ضمیر جهانگیر که به یک بارگی التفات از تدبیر امور و ضبط مصالح جمهور برداشته بود و کاروبار جهان را نابوده انگاشته تسکین و تسلی تمام دادند و به لطایف حیل بر سررشته اول آوردند و به تجدید رای اقالیم گشایی بر عزم جهانگشایی فرمان داد و تواچیان به استحضار لشکرها فرستاد و لشکر فراوان و سپاه بی‌پایان زیادت از کواکب بروج و افزون از افواج یاجوج در سلک اهتمام انتظام یافته به بلجار معین جمع آمدند.

بیت

جهان در جهان لشکر آراستهز فولاد کوهی برآراسته و چون اکبر اولاد حضرت خاقان سعید میرزا الغ بیک گورکان بود و از

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۱۹

فرزندان صلبی آن حضرت غیر جناب الغ بیک دیگری در حیات نبود، میرزا الغ بیک تمام ممالک آن حضرت را ملک خود می‌داشت و مجال مداخلت غیر محال می‌پنداشت و خواست که پیش از آن‌که اختلال به احوال سریر سلطنت آن حضرت راه یابد عنان عزیمت به صوب مملکت خراسان تابد و رایت منصور با سپاه نامحصور از خطه فردوس مانند سمرقند به عزم ضبط خراسان نهضت فرمود و موکب همایون به ساحل جیحون نزول اجلال فرمود.

و درین اثنا، اخبار انتشار یافت که میرزا ابا بکر پسر کهتر میرزا محمد جوکی که بعد از فوت پدر به موجب فرمان خاقان هفت کشور ختلانات و ارهنگ و سالی سرای* سیورغال او بود، چون واقعه ری استماع نمود حشر بسیار و حشم بی‌شمار جمع آورده بلخ و شبرغان* و قندز و بغلان تا حدود بدخشان ضبط فرمود و داعیه سرکشی و استقلال دارد. میرزا الغ بیک رسل و رسایل درمیان کرده به حسن تدبیر و لطف تقریر شاهزاده را رام ساخته پیش خود برد و به شرف دامادی وعده داد و شاهزاده صبح و شام با عظمت تمام به ملازمت اقدام می‌نمود. امّا در چهره او آثار غرور و استکبار لایح بود و بر اقوال و افعال عم بزرگوار انکار بلیغ داشت و پیوسته صورت استقلال بر لوح خیال می‌نگاشت و از امرای برلاس کسی که در دیوان او مهر می‌زد به الغ بیک رسانید که شاهزاده را غدری در خاطر است و حرکات و سکنات او به این معنی ناظر و در خلوت با خواص خود این طرح انداخته و روز و شب این اندیشه را پیشه ساخته. میرزا الغ بیک حزم که رعایت آن بر ذمّت همت ارباب دولت واجب است می‌فرمود و به تحقیق و تفحص آن التفات و اهتمام نمود و به یقین معلوم شد که شاهزاده را خاطر بر غدر قرار یافته و شرار آن شر بر ضمیر منیر انور او تافته. میرزا ابا بکر را بند فرمود و به جانب سمرقند ارسال نمود و او شاهزاده‌ای بود در کمال شجاعت و بهادری و غایت جلادت و دلاوری. به شمایل خوب و خصایل مرغوب موصوف و به طلعت عالم‌افروز و حسن جهانسوز مشهور و معروف.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۲۰

بیت

در کمال حسن یوسف هرچه دل کردی بیان‌در جمال شاهزاده چشم جان دیدی عیان و میرزا الغ بیک از جیحون عبور نموده قبهٔ الأسلام بلخ لشکرگاه همایون ساخت و طنطنه تسخیر ممالک ایران در اطراف ربع مسکون انداخت و درین اثنا، قصه شبیخون نشابور و قضیه گرفتاری میرزا عبد اللطیف واقع شد و سابقا میرزا الغ بیک واقف بود که میرزا عبد اللطیف اردوی بزرگ را سرکرده نعش

مغفرت مآب را می‌آورد و تصور آن بود که از راه ولایات نسا و ابیورد متوجه مملکت ماوراء النهر خواهد شد چنانچه میرزا عبد اللطیف همین معنی را در موضع پل ابریشم «۱۹» در حساب گرفته و باز از آن برگشته عازم خراسان شد. درین ولا که خبر حبس فرزند شنید بیش از حد ملول و محزون گردید و رای ثاقب و فکر صائب بر تدبیر آن کار گماشت و نقش استخلاص فرزند بر صفحه اندیشه نگاشت و امرای کبار، امیر ابراهیم اید کوتمور «۲۰» و امیر ابا بکر «۲۰» بیان تمور و امیر بایزید و دیگر مقربان و مخصوصان را جمع فرمود و با ایشان در باب استخلاص فرزند مشورت نمود.

بیت

ز پیران روشندل ورای زن‌برآراست پنهان یکی انجمن

زهر کاردانی به رای درست‌در آن بستگی چاره کار جست

به چاره گشاده شود کار سخت‌به مدّت شکوفد «۲۱»بهاران درخت

ز کوه گران تا به دریای ژرف‌به آهستگی کار گردد شگرف

---

(۱۹). جایی نزدیک بسطام (فرهنگ آنندراج).

(۲۰). غالبا به اضافت ابنی یعنی ابراهیم پسر اید کوتمور و ابا بکر پسر بیان تمور.

(۲۱). [در متن شگوفد] یعنی بشکفد و شکفته شود (فرهنگ آنندراج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۲۱

ورای بر آن قرار یافت که با میرزا علاء الدوله از در صلح درآید تا باشد که گوهر درج پادشاهی چون لعل بدخشان از زندان کان بیرون آید و میرزا علاء الدوله چون از عبور میرزا الغبیک آگاه شد،

بیت

در گنجهای جهان برگشادبه بخشش دل خلق را کرد شاد و به خاص و عام انعام عام رسانید و چون فیض سحاب و فروغ آفتاب جهان را به نور خود منور گردانید و لشکری گران و سپاهی بی‌کران در ظل رایت آفتاب آیت جمع فرمود و میمنه و میسره و قلب و جناح ترتیب داده از آب مرغاب عبور نمود.

و میرزا الغ بیک مولانا نظام الدین میرک محمود صدر را به رسم رسالت فرستاد و در باب صلح فصلی مستوفی پیغام داده مضمون آن‌که میرزا علاء الدوله فرزند من است و هرات خانه پدر بزرگوار. معاذ اللّه که مرا داعیه خرابی آن دیار باشد.

اکنون اگر عبد اللطیف را بفرستند نزاع بکلی مرتفع است.

و در خلال این احوال میرزا ابو القاسم بابر که بر ولایت جرجان و مازندران فرمان روان بود از ولایت جرجان بیرون آمده عزم تسخیر خراسان فرمود.

بیت

به دستوری رخصت راستان‌به لشکرکشی گشت همداستان

یکی روز کاز گردش روزگاربه دست آمدش طالع بختیار

به فال همایون به ترتیب راه‌بفرمود کاز جای جنبد سپاه لشکری فیل زور شیرافکن با ملابس زره و جوشن و مراکب چون کوه آهن تیغ بی‌دریغ چون بهرام خون‌آشام کشیده و خدنگ آتش‌بار به زهر کین آب داده از جرجان روان شد و تا ولایت طوس رفته شرایط زیارت مشهد مقدس معلی به جای آورد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۲۲

بیت

ز جرجان روان گشت تا شهر طوس‌به مشهد شد و داد آن روضه بوس و جمعی به رسم قراولی پیش فرستاد و میرزا علاء الدوله نیز گروهی انبوه در ولایت جام بازداشته قراولان طرفین در نواحی جام به هم رسیدند. دلیران آن دو سپاه بر باد پایان آتش سیر رزمخواه آمده خاک را از آب چشمه تیغ سیراب گردانیدند و شرار کارزار به ذروه فلک اثیر رسانیدند. تیغ با گردنان زبان سرزنش دراز کرده سپر سخت‌رویی آغاز نهاد و ابروی کمان از هر گوشه چون چشم یار ناوک خونریز می‌گشاد. عاقبت محمد پیرزاد که از طرف علاء الدوله بود گرفتار شد و لشکر میرزا ابو القاسم بابر تا نواحی دار السلطنه هرات تاختند و آثار تسلط و اقتدار آشکار ساختند

و چون شرح واقعه میرزا علاء الدوله شنید به غایت متحیر گردید. چه از پیش دشمنی چنان قوی نشسته و از قفا غارت و تاراج. میرزا علاء الدوله به هرنوع که بود با میرزا الغ بیک صلح نمود. قرار بر آن‌که فاصله میان طرفین ناحیت جیجکتو «۲۲» باشد.

میرزا علاء الدوله به هرات معاودت فرمود و میرزا عبد اللطیف را از حبس بیرون آورده دلجویی نمود و هر دو شاهزاده در مجلس خاصی نشستند و با یکدیگر عهد و پیمان بستند که با هم خلاف نکنند. مقرر آن‌که نوکران میرزا عبد اللطیف که در واقعه نشابور گرفتار شده در بند دارند گذارند و از خزانه تحف و هدایا که لایق دانند به ماوراء النهر روان گردانند و مولانا جلال الدین صدر را ملازم میرزا عبد اللطیف روان ساختند و میرزا الغ بیک را از آمدن فرزند فرح و نشاط روی داد و او را در آغوش مهربانی گرفته از احوال بند و زندان پرسش نمود و خاطر حزین او را به انواع تسلی و تسکین داده فرمود که بند بر مشک نه از خواری نهند و قید بر زر نه از کم عیاری.

---

(۲۲). برای چاچکتو یعنی طالقان ر ک به لیسترینج ص ۴۲۴. خرابه چاچکتو از بالا مرغاب (مرو الرود) ۴۵ میل است به خط مستقیم. ر ک به بیتYateص ۱۳۰ و ۱۵۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۴، ص: ۶۲۳

بیت

مه چون محاق دید مشار الیه گشت‌زرکوب یافت روی شناسیش از آن بود و میرزا الغ بیک ولایت بلخ را به رسم سیورغال به میرزا عبد اللطیف عنایت فرمود و از جیحون عبور نمود و در مستقر جلال و مرکز دائره اقبال یعنی خطه فردوس مانند سمرقند فرودآمد.

ذکر عزیمت میرزا علاء الدوله به جانب مشهد و صلح نمودن با میرزا ابو القاسم بابر

میرزا علاء الدوله چون خاطر از جانب میرزا الغ بیک جمع ساخت رای عزیمت به صوب مشهد برافراخت و چنان به سرعت نهضت نمود که مرکب سبک عنان صبابه گرد ادهم او نمی‌رسید، شهسوار گران‌رکاب آفتاب از همراهی اشهب او عاجز می‌گشت.

بیت

تکاور دستبرد از باد می‌بردزمین را دور چرخ از یاد می‌برد

سمند بادپا را آن‌چنان تاخت‌که یکرانش دو منزل را یکی ساخت «۲۳» و میرزا ابو القاسم بابر در حدود ولایت خبوشان با دریای لشکر جوشان و خروشان صفها برآراست.

بیت

شهنشاه بو القاسم نیکنام‌برآراست لشکر به ساز تمام

---

(۲۳). خمسه نظامی (خسرو شیرین) ص ۵۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۲۴

و میرزا علاء الدوله تا مشهد رفته توقف نمود و امرا و تمام لشکر که در برابر میرزا الغ بیک برده بود به طرف خبوشان روان فرمود.

بیت

ز دیگر طرف آن سپاه گران‌برآراست میدان کران تا کران

دو لشکر چو شد راست برجای جنگ‌نمودند بر پیشدستی درنگ

مگر درمیان صلح آمد پدیدکه شمشیرشان برنباید کشید «۲۴» و چون آن دو سپاه رزمخواه به دست و گریبان نزدیک رسیدند، امرای آن دو پادشاه و مقربان دولتخواه مصلحت چنان دیدند که میان هر دو گوهر کان سلطنت و دو لعل تاج خلافت، دو پادشاه عالی مقدار، دو برادر بزرگوار صلح و آشتی شود. چه میرزا الغ بیک که به حقیقت وارث مملکت خود را می‌داند اگرچه فی الجمله تسکینی یافته شاید از آن قرار برگردد و قصد مملکت کند و اگر این دو پادشاه‌زاده اتفاق نمایند باشد که بار دیگر متعرض این ولایت نشود.

بیت

گر اتفاق نمایند و عزم جزم کنندسزد که پرده افلاک را ز هم بدرند امرای دولت و ارکان سلطنت در وقتی که هر دو سپاه صفها آراسته در برابر یکدیگر ایستاده بودند درمیان میدان فرودآمدند و درین باب سخن به اطناب کشیده عاقبت چنان مقرر شد که ولایت خبوشان درمیان فاصله باشد و عهد و پیمان بستند و هریک

بیت

به منزلگه خویش گشتند بازبه خوبی شده صلح را چاره‌ساز

---

(۲۴). خمسه نظامی (اسکندرنامه ص ۱۶۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۲۵

میرزا علاء الدوله از مشهد به جانب دار السلطنه هرات عزیمت نمود و به تمکین تمام در آن فرخنده مقام قرار و آرام فرمود و از آن طرف میرزا ابو القاسم بابر عنان یکران مراد به صوب ولایت مازندران انعطاف داد و منازل و مراحل پیمود تا در مستقر دولت و سریر سلطنت نزول اجلال فرمود.

مصرع

چو خورشید آمد به برج شرف

ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر به عزم تسخیر ولایت ساری در غایت سلطنت و کامکاری

میرزا ابو القاسم بابر چون از مملکت خراسان به جانب جرجان و مازندران معاودت فرمود، از سرداران ولایت جرجان استماع فرمود که والی ساری، امیر شمس الدین محمد «۲۵» طریق سراز ربقه طاعتداری و گردن از طوق فرمانبرداری برتافت و روی از طریق وفاق به شیوه نفاق آورد و با آن‌که مشارالیه و آباء و اجداد او همیشه باجگزار و فرمانبردار این دولت بوده‌اند و امثله و احکام را امتثال نموده‌اند مرتضای «۲۶» مشارالیه آن قاعده را برانداخت و آن باب را مسدود ساخت و چون پرتو این معنی بر ضمیر منیر روشن شد آتش حمیت در خاطر خطیر به نوعی برافروخت که گفتی به شعله خشم و شرار قهر جهان خواهد سوخت و فرمان همایون به استعداد سران سپاه و استحضار گردنکشان درگاه نفاذ یافت و جمله امرا، مقدمهم امیر مبارز الدین هندوکه، به رسم منغلای عزیمت

نمود و رایت ظفر آیت به عون عنایت باری بر سمت ولایت ساری نهضت فرمود و میرزا ابو القاسم بابر با عساکر گردون مآثر، هریک آتش سوزنده در صف کار و آب خرامنده در میدان پیکار و باد سریع السیر هنگام سواری و خاک صابر گاه جانسپاری، تیغ آتش‌فشان از نیام

---

(۲۵). یعنی امیر شمس الدین محمد ابن المرتضی الحسینی که از سنه ۸۳۷ تا سنه ۸۵۶ در مازندران فرمانروایی کرد (زامباور ص ۱۹۳).

(۲۶). یعنی امیر شمس الدین.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۲۶

انتقام برآورده و سنان فتنه نشان بر گوش تکاوران راست کرده روان شد. در وقتی که شیر سوار آسمان تیر در کمان فلک رانده بود «۲۷» و گلبن از زینت انوار و چمن از زیور ازهار خالی مانده سحاب سراپرده در فضای عالم علوی کشید و تتق بر چهره نوربخش آفتاب پوشید.

بیت

نمی‌کند نظر مهر آسمان به زمین‌که در میانه ایشان کدورت است حجاب «۲۸» و از آن جانب والی ساری لشکر بسیار چون اوراق اشجار و قطرات امطار فراهم آورد و هرچند او را مجال جدال نبود و طاقت مقاومت محال می‌نمود، اما به ناکام چون خود را در کام اژدهای قتال دید

بیت

وقت ضرورت چو نماند گریزدست بگیرد سر شمشیر تیز باد کردار گرد فتنه برانگیخت و خاک ادبار بر فرق روزگار ولایت خود ریخت و ایام آتش حرب برافروخت و روزگار به شرار شر خرمن حیات می‌سوخت و هر دو لشکر از طرفین پیش آمدند.

بیت

دو لشکر بجنبید رزم آزمای‌چو سیلاب طوفان که جنبد ز جای

دو لشکر نگویم دو کوه از شکوه‌قیامت بود چون بجنبید کوه

نه بیم از خدنگ و نه باک از سنان‌قضا را به تسلیم داده عنان

---

(۲۷). یعنی آفتاب در برج قوس بود و تحویل آفتاب در برج قوس تقریبا به ۲۳ نومبر می‌شود.

(۲۸). کلیات سلمان ساوجی ص ۲۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۲۷

جمعی امرا که به رسم منغلای پیش رفته بودند و مخالفان نیز جرات و جلادت نمودند و گروه انبوه به عزم رزم و آهنگ جنگ در برابر آمدند. جنگ سخت در پیوست.

قطعه

روز کین وقتی که مردان در صف میدان رزم‌پشت بر جان و جهان کردند و رو در یکدگر

آن زمان کاز گرد میدان چشم گردون گشت کورو آن زمان کاز بانگ اسبان گوش گیتی گشت کر

شهسواران در میان نیزه‌ها جولان کنان‌چون بر اطراف نیستان روز کین شیران نر

جز سپر نقشی نمی‌گردید آن دم در خیال‌جز سنان چیزی نمی‌کرد آن زمان بر دل گذر

همچو تیر از هر طرف می‌جست برق سهم و خوف‌همچو گرد از هر طرف می‌خاست باد شور و شر «۲۹» و هرچند آن میدان جنگ و معرکه نام و ننگ جنگل و بیشه بود، از تشابک اشجار و تداخل اوراق و ازهار مسرع صبا آمد شد نمی‌نمود و درختان سردرسر آورده حجاب شعاع آفتاب و مانع ضیای کواکب می‌گشت و چشمها را در آرزوی روی مهر آب حسرت در دهان می‌گشت.

بیت

درختان چنان درهم آورده سرکه در وی صبا را نبودی گذر

ته بیشه از سایه چون شب سیاه‌ندیده گهی روی خورشید و ماه

---

(۲۹). کلیات سلمان ساوجی ص ۷۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۲۸

و گل و لای به مرتبه‌ای که سمند بادپیما را به سینه برمی‌آمد و آتش قتال چنان اشتعال داشت که آب تیغ خون‌افشان به گردن می‌رسید، بلکه از سر می‌گذشت. اما مردان مرد و دلیران میدان نبرد داستان رستم دستان را پایمال نسیان ساخته سرگذشت هفت‌خوان را از سر مازندرانیان دیوسار بیرون بردند و چون راهها به واسطه جنگل ولای گشاده نبود و در مضیق طریق آن عبور و مرور لشکر منصور دشوار می‌نمود هر سردار به زخم تیغ صاعقه‌کردار غنیم خود پس نشانده پیش می‌رفت. ناگاه در اثنای راه فوجی از سپاه مخالف کمین غدر گشاده در برابر شیخ منصور قزاق پیدا شدند و راهها بر لشکر منصور بسته دست به فتاکی و بی‌باکی گشادند و تنی چند از سپاه منصور به درجه شهادت رسیدند و باقی مکسور و مقهور روگردان شدند و امیر مبارز الدین هندوکه و امیر خدای داد با جمعی که شیخ منصور را رانده بودند بازخوردند و به یک حمله مردانه و دستبرد دلاورانه جمله را از پای درآوردند و سید عزیز که روی سپاه ساری و پشت و پناه آن گروه بود نشانه چند تیر کاری شده زخمهای گران بدو رسید و خسته جسته خود را به مأمنی رسانید و اهل خواری «۳۰» که تابع فرمان او بودند به فغان و زاری گفتند یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ «۳۱» و عزیز آن قوم خوار و زبون شده بعد از دو سه روز به آن زخمهای جانسوز درگذشت و حقیقت آن‌که سرآمد آن لشکر و جهان پهلوان آن حشر بود و لشکر ساری مانند تیر پرتاب آتش پای شده همچو باد خاک‌پیما روی سوی فرار آوردند. و لشکر منصور بسیاری از آن گروه مغرور به تیغ قهر گذرانیده از سرهاشان منارها ساختند تا ندای فتح به مسامع جهانیان رسید و صدای نصرت و اقبال از مرکز خاک به محیط افلاک برآمد و بقیهٔ السیف که مانده بودند سراسیمه خود را از آن مهلکه بیرون انداختند و به انواع حیل بیشه و جنگل را حصار ساختند.

---

(۳۰). نسخه: خواری (به جای اهل خواری)، نسخه: اهل ذل و هوان- شاید که اهل خوار ری باید خواند.

(۳۱). سورهٔ یوسف ۸۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۲۹

قطعه

همچون کشف عدوی ترا پوست شد حصارچون کرم پیله خصم ترا جامه شد کفن

با حمله شمال چه تاب آورد چراغبا دولت همای چه پهلو زند زغن «۳۲» و میرزا ابو القاسم بابر به سرعت تمام روان شده چون شب درآمد و در راه جنگل ولای بسیار بود به همان محل که رسیده بود توقف نمود و سپاه آرام گرفته ناگاه معدودی چند بعد از چندپاس با وهم و هراس و بیم و یاس آمده عرضه داشتند که غلبه انبوه از مخالفان حمله آورده لشکر منصور را پس نشاندند و متعاقب گروهی دیگر رسیده موافق خبر اول مفصل عرض کردند و شیخ منصور که از صدمت جنگ روگردان شده بود رسید و

مطابق کلام سابق به عرض رسانید و گفت امرا و سپاه متفرق شده هرکس به طرفی بیرون رفتند.

مصرع

چشم زخمی عظیم واقعه شد

اکنون مصلحت چنان می‌نماید که آن حضرت به جانب جرجان معاودت فرماید و میرزا ابو القاسم بابر

مصرع

برآشفت آشفتنی خشمناک

و بانگ بر وی زده فرمود که چون امرا و بهادران را درین محل صورتی واقع شده اگر آسمان طوفان بلا بارد و زمین سراسر آتش گیرد تا جزای کردار آن اشرار بدیشان نرسانیم برگشتن محال است و چون کوه راسخ دست بر کمر ثبات زده و پای در دامن وقار کشیده در آن مقام قرار و آرام گرفت و تمکین و تسکین فرمود.

---

(۳۲). کلیات سلمان ساوجی ص ۱۱۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۳۰

بیت

بر وقار تو سنگی نهاد خود را کوه‌برو به قهقهه خندید کبک کهساری و دغدغه و اضطراب ننمود.

بیت

به جایی که کار اندر آید به تنگ‌جگر باید آن‌جا و لختی درنگ و آن شب به خیر و سعادت گذرانید.

بیت

تا به وقتی که دست صبح گشاداز فلک عقدهای درّ ثمین و آثار طلیعه سحر در اقطار جهان پدید آمد و ترک سفیده‌دم خنجر از قراب خاور برکشید و از اشعه خنجر و لمعان تیغ سحر عرصه گیتی منور کرد.

بیت

بامدادان که ز خلوتگه کاخ ابداع‌شمع خاورفکند بر همه اطراف شعاع

برکشد آینه‌ای از رخ گردون دوران‌بنماید رخ گیتی به هزاران انواع میرزا عزیمت فرمود و اندکی رفته قاصدی از پیش امرا آمد و سری چند از گردنان آن سپاه آورده قضایای سابق عرضه داشت و به موقف عرض رسانید که مخالفان همچون بنات النعش پریشان شده بودند و باز ثریاآسا اجتماع ساخته گروهی انبوه به هم پیوستند. اگر سایه رایت خورشید آیت ظل همایون بر سر سوختگان آفتاب عنا اندازد.

مصرع

امید حیات می‌توان داشت

آن حضرت از استماع این خبر چون آتش برافروخت و به سرعت حرکت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۳۱

تر و خشک آن بیشه درهم سوخت و بعد از نماز پیشین به امرای پیشین رسیده آوازه نقاره شاهی و صدای کورگه شاهنشاهی.

مصرع

تزلزل درافکند در کوه و دشت

و چون مسافت بعیده قطع شده بود و سپاه از زحمت راه به ستوه آمده موکب منصور به آن‌جا که رسیده بود توقف نمود.

بیت

شه و لشکر از رنج ره سودگی‌رسیدند لختی به آسودگی و قصه شیخ منصور پرسیده چنان معلوم شد که امرا به سبب تنگی راه از حال یکدیگر آگاه نبوده‌اند و شیخ منصور نامنصور از مخالفان روگردان شده خبر غیرواقع به عرض رسانید و میرزا ابو القاسم بابر آن شب رعایت حزم نموده احتیاط تمام فرمود.

بیت

همه شب در اندیشه کارزارنمودند تا روز ترتیب کار

چو صبح از افق تیغ بیرون کشیدهمه دامن چرخ در خون کشید

دگرباره شیران به جوش آمدندبه شیر افکنی در خروش آمدند و آن حضرت

مصرع

نهنگی به کف اژدهایی به زیر

به جانب مخالفان نهضت نمود و هنوز فرسخی نرفته بود که مبشر اقبال نوید بشارت رسانید که دیروز از غلغله کوس قیامت اثر و طنطنه نقاره سلطان بحر و بر مخالفان که حرکت المذبوحین می‌نمودند یکبارگی ویران شدند و از پرده غیب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۳۲

لطیفه وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ «۳۳» پیدا آمد و اختر ظفر از مشرق مراد تابان شد.

بیت

صبح ظفر از مشرق امید برآمداصحاب غرض را شب سودا به سرآمد

از غنچه پیکان و ز باد دم شمشیربشکفت گل فتح و نسیم ظفر آمد «۳۴» و میرزا ابو القاسم بابر بر آن فتح نامدار شکر حضرت پروردگار به جای آورد و آن جماعت که اظهار شجاعت کرده بودند به مواهب انعام و مواجب اکرام اختصاص یافته از ابر احسان و بحر عاطفت بی‌کران نصابی وافی و نصیبی وافر گرفتند و سپاه ظفر پناه از غنایم بسیار کان یسار و بحر استظهار شدند و ولایت ساری که طریق استخلاص آن بر خسروان جهان بسته بود گشاده گشت و در قبضه اقتدار آمده در حریم ملك افزود.

قطعه «۳۵»

ترا به ملك زمین تهنیت نیارم گفت‌که عقل را بود این‌جا مجال طنازی

سپهر و مهر به خاك در تو می‌نازندبسیط خاك چه باشد که تو بدان نازی و موکب منصور عزم بلده ساری نموده همای دولت سایه سعادت بر آن خطه انداخت و والی ساری که از صدمت جنگ در جنگلها متواری شده بود.

بیت

فروگرفت جهان را مهابت تو چنان «۳۶» که هست دم‌زدن دشمنت به دشواری

---

(۳۳). آل عمران ۱۲۶.

(۳۴). کلیات سلمان ساوجی ص ۶۰.

(۳۵). قصاید ظهیر فاریابی ص ۶۵.

(۳۶). قصاید ظهیر فاریابی ص ۱۱: زحشمت تو چنان تنگ شد فضای جهان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۳۳

امرا و اعیان دولت را وسیله مرحمت آن حضرت ساخته مال و منال ذریعه امن و امان دانست و عرضه داشت که اگر آن حضرت

عنایت فرموده معتمدی ارسال نماید و عهد و پیمان کرده از گناه بنده گذرد بنده تا زنده باشد پای از حدّ خود بیرون ننهد.

بیت

یکی بنـده باشم به فرمان شاه‌نپیچم سـر از عهد و پیمان شاه و چون مشار الیه اختری بود از برج نبوّت و گوهری از درج فتوّت، میرزا ابو القاسم بابر از آن‌جا که کمال کرم او بود ملتمس او را اجابت فرمود و جناب مولانای اعظم صدر الصدور فی الآفاق مولانا شمس الدین محمد بخاری «۳۷» را به رسم رسالت ارسال نمود و مولانا

بیت

به فرخنده شغلی که فرمود شاه‌به خدمت کمر بست و پیمود راه و چون به والی ساری رسید، امیر سید محمد اعتذار بسیار اظهار کرد که مـا در مقـام اطـاعت و انقیـاد ثابت‌قـدم و راسـخ دمیم و هرگز غیر از فرمـانبرداری و بـاجگزاری طریقی دیگر مسلوک نخـواهیم گذاشت. مولانا شـمس الدین صدر اجازت یافته مراجعت نمود و کسـی از معتمدان او همراه آورده سخن او به موقف عرض رسانید و آن حضـرت عفو قدرت‌آمیز از لوازم مکارم اخلاق دانسـته جرم و جناح او را به جناح بخشـش و ذیل بخشایش پوشانید و ان اولی النّاس بالعفو اقـدرهم علی العقوبـۀ پیش نظر آورد و به طالع همایون و فال میمون به شـهر ساری درآمد. اشـراف امم و اکابر آن بلده معظم به خدمت درگاه فلک اشتباه شتافتند و مراسم نثار و پیشکش به تقدیم رسانیدند.

---

(۳۷). در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۵۲ او را «مولانا محمد بخاری معماری» نوشته است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۳۴

و میرزا ابو القـاسم بـابر بهادر را داعیه عقـد جمعیتی با شـعبه دوحه سـیادت و باعث نظم وصـلتی با نهال باغ عفّت و طهارت از خاطر همایون سربرزد و یکی از امرای کبار به ترتیب این کار نامزد فرمود و فرستاده با والی ساری ملاقات کرده به کمال عاطفت و عنایت امیدوار ساخت و در باب عقد همایون فصـلی مناسب پرداخت. والی ساری را از استماع این خبر ریاض دولت طراوت یافت و گلشن سعـادت نضـارت از سـر گرفت و این معنی را فوزی عظیم دانسـته به رغبت تمام تلقی نمود و تقبل فرمود که اسـباب از هر باب مهیا سـاخته هرگاه امر اعلی نفاذ یابـد به موجب فرموده روان سازد و انواع تحف و هـدایا به رسم پیشـکش ارسال نمود و چنـد روز بلـده سـاری مستقر سـریر سـلطنت بود. میرزا ابو القـاسم بابر عنایت فرموده تمام مملکت ساری را باز به امیر شـمس الـدین محمـد ارزانی داشت و زمـام حـل و عقـد و عنـان قبض و بسط آن ولایت را به قبضه قـدرت او گـذاشت و سـکه و خطبه آن ولایت به نام و القاب همایون موشح و محلی شد.

قطعه

سکه‌ها را دهان به نام تو بازتا زرز در جهان نشان باشد

خطبه‌ها را زبان به ذکر تو ترتا ممّر سـخن دهان باشـد «۳۸» و موکب همایون عنان دولت به صوب مطلع خورشـید سـلطنت معطوف گردانیـد و آوازه مراسم جهـان سـتانی و صـدای مکـارم پـادشه نشـانی به مسـامع جهانیان رسانیـد و چون آفتاب در اوج کمال نزول اجلاـل فرمود اخبار آن فتـح نامـدار پیش برادر بزرگوار میرزا علاء الـدوله فرسـتاد و آثار عنایت پروردگار که درباره او اظهار کرده بود اعلام داد و ایام بشارت این پیام به گوش خاص و عام می‌رسانید.

بیت

باش تا صبح دولتش بدمدکاین هنوز از نتایج سحر است «۳۹»

---

(۳۸). قصاید انوری ص ۱۲۶.

(۳۹). ایضا ص ۷۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۳۵

ذکر عزیمت میرزا علاء الدوله به جانب ولایت بلخ و شبرغان و سبب آن

در داستان مصالحه میرزا الغ بیک و میرزا علاء الدوله سبق ذکر یافت که صلح چنان مقرر بود که نوکران میرزا عبد اللطیف را که در واقعه نشابور گرفته بودند فرستند و میرزا عبد اللطیف درین ایام چند نوبت پیغام فرستاده نوکران را طلب داشت و میرزا علاء الدوله آن سخن را ناشنوده انگاشت. درین ولا میرزا علاء الدوله میرزا صالح را با جمعی از امرا به آن حدود فرستاده بود و مبالغه نموده که از طرف میرزا عبد اللطیف برخبر باشند. میرزا عبد اللطیف چون خبر آمدن میرزا صالح استماع نمود و او را از جهت واقعه نشابور صورت انتقامی در خاطر بود و از جهت تأخیری که در فرستادن نوکران او واقع شده بود عداوت زیادت گشت. ناگهان از بلخ ایلغار کرده بر سر میرزا صالح تاخت و اساس جمعیت او را بکلی برانداخت. میرزا صالح را چندان مجال شد که خود را به اسب رسانید و چون سمند جهان نورد صبا به تعجیل می‌دوانید تا به انواع حیل به میرزا علاء الدوله رسید و شرح واقعه بازگفت.
میرزا علاء الدوله به غایت برآشفت و نوکران میرزا عبد اللطیف که در زندان بودند قتل فرمود و لشکرها مکمل ساخته با آن‌که زمستان بود عزیمت جانب بلخ فرمود. در وقتی که طلیعه سپاه دی به اطراف هفت کشور تاخته بود و طلایه شتا اعلام سرما برافراخته گاه خورشید چون شرم‌زده‌ای روی مهرافروز می‌پوشید و از ظلام غمام نقاب کحلی در سر می‌کشید و گاه چهره زیبا از تتق سیم سیما پیدا می‌کرد و ذرات جهان را بی‌خود و شیدا می‌ساخت. میرزا علاء الدوله تا به ولایت بلخ نرسید، چون شهسوار گردون، عنان اشهب خوش‌خرام باز نکشید. میرزا عبد اللطیف حصار و برج و باره بلخ را محکم و مضبوط ساخت و کسی نیک به جانب میرزا الغ بیک فرستاد و شرح واقعه اعلام داد.
میرزا الغ بیک ایلچی پیش میرزا علاء الدوله روان نمود و فرمود که چون

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۳۶

اساس صلح استحکام یافته در استمرار آن باید کوشید تا روزبه‌روز مودت زیادت شود. اگر عبد اللطیف سرعتی نمود وظیفه آن بود که اعلام این‌جانب نمودی تا به واجبی منع او فرمودی. اکنون صلاح آن است که عود نماید و سپاه را از تعرض رعیت و خرابی ولایت منع نماید. میرزا علاء الدوله العود احمد برخواند و لشکر او در آن ولایت خرابی بسیار کردند و در حوالی جیجکتو به ساختن حصاری فرمان داد و چون از اشتداد برودت هوا و ازدیاد بارندگی و سرما مجال خشت پختن نبود، هرجا خشت پخته گمان داشتند حوضها و لنگرها و سایر بقاع خیر یساقیان ویران ساختند و آن حصار مکمل شد «۴۰» و میرزا علاء الدوله به جانب دار السلطنه هرات عزیمت نمود و به فال میمون و طالع همایون در مستقر سلطنت نزول فرمود.

وقایع سنه اثنتین و خمسین ذکر ولادت جلال الدین میرزا شاه محمود

اشاره

عنایهٔ اللّه جلّت مالها الأمدلکنّ اشرفها قدرا هو الولد وهّاب بی‌منّت و فیّاض بی‌ضنّت جلّت آلاؤه و عمّت نعماؤه که خلعت گرانمایه وجود اشخاص کاینات را کرامت فرمود اشرف آدمی را به تشریف وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ «۴۱» کمال اختصاص عنایت نمود.
مثنوی
ای زازل گوهر پاک آمده گوهر تو زیور خاک آمده

جان و جهان همه عالم تویی‌و انچه نگنجد به جهان هم تویی

زان سوی عالم که اگر راه نیست‌غیر جناب تو کس آگاه نیست

---

(۴۰). بر حاشیه نسخه: چون لشکریان را غیر گندم بریان قوت دیگر نبود به آن مناسبت قلعه قورماج نام نهادند منه رحمه اللّه- قادورماج غله بریان است (رساله فضل اللّه خان).

(۴۱). سورة الأسری ۷۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۳۷ سینه خورشید که پرآتش است‌روی تو می‌بیند از آن دلخوش است

عرصه عالم به مسافت تراست‌دولت عالم به خلافت تراست هرچند انواع نعمت و اصناف روح و راحت درشان زمره سعادت نشان افزون از حدّ احصا و بیرون از عدّ استقصاست، وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها «۴۲» اما هیچ نعمتی اتّم و اشرف و هیچ موهبتی اعز و الطف از نجابت اولاد امجاد و رشاد اعقاب سعادت انتساب نمی‌نماید و ازین جاست که حصول این معنی مأمول هادیان سبل و مسئول انبیا و رسل علیهم السلام است.

مقصود ازین تحریر و مطلوب ازین تقریر شرح ولادت اختر برج سلطنت و گوهر درج مملکت، لعل افسر کامکاری و یاقوت منطقه شهریاری جلال الدین شاه محمود است که شب شانزدهم محرم ولایت جرجان و مملکت مازندران به یمن مقدم مکرّم او طراوت بوستان و نضارت باغ رضوان یافت.

بیت

بوستان بر دوستان افشاند زین بهجت نثارآسمان بر آسمان انداخت زین شادی کلاه «۴۳» میرزا ابو القاسم بابر در بهار عمر و جوانی و غره سلطنت و کامرانی به یافت این بشارت ارتیاح تمام یافت و خاطر همایون انشراح کلی پذیرفت و هرچند به نور ایمان و حضور ایقان می‌دانست که اسباب سعادت و ابواب دولت به عنایت مسبب الأسباب و ارادت مفتح الأبواب است عزّ شانه و آباء «۴۴» علوی و امهات سفلی «۴۵» در کارخانه تقدیر و نگارخانه تصویر واله و حیران و عاجز و سرگرداننده

---

(۴۲). سورة ابرهیم ۳۴.

(۴۳). کلیات سلمان ساوجی ص ۱۱۷.

(۴۴). کنایه از نه فلك یا هفت کواکب (فرهنگ آنندراج).

(۴۵). اربعه عناصر یا طبقات زمین (فرهنگ آنندراج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۳۸

جایی که دست قدرت یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ «۴۶» به قلم صنع یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ «۴۷» نقوش حکمت عیان سازد لعبت باز نجوم چه حیله سازد و چه شعبده پردازد.

اهل التنزیه و التقدیس لا یؤمنون بالتثلیث و التّدیس «۴۸» سقف فیروزه‌فام آسمانی افراخته قدرت کامله اوست و چراغهای رخشنده نورانی افروخته حکمت شامله او تعالی و تقدس.

بیت

دلا در دامن اسلام زن چنگ‌که او دارد کلید هفت اورنگ

گرفتم خود به جدولهای مرقوم‌همه احکام انجم گشت معلوم

چه سود این جمله چون در عالم خاك‌نه انجم راه می‌داند نه افلاك اما چون اسرار حکمت الهی و انوار فیض نامتناهی وجود بعضی

اشیا را مربوط به ظهور بعضی اسباب ساخته چنانچه طراوت بساتین و ازهار و لطافت ریاحین و انوار به حسن طلعت بهار و لطف اعتدال لیل و نهار باز بسته. پس شاید که وسایل سعادات و مخایل مرادات امتزاج کواکب ثواقب و ابتهاج مطالع طوالع باشد. بنابرآن، میرزا ابو القاسم بابر فرمان فرمود که منجمان ثاقب فکرت و احکامیان صائب فطنت قوای فواعل علویات را به قوابل سفلیات ارتباط دادند و عارفان دقایق تنجیم و واقفان حقایق تقویم استخراج زایچه طالع فرخنده نمودند.

بیت

به وقت ولادت بفرمود شاه‌که دانا کند سوی اختر نگاه

---

(۴۶). سورة السجدة ۴. (۴۷). آل عمران ۶. (۴۸). برای این مصطلحات علم نجوم ر ک به فرهنگ آنندراج به ذیل این کلمات.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۳۹ سطرلاب سنجان موزون قیاس‌به اندیشه گشتند ساعت‌شناس «۴۹»

چو طالع به فیروزی آمد ز غیب‌سعادت برافشاند گوهر ز جیب و نام همایون شاه محمود مقرر شد. امید به کرم الهی مباهی است که به موجب عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً «۵۰» مکارم محمود و مراسم مسعود به زودی روی خواهد نمود.

و میرزا ابو القاسم بابر به ترتیب جشنی پادشاهانه و آیین بزم خسروانه اشارت فرمود و از بارگاه فرمانروایی به مجلس نشاط و مقام انبساط آمد. بندگان فرمانبردار نیشکروار با دل پرحلاوت چند جا کمر خدمت بستند و پادشاه جهان پناه دست درافشان چون ابر نیسان گشاد و فراشان چابک‌دست سراپرده شاهی تا اوج جوزا برافراشتند و بارگاه گردون بسطت با خرگاه آسمان برابر داشتند. ساقیان گل اندام که قطرات غمام با لطافت ایشان غرق عرق خجلت مانده بود و لآلی سیراب با صفای عذار ایشان حلقه بندگی در گوش می‌کشید شرابهای رنگین در جامهای بلورین ریختند و به شمایل شیرین از شکر لب و پسته دهان صدگونه نقل با یکدیگر آمیختند. شراب از شرم لعل آبدارشان از سر شر گذشته آب می‌شد و باد از انفعال زلال لب جان‌بخش ایشان چون آب حیات در ظلمات حیرت نهان می‌گشت و شمع از فروغ راح ریحانی عارض خورشیدگونه یاقوت رمانی یافت و از تاب شراب ارغوانی رخسار خوبان رنگ لعل بدخشانی گرفت.

بیت

می ماه بد از لبش فروشدخورشید شد از رخش برآمد مطربان آفتاب لقا به نفحات جانفزا و صدای چنگ و عود حریفان را در سجود آوردند و رامشگران زهره‌نواز به نقرات موزون کمانچه و قانون غم از دل

---

(۴۹). فقط این بیت را در خمسه نظامی (اسکندرنامه) ص ۱۳۳ دارد.

(۵۰). سورة الأسرى ۷۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۴۰

عاشقان محزون بردند.

مصرع

تا سرافرازان سراندازان شدند

و گردنکشان آستین افشان گشتند و مستان در سرور و می‌پرستان در حضور آمدند.

نظم «۵۱»

نشاط ابروی می‌پرستان گشادز نیروی می‌روی مستان گشاد

برافروخته روی ساقی چو ماه «۵۲»فروزانتر از زهره در صبحگاه

همه پخته بودند یاران تمام‌بجز باده کاو در میان بود خام «۵۳» میرزا ابو القاسم بابر چند روز داد عیش داده به عشرت گذرانید [و صدای نوای آن بزم همایون به اوج گردون رسانید] «۵۴» و میرزا علاء الدوله چون خبر جشن میرزا ابو القاسم بابر استماع نمود فرمان فرمود که به آیین پادشاهی و قوانین شاهنشاهی جهت ختان میرزا ابراهیم الطاف جشنی که عقل از شرح آن حیران شود و بزمی که نقل از وصف آن سرگران گردد ترتیب دادند.

ذکر جشن سنت ختان میرزا سلطان ابراهیم و شرح تزیین و آیین آن

میرزا علاء الدوله فرمود در وقتی که سلطان گل

---

(۵۱). خمسه نظامی و اسکندرنامه ص ۱۸۷ و ص ۱۸۹.

(۵۲). اسکندرنامه: فروزنده نوشابه در بزم شاه.

(۵۳). ایضا: جز از باده ....

(۵۴). نسخه: [و جهت ورود این بشارت به جانب برادران بزرگ به خراسان و عراق مسرعان دوانید و آن دو پادشاه بزرگ استبشار نمودند و بیش از حدّ نشاط و خرّمی فرمودند].

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۴۱

مصرع

آهنگ سراپرده بلبل می‌ساخت

و هزاردستان به هزاردستان غلغله در چمن و بوستان می‌انداخت، گل جلوه‌کنان گوشه هودج و دامن برقع گشاده و بلبل به صد زبان صلای عیش و عشرت در داده تا در باغ زاغان که به اعتدال هوا و فضای جانفزا و لطافت اشجار و طراوت گلزار و آبهای روان که جنات تجری من تحتها الأنهار در غایت اشتهار است فراشان چابکدست صباآسا

مصرع

قدم در راه فراشی نهادند

و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه به سان سحاب مقارن ذروه ماه و آفتاب ترتیب دادند و هنرمندان قبه‌های خوب منظر که از کنگره آن مرغ تیز پر به پرواز نگذشتی و مهندس عقل از شرح و بیان آن عاجز گشتی برافراختند و چهار طاقهایی که شرفات آن بر گوشه سپهر اخضر و برج دو پیکر می‌سود و از ایوان کیوان دود غم و اندوه می‌زدود مهیا ساختند و همه را به دیبای روم و زربفت چین آراستند و هر صنعت و هنر که پیشه‌وران هفت کشور داشتند به هر طریق که خواستند آیین بستند. چندان تیغ و سنان و اسلحه رخشان از اطراف آن آویخته بودند که درخشیدن آن روح باصره را تحلیل می‌داد و فروغ آنها چون شعاع آفتاب زهاب حیرت از چشمه چشمها می‌گشاد و در هر چهارطاق قوالان خوش الحان آواز برآورده و زهره را بر چرخ در چرخ آورده دل را به نغمات دلفریب غذای روح می‌رسانیدند و جان را به لهجه شیرین شربت حیات جاوید می‌چشانیدند.

نظم «۵۵»

بفرمود تا کاردانان دهردر آرایش آرند بازار و شهر

---

(۵۵). خمسه نظامی (اسکندرنامه) ص ۱۷۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۴۲ به زربفت چینی «۵۶»و دیبای روم‌مطرا کنند آن همه مرز و بوم

همه شهر و کشور ز شادی به جوش‌مغنی برآورده هر سو خروش و خاص و عام را صلای عام در داده و بساط نشاط و سماط انبساط گشاده شد و در تاریخ آن جشن همایون این نظم چون در مکنون در سلک کلام انتظام یافت:

تاریخ جشن ختان

از دولت شهزاده ملک ابراهیم‌جشنی است چو عید خرم از ناز و نعیم

گفتم به فلک چه عید و تاریخش چیست‌فرمود که «عید سنت ابراهیم» و چون ترتیب آیین در غایت لطافت و تزیین آراسته شد، میرزا علاء الدوله از ایوان سلطنت به طرب سرای عشرت فرمود و به مجلس انس و خرمی و بزم عیش و بی‌غمی میل نموده از عکس چهره ساقی ماه رخسار مجلس عیش گلزار بود و از تاب آفتاب می باغ عارض او پر لاله سیراب می‌نمود. غنچه لعل خوشابش از چشمه خضر آب حیات می‌داد و نرگس نیم خوابش در عین مستی خدنگ جفا بر جان بی‌دلان می‌گشاد. جام بلورین از باده رنگین لبالب یاقوت ناب بود و قدح سیمین از می گلگون سراسر لعل مذاب می‌نمود. تلخ طعمی که به مذاق جان حلاوت لب جانان رساند و عشق صفتی که خاطر را از وسوسه عقل بی‌خبر گرداند.

بیت

ز باده هیچت اگر نیست این نه بس که ترادمی ز وسوسه عقل بی‌خبر دارد

---

(۵۶). اسکندرنامه: به منسوج خوارزم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۴۳

و مغنیان خوش‌آواز با هر ساز از عود و چنگ و ارغنون و قانون دمساز گشته نوای خسروانی در پیش آن خسرو ثانی به گوش ساکنان سپهر برین می‌رسانیدند.

چشم از هوای آواز روح‌افزای مغنیان بر گوش حسد می‌برد و گوش از آرزوی لطافت دیدار ساقیان از دیده غصه می‌خورد و هر صورت خوب که در آئینه خیال متصور بود نمودار آن در آن مجلس انس بر وجه احسن روی نمود.

نظم

ز خوبان چو آن بزم آباد گشت‌گلستان پر از سرو و شمشاد گشت

مغنی چو زهره به رامشگری‌صراحی درخشنده چون مشتری

کرشمه‌کنان ساقی خوش‌خرام‌همی ریخت خون صراحی به جام خوانسالاران طویهای بزرگ ترتیب نمودند و رعیت شهر و ولایت را چند روز ترخان ساختند.

ناگاه روزگار مقتضی طبیعت اظهار کرد و چون دنیا کاشانه غم است نه جای نعم، با هرکه انسی بیابد نپاید و چون روی بتابد شرح محنتش در وصف نیاید و بیان این سخن آن است که چون کوکب اقبال میرزا علاء الدوله به اوج کمال رسید و هرچه دلخواه او بود میسر گردید، ناگاه اختر سعادتش برگشت و کار دولتش به یکبارگی زیروزبر گشت. چه در آخر ایام این جشن روزی که طوی بزرگ مقرر بود مردم ترخان شده را انواع ملاهی و مناهی در خواطر و ضمائر مخّمر و در شهر و کوی صدگونه شادمانی و کامرانی میسر.

بیت

دمی ز وصل تو گفتم که شاد بنشینم «۵۷»غم فراق تو ناگه سر از زمین برزد خبر رسید که موکب میرزا الغ بیک به عزم رزم از جیحون عبور نمود.

(۵۷). قصاید ظهیر فاریابی: دمی به وصل ... شادمان گردم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۴۴

مصرع

وای نعیم لا یکدّره الدّهر

ذکر محاربه میرزا الغ بیک گورکان و میرزا علاء الدوله در خراسان شعر

و من عادة الأیام تحریک ساکن‌و تفریق مجموع و تنقیص مشتهی مملکت خراسان روزی چند به سبب واقعه حضرت خاقان سعید آشفته گردید. امّا باز به حسن اهتمام میرزا علاء الدوله به غایت آبادان شد و رعیت را رفاهیّت تمام حاصل گشت و گنجهای جهان در اطراف آن ممالک پریشان شد و سبب جمعیت عالمیان گشت و زمانه غدار بر آن روزگار حسد برد و کار سلطنت بر شرف انتقال و احوال مملکت در معرض انقلاب افتاد.

مفصّل این مجمل و محصّل این محتمل آن است که میرزا الغ بیک اکبر اولاد حضرت خاقان سعید بود بلکه غیر او پسری دیگر نمانده بود و پیوسته او را در ملک موروث داعیه تمکن و استیلا و اندیشه تسلط و استعلا دامن همّت عالی می‌گرفت و به واسطه هرگونه مصلحت آن صورت در پرده توقف می‌بود و در وقتی‌که با میرزا علاء الدوله مصالحه فرمود و مقرّر چنان بود که میرزا عبد اللطیف را با نوکران و هرگونه تحف و نفایس پیش میرزا الغ بیک فرستد و شرایط تعظیم به‌جای آورد.

میرزا علاء الدوله اگرچه میرزا عبد اللطیف را روان فرمود، به شروط دیگر وفا ننمود و نوکران میرزا عبد اللطیف را به قتل آورد و از خزانه آنچه موعود بود وجود نگرفت و در آن زمان که میرزا علاء الدوله به طرف بلخ رفت انواع خرابی و غارت از لشکر او در آن ولایت ظاهر شد. بنابراین مقدمات، اسباب محاربه دست درهم داد و بسی سرها چون کار بی‌تدبیر او در پا افتاد و اموال جهانی پرداخته و خاندانها برانداخته شد و از خونها جویها بر صفت ناموس کرم و رونق وفا و آبروی هنر برباد رفت و میرزا الغ بیک عزم جانب خراسان جزم فرمود و با سپاهی چون ادوار فلک بی‌نهایت و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۴۵

چون حوادث کاینات بی‌حدّ و غایت از جیحون عبور نمود و میرزا عبد اللطیف لشکرهای ختلان و قندز و بغلان و ارهنگ و سرای «۵۸» تا سرحد بدخشان و بلخ و سان و چاریک «۵۹» و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب تا نواحی آب مرغاب جمع آورده به اردوی اعلی ملحق شد و سپاهی به هم پیوست.

بیت

زیادت ز مور و فزون از ملخ‌گرفته همه کوه و هامون و شنح میرزا علاء الدوله را از استماع این خبر عشرت به حسرت و صفوت به کدورت مبدل شد و اسباب طرب به آلات حرب منقلب گشت و ابواب خزاین و دفاین گشاد و نقود فراوان به همه کس داد و گنجهای جهان که حضرت خاقان سعید مدت پنجاه سال اندوخته بود بر اصناف لشکر قسمت نمود.

بیت

دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت‌اللّه اللّه که تلف کرد که اندوخته بود «۶۰» و دلیران معرکه جنگ و مبارزان میدان نام و ننگ مرتب شدند.

بیت

جهان در جهان لشکر آماده گشت‌که از دیدنش چرخ را سربگشت امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابو سعید را به دستور

زمان حضرت خاقان سعید به حکومت و داروغگی دار السلطنه هرات تعیین نمود و مولانا احمد

(۵۸). یعنی ارهنگ و سالی سرای.

(۵۹). سان و چاریک (- سنگ چرک)، ر ک برای این به هولدک ص ۲۵۵، ۲۵۸ و بیت ص ۲۳۹.

(۶۰). دیوان حافظ ص ۱۱۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۴۶

یساول را که اعتمادی کلی برو داشت به جانب قلعه عماد که گنجهای جهان به آنجا فرستاده بود روان فرمود.

و حصار اختیار الدین را با قرب چهار هزار تومان نقد که در آن حصار بود به آقا حاجی بیک که از مخصوصان او بود سپرد و با لشکرهای جهان از دار السلطنه هرات نهضت نمود و میرزا الغ بیک چون آفتاب رایت جهانتاب برافراخت و نجوم‌آسا آسایش در حرکت یومی و طی منازل شناخت و هر دو سپاه چون بهرام خون‌آشام تیغ آبدار کشیده و خدنگ آتشبار به زهر کین آب داده متوجه حرکت گشتند.

میرزا علاء الدوله، چون از کتل سنجاب عبور نمود، در خاطر خطور کرد که شاید آب تسکینی بر آتش آن فتنه توان زد و با عم بزرگوار از راه صلح و صفا پیش توان رفت و چون اندیشه در خاطر قرار داد جمعی از مخصوصان را به شهر فرستاد تا از جناب ارشاد مآب قطب فلک الولایهٔ، شمس سماء الهدایهٔ، مظهر عنایهٔ اللّه الاکبر، شیخ الأسلام بهاء الدین عمر قدس سره التماس نمایند که قدم‌رنجه ساخته پای در آن میان نهد تا باشد که به یمن مقدم ایشان چندین هزار مسلمان قصد جان و مال یکدیگر نکنند و حضرت شیخ ملتمس مبذول داشته عزیمت نمود.

و آن دو لشکر از طرفین در جنبش آمده چون امواج بحر اخضر جوشش برآوردند و در منزل ترناب «۶۱» که چهارده فرسخی هرات است، تقارب فریقین و تلاقی صفین ظاهر شد و هر دو پادشه به آرایش سپاه و تعبیه شکر و رزمگاه فرمان دادند. میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه و کمینگاه آراسته شد. میرزا الغ بیک را جوانغار به استظهار جلادت و شجاعت میرزا عبد اللطیف [و لشکر او] «۶۲» قوی بود.

بیت

گروهی همه پردل و جنگجوی‌به سختی چو پولاد و قوت چو روی مطلع سعدین و مجمع بحرین ج۴ ۶۴۶ ذکر محاربه میرزا الغ بیک گورکان و میرزا علاء الدوله در خراسان شعر ..... ص : ۶۴۴

(۶۱). دولتشاه ص ۳۶۳: ترناب من اعمال بادغیس.

(۶۲). نسخه: و لشکرهای ختلان و قندزبغلان تا سرحد بدخشان و بلخ و شبرغان و سان چاریک و میمنه و فاریاب.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۴۷

و قول گردون قیاس و القلب مستقر سلطان الروح در سایه چتر آفتاب اساس میرزا الغ بیک از جنود اشخاص انسانی و صفوف افراد حیوانی جهان ثانی می‌نمود.

بیت

[سپاهی زریگ بیابان فزون‌که کین نهنگان دریای خون] «۶۳»

همه با دل شیر و نیروی ببرز نوک سنانها خراشیده ابر و چند قشون آراسته در ظلّ رایت فتح آیت بازداشته بود تا اگر به مدد احتیاج افتد مستعد کار باشند و برانغار از امرای نامدار و بهادران شمشیرگذار که در سلک اهتمام میرزا عبد العزیز انتظام داشتند استحکام

یافت.

بیت

چو شیران خشمین و پیلان مستز جان از پی آبرو شسته دست و میرزا علاء الدوله را چشم امیدوار از طرف برانغار به فروغ طلعت میرزا صالح و مردم او روشن بود.

بیت

همه سر پر از خشم و دل پر ز کین‌به ابروی مردی درافکنده چین و قول از فر شکوه پادشاهانه و نور حضور خسروانه میرزا علاء الدوله زیب و زینت گرفت و چند امیر تومان با لشکرهای جهان به یوسون کوماک مهیا بودند تا اگر از طرفی قصوری و ضعفی روی نماید تدارک آن کنند.

بیت

یلان سرافراز شمشیرزن‌نبرد آزمایان لشکرشکن

---

(۶۳). اضافتی در یک نسخه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۴۸

و جوانغار از لمعان سنان و برق تیغ رخشان میرزا خلیل سلطان آراسته بود و جمعی مردم دلاور و بهادران زورآور

مصرع

در سایه چتر او مقرر بودند

القصه بدین‌سان آن دو سپاه گران و آن دو لشکر بی‌کران در برابر یکدیگر رسید و شکل مصاف و پیکر پیکار پدیدار گشت. فضای لشکرگاه از کثرت جوشن‌ور و زره‌دار حصار آهنین شد و هوای رزمگاه از برق تیغ و صاعقه خنجر صحرای آتشین گشت. گوش تکاوران به نوک سنان آرایش یافت و عنان مبارزان از چپ و راست در گردش آمد.

نظم «۶۴»

رسیدند لشکر به‌جای مصاف‌دو پرگار بستند چون کوه قاف

چنان آمد از هر دو لشکر غریوکاز آن هول دیوانه شد مغز دیو

ستون علم جامه در خون زده‌نجات از جهان خیمه بیرون زده در وقتی که آن دو سپاه رزمخواه در برابر یکدیگر صفها آراسته بودند، میرزا سلطان عبد اللّه شیرازی «۶۵» به جانب میرزا الغ بیک عزیمت نمود و میرزا علاء الدوله را به غایت دشوار آمد. اما از قبضه اختیار او بیرون رفت و آن دو لشکر بیشتر خویش و پیوند یکدیگر جنگ پیش بردند. شرار کارزار از حضیض خاک به اوج افلاک برآمد و آتش قتال زبانه جدال کشید. از نهیب شمشیر آبدار زهره شیر ژیان آب و از بیم سنان چون ثعبان آتش در دل سنگ نهان گشت. خدنگ جان‌ستان پیام اجل به دل می‌رسانید و نیزه پیچان حدیث دل مجروح پیش روح مشروح می‌گذرانید و آن دو لشکر رزم‌آور در یکدیگر آمیختند و در شب گرد روز رستاخیز برانگیختند.

---

(۶۴). مصنف این ابیات را به ظاهر از مواضع متفرقه شرف‌نامه گرفته است.

(۶۵). یعنی عبد اللّه بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ والی فارس.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۴۹

بیت «۶۶»

چو لشکر به لشکر برآمیختندقیامت ز گیتی برانگیختند

سپاه از دو سو بر سربارگی‌بجنبید لشکر به یکبارگی

ستیز دو لشکر چو از حد گذشت‌زمانه یکی را ورق درنوشت و از طرفین سعی و کوشش بسیار نمودند و بیش از حدّ و شمار در مقام کشش یکدیگر بودند. میرزا علاء الدوله در آن واقعه صعب صبر و تحمل تمام پیش برد و تا نم قوت در جگر توانایی داشت پای ثبات و قرار بیفشرد و عاقبت عنایت ربّانی و عاطفت آسمانی میرزا الغ بیک را مظفر و منصور ساخت و رایت نصرت او را برافراخت و سپاه خراسان ترسان و هراسان

مصرع

به یک‌بار از هم فروریختند

جمعی بر اثر الفرار فی وقته ظفر رفتند و فوجی دست ناتوانی در نطاق الفرار مما لا یطاق زدند و میرزا علاء الدوله چون دید که عنان اختیار از دست رفت و لشکر از پا درآمد به اشک غیرت و آب حسرت دست بخت از تاج و تخت شسته و دل از مملکت و پادشاهی برداشته

مصرع

عنان باره تیزتک را سپرد

و تا مشهد مقدس در هیچ مقام آرام ننمود و به اخلاص تمام زیارت حضرت امام علیه التحیهٔ و السلام فرمود و به قلعه عماد رفته «۶۷» خزاین گشاد و اموال فراوان به هرکس داد و از آن‌جا عازم استراباد شد و در ولایت خبوشان به امیرزاده ابو القاسم بابر ملاقات کرده و برادران یکدیگر را کنار گرفته میرزا ابو القاسم بابر دلجویی تمام نمود و فرمود که ملک و مال و لشکر دریغ نخواهد بود.

---

(۶۶). خمسه نظامی (شرف‌نامه).

(۶۷). این قلعه مذکور است در دولتشاه ص ۴۳۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۵۰

و مهد علیا گوهرشاد آغا و برادر او امیر محمد صوفی ترخان و خواجه غیاث الدین پیر احمد و امیر سلطان ابو سعید داروغه که در هرات بودند، چون خبر فرار میرزا علاء الدوله را استماع نمودند، همراه صبا و شمال بر سبیل استعجال روان شدند و آهنگ راه عراق ساختند و امیر سلطان ابو سعید در اثنای راه گرفتار شد و دیگران به سلامت به مملکت عراق رسیدند.

و میرزا الغ بیک را آیهٔ إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً «۶۸» طراز رایت ظفر آمد و مضمون وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً «۶۹» نامه منشور سلطنت شد و میرزا الغ بیک چون صورت نصرت در آیینه ظفر مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل مقهوران منع فرمود و بقیه لشکر شکسته به فریاد و فغان زینهار و امان خواستند.

بیت

چو دید آن همه عجز و زنهارشان‌ببخشود بر حالت زارشان و لشکر منصور از کثرت غنایم معمور شدند و میرزا الغ بیک این فتح بزرگ را زیور فتوح ملک دانسته تیسر آن از لطایف عنایت ایزدی و نتایج سعادت سرمدی شناخت و شکر نعم آفریدگار به‌جای آورد و مثال آسمان مثال به تحریر فتح نامه‌ها نفاذ یافت و دبیر روشن ضمیر گوهر منثور در سلک عبارت و لؤلؤ منظوم در عقد استعارت نظم داد و مبشران به اطراف ممالک روان شدند و با آن‌که میرزا عبد اللطیف درین مصاف آثار شجاعت و جلادت ظاهر ساخته بود، میرزا الغ بیک جلد وی فتح به نام میرزا عبد العزیز «۷۰» رقم فرمود و این معنی بر خاطر شریف میرزا عبد اللطیف دشوار آمد و کدورت تمام در ضمیر او جایگیر شد.

و سپاه سمرقند کامران و کامیاب از منزل ترناب به جانب دار السلطنه هرات

---

(۶۸). سورة الفتح ۱.

(۶۹). ایضا: ۳.

(۷۰). پسر خردتر الغ بیک میرزا.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۵۱

نهضت نمود و در منزل چهل دختران* جناب ولایت مآب شیخ الأسلام بهاء الدین عمر قدس سره را که به عزم مصالحت عزیمت فرموده بودند غارت عام کردند و میرزا الغ بیک هم در آن منزل با جناب شیخ ملاقات کرده شرایط اعزاز و اکرام و مراسم تعظیم و احترام تقدیم نمود و حکم فرمود که اولاغان و محفه شیخ را باز دهند. اما استخفافی در صورت تعظیم به ظهور آورد و آن معنی بر میرزا الغ بیک و ارکان دولت او مبارک نیامد چنانچه شرح آن خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی.

بیت

تا دل مرد خدا نامد به دردهیچ قومی را خدا رسوا نکرد «۷۱» و حاوی اوراق «۷۲» از جمعی ثقات استماع نمود که در آن زمان که جناب شیخ در اردوی میرزا الغ بیک غارت عام یافته بود در حضور مردم مثل مولانا یوسف عطار و مولانا حسن بن عبد القادر طبیب میرزا الغ بیک فرمود که زود باشد که میرزا عبد اللطیف میرزا الغ بیک را به موجب حکم قاضی و متقضی شرع شریف به قتل رساند و آنچه فرموده بود بعینه ظاهر شد و کار دولت او آخر شد. آری.

بیت

اولیا را چون شود خاطر دگرملک شاهان می‌شود زیروزبر «۷۳»

---

(۷۱). مثنوی مولانای روم (طبع استاد نیکلسن) ج ۱ ص ۴۲۱.

(۷۲). در نسخه‌ای میان جمعی وثقات عباراتی را دارد که به ظاهر عبارت حاشیه بوده و کاتب این نسخه آن را شامل متن کرده و آن عبارت این است «مثل سید خانشاه (؟). اما جناب ولایت پناهی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی باور نداشت که شیخ این سخن گفته باشد و فرمود که شیخ مردی لطیف بود. مثل این سخنان نمی‌گفت. ابلهان پندارند که کمال این باشد که کسی از آینده خبری گوید و چنین نیست.

شهاب حسن شاه استرابادی در صنعت رمل حکمها می‌کرد که مقدور نبود.»

(۷۳). مثنوی مولانا (طبع استاد نیکلسن) ج ۱ ص ۱۰۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۵۲

و میرزا الغ بیک عازم مستقر دولت و مرکز دایره خلافت شد و سادات و قضات و موالی و اهالی بر سبیل استقبال استعجال نمودند و مراسم دعاگویی و ثناخوانی و نثار و نیاز به ظهور آوردند و میرزا الغ بیک همه را نیک دید و احوال پرسید و چون خورشید در اوج کمال نزول اجلال فرمود وصیت فتوح شهریاری و صدای ظفر و کامکاری در اطراف عالم سائر و دائر گشت و اخبار مفاخر و آثار مآثر در اقطار جهان شایع و مشهور شد و اطراف ممالک و مسالک زیور امن و زینت امان یافت و آفتاب معدلت و فروغ مرحمت بر عامه رعایا و زیردستان تافت و امیرزاده جلال الدین محمد ولد امیر سلطانشاه برلاس که حاوی اوراق از امرای اتراک به حدّت ادراک او مشاهده ننمود، در تاریخ این فتح قطعه خوب فرموده:

قطعه

مظفر الغ بیک کشورگشاکه در سلطنت ماند اساسی عجیب

چو لشکر به سوی خراسان کشیدمیسر شدش فتح و فتحی غریب

خرد از پی نصرت لشکرش‌به تاریخ گفت «انّ فتحا قریب» حصار «۷۴» نیره‌تو که در شمال شرقی هرات به مسافت ده فرسخ واقع است بر قله کوهی و در درون (آن) چند چشمه آب که به محافظان آن وفا می‌نماید و پیش ازین به چند سال حضرت خاقان سعید فرمود که آن را عمارت کردند و به سنگ و گچ محکم ساختند و بعد از واقعه آن حضرت میرزا علاء الدوله خزاین بسیار و نقود بی‌شمار به آن‌جا نقل کرده به معتمد خود سپرده بود مفتوح گشت و این سخن شهرتی دارد که اسباط فریدون در ایام استیلای مخالفان به عمارت آن قلعه قیام نمودند.

و حصار اختیار الدین که مشحون به گنجهای جهان و مخزون به نقود فراوان

(۷۴). در آثار هرات ص ۱۰۴ گفته است: تعمیر آن (یعنی حصار نیره‌تو را به زمانه‌های قبل از اسلام یعنی دوره‌های بده (مده؟ مد- ماد) و تصرف کیان نسبت می‌دهند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۵۳

بود و آقا حاجی بیک آن را نگاه می‌داشت چنانچه شرح آن گذشت درین ولا به سعی میرزا عبد اللطیف که چندگاه در آن‌جا محبوس بود مفتوح گشت و میرزا الغ بیک به آن حصار فرمود و خزینه‌های آن حضرت که مانده بود گشود و از میرزا عبد اللطیف چند هزار مثقال طلا و دیگر اوانی زر و سیم و دویست تومان نقد که در زمان عزیمت حضرت خاقان سعید به جانب عراق میرزا عبد اللطیف در آن حصار مخزون ساخته بود، میرزا الغ بیک با آن‌که از فتوحات خراسان چیزی به فرزند عنایت نفرمود در آنچه خاصه او بود هم مضایقه نمود و بدین جهت پسر از پدر مکدّر شد.

و از جمله افعال حمیده و خصال پسندیده که میرزا الغ بیک درین ایام به ظهور آورد تربیت جناب شریت مآب قدوة العلماء الراسخین، افضل الفقهاء المحققین، مولانا قطب الدین احمد الامامی سلمه اللّه و ابقاه بود که منصب اعلای قضا را به جانب او تفویض نمود و آن منصب عالی را علاوه درس افتوای آن جناب ساخت و مرتضای اعظم، دستور وزراء الامم، امیر سید عماد الدین بن سید زین العابدین جنابذی را منصب وزارت ارزانی داشت و مهمات مال و منال دیوان اعلی را به حسن کفایت و لطف درایت او بازگذاشت.

و درین اثنا، امیرزاده یار علی ولد امیر اسکندر ترکمان را که امیر خلیل اللّه شروانی به هرات فرستاده بود و حضرت خاقان سعید او را به سمرقند روان فرمود و میرزا الغ بیک درین یورش به هرات آورده بود به سبب فتنه‌ای که ازو مشاهده می‌نمود بند فرمود و مصحوب امیر سلطان ابو سعید داروغه که پیش ازین مقید بود به معتمدان سپرده به حصار نیره تو فرستاد و رکاب ظفر انتساب به صوب مشهد مقدس معلی حرکت داد.

و در این ایام، جناب تقوی مآب، شیخ اکابر المفسرین، ناصح الملوک و السلاطین، مولانا تاج الملة والدین احمد الکاریزی*، در محروسه هرات به جوار رحمت احدیث پیوست و در مزار پرانوار پیر تسلیم مولانا شیخ الأسلام نظام الحق

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۵۴

والدین علیه الرحمة والرضوان که جدّ بزرگوار او بود مدفون شد.

ذکر عزیمت میرزا الغ بیک گورکان به صوب مشهد و سایر بلاد خراسان

سابقا مذکور شد که میرزا علاء الدوله از مصاف جنگ ترناب چون تیر پرتاب بیرون رفت و تا مشهد مقدس در هیچ مقام آرام

نگرفت و از آن‌جا به ولایت خبوشان رفته با میرزا ابو القاسم بابر ملاقات کرد و هرگونه ملاقات میان ایشان واقع شد و هر دو برادر با یکدیگر اتفاق نمودند و جمعی گریختگان به ایشان پیوسته جمعیتی عظیم حاصل شد و میرزا الغ بیک از امرای کبار و بهادران نامدار چند هزار سوار در قفای هزیمتیان فرستاده بود و ایشان تا ولایت جام رفته آثار تسلط و اقتدار به ظهور آوردند و چون باز آمدند شرح اتفاق برادران و صورت اجتماع ایشان به موقف عرض رسانیدند.

میرزا الغ بیک چون این اخبار استماع نمود و برین احوال اطلاع یافت سمند جهان پیمای به صوب مشهد مقدس تافت و رایات ظفر آیات از دار السلطنه هرات نهضت نمود و به مشهد مقدس و مرقد اقدس رسیده زیارت حضرت امام علیه التحیهٔ و السلام فرمود و انواع صلات و صدقات به سادات و مستحقان رسانید و چند روز در آن بلده طیبه به دولت و سعادت گذرانید و جمعی امرا را به تسخیر قلعه عماد فرستاد و نوید امن و امان به ساکنان آن‌جا پیغام داد و آن قلعه‌ای است در غایت متانت و حصنی در نهایت حصانت. ساکنان آن از غلغل مسبحان افلاک آگاه و مقیمان آن همنشین آفتاب و ماه و انواع حیل که در فتح قلاع متصور است از منجنیق و عراده و محاصره و غیره نسبت به آن قلعه چون وزیدن باد است با ایوان سبع شداد.

بیت

ز سنگ حادثه برج سپهر را چه خللز باد نایبه شمع ستاره را چه زیان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۵۵

شهباز آرزوی سلاطین کامکار در هوای تسخیر آن قلعه نامدار پرواز کرده و بعد از سعی بسیار عاجز و مأیوس بازگشته و میرزا علاء الدوله در زمان حضرت خاقان سعید آن قلعه را عمارت فرمود و نقود و جواهر وافر و نفایس اجناس بی‌حدّ و قیاس به آن‌جا نقل کرده بود به تخصیص درین ایام که عزم محاربه میرزا الغ بیک نمود. میرزا الغ بیک چون دانست که تسخیر آن قلعه به حیله و تدبیر صورت پذیر نیست بل گشاد آن باز بسته تقدیر است امرا را که به آن طرف فرستاده بود حکم معاودت فرمود و رایات ظفر نشان عازم النگ «۷۵» رادکان گشت و در چهارباغ رادکان چند روز توقف نموده اعلام به اوج ثریا ارتفاع یافت.

و در آن مقام ایلچی میرزا ابو القاسم بابر آمده تحف و هدایا گذرانید و به قبول خطبه و سکه نقد اخلاص خود را تمام عیار گردانید و میرزا الغ بیک اظهار عنایت و عاطفت پادشاهانه فرمود و فرستاده را به واجبی نواخته اجازت مراجعت فرمود و به تعجیل تمام در عقب ایلچی روان شد و تا ولایت اسفراین عنان عزیمت باز نکشید* و مدت بیست روز در ظاهر آن قصبه سایه‌بان ظل الهی بازکشید و میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد اللّه شیرازی را با غلبه تمام به جانب ولایت بسطام فرستاد و فرمود که میرزا سلطان عبد اللّه به ولایت استراباد درآید و آثار تسلّط و اقتدار به مازندرانیان دیوسار نماید و هر دو شاهزاده به موجب فرموده کاربند شدند و میرزا الغ بیک تا پل ابریشم فرموده معاودت نمود.

و میرزا عبد اللطیف در سرحد بسطام مقام داشت. چون از معاودت پدر وقوف یافت او نیز بی‌توقف بازگشت و به حقیقت معاودت میرزا الغ بیک از پل ابریشم موجب ظهور ضعف و قصور و سبب عجز و فتور لشکر منصور شد و چون در کارخانه تقدیر مقرر و مقدر بود که میرزا ابو القاسم بابر چند سال به سعادت و اقبال در مملکت خراسان و جرجان و سایر ولایات سلطنت به استقلال خواهد فرمود صورت معاودت میرزا الغ بیک در آیینه زمانه روی نمود والّا از روات ثقات منقول است که

---

(۷۵). به معنی سبزه‌زار و مرغزار.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۵۶

اگر میرزا الغ بیک اعلام ظفر اعلام تا اولنگ بسطام می‌رسانید شاهزادگان کرام عظام میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر را به کلی مستأصل می‌گردانید و ایشان به ضرورت در ظل رایت و کنف رعایت میرزا سلطان محمد به عراق می‌رفتند و بعد از آن غالبا

ایشان را کاری از پیش نمی‌رفت*. لکن یفعل اللّه ما یشاء. «۷۶»

القصه میرزا عبد اللطیف چنان به سرعت بازگشت که طبل و علم در منزل گذاشت و درین اثنا، تبی محرق در بوته دل و کوره سینه او مشتعل شد و غمهای جگرسوز و فکرتهای محنت‌اندوز روی به او آورد و مزاج از اعتدال طبیعی عدول نمود و طبیعت از منهاج اصلی منحرف شد و سر عجز بر بالین ناتوانی نهاده از زیور صحت عاطل گشت و چون به حوالی نشابور رسید میل بلوک «۷۷» بار کرد و هر روز بار خاطر و علت زیادت می‌شد و با آن‌که مرض در غایت صعوبت بود و اکثر اطبا تشخیص به دق می‌کردند، جمعی مفسدان پیش میرزا الغ بیک چنان باز نمودند که شاهزاده مطلقا مرض ندارد و تمارض می‌کند و خیال استقلال دارد و میرزا الغ بیک امرا به ولایت نشابور فرستاد تا شاهزاده را در محفه انداخته به مشهد پیش پدر بردند و میرزا الغ بیک چون احوال پسر مشاهده کرد و ماه آسمان شهریاری را رهین محاق و قرین احتراق دید دانست که ارباب اغراض از باب صواب اغراض نموده‌اند و سخن سقیم در باب عرض مرض به عرض رسانیده سخنان خبیثان ناشنوده انگاشت و به طبیب حاذق و اشربه موافق اشارت فرمود تا اسباب تنقیه و تصفیه ترتیب نمود و صبح صحت از مطلع مراد و افق امید طلوع آغاز نهاد و قوت طبیعت غبار تغیر از دامن مزاج افشاند و از حضیض اعتلال به اوج صحت و کمال اعتدال رساند و قلم سخن‌ساز داستان‌پرداز، در آن ولا، چند بیت ملمع در تهنیت صحت شاهزاده به نظم آورده بود.

درین اثنا، بعد از چند سال، خاطر به ایراد آن اقبال نمود.

---

(۷۶). این آیت نیست: در قرآن مجید (سورهٔ البقرهٔ ۲۵۴) وَ لكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ است يا (آل عمران ۳۵): كَذلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ ما يَشاءُ.

(۷۷). نام قریه‌ای است از مضافات نیشابور (انجمن آرای ناصری).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۵۷

شعر

بشری لک السرور شفاء من السقمطوبی لک العنایهٔ من واهب النّعم

باز اعتدال یافت مزاج شهنشهی‌روز نشاط آمد و بگذشت شام غم

فالشمس اشرقت و لها وجه ضاحک‌مستبشر بانّک ناج من الألم

ذات تو یافت صحت کلی هزار شکرگو خصم خون گرفته بمیر و حسودهم

هذا الذی اصبت به قد اصابنالست الوحید فی مرض بل بنا اتم

تو آفتاب ملک و جهان در پناه تویا رب مباد از سر ما سایه تو کم

عمرت هزار سال در اقبال و بخت بادبالخیر و السعادهٔ و الجود و الکرم و میرزا الغ بیک انواع انعام و اصناف اکرام نسبت با فرزندان عظام عنایت فرمود و مملکت خراسان را به جانب او تفویض فرمود و منتصف رمضان به واسطه فتنه یار علی ترکمان از چهارباغ مشهد مقدس عازم دار السلطنه هرات شد.

ذکر معاودت میرزا الغ بیک گورکان به سبب فتنه امیرزاده یار علی و غارت یافتن بیرون هرات

در داستان فتح خراسان سبق ذکر یافت که میرزا الغ بیک امیرزاده یار علی و امیر سلطان ابو سعید داروغه را بند فرموده به حصار نیره تو فرستاد و درین اثنا به مسامع جلال رسید که امیرزاده یار علی خلاص شده قلعه را گرفت و لشکر جمع آورده عازم تسخیر هرات شد و شهر را محاصره کرد.

و بیان این سخن آن است که از کسان امیر سلطان ابو سعید شخصی کماجی «۷۸» به قلعه فرستاد و در میان کماج سوهانی آبدار نهاد و امیرزاده یار علی و امیر سلطان ابو سعید بندها سودند و تیغ بی‌دریغ در مستحفظان قلعه نهادند و تنی چند را به قتل آورده باقی امان خواستند و چنان قلعه‌ای مسخر شد و امیرزاده یار علی امیر

(۷۸). کماج (به فتح اول) یا کماج (به ضم اول) نانی است مشهور و نانی را نیز گویند که بر روی اخگر و زغال پزند (فرهنگ آنندراج)- در حبیب السیر: کوماج.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۵۸

سلطان ابو سعید را اجازت داده بیرون فرستاد و چون در آن حصار ذخیره بسیار و نقود بی‌شمار بود امیرزاده یار علی دست سخا گشاد و گروه انبوه پیش او جمع آمدند و مواضع که در حوالی قلعه بود مسخر فرمود و به آن قناعت ننموده عازم تسخیر هرات شد و به ولایت کروخ رسید، امیر بایزید پروانچی که در شهر حاکم بود چون این احوال استماع نمود، قاصدان پیش میرزا الغ بیک دوانید و شهر و برج و باره را مضبوط و مستحکم گردانید و حکم فرمود که هرکس در شهر اولاغ داشته باشد به رسم قتال به استقبال امیرزاده یار علی رود. مردم تازیک بی‌یراق و سلاح به نواحی کروخ رسیدند. صبحی امیرزاده یار علی بریشان تاخت و هرچه داشتند عرضه تاراج ساخت و رعایا را به جان امان داد و از اموال ایشان احوال او روی به ارتفاع نهاد و از آن‌جا عازم تسخیر هرات شد و به ظاهر شهر آمده جمعی اوباش و لئام و فوجی نوکران امرای عظام که درین ایام بی‌اعتبار و احترام بودند پیش او جمع آمدند و امیرزاده یار علی آغاز محاصره کرده به افروختن آتش فتنه و انگیختن غبار فساد میان دربست و دست ظلم و بی‌داد به غارت و تاراج برگشاد.

امیر جلال الدین بایزید به اتفاق جناب شریعت مآب مولانا قاضی قطب الدین احمد الأمامی و باقی اکابر و موالی و سایر عوام و خواص کمر اخلاص بر میان جان بستند.

بیت

کمری بر میان جان بستندجان کمردار بر میان بستند و از حضرت آفریدگار جلت قدرته که حافظ و حامی همه اوست و بازگشت جمله به او استعانت خواستند و چند روز به زخم ناوک جگردوز و نوک پیکان آتش‌افروز بیرونیان را مجال آن نبود که پیرامون شهر گردند و چون بعد از واقعه حضرت خاقان سعید این نخست واقعه بود که در دار السلطنه هرات روی نمود و مردم شهر به امثال این وقایع معتاد نبودند فدایی‌وار به دفع آن فتنه اشتغال نمودند. جمهور

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۵۹

نامداران و مشهور پیشه‌کاران از محترفه و ارباب صنایع تا متصوفه و اصحاب صوامع نفیر عام برآوردند* و روزبه‌روز فوج‌فوج از طرفین به نوبت جنگ انداخته اظهار جلادت می‌کردند. تا بعد از چند روز که اسباب محاصره مرتب گشت امیرزاده یار علی با چند هزار سوار و پیاده از برابر گوشه برج شوانیان «۷۹» که فاصله است میان عراق و فیروز آباد جنگ پیش آورده به کنار خندق آمدند و صدای نقاره و نفیر به کره چرخ اثیر رسید. ناگاه جمعی بسیار فدایی‌وار سپرها در سر کشیده و چیرها دربرگرفته از خندق گذشتند و به فصیل درآمده بیل و میتین در شه دیوار شهر بستند و از بالا به سنگ و نیرو هرگونه تدبیر مدافعه می‌نمودند و بیرونیان چند نیزه از دست ایشان درر بودند. چون کار به تنگ رسید، ترکان سمرقندی را پای ثابت از جا رفته از روی بارو گریختند و مردم تازیک بر موافقت ایشان به یک‌بار از هم فروریختند. در آن حال از زمره مشاهیر هرات جناب مولانا و صاحب اعظم بقیهٔ الاعیان مولانا عماد الدین مطهر کاریزی که به فرط تهور و کمانداری اشتهار و امتیازی تمام داشت با قلیلی از مردم خود به عزم جهاد بر تأیید الهی اعتماد فرمود و پای جلادت و دلاوری و قدم شجاعت و بهادری فشرده از اول چاشت تا آخر روز به ضرب تیر دلدوز

حمله‌های متواتر دشمنان را رد می‌نمود. تا یکی از سرداران ایشان را که لشکری پیش کرده از آب می گذشت به آتش دوزخ فرستاد و مردم ایشان از روی خاکریز و اندرون فصیل چیرها و سپرها انداخته بازپس گریختند و تا کنار خندق رسیدند همه افگار و زخمدار شدند و امیرزاده یار علی که در میدان جولان می‌نمود به یک چشم‌زدن گوش او را نیز نشانه تیر تقدیر ساخته برگردانید و به سبب آن شجاعت که در آن روز کار فرمود شهر محفوظ مانده به انعام و اکرام میرزا الغ بیک اختصاص تمام یافت و بعد از دو سه روز میرزا الغ بیک جمعی امرا به شهر فرستاد و سبب مزید قوت شد و هفتده شبان روز مدت محاصره متمادی گشت و بیرونیان به جنگ و جدل و مکر و حیل کاری از پیش نتوانستند برد. در وقتی که شهر محاصره بود، مردم شهر

---

(۷۹). گویا از شوان است که به وزن و معنی شبان است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۶۰

در بیرون دروازه «۸۰» خوش شخصی را گرفته لت بسیار زدند چنانچه هلاک او جزم شد و ریسمانی بر پای او بسته و سرنگون از دروازه خوش روی باره به دروازه «۸۱» قبچاق آوردند و همچنان آویخته بگذاشتند. بعد از مدتی در جنبش آمد. او را فرود آورده به شهر آوردند و معاهدت نموده در سخن آمد و گفت مردی پیشه‌ورم. او را گذاشتند و بعد از آن سالها در حیات بود و این از غرایب است. آری

بیت

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای‌نبرد رگی تا نخواهد خدای و درین اثنا، میرزا الغ بیک از جانب مشهد رسید و یار علی مغرور از صولت لشکر منصور عاجز گردید و از تسخیر شهر مأیوس گشته عزم حصار نیره تو نمود و اوباش و لئام که پیش او جمع بودند پریشان شده به هر طرف رفتند.

بیت

همه کبود لب و زردروی و سرخ سرشک‌همه شکسته دل و تیره چشم و خشک زبان و میرزا الغ بیک در دار السلطنه هرات نزول فرمود و از فتنه یار علی استفسار نمود. امیر بایزید به موقف عرض رسانید که بیرونیان با او همداستان شده این نوع طغیان نمودند و اگرنه او را چه محل و یارای آن بود. میرزا الغ بیک را آتش قهر جهانسوز اشتعال یافت و حکم فرمود که بیرون شهر هرات را غارت کنند و گروه انبوه که فتنه و فساد انگیخته بودند و خونهای مسلمانان به ناحق ریخته به قتل آوردند و سه شبانروز غارت عام کردند. لشکر از شیشه ضبط بیرون جست و مهمات از مرکز

---

(۸۰). دروازه شرقی هرات (لیسترینج ص ۴۰۹).

(۸۱). دروازه شمال شرقی هرات (لیسترینج)- در نسخ: دروازه ملک- دروازه ملک دروازه شمالی هرات است (لیسترینج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۶۱

ربط عدول جست. هرکرا یافتند اسیر بند کمند و گرفتار قید گزند ساختند.

نرگس‌وار همه چشم به زر داشتند و سیم را قرة العین می‌پنداشتند. شمسه زرین آفتاب از طاق لاجوردی به ناخن می‌کندند و نعل هلال از ابلق شموس چرخ به دندان می‌ربودند. قندیلهای مساجد می‌شکستند و امامان می‌آویختند و آبروی عزیزان بر خاک‌خواری می‌ریختند و مدارس رباط الخیل و درس و تلاوت کلام اللیل به جای دعا و درود و سرود می گفتند و در مقام علم و حکم زیروبم می‌نواختند. همه کس را چون سیر پوست باز کردند و از لباس توبرتو چون پیاز بی‌نیاز ساختند و از بدایع وقایع آن بود که در آن ایام که میرزا الغ بیک حکم غارت عام فرمود، لشکر اوزبک نیز به نواحی سمرقند آمده تا دروازه شهر تاختند و غارت عام کردند و

باغات خاصه میرزا الغ بیک را ویران ساختند. چینی خانه‌ای که ازار دیوار چینی آن را از خطا به مدت چند سال برآورده بودند اوزبکان به زخم چماق و گرز درهم شکستند و ایوانهای زرکاری تراشیده و خراشیده را انواع خرابی کردند و افعالی که از لشکر سمرقند در بیرون هرات و باغ پادشاهان صادر شده بود نمودار آن در بیرون سمرقند و باغات میرزا الغ بیک از مردم اوزبک به وقوع پیوست و صورت جزاء سیئهٔ سیئهٔ مثلها «۸۲» به ابلغ و جهل روی نمود. «۸۳»

بیت

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات

---

(۸۲). سورهٔ الشوری ۴۰.

(۸۳). بابر از باغات میرزا الغ بیک ذکری دارد (ترجمه برنامه ص ۸۰) خصوصا از باغچه‌ای که میان چهل ستون (در باغ میدان) و پشته کوهک بود و آن باغچه چاردره‌ای [چهاردری] داشته که ایزاره‌اش تمام چینی بود موسوم به چینی‌خانه و چینی آن را از خطا آورده بودند. بابر نمی‌گوید که این ازاره در زمان او شکسته بود. ظاهرا اطلاق نام چینی‌خانه برین چاردره به سبب ازاره‌اش بوده نه به وجه ظروف چینی که در آن بود و به سبب رواقی که طاقها داشت برای ظروف چینی و غیرها حسب تشریح مرآة الأصطلاح ص ۷۳ ب و بهار عجم ص ۳۲۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۶۲

و قضیه غارت بیرون هرات در اواخر ماه رمضان واقع شد و بعد از سه روز اکابر شهر شفاعت کردند و میرزا الغ بیک حکم فرمود که لشکر دست از غارت بازداشتند و مسلمانان را در خانه‌های خالی گذاشتند و در آن ایام سرما قوی بود و عید صیام قریب. مردمان در روز عید چون عاصیان محشر عریان و بیرونیان میرزا الغ بیک را به زبان اخلاص دعا و ثناخوان. شخصی که تمام جامه‌های او به تاراج برده بودند و به تای نان محتاج ساخته، روز عید عریان به‌سان بید می‌لرزید و پیش اسب میرزا الغ بیک می‌دوید و به زاری زار می‌نالید و می‌گفت: پادشاه عادل! خوش عیدیی دادی درویشان را. عمر و دولت تو افزون بادا.

بیت

به بازوگر قوی دستی بترس از آه مظلومان که هر کاز ضعف نالان‌تر قویتر زخم پیکانش «۸۴» و میرزا عبد اللطیف تا عید صیام در مشهد امام علیه السلام مقام داشت. چون آوازه آمدن میرزا ابو القاسم بابر به مشهد رسید شاهزاده متوجه هرات گردید. میرزا الغ بیک سلطنت هرات را به میرزا عبد اللطیف عنایت فرمود و به سرعت تمام عزیمت جانب ماوراء النهر نمود و نعش مغفرت مآب حضرت خاقان سعید را در محفه نهاده به تعظیم تمام روان ساخت و بسیاری از ارباب صنایع و هرگونه بدایع نقل کرد. از آن جمله چند زوج درب فولاد که حضرت خاقان سعید از تبریز آورده بود و بر مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا منصوب بود و اموال جهان و خزاین فراوان روان ساخت.

مصرع

هرچه دلخواه بود حاصل شد

ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر به جانب دار السلطنه هرات و قتل امیرزاده یار علی و فرستادن امیر هندوکه به طرف مرو

میرزا ابو القاسم بابر، در حدود بسطام و دامغان، استماع نمود که میرزا

---

(۸۴). از قصیده مشهور خاقانی که اولش «دل من پیر تعلیم است و من طفل زباندانش» است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۶۳

الغ بیک از نواحی پل ابریشم معاودت نمود. شاهزاده رایت عزیمت به صوب دار السلطنه هرات برافراخت و در سرعت نهضت دو منزل یکی ساخت و با لشکری چون شیر سخت جنگ و چون پلنگ زودآهنگ، بی‌باک و هتاک و خشمناک و سفاک

بیت

هر یکی جلد و آزموده به جنگ‌بر زمین اژدها در آب نهنگ به مشهد مقدس آمد و آن‌جا استماع نمود که میرزا الغ بیک عزیمت ماوراء النهر فرمود. جمعی بهادران دلیر و مبارزان با شمشیر به جانب دار السلطنه هرات فرستاد «۸۵» و موکب منصور عازم سرخس شد و امیر هندوکه* را فرمود که با گروهی مردان مرد و دلاوران صف نبرد، چون مهر دست به قبضه شمشیر خون‌آلود زده و چون سپهر چین کین در جبین صلابت آورده روی به ولایت مرو آوردند «۸۶» و شب هنگامی که صحن زبرجدی به انوار سیارات و ازهار ثابتات آرایش یافته بود و اجرام نورانی چون گهرهای شب‌افروز از حقه آبگون گردون تافته به اردوی میرزا الغ بیک رسیدند و لشکر ماوراء النهر به هم برآمده دست عجز در دامن فرار زدند. بیت

میر هندوکه اسب را در تاخت‌تیغ می‌راند و تیر می‌انداخت

لشکر خصم را ز دشنه تیزتا به جیحون رسید گرد گریز

میر چندان گرفت گوهر و گنج‌که دبیر آمد از شمار به رنج

---

(۸۵). در حبیب السیر (ج ۳ جزو ۳ ص ۱۵۶) افزوده است که امیر خلیل هندوکه وبان خواجه را با جمعی دیگر از بهادران به هرات فرستاد.

(۸۶). ایضا: تا سر راه بر سپاه سمرقند گرفته دستبردی نمایند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۶۴

و امیر هندوکه امیر ابراهیم امیر اید کوتیمور را گرفته «۸۷» مقیّد ساخت و مردم فراوان از کوچیان برگردانید و نقود و اجناس بی‌حد و قیاس در قبضه اقتدار آورده عازم دار السلطنه هرات شد.

و میرزا الغ بیک بر معبر آمویه پل بسته عبور نمود و لشکر بعضی گذشته و باقی می‌گذشتند که ناگاه لشکر اوزبک رسید و بر آن سپاه شکسته زدند.

مصرع

صف مغلوب را هوئی بسنده است

جمعی کثیر اسیر شدند و اموال به غارت و تاراج رفت و لشکر به زحمت تمام به ولایت بخارا رسید و میرزا الغ بیک قشلاق همان‌جا فرمود و نعش مغفرت مآب حضرت خاقان سعید را به دار الملک سمرقند فرستاد* و به اعزاز و اکرام و توقیر و احترام در گنبد حضرت صاحبقران امیر بزرگ،

مصرع

چون گنج دفین خاک کردند

افاض اللّه علیه غفرانه.

و میرزا ابو القاسم بابر جمعی امرا را که به طرف هرات فرستاده بود، امرا به ولایت فوشنج رسیدند و میرزا عبد اللطیف که بعد از پدر پانزده روز در هرات پادشاه بود، چون خبر رسیدن لشکر میرزا ابو القاسم بابر شنید و از جانب امیرزاده یار علی نیز به غایت اندیشناک بود، تنگ اسب عزیمت تنگ برکشید و خود را از غرقاب هلاکت به ساحل سلامت رسانید و جمعی امرا و بهادران میرزا

ابو القاسم مقدمهم امیر خلیل و امیر باینخواجه شهر را گرفته قلعه را گشادند و اساس ظلم و بیداد بنیاد نهادند و بعد از سه روز امیرزاده یار علی با گروهی انبوه به ظاهر شهر فرود آمد و سه شبانروز شهر را محاصره کرد. شبی جمعی از طرف دروازه عراق او را به شهر

---

(۸۷). ایضا: که بر ساقه لشکر بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۶۵

آوردند «۸۸» و امرای میرزا ابو القاسم بابر گریخته به حصار اختیار الدین درآمدند و روز دیگر به عهد و پیمان بیرون آمدند و باز شب به حصار رفته مبلغی گرامند که در شهر نقد کرده بودند از حصار بیرون آورده فرار نمودند و امیرزاده یار علی قریب بیست روز در مستقر سلطنت به عیش و عشرت گذرانید و الحق رعایا را ازو زیادت آسیبی نرسید و او صباح و رواح چون نرگس و لاله بی‌جام و پیاله نبود. میرزا ابو القاسم بابر از سرخس عزم هرات فرمود و عبد العلی رکابدار از اردوی میرزا ابو القاسم آمده به خدمتکاری امیرزاده یار علی قیام می‌نمود. شبی دانست که لشکر منصور نزدیک آمد، داروی بی‌هوشی در شراب ریخته باده‌های گران پیمود و امیرزاده یار علی در باغ شهر صبحی میان مستی و بی‌هوشی آسوده بود که ناگاه جمعی دلاوران معرکه جنگ و صفدران میدان نام و ننگ تیغها آخته و از دروازه ملک «۸۹» تاخته به سر او رسیدند و دست و گردنش بسته در سر خیابان به خدمت میرزا ابو القاسم بابر رسانیدند و موکب همایون به طالع سعد و فال میمون و زمانه کارگشا و ستاره رهنمون در باغ سفید نزول اجلال فرمود و امیرزاده یار علی را در چهارسوی هرات به راه عدم روان ساختند و سر او که سوداخانه هوی و هوس بود بر خاک مذلّت انداختند. «۹۰»

بیت

فلک را سرانداختن شد سرشت‌نشاید کشیدن سر از سرنوشت

نپرورد کس را که آخر نکشت‌که در مهر نرم است و در کین درشت «۹۱»

---

(۸۸). در حبیب السیر گفته است که «اکابر و اعیان که از جور و طغیان بابریان به جان رسیده بودند در سحر جمعه یار علی را به شهر درآوردند».

(۸۹). یعنی دروازه غربی هرات.

(۹۰). در حبیب السیر افزوده است که وی «اصلا به حفظ دروازه‌ها و اطراف شهر نپرداخت تا بدان چه رسد که از حدود ولایت باخبر باشد».

(۹۱). خمسه نظامی (شرف‌نامه) ص ۱۴۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۶۶

و این واقعه اواخر شهر ذی الحجه به وقوع پیوست.

وقایع سنه ثلاث و خمسین* ذکر جلوس میرزا ابو القاسم بابر بر سریر سلطنت خراسان

اشاره

ارادت ملک ملک بخش عزّ شانه چون رایت عنایت برافراخت و جنات کاینات را به انوار عدل و احسان و فروغ امن و امان

برافروخت و حکمت قادر مختار عظم سلطانه چون خلعت وَ اللَّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ «۹۲» مرتب ساخت به آتش قهر جهانسوز لباس تلبیس دشمنان را درهم سوخت و منشور دولت چون به توقیع نصر من اللّه موشح بود اسباب جهانگشایی به موجب و فتح قریب ابواب فتح و ظفر گشود و سریر سلطنت مسند دولتمندی شاید که به نور عقل کامل و وفور عدل شامل ظلام ظلم از مرآت کاینات زداید و تاج خلافت افسر سروری باید که چون آفتاب در اطراف آفاق به شعاع تیغ عالم اقطار آثار ید بیضا نماید. موافق این عبارت و مطابق این استعارت جلوس همایون میرزا ابو القاسم بابر است بر سریر سلطنت خراسان.

و بیان آن‌چنان است که چون میرزا الغ بیک با اولاد کرام و امرای عظام و خیل و حشم و عبید و خدم و اموال جهان و نفایس فراوان از ولایت خراسان به طرف ماوراء النهر رفت و طغیان امیرزاده یار علی ترکمان تسکین یافت، میرزا ابو القاسم بابر بر مستقر سلطنت و سریر خلافت به تمکن تمام مقام و آرام فرمود و دار السلطنه هرات که در حسن و بها و لطافت آب و هوا در هفت اقلیم عالم ممتاز و مستثنی است در تحت تصرف و قبضه اقتدار قرار یافت و آفتاب مرحمت و سایه معدلت بر کافه رعایا و عامه برایا تافت و اکابر و اشراف به خدمت درگاه معظم شتافتند و مراسم نثار و پیشکش به جا آورده مناسب قدر و مرتبه رعایت و عنایت یافتند و امیر مبارز الدین هندوکه، از جانب ولایت مرو آمده امیر ابراهیم «۹۳» امیر اید کوتیمور و کوچیان و ارباب

---

(۹۲). سورهٔ آل عمران ۱۳.

(۹۳). حبیب السیر: امیر ابراهیم ایکوتیمور.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۶۷

صنایع را که بازگردانیده بود به هرات رسانید و خون امیر ابراهیم را زانوزده درخواست کرد و میرزا ابو القاسم بابر عنایت فرموده به او بخشید و صفوف عنایات پادشاهانه و فنون عواطف خسروانه نسبت با امیر هندوکه مبذول داشت و عظمای امرا و مقربان درگاه و گردنکشان سپاه ظفر پناه از ابر احسان و دریای امتنان به مواهب انعام و مواجب اکرام اختصاص یافته سر افتخار به ذروه ثریا برافراشتند و دست اعتبار در کمربند جوزا زدند و هوای دولت قاهره در ضمیر مطیع و عاصی و دانی و قاصی جای گرفت و زبان غایب و حاضر و سامع و ناظر به ذکر دعا و نشر ثنا آرایش یافت و خطبه و سکه به شرف «۹۴» نام و القاب عالی خرم و تازه و مشّرف و بلندآوازه شد.

قطعه «۹۵»

ز چوب منبر خشک از نشاط گل بدمدنسیم نام تو چون بگذرد به لفظ خطیب

دهان سکه فراهم نیاید از شادی‌که یافت از شرف نام تو به نقد نصیب و میرزا علاء الدوله، از آن زمان که از میدان میرزا الغ بیک روگردان شد تا اکنون که عنایت ملک بی‌چون فتح دار السلطنه هرات میسر گردانید در ظل رأفت میرزا ابو القاسم بابر به عیش و نشاط می‌گذرانید و چون مملکت خراسان جولانگاه سپاه میرزا ابو القاسم بابر بود کرم نمود و سرکارتون «۹۶» را سیورغال میرزا علاء الدوله فرمود و میرزا علاء الدوله فرزند دولتمند میرزا سلطان ابراهیم را با کوچ و اوروق و جواهر و نقود که در آن اوان از قلعه عماد بیرون آورده بود به جانب ولایت تون روان فرمود. «۹۷» درین ولا که دار السلطنه هرات مفتوح شده اعدا مکسور و مقهور گشتند، لعبت باز گردون شعبده‌ای ساخت و زمانه طرح بازیی از نو درانداخت و جمعی مردم

---

(۹۴). ایضا: خطبه و سکه در جمیع ولایات خراسان.

(۹۵). برای بیت اول ر ک به قصاید ظهیر فاریابی ص ۱۶۹.

(۹۶). در قهستان، ر ک به لیسترینج ص ۳۵۳.

(۹۷). حبیب السیر: به نفس نفیس در هرات توقف نمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۶۸

بد و ارباب حسد که پیش آن دو پادشاه راه آمد و شد داشتند بر لوح اندیشه میرزا ابو القاسم بابر نگاشتند که میرزا علاء الدوله فکر سرکشی و جدال دارد و نقش استقلال بر لوح خیال می‌نگارد و میرزا ابو القاسم بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را گرفته محبوس نمودند و گروهی انبوه به عزم گرفتن میرزا سلطان ابراهیم به طرف تون تاختند و میرزا سلطان ابراهیم را از نزدیک تون باز گردانیدند و مولانا احمد یساول جنگ عظیم کرده و بر دست او زخمی قوی رسیده رقیه سلطان بیگه همشیره میرزا سلطان ابراهیم را به جانب عراق برد و به مهد علیا گوهرشاد آغا و میرزا سلطان محمد رسانید و میرزا سلطان ابراهیم را با خزائن نقود که مهندس عقل از حساب آن عاجز بود و شرایف ظرایف و زواهر جواهر پیش میرزا ابو القاسم بابر آوردند و میرزا سلطان ابراهیم را حبس فرمود و صندوقچه‌های جواهر و طلا و نقره وافر ناگشوده و ناکشیده بخشید «۹۸» و آن همه نقود و جواهر را میزان همت به جوی نسنجید و از آن وقت میرزا سلطان ابراهیم چون لعل در زندان کان و در در صدف عمان محبوس بود «۹۹» تا آن زمان که عنایت الهی به موجب ما یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِکَ لَها «۱۰۰» او را از مضیق حبس بیرون آورده بر سریر سلطنت نشاند.

بیت

اول شکسته باش که اوج سریر ملک‌یوسف پس از مجاهده قعر چاه یافت چنانچه شرح از مساعدت وقت مأمول است.

و میرزا ابو القاسم بابر یکران مراد در میدان سلطنت خراسان جولان داد و همای دولت و سعادت بال اقبال بازگشاد و امیر هندوکه در دیوان اعلی به غایت

---

(۹۸). راجع به جود مفرط میرزا بابر ر ک به دولتشاه ص ۴۳۳ به بعد.

(۹۹). حاشیه نسخه: اگرچه میرزا سلطان محمد در زمان فتح خراسان، چند روزی میرزا سلطان ابراهیم را اطلاق فرمود، اما باز میرزا ابو القاسم او را حبس نمود. منه رحمه اللّه.

(۱۰۰). سورهٔ فاطر ۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۶۹

صاحب اختیار بود و به ضبط مملکت اهتمام نمود. اما چون امیرزا ابو القاسم بابر صبح و شام به شراب مدام اشتغال داشت و غیر صدای عود و نوای نی کاروبار جهان را باد می‌پنداشت، جمعی امرا که از دیرباز مخصوص او بودند آغاز فتنه و فساد و بنیاد ظلم و بیداد نمودند و امیر هندوکه از اوضاع امرا ملول شده اجازت خواست که چند روزی در ییلاق بادغیس نشیند و رخصت یافته میرزا ابراهیم را که محبوس داشت همراه برد و درین ولا، میرزا عبد اللطیف از بلخ ایلچی فرستاد و پیغام داد که میرزا الغ بیک سپاه گران جمع آورده.

مصرع

عزم تسخیر خراسان دارد

و ما سر راه او گرفته‌ایم و به عون عنایت الهی نخواهیم گذاشت که عبور نماید و با شما در مقام محبت و مودت و اتحاد و اعتقادیم.

میرزا ابو القاسم بابر ایلچی را رعایت فرمود و جواب موافق نوشته ارسال نمود.

ذکر عصیان میرزا عبد اللطیف نسبت با میرزا الغ بیک گورکان و اسباب آن

میرزا عبد اللطیف بعد از میرزا الغ بیک چند روز در هرات بود و چون آوازه آمدن میرزا ابو القاسم بابر استماع نمود و میرزاده یار

علی ترکمان از طرف قلعه نیره تو در کمین بود، میرزا عبد اللطیف را مجال توقف نماند و شبی چه شب،

بیت

شبی همچو روز قیامت درازدر امن بسته ره فتنه باز از دار السلطنه هرات بیرون رفت و از معبراند خود گذشته به ماوراء النهر رسید و قاصد به جانب سمرقند دوانید. میرزا الغ بیک نشان فرستاد که ولایت بلخ سیورغال اوست. آن‌جا رفته به ضبط آن قیام نماید. میرزا عبد اللطیف را این صورت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۷۰

به غایت موافق طبع نمود. چه در باطن از پدر ترسان و هراسان بود. چون به بلخ آمد، در آن ولایت رایت مخالفت برافراشت و صورت خلاف پدر کالنقش فی الحجر بر لوح اندیشه نگاشت.

مصرع

اولا صندوق تمغا را شکست «۱۰۱»

و منادی فرمود که تمغا را برانداختیم. کسی ازین جهت متعرض مسلمانان نشود. تمام کشتیها که در گذرها بود پیش خود جمع آورد و ایل والوس که بکلی از میرزا الغ بیک نفور بودند به یکبارگی بر درگاه میرزا عبد اللطیف هجوم نمودند و روز به روز اسباب وحشت و کدورت دست درهم می‌داد تا به آن‌جا رسید که میرزا الغ بیک لشکر کشید و قاصد جان پسر گردید.

و منشأ خلاف آن بود که به حسب احکام نجوم میان طالع پدر و پسر غایت عداوت می‌نمود. پدر را در طالع ذنب که عقده نحس است دم فرو برده بود و پسر را رأس که عقده سعد است از طالع سر برآورده و هر دو پادشاه علم نجوم را نیک می‌دانستند.* میرزا الغ بیک به غلبه ظن زوال ملک خویش از پسر می‌دید و نیک دیده بود و بر پسر متغیر گشته بود و میرزا عبد اللطیف هم این را دریافته بود و در تدبیر آن کار سعی تمام می‌نمود و در وقت فتح خراسان به چند جهت خاطر پسر از پدر رنجید. اول آن‌که خزینه او که در قلعه اختیار الدین محفوظ بود به او نداد و دیگر آن‌که او را در هرات که سالها به عظمت گذرانیده بود در غایت فلاکت نگاه داشت و سه دیگر آن‌که او را در سرحد بسطام و مشهد و هرات در دهان یاغی گذاشت و وجود او را عدم انگاشت و از همه افزون آن‌که برادر خرد او را، میرزا عبد العزیز را از همه جهت بر میرزا عبد اللطیف مقدم داشت. بدین اسباب میان پدر و پسر مواد عناد انعقاد یافت و بنیاد فساد استحکام پذیرفت و منجر به آن شد که پسر کمر عداوت پدر

---

(۱۰۱). در حبیب السیر افزوده است که «باعث برین چیز آن بود که میرزا الغ‌بیک در باب حصول وجوه تمغا و زکوة مبالغه بسیار داشت.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۷۱

بر میان جان بست و پدر در قصد قتل پسر بی‌طاقت گشت و تیغ کین به زهر بی‌مهری آب می‌داد و خدنگ جفا از کمان بلا می‌گشاد و با لشکری چون حوادث گردون و ریگ هامون به ساحل جیحون آمد و میرزا عبد اللطیف با سپاهی چون مور و ملخ از نواحی بلخ پیش رفته از عبور مانع شد و صبح و شام به آیین تمام دو لشکر در مقام انتقام بودند و صدای سورن و نفیر به ذروه فلک اثیر می‌رسید. مدتی مدید این متمادی گردید.

میرزا ابو القاسم بابر چون برین حال وقوف یافت خاطر بکلی از آن طرف جمع ساخت.

بیت

چو در لشکر دشمن افتد خلاف‌تو شمشیر خود را بمان در غلاف و لشکر ظفرنشان عزیمت تسخیر مملکت سیستان فرمود و سپاه جهانسوز به طرف ولایت نیمروز ارسال نمود.

ذکر عزیمت میرزا ابو القاسم بابر به جانب سیستان و عصیان امیر هندوکه و قتل او در ولایت خبوشان

والی سیستان شاه حسین* که آباء و اجداد او همیشه باجگزار و خدمتکار این خاندان بودند و به مراسم جانسپاری قیام می‌نمودند، درین ولا اندیشه خلاف کرده دیو غرور سودای فاسد در دماغ او راه داد و چون بدمستان شراب شرارت راه فتنه و فساد به سوی شهر و ولایت خود باز گشاد.

بیت

هر سیه دل که شد از جام هوا مست غرورفتنه انگیزتر از غمزه جانان گردد

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۷۲

میرزا ابو القاسم بابر فرمان فرمود که نامداران سپاه و مقربان درگاه در ظل رایت ظفر آیت که مطلع آفتاب نصرت است جمع آمدند و از دار السلطنه هرات نهضت نموده عزیمت مملکت سیستان فرمود و قاصدی به طلب امیر هندوکه که در بادغیس بود فرستاد. امیر هندوکه عرضه داشت که میرزا عبد اللطیف در بلخ است.

این سرحد را خالی گذاشتن مصلحت نمی‌نماید. میرزا ابو القاسم بابر یکران اقتدار تا ولایت اسفزار رانده جمعی امرا و دلاوران نامزد فرمود که به جانب مملکت نیمروز عزیمت نمایند. والی سیستان دانست که با پیل دمان پهلو زدن و با شیر ژیان پنجه آزمودن موافق عقل و مطابق نقل نیست.

بیت

هرکه با پولاد باز و پنجه کردساعد سیمین خود را رنجه کرد عنان تجبّر و تهوّر باز کشید و باد کبر و غرور از سر بیرون کرد و وسایل انگیخت و دست در دامن شفعا آویخت و جمعی مقربان را واسطه ساخت و به زبان عجز و نیاز عذر گناه گذشته خواست و پیمان به ایمان مؤکد گردانید که بعد الیوم مراسم خدمتکاری و شرائط جانسپاری به ظهور آورد و به مال و لشکر و باقی خدمات دیگر از مقتضی مثال واجب الأمتثال درنگذرد و پیشکشهای لایق و تحفه‌های موافق روان داشت. امرا عرض حال و قبول مال و منال او به موقف عرض رسانیدند. از آن‌جا که مرحمت اصلی و رأفت جبلی آن پادشاه بود ملتمس و مأمول او را مبذول داشت و جریده جریمه او را:

مصرع

ناخوانده و ناشنوده انگاشت

و امرای مملکت سیستان را ایل و منقاد گردانیده مراجعت نمودند.

و امیر هندوکه در ییلاق بادغیس «۱۰۲» بخت هندو صفت کار فرمود. چون

---

(۱۰۲). به قول صاحب آثار هرات ص ۱۲۷، قادس، قلعه‌نو. گلران و کشک هر چهار جا به نام بادغیس یاد

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۷۳

دانست که میرزا ابو القاسم بابر به جانب سیستان عزیمت نمود، امیر ابراهیم اید کوتیمور را به طرف ماوراء النهر فرستاد و او را در اندخود گرفته پیش میرزا عبد اللطیف بردند و مدتی در حبس او گرفتار بود و امیر هندوکه دوال جدال بر طبل اقبال کوفته شیوه بغی و طغیان و طریق خلاف و عصیان پیش گرفت و چون ابر و باد به طرف استراباد روان شد. میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از سپاه ظفر پناه با شلیغ امیر شیخعلی بهادر و امیر سلطان ابو سعید داروغه را تعیین فرمود و فرمود که:

بیت

سر دشمنان زیر سنگ آورندجهان بر بداندیش تنگ آورند و لشکر فیروزی اثر در ولایت خبوشان به او رسیدند و آتش محاربه و قتال التهاب و اشتعال یافت و شرار کارزار از مرکز خاک بر ذروه افلاک تافت. چشمه نوربخش آفتاب از غبار معرکه تیره شد و چشمهای کواکب ثواقب از گرد سپاه سیاه و خیره گشت.

بیت

ستاره سنان بود و خورشید تیغزآهن زمین بود و از گرد میغ

گشاینده شمشیر بند زره‌چو باد از سر زلف خوبان گره امیر هندوکه بسی معرکه‌ها و جنگها دیده بود و آیین شجاعت و دلاوری ورزیده چون شیر خشمناک بغرید و صفها برهم درید و سپاه مخالف را چون گرد شکافت و از دلاوران ایشان هرکه را یافت

می‌شوند. در خریطه کلان هولدک جمله این مواضع را (- غیر قادس که به جنوب غربی قلعه نو به فاصله دو کروه مسافت واقع می‌باشد آثار هرات ص ۲۵) نشان داده است. نیز ر ک به لیسترینج ص ۴۱۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۷۴

بیت

سر و گردن و سینه و پا و دستز سر تا قدم خرد درهم شکست و مردم او در پی گریختگان رفته امیر سلطان ابو سعید را زخمی قوی زدند و هم به آن زخم در سبزوار درگذشت.

بیت

که داند که این خاک انگیخته‌به خون چه دلهاست آمیخته «۱۰۳» و مردم هندوکه به غارت مشغول شدند و او یکران مراد در میدان ظفر جلوه می‌داد. ناگاه امیر شیخعلی بهادر و هندوکه به هم رسیده درهم آویختند و خاک معرکه را با خون برآمیختند و امیر شیخعلی به قوت دولت قاهره هندوکه را به قتل رسانید و نام جد خود شیخعلی بهادر را زنده گردانید و او را هم مجال توقف نمانده بیرون رفت و سر هندوکه را به دست آورده پایمال جفا ساختند و در هرات جهت عبرت کافرنعمتان دیگر از دروازه ملک آویختند. آری

بیت

با ولی نعمت ار برون آیی‌همچو هندوکه سرنگون آیی میرزا ابو القاسم بابر از جانب سیستان مراجعت نمود و خاطر همایون از جمیع جوانب جمع فرمود و در دار السلطنه هرات مجلس نشاط و بساط انبساط ترتیب داد و به اقداح راح ابواب روح و راحت بر روی دلها گشاد. در خلال این احوال، به محفل عنایت حضرت وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ «۱۰۴» فتح قلعه عماد که نمودار ایوان سبع «۱۰۵» شداد است میسر گشت.

---

(۱۰۳). خمسه نظامی (شرف‌نامه) ص ۱۴۵.

(۱۰۴). سوره الأنعام ۵۹.

(۱۰۵). اشارت است به آیه وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۷۵

و شرح آن‌چنان است که محمد صالح جوانی دلاور بود و میرزا علاء الدوله او را براتی بر خزانه قلعه عماد عنایت فرمود و او به قلعه رفته و چیزی از آن وجه گرفته و با کوتوال آن‌جا طریق محبت مسلوک داشته بیرون آمد و چند تقوز رخت و تحفه‌ها و طاسهای میوه مرتّب ساخته و با نوکران مقرّر داشته که اگر مجال یابند آن اشیا را به طریق مردم مزدورکار برداشته به قلعه درآیند و خود به

قلعه رفت و با کوتوال آن‌جا به شراب مشغول شد و آن اشیا را به رسم پیشکش به قلعه درآوردند و به هر حیله چند نوکر او درآمدند. ناگاه شمشیر کشیده به نام میرزا ابو القاسم بابر صلوات داد و چند کس را به دروازه عدم بیرون فرستاد و مردم قلعه امان خواسته انقیاد نمودند و در سلك نوکران دیگر فرمانبردار بودند و خزاین جهان که در آن قلعه بود مضبوط گردانید «۱۰۶» و خبر فتح قلعه و شرح تسخیر آن به حسن تدبیر به عرض میرزا ابو القاسم رسانید.

و صدای این بشارت به نوعی غلغله در دار السلطنه هرات انداخت که نگاهبانان میرزا علاء الدوله را از شرائط محافظت غافل ساخت و او از حبس بیرون رفته به طرف غور و خیسار عزیمت نمود و از آن‌جا به ولایت نیمروز رفت و آن‌جا جمعیتی تمام در سلك اهتمام او انتظام یافت. میرزا ابو القاسم بابر امیر شجاع الدین خدای داد را که به شرف مصاهرت آن حضرت سرافراز بود با جمعی دلاوران معین فرمود که عزیمت آن ولایت نموده در دفع فتنه و فساد غایت سعی و اجتهاد به جای آوردند. میرزا علاء الدوله چون از توجه سپاه ظفر پناه آگاه شد زیادت در آن ولایت توقف نفرمود و با ناله و آه آهنگ راه عراق نمود و از سرحد بیابان یزد خبر آمدن خود پیش میرزا سلطان محمد فرستاد و برادر نامهربان دست ردّ بر روی امید نهاد و پیغام داد که ما عازم صوب خراسانیم. آن برادر در بیابان یزد توقف نماید تا به وقت عزیمت ملحق شود و میرزا علاء الدوله روزی چند به کام و ناکام در آن مقام

---

(۱۰۶). در حبیب السیر گفته است که «ذخایر وافر و نقود نامعدود به دست میرزا بابر افتاد. اکثر آنها را نادیده به امرا و ارکان دولت بخشید.»

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۷۶

بی‌سرانجام گذرانید.

ذکر نهضت میرزا سلطان محمد «۱۰۷» به جانب خراسان و تسخیر آن مملکت به عنایت ملک مستعان

میرزا سلطان محمد را پیوسته هوای تسخیر مملکت خراسان مکنون ضمیر منیر و مخزون خاطر خطیر بود و به واسطه ضرورت ملکی و مهمات کلی آن معنی در حجاب انتظار مانده این صورت در نقاب استتار روی نمی‌نمود و سرداران ممالك عراق مثل ملك کیومرث «۱۰۸» و اتابکان لرستان شاهزاده را سر تسلیم و گردن انقیاد نمی‌نهادند و به زبان سرکشی پیغام می‌دادند که ما تابع پادشاهیم که سریر سلطنت شاهرخی مستقر دولت او باشد و چون منشاء و مولد میرزا سلطان محمد دار السلطنه هرات بود و میرزا الغ بیك که وارث حقیقی بود به ضرورت عزیمت مملکت ماوراء النهر نمود، میرزا سلطان محمد احوال ممالك فارس و عراق مضبوط ساخته داعیه فتح خراسان دامن همت او گرفت و عزم تسخیر آن ولایت زیادت شد و از ممالك عراق و فارس چون شیراز و اصفهان و لرستان و شولستان و یزد و کرمان و قم و کاشان و آوه و ساوه و ری و سمنان و دامغان لشکری گران و سپاهی بی‌کران مرتب ساخت و رایت عزیمت برافراخت و از بسطام گذشته ایلچی پیش برادر فرستاد و از آمدن خویش آگاهی داد.

میرزا ابو القاسم بابر چون از توجه برادر وقوف یافت و پرتو این خبر بر خاطر انور او تافت فرمان داد که دلیران میدان جنگ و شیران بیشه نام و ننگ و مردان روزگار و صفدران روزگار از اطراف و اکناف خراسان، از سرحد سیستان تا مرو و

---

(۱۰۷). وی پسر میرزا بایسنغر بود. در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۶۱ به بعد احوال او را به اختصاری مفید آورده است.

(۱۰۸). به ظاهر مراد از کیومرث بن بیستون باد و سپانی است که در سنه ۸۰۷ بر تخت نشست. ر ك به زامباور ص ۱۹۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۷۷

ماخان، و از نواحی شبرغان تا اقصای مازندران جمع آمدند و از دار السلطنه هرات به سرعت تمام نهضت فرمود و منازل و مراحل

می‌پیمود تا در ولایت جام غلبه و ازدحام آن دو سپاه خونخوار و آن دو دریای زخّار به هم رسید.

بیت

دو لشکر برابر شد آراستهز هر جانبی بانگ برخاسته

ز بس نعره کامد برون از کمین‌فرود اوفتاد آسمان از زمین

چو بر جنگ شد ساخته سازشان‌گریزنده شد دیو ز آوازشان «۱۰۹» آتش قتال اشتعال یافت و شرار کارزار زبانه کشید. از گرد نعال تکاوران چشمه آفتاب روی بپوشید و از غبار ستم اسبان بسیط پرده اغبر در سر کشید. نائره حرب آتش فنا در خرمن جانها می‌افکند و تندباد حمله نهال بقا را از ریاض وجود برمی‌کند. میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر چون رعد در نیسان و برق در نیستان می‌خروشیدند و می‌کوشیدند و از هرطرف می‌تاختند و بسیاری می‌انداختند و به تیغ و سنان یکی دو و دو یکی می‌ساختند.

بیت

آن یکی چون سپهر آینه فام‌جوشن انتقام پوشیده و مانند بهرام تیغ خون‌آشام از نیام کشیده و این یکی پیکان آتش بار به زهر کین آب داده و خدنگ چهارپر در کمان سه «۱۱۰» پی‌نهاده از بیم نیزه پیچان آن سماک رامح سیماب‌وار تن همه لرزان و از ترس خدنگ زودآهنگ این نسر طایر کبوترآسا به جان هراسان و آن دو لشکر تندخوی جنگجوی از دو سوی روی در روی آورده آنچه امکان مقابله و جدال و محاربه و قتال و کشش و کوشش و آویزش و

---

(۱۰۹). خمسه نظامی (شرف‌نامه) ص ۱۳۷.

(۱۱۰). کذا به فتح بای فارسی کمان سه‌پی به ظاهر کمانی است که سه‌بار معصّب است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۷۸

خونریزش بود از دو طرف روی نمود.

بیت

نیاسود لشکر ز خون ریختنز دشمن به دشمن درآویختن عاقبت نسیم عنایت الهی وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ «۱۱۱» وزیده غبار پیکار شکافت و انوار فتح مبین و نصر عزیز بر علم دولت میرزا سلطان محمد تافت و سپاه خراسان خائف و هراسان هزیمت غنیمت دانستند و گریز دستاویز خلاص جان ساختند.

بیت

گریزندگان را در آن رستخیزنه روی رهایی نه رای گریز

سواران همه تیر پرداخته‌گهی تیر و گه ترکش انداخته و لشکر عراق مظفر و منصور غنایم نامحصور گرفتند و از مراکب گردون مواکب و تیغهای جوزا مناکب و دراهم منقود و جواهر نامعدود و مال و منال و احمال و اثقال به حظی وافر و نصیبی وافی رسیدند. آحاد الناس لشکر عراق و فارس صاحب بارگاه و اساس شدند و افراد سواد واهب قطار و مهار گشتند و به میامن این فتح مبین کوکب اقبال میرزا سلطان محمد به اوج کمال ارتفاع یافت و اختر دولت روی به ذروه سعادت آورد. رقاب و نواصی ادانی و اقاصی در قبضه اقتدار قرار گرفت. و میرزا ابو القاسم بابر از غرقاب دریای هیجا و التهاب آتش وغا به سلامت بیرون آمد.

مصرع

سلامت همه آفاق در سلامت اوست

و با هفت بنده نیکخواه که از غایت اتفاق چون هفت اورنگ با یکدیگر

---

(۱۱۱). آل عمران ۱۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۷۹

یک جهت بودند و از کمال انطباق مانند هفت فلک یکدل به جانب قلعه عماد که شرح فتح آن گذشت متوجه گشت و در راه هرگونه مشقت و ناملایم دیده به قلعه درآمد.

و میرزا سلطان محمد شکر مواهب الهی به جای آورده صدای نقاره پادشاهی به ایوان کیوان رسانید و رکاب ظفر انتساب‌گران ساخته عنان سمند جهان‌پیما سبک گردانید و پیشتر امیر پیرزاد بخاری را جهت استمالت رعیت به هرات فرستاد و شرح فتح آن پیغام داد. سادات و قضات و موالی و اهالی و اکابر و اصاغر و اشراف و اصناف به رسم استقبال استعجال نمودند و به شرف تقبیل انامل فیاض فایز و سرافراز شدند و همای دولت سایه سعادت بر آن بلده انداخت و آفتاب طلعت همایون آن خطه میمون را مشرف و منور ساخت و پیک گردون [مسیر؟] اخبار فتح و نصرت به مسامع جهانیان رسانید و عالم را به طراوت عدل و داد سرسبز و شاداب گردانید.

بقاع و رباع که به آسیب آمد شد لشکرها روی به خرابی داشت به حال عمارت باز آمد و ضیاع که در معرض ضیاع بود و مکان سباع و ضباع گشته مأمون و مسکون شد و میرزا سلطان ابراهیم ولد میرزا علاء الدوله که در حبس میرزا ابو القاسم بابر «۱۱۲» بود و میرزا شاه محمود ولد میرزا ابو القاسم بابر را پیش میرزا سلطان محمد «۱۱۳» آوردند. هردو را نواختی به واجبی فرمود و عنایت و رعایت تمام نمود و میرزا سلطان ابراهیم را پیش پدر او میرزا علاء الدوله فرستاد و میرزا «۱۱۴» شاه محمود را به والده او داد و بر سریر سلطنت جد بزرگوار و خاقان سعید کامکار به تمکین تمام مقام و آرام فرمود و به عزم

---

(۱۱۲). بر حاشیه نسخه. میرزا سلطان ابراهیم را چون باز میرزا ابو القاسم بابر گرفته حبس فرمود رقم قلم آن ایام معدود را در داستان سابق اعتماد ننمود. منه رحمهٔ اللّه (ر ک- مطلع سعدین چاپ لاهور به ذیل وقایع (۸۵۳)- ذکر جشن ختان او در ذیل وقایع ۸۵۲ مذکور است.

(۱۱۳). ولادتش در محرم سنه ۸۵۲.

(۱۱۴). در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۶۲ گفته است که میرزا سلطان محمد میرزا علاء الدوله را مصحوب خویش از عراق آورده بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۸۰

زیارت حضرت شیخ الأسلام الأعظم، قدوهٔ مشایخ الأمم، مظهر عنایهٔ اللّه الأکبر، شیخ بهاء الدین عمر قدس سره به قریه جقاره فرمود و از صحبت شریف آن حضرت انواع منافع استفاضه نمود و بعد از فراغ خاطر از مناظم امور و مصالح جمهور بزم عشرت ترتیب داد و بساط نشاط گشاد و مجلس انس از ماهرویان رشک نگارخانه چین شد و بزم عیش از تاب رخسار خوبان غیرت‌فزای خلد برین و حور عین گشت و ساقی سیمین ساق به ملاحت رخسار و حلاوت گفتار و اقداح راح آیینه روح را جلا می‌داد و به خنده نمکین و شیوه شیرین درهای روح و راحت بر دلهای مشتاقان می‌گشاد و مطربان خوش‌الحان از صدای نغمات موزون زهره را در چرخ آورده و نوای نی و عود و قانون از سعد اکبر فغان برآوردند و میرزا سلطان محمد

مصرع

چند روزی برین نمط گذراند

و درین اثنا از جانب سمرقند ایلچی میرزا عبد اللطیف رسید و مکتوبی به موقوف عرض رسانید. مضمون آن‌که «شما را فتح خراسان و ما را فتح ماوراء النهر مبارک باد. ما با میرزا بابر جهت آن دوستی می‌ورزیدیم که او برادر شما بود و اگرنه همه کس را معلوم

است که در زمان حضرت خاقان سعید او که بود و ما که بودیم.» «۱۱۵»
و امرا فرستاده میرزا عبد اللطیف را که محقر ساچقی آورده مبلغی کرامند افزوده گذرانیدند و جواب مناسب نوشته مصحوب مولانا شمس الدین صدر بدخشانی بازگردانیدند. و شرح قضایای ماوراء النهر محتاج بیان است.

ذکر قضایایی که در مملکت ماوراء النهر درین سال به ظهور آمد

از رشحات حرکات خامه سخن‌ساز و از کلمات نیرات نامه حکایت‌پرداز گوشزد اهل سماع و دیده‌دوز زمره اطلاع شده باشد که میرزا عبد اللطیف در بلخ

---

(۱۱۵). نسخ: من که بودم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۸۱

نسبت با پدر عصیان ورزید و تیغ عدوان بر سبیل اعلان کشید به واسطه چند سبب که شرح آن در داستان فتح خراسان به ادا رسید و پدر را از عبور جیحون مانع شد و مدت تعادی متمادی گشت و چند نوبت از بالای آب و پایین آب از طرفین لشکرها گذرانیدند و به کرات و مرّات محاربات قایم گردانیدند و اکثر لشکر میرزا عبد اللطیف غالب شد و او به سعی تمام سلطنت آن مملکت را طالب گشت و نوبتی میرزا الغ بیک میرزا عبد اللّه شیرازی را با عظمای امرا از آب گذراند و میرزا عبد اللطیف جمعی در برابر فرستاده میرزا سلطان عبد اللّه گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را به جان امان داد و بعد ازین واقعه به چندروز میرزا الغ بیک ویران شده به طرف سمرقند عود نمود.
و سبب ویرانی آن بود که میرزا الغ بیک میرزا عبد العزیز را در سمرقند گذاشته عازم بلخ شد و در کنار آب طناب نزاع به اطناب کشید یک فرزند در بلخ نوای جنگ و آهنگ مخالفت راست ساز کرده و دیگر فرزند در سمرقند دست تطاول با اهل و عیال امرا و رعایا دراز کرده. امرا بی‌طاقت شده جزم کردند که این صورت عرضه دارند و بیم آن بود که پدر را گرفته در بلخ به پسر سپارند. میرزا الغ بیک امرا و ارکان دولت را به انواع استمالت نگاه می‌داشت و احکام میرزا الغ بیک را که مشتمل بر تهدید و وعید به سمرقند می‌بردند فرزند سعادتمند عدم می‌پنداشت.
درین اثنا، صورتی غریب از پرده غیب روی نمود و نقشی عجیب که در آیینه خیال محال بود چهره گشود و اختلال به احوال میرزا الغ بیک راه یافته بخت و دولت از طالع او روی برتافت.
بیت
بسی دیدم درین گردنده دولاب‌ندیدم هیچ دورش بر یکی آب
اگر خورشید یک ساعت بلند است‌زمانی دیگر از پستی نژند است
چو حال این است شوبا داده خرسندمجو آزار بهر خرده‌ای چند
مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۸۲
و بیان این حال از روی اجمال خروج میرزا سلطان ابو سعید است.

ذکر طلوع آفتاب رایت سلطانی و عزم استعلا بر سریر سلطنت و جهانبانی

حضرت خلافت پناهی یعنی میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میران شاه بن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان به ملازمت میرزا الغ بیک مداومت می‌نمود و درین یورش، در کنار آب، در اردوی جناب الغ بیک بود و این میرزا سلطان

ابو سعید از ابتدای وزیدن صبای صبی و افتتاح ایام نشو و نما تا این زمان که سال عمر او به بیست و پنج رسیده بود همیشه اندیشه استعلا بر سریر فرمانروایی در خاطر همایون داشت و پیوسته داعیه استعلا و صورت ارتفاع بر صفحه ضمیر جهانگیر می‌نگاشت. آفتاب از پرتو جبین مبین او اقتباس نور می‌نمود و مشتری از فروغ ناصیه همایونش سرمایه سعادت به جهانیان می‌داد. دلایل سلطنت عالم از مکارم احوال او واضح و خصایل خلافت بنی آدم از محاسن افعال اولائح و هم در زمان صبی و اوان نشو و نما صبای جهانگشایی از بساتین شمایل او به مشام جان اهل دل می‌رسید.

مصرع

اهل دل را دل گواهی کج نداد

و انوار دولت از فروغ طلعت او چون شعشعه آفتاب می‌درخشید.

مصرع

نور دولت آفتاب لامع است

و پیوسته از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخش مشایخ و اهل اللّه استمداد همت کیمیا خاصیت می‌نمود و به زبان حال سلطنت جهان را از باطن معمور ایشان استدعا می‌فرمود و شرح و بسط در مقامات بزمی و رزمی و فتوح ممالک و تسخیر ولایات که حضرت واهب العطیات جناب خلافت مآب را عنایت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۸۳

فرمود از مساعدت وقت مأمول است. ان شاء اللّه تعالی.

القصّه به موجب لکل زمان نشوة درین زمان که پدر و پسر معارض یکدیگر بودند فرصت غنیمت دانسته جمعی مردم که ایشان را ایل ارغون «۱۱۶» گویند در سلک خدمت انتظام داده

مصرع

عازم تسخیر سمرقند شد

و گروهی انبوه گردآورده به محاصره مشغول گشت و میرزا عبد العزیز با آن‌که لشکر بسیار و سپاه بی‌شمار داشت مجال جدال و طاقت رزم و قتال محال می‌پنداشت و با صدگونه یأس و هراس در حصار خزید و دم درکشید. «۱۱۷» چون پرتو این خبر به خاطر انور میرزا الغ بیک رسید آتش غیرت در ضمیر منیر او شعله‌زد و دود حیرت از دماغ او برآمد و چاره غیر آن ندید که از ظاهر ترمذ عازم سمرقند گردید و لشکر چنان پریشان گردید که بسیار خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برجا مانده هرکس به طرفی بیرون رفت. میرزا سلطان ابو سعید چون از آمدن میرزا الغ بیک آگاه شد پای ثبات و قرارش از جا رفته دانست که چند روزی با روزگار می‌باید ساخت.

بنابرآن به ایل ارغون درآمد. و میرزا عبد اللطیف از جیحون گذشته به شهر سبز آمد و چند روز طرح اقامت انداخت و لشکرهای آن نواحی جمع ساخت و لشکر به آیین و یراق تمام ترتیب داد و روی ظفر به سوی فتح سمرقند نهاد و میرزا الغ بیک با سپاهی چون ادوار افلاک بی‌نهایت و چون ذرات آفتاب بی‌حد و غایت به عزم مقابله و قصد مقاتله از سمرقند بیرون آمد و به قرب قریه دمشق «۱۱۸» تقارب صفین و تلاقی فئتین

---

(۱۱۶). ارغون‌ها از تراکمه ترکستان‌اند. به قول دولتشاه ص ۳۶۴. اما از ترخان‌نامه (ایلیت ج ۱ ص ۳۰۳) گفته است که ارغون خان از اولاد چنگیزخان بود.

(۱۱۷). حبیب السیر: میرزا عبد العزیز را چون طاقت جنگ صحرا نبود، دروازه‌های شهر مضبوط ساخته تحصن نمود.

(۱۱۸). به نیم منزل از سمرقند، آباد کرده تیمور. ر ک برای آن به ترکستان ص ۸۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۸۴

ظاهر شد. آن دو لشکر خونریز و دو حشر فتنه‌انگیز در یکدیگر افتادند و داد پردلی و پهلوانی دادند و دخان آتش سنان به ایوان کیوان رسید و شعله تیغ خون‌افشان زبانه به آسمان کشید. دلیران نوک پیکان را از چشمه چشم بدسگالان آب می‌دادند و دلاوران به نشتر خنجر رگ جان می‌گشادند. عاقبت نسیم ظفر و نصرت از جانب لشکر بلخ وزید و صبح امید از مطلع مراد میرزا عبد اللطیف دمید و سپاه سمرقند دست از گریبان ستیز داشته رو به بیابان گریز نهادند «۱۱۹» و میرزا الغ بیک عنان از جنگ برتافت و سمند باد رفتار برانگیخته به طرف سمرقند شتافت و به صدگونه حیرت و حسرت اسب می‌راند و اشک غیرت در چشم عبرت آورده می‌خواند:

بیت

ز بیژن فزون بود هومان «۱۲۰»به زورهنر عیب گردد چو برگشت هور و به سمرقند آمده خواست که به ارگ درآید. میرانشاه قوچین که از خاک برداشته و گماشته او بود دست رد بر سینه امید اوزد. میرزا الغ بیک با هزاران درد و محنت و انواع حسرت فرزند خویش میرزا عبد العزیز را و چند نوکر دیگر ملازم ساخته به جانب شاهرخیه بیرون رفت.

مصرع

می‌روم وز سر حسرت به قفا می‌نگرم

و میرزا عبد اللطیف به دار السلطنه سمرقند آمده سریر سلطنت و مستقر دولت او شد.

و میرزا الغ بیک چون به شاهرخیه رسید و آن حصاری بود به انواع خزاین و

---

(۱۱۹). حبیب السیر: هنوز به مقابله و مقاتله مشغول بودند که قاید تقدیر ... عنان بارگیر میرزا الغ بیک را گرفته به آن طرف پشته پایان برد.

(۱۲۰). هومان برادر پیران سرلشکر افراسیاب بوده و بر دست بیژن بن گیو کشته شد (فرهنگ آنندراج)- هور به معنی تخت و طالع (منه).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۸۵

ذخایر مشحون و سالها از حوادث گردون محفوظ و مصون. خواست که چند روزی در آن‌جا اقامت نماید تا ببیند که در آیینه زمانه چه صورت می‌نماید. داروغه آن‌جا ابراهیم ولد پولاد که مملوک میرزا بود قصد ولی نعمت کرده خواست که او را گرفته به سمرقند فرستد. میرزا الغ بیک این معنی دریافته از شاهرخیه بازگشت و چون صید که به پای خویش به دام آید با میرزا عبد العزیز به سمرقند آمد. «۱۲۱»

و میرزا عبد اللطیف به یوسون حضرت صاحبقران، خان برداشته بود. جمعی را فرمود که پیش خان زانوزده عرضه داشتند* که میرزا الغ بیک کسان ما را به غیر حق کشته طلب قصاص می‌کنیم. خان فرمود که هرچه مقتضی شرع باشد برآن موجب عمل نمایید.* میرزا عبد اللطیف به هرگونه حیل بل به‌محض تقدیر حی لم یزل پدر و برادر را به قتل رسانید و نام خود را به این فعل شنیع بر زبان ابنای زمان مذکور و مشهور گردانید و شرح ماجرایی که میان میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف گذشت و انواع خشونت و کدورت که میان ایشان ظاهر گشت قلم پاکیزه رقم مایل نقل آن سخنان نبود و از عرض آن حکایات و بسط آن کلمات اغماض کرده اعراض نمود. و میرزا عبد اللطیف جمعی امرای برلاس و ترخان مثل امیر محمودیان توق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسماعیل صوفی ترخان را که در وقت مخالفت پدر و پسر در جانب او انواع جانسپاری کرده بودند همه را در مجلس خاصی طلبیده

به قتل آورد. چه در روز فتح سمرقند. امیر سلطانشاه برلاس و پسر او امیر جلال الدین محمد را در وقتی که پیش میرزا عبد اللطیف می‌آمدند، امرای مذکور زخمهای کاری زده امیر سلطانشاه به راه آخرت رفت و پسر او بعد از دو سه روز پیرو پدر شد.

بیت

جهان با همه زینت و زیب اونیرزد بدین رنج و آسیب او

---

(۱۲۱). حبیب السیر: میرزا عبد اللطیف از کمال قساوت قلب و قلت حیا از روی سخریت و استهزا به واسطه و بی‌واسطه سخنان ناخوش به سمع پدر می‌رسانید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۸۶

و امرای مذکور مقتول با میرزا عبد اللطیف هم صورت غدری در خاطر داشتند. القصه میرزا عبد اللطیف خاطر از جمیع جوانب جمع فرمود و هر صورت که در آیینه خاطر بود به احسن وجه روی نمود.

درین مقام کمیت خوش‌خرام قلم که به هرگونه رقم در میدان بیان جولان می‌نماید عزم آن دارد که در بیان بی‌پایان فضایل میرزا الغ بیک قدمی چند پیماید:

میرزا الغ بیک پادشاهی بود به فنون فضایل معروف و سلطانی بود به صنوف فواضل «۱۲۲» موصوف. قبای سلطنت خلعتی بود بر قامت دولت او دوخته و اطراف مملکت او به انوار معدلت او افروخته. به قوت طبیعت وقاد انواع فنون و اصناف علوم معلوم و مفهوم می‌فرمود و به حدت ذهن نقاد حقایق معانی و دقایق بیان ابداع و اختراع می‌نمود. از بدایت صباح تا نهایت رواح به تیغ زبان ابواب مصالح مملکت می‌گشود و از مقطع شفق تا مطلع فلق از بحر همت در بزرگ قیمت استخراج کرده می‌بود. تا اقسام حکمت نظری و عملی در تحت ضبط و قید ربط آورده اصناف علوم ریاضی بر ضمیر منیر او واضح شد و بعد از تحصیل کمالات و تکمیل آلات میل استنباط رصد و استخراج زیج فرمود و جمعی مهندسان عطارد ذکا و فیلسوفان مجسطی گشا که در علوم ریاضی و حکمی اعجوبه عصر و نادره دهر بودند استحضار نمود و تفصیل احوال رصد و شرح استخراج زیج در سنه ثلاث و عشرین محرر و مثبت است. این‌جا اعاده نرفت.

القصه میرزا عبد اللطیف بر قتل چنان پدری اقدام نمود و از بدنامی جهان اندیشه نفرمود و این واقعه در ماه رمضان به وقوع پیوست.

بیت

چو عباس کشتش به تیغ جفابود سال تاریخ «عباس کشت» «۱۲۳»

---

(۱۲۲). جمع فاضله به معنی اوصاف متعدیه مثل عطا و علم و هنر و ادب و فضایل جمع فضیله به معنی اوصاف لازمه مثل حسن و ذکا و قوت و حیا و اصالت و غیره.

(۱۲۳). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۵۱: و دولتشاه ص ۳۶۶ بیتی دیگر هم دارند پیش این بیت و دولتشاه تاریخی دیگر هم دارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۸۷

و میرزا عبد اللطیف به نوعی مملکت ماوراء النهر و ترکستان را مضبوط ساخت که لشکر اوزبک که هر زمستان تا پنج فرسخی سمرقند و بخارا می‌تاختند و اموال بسیار و اسیر بی‌شمار می‌بردند، آن زمستان از هیبت سیاست و سطوت صولت او از صد فرسخ آهنگ آن ولایات نکردند.

بیت

رسید سهم تو جایی که جای آن داردکه دشمن از تو گریزان شود به صد فرسنگ و میرزا سلطان ابو سعید که از میرزا الغ بیک

روگردان شده بود میرزا عبد اللطیف او را از ایل ارغون بیرون آورد و با آن‌که با پدر و برادر چنان معامله‌ای پیش برد مطلقا او را نیازرد و به جان امان داده حبس فرمود و چند روزی در قید او بود و چون ارادت بی‌علت به مقتضای تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ «۱۲۴» سلطنت مملکت ماوراء النهر و خراسان بل تمام ایران و توران به جانب میرزا سلطان ابو سعید مفوّض بود عنایت حضرت مالك الملك او را از حبس خلاص فرمود و به سرعت تمام عزیمت ولایت بخارا نمود و شرح این سخن گفته شود. ان شاء اللّه تعالی «۱۲۵»

و امیر ابراهیم را که میرزا عبد اللطیف مدتی محبوس داشت، درین ولا در سمرقند مطلق العنان گذاشت و میرزا سلطان محمد در دار السلطنه هرات چون خبر قتل میرزا الغ بیك شنید انگشت حیرت به دندان تعجب گزید و جهت قتل عم بزرگوار اندوه بسیار اظهار کرد و چون قضایای ماوراء النهر به نوعی بسطی اختتام

---

(۱۲۴). آل عمران ۲۶.

(۱۲۵). حبیب السیر ایضا ص ۱۶۷: میرزا سلطان ابو سعید از حبس گریخته به بخارا شتافت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۸۸

یافت عنان جواد خوش خرام قلم به صوب رقم معهود باید تافت.

میرزا سلطان محمد در آن زمان که در عراق و اصفهان آهنگ خلاف حضرت خاقان سعید ساز می‌نمود، امیر حاجی محمد قنا شیرین «۱۲۶» در آن پرده با شاهزاده دمساز بود و چون عنایت پروردگار عنان سلطنت آن بلاد و دیار به قبضه اقتدار آن پادشاه کامکار داد، میرزا سلطان محمد تمام اختیار و اقتدار و زمام حل و عقد و قبض و بسط مصالح جمهور در کف کفایت و درایت امیر حاجی محمد نهاد و هرچند امیر حاجی محمد که در مهمات ملك و مال در کمال استقلال بود، اما سرانجام مهمات چنانچه می‌بایست نمی‌توانست نمود و جناب دستور اعظم، سلطان وزراء العالم، مستخدم عظماء الآفاق، مستتبع الامراء باتفاق، خواجه غیاث الدین پیر احمد که قریب چهل سال به میامن دولت و اقبال حضرت خاقان سعید ضبط و نسق دولت و دارایی مملکت در ایران و توران به قبضه کفایت و عهده درایت آصف مشارالیه مقرون بود و عرصه بسیط به صیت کارگذاری او مشحون و چون جناب آصف در سلك امرای عظام میرزا سلطان محمد انتظام یافت آفتاب التفات خاطر انور آن پادشاه بر احوال فرخنده مآل او تافت و در منزل گندمان منصب امارت دیوان اعلی به آصف مشارالیه تفویض نمود و مهمات ملك و مال من حیث الأستقلال به حسن رای ممالك آرای او رجوع فرمود و چون میرزا سلطان محمد سریر مملکت خراسان را مشرف ساخت و لوای سلطنت در غایت عظمت برافراخت، امیر حاجی محمد سپاه و رعیت این ولایات را به مصادرات و مطالبات مؤاخذات بلیغ نمود و ارکان دولت هرچند منع کردند فایده نبود چنانچه خواطر و ضمائر بکلی متنفر شده روی به سوی اردوی میرزا ابو القاسم بابر آوردند. میرزا سلطان محمد چون بر این احوال وقوف یافت دانست که اگر در تدارك این مهم تغافل ورزد به جایی خواهد رسید که امکان تدارك نخواهد ماند. نخست تدبیر کار میرزا علاء الدوله فرمود که از دیرباز در کنف رعایت او بود و سلطنت مملکت گرمسیر و داور زمین را به نواب او

---

(۱۲۶). ایضا ص ۱۶۲: که در زمان خاقان فردوس مکان داروغه کرمان بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۸۹

مسلم داشت و نقش اهانتی در صورت اعانت بر صفحه حال او گماشت و میرزا علاء الدوله عازم آن سرزمین گشت.

و میرزا سلطان محمد به تمامی همت عالی نهمت متوجه جانب میرزا ابو القاسم بابر شد و به رسم منغلای جمعی امرا و ارکان دولت

را فرمود که به اتفاق امیر حاجی محمد روان شدند و از آن جانب میرزا ابو القاسم بابر که به قلعه عماد درآمده بود و امیر محمد صالح که در فتح قلعه سعی بلیغ نمود، درین ولا شرایط نیکو بندگی و جانسپاری و مراسم زمین‌بوسی و خدمتگاری به‌جای آورد و میرزا ابوالقاسم بابر از قلعه بیرون آمده به طرف ولایت ابیورد رفت و از آن‌جا عازم مملکت استراباد شد «۱۲۷» و روزی چند در آن ملک بوده جمعیت تمام دست داد و گروه انبوه از مردان مرد و دلیران صف نبرد در ظل رایت فتح آیت به هم پیوسته معاودت نمودند و به مشهد راز آمدند و از آن جانب حاجی محمد و باقی امرای میرزا سلطان محمد به ولایت رسیدند.*

وقایع سنه اربع و خمسین ذکر محاربه میرزا ابو القاسم بابر امرای عراق و ظفر یافتن به عون ملک خلّاق

اشاره

در اوایل این سال که مطلع آمال و امانی و مطمع اقبال و کامکاری و کامرانی بود و سلطان جهانگشای بهار به اعتدال لیل و نهار فرمان فرمود و لشکرکش صبا در باغ و صحرا به استحضار سپاه سبزه و ریاحین برخاست و به خنجر بید و پیکان غنچه و سنان سوسن اطراف چمن و اکناف گلشن آراست. سحاب برحال لشکر میرزا سلطان محمد سیل اشک از دیده روان ساخته و رعد و برق بر وفاق اهل

---

(۱۲۷). این عبارت خالی از اضطراب نیست. صاحب حبیب السیر این مطلب را به الفاظ ذیل ادا نموده: «و چون میرزا بابر چند روز در قلعه عماد به‌سر برد به دستور سابق آن حصار را به امیر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه به استراباد آورد».

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۹۰

عراق ناله فراق در گنبد گردون انداخته.

بیت

هوا سربه‌سر ابر و باران گرفته‌زمین پای اسب سواران گرفته

به زیر سم مرکب پای کوبان گل چرب چون مسکه در پای خوبان امرای عراق در غایت عظمت و وقار و کمال غرور و استکبار قاصد میرزا ابو القاسم بابر گشته در مشهد راز به هم رسیدند و از طرفین مستعد جنگ و جدال و ساخته رزم و قتال شدند. عراقیان با ساختگی تمام در آن معرکه گوی سبقت ربودند و به دعوی سخت‌کوشی در مقام تلاش نام و ننگ بودند.

بیت

همه سخت دعوی ولی سست و زنان‌سلاحی معطل چو شاخ گوزنان و میرزا ابو القاسم بابر را اگرچه ساز و برگ قتال نبود، اما اعتمادی کلی بر جانب حضرت ذو الجلال بود.

نظم

چو پشت توکل علی اللّه بودش‌نه چندان سواری که همراه بودش

دویدند در حال از آن سو دلیران‌بدان‌سان که در خیل نخجیر شیران

سواران او را نه خود و نه جوشن‌همه همچو شمشیر خویش آهنین تن و آن دو لشکر خونریز و آن دو حشر فتنه‌انگیز به زخم تیغ تیز یکدیگر ریزریز کردند و آنچه امکان ستیز و آویز بود به ظهور آوردند. میرزا ابو القاسم بابر بر هر طرف که تاخت به تیغ آتش‌فشان سرهای سرکشان می‌انداخت و نوک پیکان را از چشمه چشم بدسگالان آب می‌داد و به نشتر خنجر آبگون رگ جان مخالفان می‌گشاد تا سیلاب خون اطراف کوه و هامون فرو گرفت و از خسته و کشته صحرا و پشته یکسان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۹۱
شد و از آن دو گروه خلقی انبوه به قتل آمدند.

بیت

در آن تیغ و تیر آن همه چیره دستان‌روان خوش چو در ابر نوروز مستان
کلاغان ز آواز زاغ کمانهاشتابان به مهمانی استخوانها

ز خون تیغ در مشتها چست گشته‌ز خنجر زدن بیخها سست گشته عاقبت خراسانیان مظفر و منصور آمده اهل عراق به اتفاق رو به راه فرار آوردند و امیر حاجی محمد که از سوء تدبیر صورتی راستتر از تیر تقدیر تصور کرده بود که فی المثل اگر از ابر تیغ طوفان بلا باران شود و از برق خنجر آبدار آتش رخشان گردد قطره‌ای به عطف دامن و شرری به زه پیراهن او نخواهد رسید به قتل رسید «۱۲۸» و باقی سرداران گرفتار شده اکثر را به تیغ بی‌دریغ گذرانیدند و لشکر منصور غنایم موفور و الجای نامحصور گرفتند و بعد از فراغت از حال قتال و استراحت در ظلال دولت و اقبال ناگاه خبر رسید که میرزا سلطان محمد آمد.

و شرح این سخن آن است که چون میرزا سلطان محمد امیر حاجی محمد و امرا را روان فرمود چند روزی به عیش و عشرت گذرانید و امیر حاجی محمد چند نوبت قاصد فرستاده برسبیل عرضه داشت پیغام داد که میرزا ابو القاسم بابر لشکری بی‌حد جمع آورده بندگان را مجال جدال و طاقت مقاومت او نیست. اگر آفتاب عنایت آن حضرت سایه دولت برین ولایت اندازد شاید که شکوه سلطنت این کار به کلی بر وجه دلخواه سرانجام سازد و میرزا سلطان محمد از ولایت طوس نهضت نمود و جمعی دلاوران اختیار کرده به سرعت تمام ایلغار فرمود و در راه بسیاری از آنها که جان به تک پا از معرکه قتل امیر حاجی محمد بیرون برده بودند می‌رسیدند، مجروح و زخمدار و خسته و افگار و میرزا سلطان محمد حکم کرده بود که کسی از گریختگان احوال نپرسد و چون شیر خشمناک و پلنگ بی‌باک می‌راند به نوعی

---

(۱۲۸). دولتشاه ص ۴۰۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۹۲
که مسرع صبا از همراهی او باز می‌ماند تا ناگهان به اردوی میرزا ابو القاسم بابر رسید و برغو کشید و از گرد راه به مقابله آن سپاه درآمد «۱۲۹» و چون میرزا ابو القاسم بابر از رعایت حزم فارغ بود و ناگاه این صورت روی نمود و دشمنان از اطراف فرو ریختند لشکریان او هر یک به طرفی گریختند. میرزا ابو القاسم بابر نیز در وقتی که روز به آخر رسید و سلطان شرقی انتساب به ایوان مغرب خرامید عنان به سمند بادپای آتش سرعت داده چون آب بر صحن خاک روان شد «۱۳۰» و میرزا سلطان محمد بر یکران مراد جولان نموده کسی در برابر او نیامد و مقارن این حال شب درآمد و این اندیشه بر خاطر خطیر او استیلا یافت که شاید مخالفان به صورت فریب جاخالی گذاشته شیوه غدری در خاطر داشته باشند و آن دو پادشاه هر دو سپاه عنان از میدان جنگ برتافتند و هیچیک از حال یکدیگر خبر نیافتند. میرزا ابو القاسم بابر به جانب قلعه عماد بیرون رفت و سپاه او بر اثر پادشاه رفتند و میرزا سلطان محمد به طرف ولایت طوس عود نموده خبر یافت که اوروق او ویران شد.

و آن‌چنان بود که در آن زمان که میرزا سلطان محمد ایلغار فرمود ضبط و دارایی اوروق «۱۳۱» به حسن اهتمام خواجه غیاث الدین پیراحمد رجوع نمود و چون خبر قتل امیر حاجی محمد و سایر امرا به اوروق رسید اردو به نوعی به هم برآمد که خدمت خواجه از محافظت آن عاجز گردید و متعاقب گریختگان می‌رسیدند و اخبار غیر واقع می‌رسانیدند چنانچه بیشتر لشکر در موت و حیات میرزا سلطان محمد متردد شدند و هرکس دست در دامن فرار زده به طرفی بیرون رفتند. میرزا سلطان محمد چون به لشکرگاه رسید ساکن‌داری و نافخ‌ناری ندید. به‌غایت متحیر گردید و خبر یافت

(۱۲۹). به قول دولتشاه ص ۴۹، سلطان محمد نماز دیگر پنج شنبه غره صفر ۸۵۴ بر سر برادر راند با هفتصد مرد و در لشکر بابری سی هزار مرد بود.

(۱۳۰). به قول دولتشاه چون بابر بهادر فرار نمود غنایم بی‌حد ومر بر زمین ماند که محقر مردم سلطان محمد ضبط نیارستند نمود.

(۱۳۱). این اوروق در رادگان بود (دولتشاه ۴۰۹).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۹۳

که میرزا علاء الدوله که به جانب گرمسیر رفته بود مراجعت نموده و لشکر بسیار و سپاهی بی‌شمار به او پیوسته‌اند. میرزا سلطان محمد با مخصوصان مشورت نموده فرمود که مردم خراسان در اصل خواهان میرزا علاء الدوله‌اند و لشکر ما ویران شد و او در هرات سلطان گشت. مصلحت آن است که ما آوازه دراندازیم که میرزا عبد اللطیف با سی هزار سوار برسبیل ایلغار به هرات آمده تخت را در تحت ضبط آوردند. میرزا سلطان محمد را به سبب این حوادث در خراسان امکان توقف نماند.

امرای خراسان که با او بودند به محاصره قلعه عماد فرستاد و همراه صبا و شمال رو به راه عراق نهاد «۱۳۲» و چون امرای خراسان به خدمت میرزا ابو القاسم بابر پیوستند همه را انعام و اکرام و توقیر و احترام فرمود و ولایات به رسم سیورغال کرم نمود.

و میرزا علاء الدوله که از طرف گرمسیر آمده بود، چون خبر یافت که میرزا سلطان محمد به عراق رفت، رایت دولت برافراخت و طنطنه سلطنت در اطراف مملکت انداخت و در دار السلطنه هرات به خاطر جمع اقامت نمود و به دولت و سعادت روزی چند در آن خطه بود. ناگاه

مصرع

آوازه درافتاد که بابر آمد

لشکریان که طباع ایشان بل نوع انسان بر بی‌وفایی مجبول انداز هر طرف رو به گریز آوردند. میرزا علاء الدوله حصار اختیار الدین را به مولانا نظام الدین احمد یساول داد و روی به جانب ولایت بلخ و شبرغان نهاد و آن‌جا سپاه فراوان جمع آورده عازم تسخیر دار الملک سمرقند شده بود چنانچه شرح آن خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی.

و میرزا ابو القاسم بابر عازم هرات شد.

(۱۳۲). به قول دولتشاه ص ۴۱۰، میرزا سلطان محمد از راه چهار رباط و یزد آهنگ عراق نمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۹۴

ذکر وصول میرزا ابو القاسم بابر به دار السلطنه هرات نوبت ثانی و جلوس بر سریر سلطنت و جهانبانی

میرزا ابو القاسم بابر چون خاطر از جانب میرزا سلطان محمد جمع ساخت و ساحت سینه از شغل انتقام او باز پرداخت عزیمت دار السلطنه هرات نمود و بر سریر سلطنت آن مملکت استقرار فرمود و به سعی بلیغ و اهتمام تمام روی همت به اتساق امور و انتظام مصالح جمهور آورد و انواع خلل و زلل که به واسطه انقلاب ایام و اضطراب خاص و عام در آن بلاد ظاهر شده بود به حسن عدالت تدارک فرمود و خاطر خطیر به استنتاج قلعه اختیار الدین معروف داشت و ضمیر جهانگیر بر استخلاص آن حصار متین گماشت و میرزا علاء الدوله آن قلعه را به مولانا احمد یساول سپرده بود و مولوی در استحکام آن سعی بلیغ نمود و قریب چهل شبانروز از بام تا شام و از رواح تا صباح شرار آتش پیکار برافروخت و به شعله پیکان جانستان خرمن حیات پردلان می‌سوخت و چون به جنگ و جدل و سعی و حیل کاری از پیش نمی‌رفت و مردم شهر و سپاهی خراب می‌شدند، میرزا ابو القاسم بابر از آن‌جا

که طینت اصلی و فطرت جبلی او بود میل شفقت و مرحمت فرمود و مولانا احمد عرضه داشت که وقتی قلعه تسلیم می‌نمایم که جناب شیخ الاسلام، قدوهٔ اولیاء العظام، شیخ بهاء الدین عمر به اتفاق جناب نقابت مآب مرتضای اعظم مجتبای مکرّم امیر ناصر الدین سید قریش «۱۳۳» میرزا بابر را به تأکید سوگند داده ایمان را به عهد و پیمان مؤکّد سازند که با اهل قلعه به هیچوجه مکر و حیله ننماید تا ایشان اعتماد کرده بیرون آیند و آن دو بزرگ حاضر شده میرزا ابو القاسم بابر را به تأکید سوگند دادند و

---

(۱۳۳). دولتشاه بر ص ۳۴۹ گفته است: «جناب عرفان مآب، سلطان السادات و الأتقیا، امیر سید ناصر الحلهٔ والدین قریشی الحسینی نور اللّه مرقده که ابا عن جد از اکابر سادات خراسان بوده برگزیده نظر کیمیا اثر شاه قاسم الأنوار است و در باب رونق مزار با انوار سید قاسم سعی جمیل به ظهور رسانید».

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۹۵

مولانا احمد از قلعه بیرون آمده قلعه را تسلیم نمود و میرزا ابو القاسم بابر به مقتضی وعده وفا فرمود و آفتاب عنایت او بر چهره احوال مولانا احمد تافت و موکب همایون در دار السلطنه هرات مقام و آرام یافت.

احوال مملکت ماوراء النهر و ذکر قتل میرزا عبد اللطیف و سلطنت میرزا سلطان عبد اللّه

سابقا شرف عرض یافت که میرزا عبد اللطیف در ممالک ماوراء النهر پادشاه شد و قریب شش ماه یکران مراد در میدان سلطنت جولان داد و متابعت خلفا کرده به نفس خویش در روز جمعه به ادای خطبه قیام نمود و رعیت را رعایت تمام فرمود. اما جمیع امرا و اکابر سمرقند از گفتار و کردار او مجروح و افگار بودند.

حرمت پیران نمی‌داشت و مرحمت بر جوانان گناه می‌پنداشت تا زبان حال به مضمون این مقال که من لم یوقر کبیرنا و لم یرحم صغیرنا فلیس منا از مکنون ضمائر و مخزون سرائر کبار و صغار آن فرخنده دیار در سخن آمد. به غایت متکبر و جبار و متهور و قهار بود و از فرط سیاست و قساوت قلب که بر مزاج او استیلا داشت، هرچند قضیه صعب واقع شدی هیچکس را عرصه آن نبود که عرضه دارد.* حاوی اوراق از معتمدی که به قول واثق است نقل می‌کند که در ایامی که جهت تدبیر قتل او مجالس انعقاد می‌یافت من چنان محرم بودم که این سخن به او می‌توانستم گفت و از وهم آن‌که بر من غضب خواهد فرمود و بیم کشتن بود به موقف عرض نرسانیدم و هر پادشاه که تندخوی و تنگ‌بار باشد و مردم از خشم او ترسان و از قهر او هراسان باشند هر آینه خللهای عظیم به مبانی ملک راه یابد و ضررهای قوی در قواعد دین و دولت ظاهر شود.

القصه به سبب این افعال و اعمال خواطر و ضمائر اعاظم و اکابر به یکبارگی ازو رمیده شد و ترک و تازیک با یکدیگر همداستان شده انجمنها ساختند

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۹۶

و طرحها انداختند. عاقبت قرعه اقبال و سلطنت آن دیار به نام میرزا سلطان عبد اللّه قرار دادند و جمعی از شرار معین شدند که هرجا فرصت یابند دستبردی نمایند تا شب «۱۳۴» بیست و ششم ماه ربیع الأول آن بدفرصتان فرصت یافته خدنگ غدر از کمان جفا گشادند و تیر اول که زدند به‌سان تیر قضا کارگر آمد «۱۳۵» و جمعی ملازمان که از حیله سلاح عاطل بودند و به‌سان شاه از حال قتل غافل، چون این حال مشاهده نمودند از بیم پیکان جانستان و زخم تیغ خونفشان متفرق و پریشان شدند و آن گروه بی‌عاقبت سر او را به تیغ بی‌دریغ جدا ساختند و تن نازنین او را به صد خواری و زاری بر خاک هلاک انداختند و سر او را که به افسر فریدون سرفرود نمی‌آورد از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک آویختند و هزاران فتنه و فساد در آن دیار و بلاد انگیختند و سزای فعل بد خویش دید و آنچه با پدر و برادر کرده بود به آن رسید.

مصرع

هر که هر تخمی که می‌کارد همان خواهد درود

میرزا عبد اللطیف مدت شش ماه «۱۳۶» پادشاه بود و بعد از آن به قتل آمد چنان‌که شیرویه «۱۳۷» پدر خود خسرو پرویز را کشت «۱۳۸» و او نیز بعد از هفت ماه نماند و منتصر عباسی «۱۳۹» در قتل پدر خود متوکل با ترکان همداستان گشت و همین عمر یافت. حیف از پسران که بر قتل پدران اقدام نمایند و تا جهان باشد نام خود را به این

---

(۱۳۴). حبیب السیر: شب جمعه ... در وقتی که آن شهریار دیوانه‌سار از باغ چنار به طرف شهر می‌آمد تیری به سوی او انداختند.

(۱۳۵). حبیب السیر: میرزا عبد اللطیف دست در یال اسب زده فریاد برآورد که تیر رسید.

(۱۳۶). دولتشاه ص ۳۶۵: هفت ماه و کسری.

(۱۳۷). ر ک به اقتباسی از حدائق الأنوار امام رازی درباره پدرکشان در دولتشاه ص ۳۶۵.

(۱۳۸). ر ک به شاهنامه (تصحیح ترنرمکان) ج ۴ ص ۲۰۲۶.

(۱۳۹). ابو جعفر المنتصر باللّه در منتصف ربیع الآخر سنه ۲۴۸ درگذشت به عمر ۲۵ سال (گزیده) ج ۱ ص ۳۲۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۴، ص: ۶۹۷

فعل شنیع باقی گذارند.

بیت

پدر کش پادشاهی را نشاید که کار او به جز شش مه نپاید «۱۴۰» بابا حسین نامی شاهزاده را به قتل آورده بود و در تاریخ آن واقعه گفته‌اند.

بیت

بابا حسین کشت شب جمعه‌اش به تیغ تاریخ قتل اوست که «بابا حسین کشت» میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود به وفور شجاعت موصوف و به لطف طبیعت معروف. ذهنی در غایت حدت و فهمی در کمال دقت. از انواع دانش بهره‌ور و به اصناف علوم مشتهر. با علما صحبت داشتی و فواید ایشان بر لوح خاطر نگاشتی. فن تاریخ و شعر و نجوم می‌دانست و در مسائل دینیه و دلایل یقینیه مباحثه موجه می‌توانست. به ملازمت اهل اللّه میل می‌نمودی و در خدمت صحبت ایشان در کمال نیازمندی و احترام بود.

در شب واقعه میرزا عبد اللطیف،امرا و اکابر سمرقند میرزا سلطان عبد اللّه را به پادشاهی برداشتند «۱۴۱» و مجموع متفق الکلمه خواطر و ضمائر بر تنظیم مصالح مملکت گماشتند و در روز جمعه سکه و خطبه به نام او تازه و بلندآوازه شد و در همین روز، میرزا سلطان ابو سعید در بخارا خروج کرد و خلقی بسیار در ظل رایت آفتاب آیت او جمع آمدند و داروغه و امرای بخارا همان روز از بیم قهر جهانسوز میرزا عبد اللطیف او را گرفتند و در مضیقی تنگتر از دل بخیلان و حبسی تاریکتر از روان

---

(۱۴۰). در حبیب السیر گفته است که میرزا عبد اللطیف بعد از قتل پدر پیوسته این بیت را تکرار می‌نمود.

(۱۴۱). احوال شاهزاده عبد اللّه را دولتشاه هم دارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۴، ص: ۶۹۸

جاهلان محبوس و مقیّد ساختند و ندانستند که آب به گل می‌اندایند و آهن به دندان می‌خایند. جمعی سفلگان تیره‌رای به اقتضای خباثت نفس و استدعای خیانت طبع می‌خواستند که نور الهی که از جبین شاهنشاهی به سان لمعان آفتاب تابان بود به ظلمت حبس بپوشند يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ «۱۴۲» و از آن غافل شدند که با درفش پنجه می‌زنند و کوه به ناخن می‌کنند. یوسف را که عزیز

مصر سلطنت می‌باید بود از کید اخوان و قید زندان چه زیان و سلیمان را که بر جن و انس فرمان باید راند از غدر عفاریت و مکر طواغیت چه نقصان.

بیت

نافه مشکین اگر بندش کنی در صد حصارسوی جان پرو از جوید طیب جان‌افزای او آری آفتاب عالم‌تاب بعد از ظلمت شب دیجور جهان به نور طلعت روشن سازد و بدر جهان‌افروز بعد از واقعه محاق جگرسوز چشم و چراغ آفاق شود. طراوت رخسار گل و لطافت اعتدال بهار در قفای محنت سرمای دی و زحمت ایذاء خار نماید و کار فروبسته غنچه دل‌تنگ تا روزگاری انتظار نبرد کجا گشاید. یاقوت رمّانی تا اندوه حبس کوه و قید زندان کان نکشد شرف دستبوس خاتم سلاطین و ملك عالم زیر نگین کجا باید و در عمانی تا در مضیق سینه صدف تلخ و شور دریا نچشد به دولت بناگوش پادشاهان کی رسد.

مصرع

گنج با مارست و گل با خار و مستی با خمار

القصه روز دیگر همان جماعت که حضرت خلافت پناهی را محبوس داشتند روی نیاز بر زمین عبودنیت نهادند و میرزا سلطان ابو سعید را از مضیق حبس بیرون آوردند و بر سریر سلطنت نشانده نقد روان به رسم نثار برفشاندند و آن پادشاه

---

(۱۴۲). سورة الصف ۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۹۹

چون یوسف از حضیض چاه به اوج جاه برآمد.

بیت

عزیز مصر به رغم برادران غیورزقعر چاه برآمد به اوج جاه رسید و کاری که چون رکاب در پا افتاده بود عنان‌وار در قبضه اختیار آمد و روزگار به زبان حال می‌گفت:

بیت

منت خدای را که همایون و کامیاب‌از عقده کسوف برون آمد آفتاب

منت خدای را که ز تأثیر فال سعداز مرکز محاق برون رفت ماهتاب و از آن‌جا که علو همت و رفعت منقبت او بود، با وجود بدایت حال و افتتاح ابواب دولت و اقبال، به سلطنت بخارا قناعت ننمود و روی همت عالی به صوب تسخیر سمرقند آورد و میرزا سلطان عبد اللّه نیز عزم رزم فرموده از طرفین آهنگ مقابله و مقاتله کردند و میرزا سلطان عبد اللّه در آن ایام خزاین سمرقند گشاده بود و اموال جهان بر لشکریان قسمت فرمود و به مقناطیس زر و سیم خواطر خواص و عوام جذب کرده لشکر عظیم گرد آورد و چون آن دو لشکر به هم رسیدند و زبان سنان شعله به آسمان کشید و مبارزان بر یکدیگر تاختند و به الماس تیغ سرسرکشان انداختند، میرزا سلطان عبد اللّه غالب آمد و میرزا سلطان ابو سعید رو به راه بل به فضل اله آورد و مدتی در اطراف و نواحی به سر می‌برد تا آن زمان که نافذ فرمان شد چنانچه شرح آن آید ان شاء اللّه تعالی.

و میرزا سلطان عبد اللّه شکر مواهب الهی به‌جا آورد و از سر عقیدت درست و اعتقاد پاك مراسم حمد و ثنا به ملأ اعلی و معتکفان عالم بالا رسانید و درین اثنا به سمع شریف میرزا سلطان عبد اللّه رسید که میرزا علاء الدوله در ولایت حصار لشکر بسیار جمع آورده عزم رزم و آهنگ جنگ دارد و سابقا مذکور شد که میرزا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۰۰

علاء الدوله از هرات به جانب ولایت بلخ آمد و آن‌جا امرای ارلات و برلاس و جمعی که از میرزا سلطان عبد اللّه روگردان شده

بودند به سبب قتل امیر ابراهیم اید کوتیمور که در آن ایام واقع شده بود پیش میرزا علاء الدوله جمع آمدند و عزم تسخیر سمرقند نمود و چون میرزا عبد اللّه بر این احوال وقوف یافت عنان دولت به طرف ولایت کش و شهر سبز تافت و چون آن دو پادشاه از عزیمت یکدیگر آگاه شدند پیش از آن‌که از طرفین صفهای لشکر به‌سان تعبیه شطرنج گردانند آن دو بساط به قایم ریختند و هر دو شاه با یلان پیلتن و پیادگان فرزین فن اسب تیزرو را برانگیختند و رکاب عالی حرکت دادند و رخ به سوی خانه خویش نهادند. میرزا سلطان عبد اللّه در غایت عظمت در سمرقند فردوس مانند فرود آمد و میرزا علاء الدوله از جیحون گذشته در بلخ لوای سلطنت برافراخت و سپاهی که سواحل جیحون و اطراف کوه و هامون از آن گروه به ستوه آید مرتب ساخت.

ذکر عزیمت میرزا ابو القاسم بابر به طرف ولایت بلخ و بدخشان و شرح آن

میرزا ابو القاسم بابر چون از معاودت میرزا علاء الدوله به جانب ولایت بلخ وقوف یافت رایت عزیمت به صوب آن ولایت برافراخت و با لشکری که غبار مواکب آن سر بر اوج سماک افراخته بود و نعال مراکبش رخنه در پشت سمک انداخته روان شد.

بیت

بسته گرد موکبش صد پرده بر روی سماک‌کرده نعل مرکبش صد رخنه در پشت سمک «۱۴۳» و با آن‌که شدّت سرما در آن مرتبه بود که دست از کار و پا از رفتار و زبان

(۱۴۳). در کلیات انوری ص ۲۴۲: موکبت، مرکبت.

از گفتار عاجز و قاصر می‌نمود، میرزا ابو القاسم بابر اصلا به شدت سرما و برودت هوا التفات نفرمود و مهتر اویس بیک را در قلعه اختیار الدین به رسم کوتوالی گذاشت و جمعی امرا را به محافظت شهر بازداشت و موکب منصور منازل و مراحل دور می‌پیمود تا در قبهٔ الأسلام بلخ نزول فرمود و میرزا علاء الدوله به طرف ولایت طالقان «۱۴۴» و کوهستان بدخشان رفته میرزا ابو القاسم بابر از برق سرعت سیر استعارت نموده به جانب بدخشان روان شد و در آن کوهستان برف به مثابه‌ای بود که مضمون

بیت

مانند پنبه‌دانه که در پنبه تعبیه استاجرام کوههاست نهان در میان برف «۱۴۵» بی‌تکلف معاینه می‌نمود و در آن مواضع تفحص احوال میرزا علاء الدوله نموده ناگهان بر سر او تاخت و اسباب جمعیت او را بکلی پریشان ساخت و میرزا علاء الدوله به مشقت بسیار جان از آن ورطه خونخوار به ساحل نجات کشید و به هزار حیله در شکاف کوهی خزید و دم درکشید. کربت غربت و حرقت فرقت و حیرت غیرت و کسرت حسرت بر خاطر او استیلا یافت و ازدحام فتن و اقتحام محن، هتك استار و قتل احرار و سبی حرم و اسر خدم با آن منضم شد و میرزا ابو القاسم بابر کوچ میرزا علاء الدوله را گرفته عازم بلخ شد و با ارکان دولت مشورت نموده رای بر آن قرار گرفت که امیر ناصر الدین پیر درویش و امیر مبارز الدین علی هزار اسبی را که سالها به صدق نیت و صفای عقیدت آداب خدمت و ملازمت به‌جا آوردند و به حسن اخلاص مقام قرب و اختصاص یافته تربیت نماید و عنایت فرماید به نوعی که ایشان را در میان اقران به لطف اعزاز امتیاز نماید. بنابرآن، فرمان همایون نفاذ یافت

(۱۴۴). برای طالقان طخارستان (اصحش طایقان) ر ك به لیسترینج ص ۴۲۸.

(۱۴۵). شعر کمال اسماعیل اصفهانی است (کتاب قصاید او در کتابخانه‌ام ورق ۶۶).

که ولایت بلخ و شبرغان و قندز و بغلان و ارهنگ و سرای وسان و چاریک از حدود بدخشان تا آب مرغاب سیورغال ایشان باشد و موکب همایون عازم دار السلطنه هرات شد.

و میرزا ابو القاسم بابر در آن زمان که در ولایت بلخ و بدخشان بود در هرات صورتی غریب روی نمود و شرح آن‌چنان است که میرزا ابو القاسم بابر در وقت عزیمت بلخ، اویس بیک را در حصار اختیار الدین کوتوال گذاشت و او را دیو غرور از راه برده داعیه سرکشی پیدا کرد و قلعه را مضبوط ساخت و طشتهای کمرهای منارهای مدرسه و خانقاه خاقان سعید را به توهم آن‌که سرکوب حصار است انداخت و درختهای «۱۴۶» ناژو که در باغ شهر بر طرف حصار بود به همین توهم برید و هرچه در باب قلعه‌داری تواند بود به دقایق آن رسید و دست تطاول به تعذیب عباد و تخریب بقاع دراز کرد و پشت بر مسند فساد و بیداد باز نهاد و روی به طریق بغی و عدوان آورد.

میرزا ابو القاسم بابر این اخبار استماع نموده متوجه هرات شد و در باغ سفید نزول فرمود و کمند اندیشه بر کنگره تسخیر حصار اختیار الدین انداخت و در فتح باب آن اسباب استخلاص مرتب ساخت و یکی از محرمان را پیش اویس فرستاد و پیغام فرستاد که بایـد اصلا بیرون نیایـد که من خواهم آمد و شبی بدین جهت به شهر آمده بیشتر اهل ساز را به قلعه روان فرمود و متعاقب ایشان از مردان مرد جمعی نامزد کرد و دلاوران به بهانه آن‌که میرزا می‌رسد به قلعه درآمدند و اویس به رسم استقبال به دهلیز قلعه فرود آمد. از دلاوران لشکر منصور، شیخ منصور پیش از همه به اویس رسیده در یکدیگر آویختند و هر دو یکدیگر را زخمهای کاری زده هلاک شدند و بهادران دیگر اویس را از قلعه بیرون آورده به خواری و زاری بر خاک هلاک انداختند و بعد از دو سه روز نوکران او قلعه را تسلیم کردند. «۱۴۷»

---

(۱۴۶). ناژوApinetrce

(۱۴۷). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۶۴: برادر اویس یوسف شاه و مراد ترکمان که مقرب او بود به پای

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۰۳

درین اثناء از مخصوصان میرزا علاء الدوله چهره‌ای آمده عرضه داشت که خدمت پادشاه نزدیک شهر آمده در دامن کوه گازرگاه غایب شد. میرزا ابو القاسم بابر تفحص نموده او را در وثاق اسکندر بیک یافتند و جواهر قیمتی مثل لعل بوکرک «۱۴۸» و تیوه گوزی و شاه منصوری و غیره که جوهریان جهان از قیمت یکی عاجز شدند همراه او پیش میرزا ابو القاسم آوردند و او را به یکی از خاصان سپرده مضبوط و محفوظ ساختند و شرح استخلاص او خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی.

وقایع سنه خمس و خمسین و ثمانمائه ذکر اقبال و انتقال احوال میرزا سلطان ابو سعید در مبادی حال

اشاره

اهل دانش و بینش و واقف‌کاران کارخانه آفرینش را چون فروغ جهانتاب روشن و به‌سان لمعان صبح صادق مبین است که قادر مختار عز شانه هرگاه دولتمندی را خواهد که به علوشان و رفعت مکان در مستقر سلطنت متمکن سازد و تاج و هاج خلافت را به فرق فرقدسای او برافرازد، بخت او را در تباشیر صبح دولت و مبادی ایام سلطنت به صنوف بلیات و فنون واقعات پرورش دهد تا آن دولتمند به هر دو صفت جمال و جلال و اقبال و انتقال و انعام و انتقام و لطف و عنف و مهر و کین و سرعت و تمکین تربیت یابد و نیر عالم‌افروز خمّرت طینهٔ آدم بیدی اربعین صباحا از افق این معنی می‌تابد. طنطنه وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ «۱۴۹» را دغدغه لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ‌ءٌ «۱۵۰» مقابل است و ماه چهارده جهان‌افروز بدر را

اضطرار از حصار اختیار الدین بیرون آمدند و مقالید قلعه به نواب درگاه پادشاه والا جناب سپرده ایشان نیز رخت به عالم آخرت بردند.

(۱۴۸). ر ک برای لعل بوکرک شرفنامه بدلیسی (طبع مصر) ۵۲۹.

(۱۴۹). سورهٔ الأنبياء ۱۰۷.

(۱۵۰). سورهٔ آل عمران ۱۲۸.

ظلمت واقعه جگرسوز احد مماثل. سریر سلطنتی که به قرار و دوام و افتخار و احتشام ثبات و نظام خواهد یافت چاره ندارد از انقلاب غریبه و انتقال عجیبه.

برهان واضح و تبیان لایح بر صدق این مقالات حالات جناب سلطان ابو سعید است. چه عنایت الهی چون سریر پادشاهی به او داده بود اول روز به کمال صفات جمال و جلال تربیت فرمود تا قدر دولت سلطنت دانسته غایت عدالت به ظهور آورد و در جمیع امور طریق نصفت و شیوه سویت مسلوک و مرعی دارد.

و شرح این سخن آن است که از آن زمان که میرزا سلطان ابو سعید در نواحی سمرقند با میرزا سلطان عبد اللّه مصاف داشته عنان از آن معرکه جنگ برتافت و با جمعی از مبارزان از میدان بیرون رفت روی توجه به توکل حضرت خالق جزو و کل آورده غیر ازو پناهی نداشت و مخالفت اضداد و معاندت حساد باد می‌پنداشت و به عزمی درست و یقینی صادق با زمره‌ای که دست اعتصام در فتراک دولت او استوار داشتند و دامن بر جان و جهان افشانده روزگار می‌گذرانید و همگنان را به الطاف ربانی و عنایت یزدانی مستظهر می‌گردانید. گاهی چون باد بر صحرا و دشت می‌گذشت و گاهی به‌سان ابر دریا و کوه در می‌نوشت و چون هلال دولت غرّا به تجدید از محاق اختفا بیرون خرامیده بود و روزبه‌روز بر مصاعد بروز ترقی می‌کرد و دم‌به‌دم در منازل شرف ارتفاع می‌یافت. لاجرم در دیده کوته‌نظران ضعیف و نحیف می‌نمود و در نظر بی‌بصیرتان زار و نزار می‌آمد و نمی‌دانستند که به مرور لیالی متلالی خواهد شد و به کرور شهور و ایام نوربخش ظلام خواهد گشت و عرصه آفاق به جمال جهان‌آرا مزیّن خواهد ساخت و آفتاب‌وار یک سواره ملک جهان گرفتن شیوه و آسمان کردار یک‌تنه بر عالم مستولی شدن کمترین شیمه او.

فی الجمله مدتی در اطراف آن ممالک به حسن‌تدبیر و اندیشه جهانگیر به سر می‌برد تا عاقبت در بلاد ترکستان شهریسی «۱۵۱» را به دست آورده چند روزی

(۱۵۱). ر ک برای این موضع به لیسترینج ص ۴۸۵.

آن بلده را محل اقامت فرمود و از روحانیت سلطان سیدی احمد یسوی «۱۵۲» قدس سره که در آن بلده آسوده بود استمداد نمود و میرزا سلطان عبد اللّه چون ازین حال آگاه شد به استعداد سران سپاه و گردنکشان درگاه فرمانفرمای گشت و در قلب زمستان امرای دولت و اعیان را معین فرمود و فرمود که به سرعت تمام به طرف یسی رفته سعی و کوشش نمایند شاید که آن آهوی وحشی را به دام آورند و ندانستند که:

بیت

عنقا شکار کس نشود دام باز چین کاین‌جا همیشه باد به دست است دام را «۱۵۳» امرای عظام با یراق تمام عزیمت نمودند و همه راه برف کوفته به شهر یسی رسیدند و میرزا سلطان ابو سعید شهر را حصار ساخته دل در عون آفریدگار بست و به عزمی درست از

حضرت مالک الملک که حافظ و حامی همه اوست و بازگشت جمله بدو مدد خواست و امرا به محاصره اشتغال نموده آتش محاربه اشتعال یافت و از اطراف و جوانب جنگ انداختند و چند روز جنگ و جدال و حرب و قتال بود و مبارزان دلیر و دلاوران صاحب شمشیر به مقابله و مقاتله بیرون آمدند و از طرفین خلقی بسیار مقتول و مجروح شدند و لشکر سمرقند را مجال نبود که گرد برج و بارو گردند و چون در صدمه اولی این طامه کبری مشاهده کردند در وهله نخستین این جلادت معاینه دیدند وهم و هراس بی‌قیاس بر ایشان غالب شد.

در این اثنا، میرزا سلطان ابو سعید را تدبیری لطیف روی داد و جمعی به شعار مردم اوزبک پوشیده از شهر بیرون فرستاد تا از دور سیاهی نموده آوازه دراندازند

---

(۱۵۲). ر ک برای وی به لیسترینج محل مذکور- در سنه ۷۹۹ تیمور بر قبرش عمارتی تعمیر کرد که به عرض دو سال به اتمام پیوست (ر ک به یزدی ج ۲ ص ۹ به بعد) و به ترکستان از اسکایلر Schuyler که تصویر مزار سیدی احمد را دارد.

(۱۵۳). ر ک دیوان حافظ خلخالی ص ۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۰۶

که لشکر اوزبک به مدد رسید و در شهر نقاره شادیانه کوفتند که خان اوزبک آمده.

سپاه میرزا سلطان عبد اللّه چون از درون و بیرون این صورت مشاهده کردند روی به راه فرار آوردند و تمام احمال و اثقال و خیول و بغال گذاشته نقد حیات را غنیمت انگاشتند و اسباب جمعیت به باد تفرقه دادند روی به هزیمت به صوب سمرقند نهادند.

بیت

سراسیمگی در منش تاختهز رخت خرد خانه پرداخته

در آن وادی از دشمنان کس نماندو گر ماند جز خورد کرکس نماند

چو خصمان گرفتار خواری شدندبسی درمیان زینهاری شدند جمعی که توانستند به انواع زحمت به سمرقند رفتند و فوجی زینهار خواسته در سلک خدام انتظام یافتند و غنیمت بسیار در دست اقتدار سپاه نصرت شعار افتاد و به تحقیق آن روز اسباب پادشاهی حضرت خلافت پناهی دست درهم داد و روزبه‌روز انوار دولت و آثار سعادت روی در ازدیاد نهاد.

و چون سپاه سمرقند شکسته و جسته و مجروح و خسته به سمرقند رسیدند شرح واقعه به موقف عرض رسانیدند، میرزا سلطان عبد اللّه به ترتیب اسباب حرب و تکمیل آلات طعن و ضرب فرمان داد و ابواب خزائن بر روی امید جهانیان گشاد و لشکر عظیم مرتّب ساخت و رایت جدال و قتال برافراخت و از دار السلطنه سمرقند به جانب شاهرخیه نهضت فرمود که آوازه سپاه مخالف از آن طرف بود و از آن طرف میرزا سلطان ابو سعید ارکان دولت و اعیان حضرت را حاضر ساخته مشورت فرمود و گفت غیر از توکل بر حضرت آفریدگار و ضرب شمشیر آبدار تدبیری نیست. فتوری و قصوری در عزائم راه نباید داد و دل به عنایت الهی مستظهر باید داشت و یقین دانست که رمه گوسفند را یک گرگ کافی است و گله آهو را شیری تمام. چون این سخن دلپذیر به تقریر بی‌نظیر پرداخت خواطر و ضمایر دولتخواهان را به فتح و ظفر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۰۷

مستوثق ساخت.

درین اثنا، مقربی از بندگان درگاه به موقف عرض رسانید که پادشاه اوزبک ابو الخیرخان «۱۵۴» مدتی است که در مقام اخلاص طریق اختصاص مسلوک می‌دارد و خود را در سلک هواخواهان منتظم می‌سازد و منتظر آن است که اگر آن حضرت التفات فرماید خان همعنان دولت و اقبال دو اسبه در رکاب نصرت انتساب عزیمت نماید. این سخن موافق مزاج همایون آمد. یکی از مقربان را به

اردوی خان فرستاد و صورت التماس اعلام داد. ابو الخیرخان التفات آن حضرت را غنیمت دانسته به سرعت هرچه تمامتر نهضت نمود و به اردوی اعلی ملحق شد. میرزا سلطان ابو سعید شرایط تعظیم و مراسم تکریم تقدیم نمود و روی به ترتیب مناظم امور و تنظیم مصالح جمهور آورد و به اتفاق ابو الخیرخان تدبیر تسخیر سمرقند کردند.

مصرع

آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت

و از حدود شهر یسی به ولایت تاشکند و خجند آمدند و میرزا سلطان عبد اللّه آگاه شده با سپاه فراوان عزیمت محاربه نمود.

ذکر محاربه میرزا سلطان ابو سعید و میرزا سلطان عبد اللّه و ظفر یافتن حضرت خلافت پناه

ارادت آفریدگار چون علم إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً «۱۵۵» نصب فرماید ابواب سعادت بر روی ارباب دولت گشاید و عنایت قادر مختار چون رایت نصرت آیت و ینصرک اللّه نصرا عزیزا «۱۵۶» برافرازد اسباب جهانبانی و ادوات کشورستانی مرتب و

---

(۱۵۴). ابو الخیرخان بن دولت شیخ از الوس جوجی خان بن چنگیزخان بود که از سنه ۸۳۲ تا سنه ۸۷۲ فرمانروا بود. زوجه‌اش رابعه سلطان بیگم بنت الغ بیک بود. ر ک برای این اولین فرمانروای آل شیبانی خان به زامباور ص ۲۷۱- ۲۷۰.

(۱۵۵). سورة الفتح ۱.

(۱۵۶). ایضا ۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۰۸

مهیا سازد. سریر خلافت مصیر دولتمندی باید که مرآت کاینات از پرتو رای جهان‌آرای او به‌سان لمعات آفتاب روشنی یابد و آتش شمشیر رخشان او چون برافروزد خرمن پندار مخالفان را به شعله‌ای درهم سوزد.

موافق این مقال و مطابق این افعال حال فرخنده مآل حضرت خلافت پناهی میرزا سلطان ابو سعید است که درین سال به سعادت و اقبال عزم تسخیر قلعه سمرقند فرمود و از موکب مخالفان که به‌سان کواکب فراوان بود آفتاب‌وار ذرّه‌ای اندیشه ننمود و هنگام آن‌که صورت سورت صیف از حدّت سیف نشان می‌داد و حرارت خورشید به آیین جمشید اساس آتش‌پرستی می‌نهاد و هوا از شدت گرما کره زمین را کوره آتشین می‌ساخت و شمشیر در نیام از حرارت حرور چون موم می‌گداخت، جوشن بر تن دلیران از تاب آفتاب برمی‌افروخت و مرد جنگی درمیان زره و خفتان می‌سوخت، در چنین وقتی میرزا سلطان ابو سعید که تیغ آتشبار و مرکب باد رفتار او چون مهر و سپهر جهانگشا و بی‌قرار بود به اتفاق ابو الخیرخان عزم تسخیر سمرقند فرمود و از جانب تاشکند و خجند با لشکری فزون از چون و چند نهضت نمود. چون صحرای دیزق بر ممر واقع بود و لشکر مظفر لوا از گرمای آن صحرا اضطراب می‌نمود، خان جمعی از مردم اوزبک را فرمود که سنگ یده را در عمل آرند و اوزبکان به موجب فرموده عمل نمودند و آثار خاصیت آن‌که از بدایع صنایع آفریدگار است و آن تغیر هوا و ابر و برف و باران و سرماست به ظهور آوردند و دو سه روز هوا چنان متغیر شد که حجاب سحاب مانع فروغ آفتاب آمد و رعد غریدن و برق جستن گرفته و از سرما و برف و باران طوفان در جهان ظاهر گشت.

بیت

برق است و ابر درفشان آیینه و پیل دمان‌بر نیلگون بر گستوان عاج مطرا ریخته

پیل است در سرما زبون پیل هوائی بین که چون‌آتش ز کام خود برون هنگام سرما ریخته

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۰۹ خیل سحاب از هر طرف رنگین کمان کرده به کف‌باران چو تیری بر هدف دست توانا

ریخته «۱۵۷» و بارندگی و سرما به نوعی قوی شد که جمعی مردم خراسان که از سنگ یده واقف نبودند مدتی از آن حال تعجب می‌نمودند.

القصه موکب همایون به طالع فرخنده و اختر راهنمون نزدیک قریه شیراز که در جانب شمال به چهار فرسخی سمرقند واقع است رسید و از آن زمان که آوازه عزیمت حضرت خلافت به جانب سمرقند مقرر شد فوج‌فوج از لشکر و سپاه میرزا سلطان عبد اللّه بدرگاه خلافت پناه می‌رفتند و جمعی که قصد میرزا عبد اللطیف کرده بودند و از میرزا سلطان عبد اللّه انواع تربیت یافته ایشان نیز روگردان شدند و میرزا سلطان عبد اللّه با لشکر و سپاه آراسته از آب کوهک «۱۵۸» گذشته در برابر رفت و هر دو پادشاه رزمخواه نزدیک هم رسیدند و هریک به تسویه صفوف و تعبیه لشکر قیام نمودند و از آن طرف سپاه ظفر پناه، جمعی پردل شیرخوی و فوجی پلنگ خشم جنگجوی که به تیر حشم تیر می‌دوختند و به سنان آتش فشان دماغ کیوان می‌سوختند.

بیت

به شمشیر فولاد و تیر خدنگ‌گذرگاه کردند بر مور تنگ و از جانبی دیگر لشکری گران و سپاهی بی‌کران، سراسر قوّت و توان، از کثرت عدد اندیشه از تعدادشان حیران و محاسب و هم از حصرشان بی‌نشان.

---

(۱۵۷). کلیات خاقانی ص ۳۵۸.

(۱۵۸). برای آب کوهک ر ک به ترجمه بابرنامه (ازبیورج) ص ۷۶. کوهک (و چوپان آقا) یک روزه راه بود از سمرقند ر ک لیسترینج ص ۴۶۴ و ترجمه با برنامه به امداد فهرست. رصد میرزا الغ بیگ بر کوهک بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۱۰

بیت

سپاهی چو زنبور با نیشترزغوغای زنبور هم بیشتر «۱۵۹» و از طرفین صفوف قتال و اسباب جنگ و جدال آراسته شد و پیکر پیکار پدید آمد. آسمان از گرد ناورد ناپدید گشت و زمین از خون کشتگان رنگ شفق گرفت و افواج آن دو لشکر چون امواج بحر اخضر و نمودار دشت محشر در یکدیگر افتادند. میرزا سلطان عبد اللّه چندان‌که مقدور بود پای ثبات و قرار افشرد تا دست راست و دست چپ از دست رفته قلب چون حال دولت او منقلب گردید و لشکر سمرقند به یکبارگی روبه راه فرار آوردند و میرزا سلطان عبد اللّه در اثنای گیرودار گرد ادبار بر چهره روزگار او نشسته و در دام خسارت گرفتار گشته «۱۶۰» کشته شد. نخل بالای پادشاهی که به کمال اعتدال رسیده بود از تندباد فنا شکست یافت و ماه رخسار شاهنشاهی که با آفتاب دعوی مقابله می‌کرد به عقده خسوف مبتلا شد.

بیت

دریغا طلعت چون ماه انوردریغا قامت رشک صنوبر و این واقعه شنبه بیست و دوم جمادی الأولی که آفتاب در آخر جوزا «۱۶۱» بود وقوع یافت و میرزا سلطان ابو سعید شکر نعمای الهی به‌جای آورد.

شعر

شکرناه انّ الشکر للّه طاعةو من یشکر المعروف فاللّه زائد

---

(۱۵۹). خمسه نظامی (شرفنامه) ۱۵۳.

(۱۶۰). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۶۷: «در اثنای راه بارگیر او در لای فرورفت ... و به حکم میرزا سلطان ابو سعید جام شهادت درکشید».

(۱۶۱). ایضا: شب دوشنبه ۲۲ جمادی الأولی سنه ۸۵۵- [آخر جوزا یعنی آخر خردادماه].

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۱۱

و سپاه ظفر شعار غنیمت بی‌شمار یافت و غارت و تاراج هر محتاج را غنی و هر غنی را محتاج ساخت.

بیت «۱۶۲»

ز بس غارت آوردن از بهر شاه غنیمت نگنجید در عرض گاه

همه روی صحرا پر از خواسته به گنجینه گوهر آراسته و چون خبر فتح به سمرقند رسید، جناب شیخ الأسلام اعظم، سلطان علماء العالم، برهان الدین خواجه مولانا «۱۶۳» سلمه اللّه و ابقاه که در جانب میرزا سلطان عبد اللّه کمال اخلاص به ظهور آورده غلوی عظیم داشت قاصد خراسان گشت.

و میرزا سلطان ابو سعید رایت سلطنت و علم ظفر و نصرت برافراخت و آوازه این فتح همایون در گنبد گردون و اطراف ربع مسکون انداخت و چون بر سریر سلطنت و مستقر خلافت تمکن یافت و انوار آفتاب عنایت او بر وجنات کاینات تافت، جهانیان در طلعت همایون او شمایل فرّ یزدانی و دلایل صاحبقرانی مشاهده نمودند و قوانین جهانگشایی و براهین فرمانروایی معاینه دیدند و اکابر آن دیار مراسم نیاز و نثار به ادا رسانیدند و خطبه و سکه به زیور نام و زینت القاب همایون موشح گردانیدند و آن حضرت ابواب معدلت بر روی عالمیان بازگشاد و جهانیان را در ظلّ آفتاب دولت و اقبال ملجأ و مأوی داد و رقاب و نواصی اوانی و اقاصی در قبضه اقتدار استقرار یافت و عامر و غامر ممالک در سلک انتظام قرار گرفت و اول مهمی که به تدبیر آن التفات پادشاهانه فرمود و نزد ارباب بصیرت به غایت مستحسن نمود حکم قصاص قاتلان میرزا عبد اللطیف بود که ایشان را گرفته فرمود که در همان محل که قصد شاهزاده کرده بودند کشتند و سوختند.

---

(۱۶۲). خمسه نظامی (شرفنامه) ۱۴۵.

(۱۶۳). برای وی ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۱۲

بیت

کسی کاو ستم خیزد از نام او بدین روز باشد سرانجام او

نبخشود هرگز خداوندهش بر آن بنده کوشد خداوند کش و ابو الخیرخان که چون فتح و ظفر ملازم رکاب نصرت انتساب بود و در روز مصاف غایت سعی و اجتهاد نمود، آن حضرت درباره او انعام پادشاهانه و اکرام خسروانه فرمود و از جواهر ثمین و مراکب سمین و ملابس فاخر و منقولات وافر او را شاکر و ذاکر ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت* و بر تخت سمرقند بارگاه جهان‌پناه تا اوج مهر و ماه برافراشت.

بیت

چو یک رشته شد عقد شاهنشهی شد از فتنه بازار عالم تهی

یکی تا جور بهتر از صد بود که باران چو بسیار شد بد بود

چو شد ملک در ملک آن ملک بخش به میدان فراخی روان کرد رخش و عالی جناب شیخ الأسلام، قدوۀ صنادید الأنام، برهان الملۀ والدین خواجه مولانا سلمه اللّه به خراسان آمد.

ذکر احوال مملکت خراسان و شرح قضایای آن

میرزا ابو القاسم بابر به عزم قشلاق متوجه مملکت مازندران بود. در اثنای راه خبر فتح سمرقند و آمدن جناب خواجه استماع نمود. خدمت خواجه را به اکرام تمام به جانب اردوی اعلی استدعا فرمود و میرزا ابو القاسم بابر چند روزی در میدان سلطان «۱۶۴» ساکن بود و استفسار جانب عراق می‌نمود* و در آن مقام جناب شیخ الأسلام که به موجب نشان عازم اردوی همایون بود نزدیک رسید. امیرزاده ابو القاسم بابر تمام

(۱۶۴). محلّش میان اسفراین و خبوشان [- قوچان] است. ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۱۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۱۳

ارکان دولت و اعیان حضرت را به استقبال فرستاده شرایط تعظیم و اجلال به‌جای آورد و چون به مجلس همایون درآمد آن پادشاه نیک اخلاق از سریر سلطنت برخاسته پیش آمد و جناب شیخ الأسلام را به تعظیم تمام کنار گرفت و بر بساط قربت نشانده به زانوی ادب پیش آن جناب بنشست و اخبار ماوراء النهر استفسار نمود و خدمت خواجه را نواختی به واجبی فرمود و اعلام ظفر اعلام عازم ولایت قوس و زیارت بسطام شد و در النگ بسطام و خرقان سراپرده نصرت نشان تا به اوج آسمان و به ذروه کیوان برآمد.

ذکر محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر و قتل میرزا سلطان محمد در موضع چناران

میرزا سلطان محمد از آن زمان که از ولایت طوس و مشهد به طرف عراق و فارس رفته بود روز و شب در تدبیر تسخیر مملکت خراسان اهتمام تمام می‌نمود و پیوسته آهنگ جنگ راست می‌ساخت و در تدبیر مخالف نوای ساز راه در فارس و اصفهان می‌نواخت و در مقام آن بود که چهره مراد در آیینه مقصود به چه وجه روی نماید و به کدام منصوبه مهره امید از ششدر غم بیرون آید، بنابر عزم یورش خراسان تواچیان لشکرهای فارس و عراق و شولستان و لرستان را جار رسانیدند که به بلجار مقرر در موضع معین جمع آیند و در بلده قم تغار ریختند و در سال گذشته گذشت که اردوی میرزا سلطان محمد در ولایت طوس ویران گشت و دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد چون به مملکت فارس رسید رخصت یافته متوجه بیت اللّه گردید و در آن موضع متبرکه به عذر ایام گذشته قیام نمود و روی نیاز بر درگاه بی‌نیاز سود و میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد ولد جلال الدین فیروزشاه را به امارت دیوان اعلی بازداشت و ضبط ممالک و مهمات دیوانی را به عهده کاردانی او باز گذاشت و همای رایت سعادت طراز از دار الملک شیراز به هوای تسخیر اصفهان در پرواز آمد و موکب ظفرنشان به دار الأمان اصفهان رسید و میرزا ابو القاسم بابر در ولایت بسطام

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۱۴

تفصیل این احوال شنید و با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته رای بر آن قرار گرفت که جناب شیخ الأسلام خواجه مولانا به رسم رسالت پیش میرزا سلطان محمد رود تا به موجب فرموده وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما «۱۶۵» آب تسکینی بر آتش آن فتنه نشاند و آنچه صلاح جانبین باشد به ظهور رساند.

و جناب شیخ الأسلام متوجه [شده] به نواحی اردوی میرزا سلطان محمد رسید و میرزا سلطان محمد شرایط تعظیم تقدیم نموده مراسم اکرام و احترام مرعی داشت و جناب شیخ الأسلام شرایط رسالت به ادا رسانید و بدایع الفاظ به لطایف معانی آراسته گردانید و میرزا سلطان محمد آن سخنان به مسمع رضا اصغا نمود. اما میان قبول و رد متردّد بود و از بسیاری عدت و شوکت صورت جهانداری در آیینه اندیشه تصور می‌نمود. غافل از آن‌که ما ینفع العدهٔ اذا انقضت المدهٔ و چون به مقتضای لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولًا «۱۶۶» در محکمه قضای لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ «۱۶۷» به گواه عدل یمحو اللّه ما یشاء «۱۶۸» سجّل عمر آن پادشاه مختوم شده بود از نصیحت شیخ الأسلام فایده‌ای روی ننمود و آن جناب چند نوبت آمد شد فرموده عاقبت بر آن قرار گرفت که [بعضی ولایات]

«۱۶۹» از خراسان داخل دیوان عراق باشد و سکه و خطبه به نام و القاب میرزا سلطان محمد مزین و موشّح گردد.
و میرزا ابو القاسم بابر اعتماد بر صلح کرده از ظاهر بسطام برخاست و به ولایت مازندران درآمده لشکریان به یوسون قشلاق قوریاها بستند. ناگاه خبر آمد که میرزا سلطان محمد عهد و پیمان بر طاق نسیان نهاد و از مضمون اذا جاء القضا ضاق

---

(۱۶۵). سورة الحجرات ۹.

(۱۶۶). الأنفال ۴۴.

(۱۶۷). الرعد ۳۸.

(۱۶۸). ایضا ۳۹.

(۱۶۹). حبیب السیر: محقّر ولایتی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۱۵

الفضاء بی‌خبر گشته لشکرها از بسطام گذرانیده به اسفراین رسید. «۱۷۰»

بیت

پیمان‌شکن هر آینه گردد شکسته حال‌ان العهود عند ملیك النهی ذمم چون پرتو این خبر به خاطر انور میرزا ابو القاسم رسید اثر تغیر در بشره و جبین و داعیه انتقام در چهره مبین او ظاهر گردید.

بیت

گر سایه تغیر او بر جهان فتددر چشم کو کنار مرکّب شود سهر و عزایم پادشاهانه بر کارزار خصم که کار خصم‌زار سازد قرار یافت و سپاه نصرت بر یمین و لشکر ظفر بر یسار نهضت نمود و چون شیر خشم‌آلود از جنگل استراباد بیرون آمد.
میرزا سلطان محمد در وقتی که به خراسان درآمد امرا و داروغگان به اطراف ولایات روان ساخت. از آن جمله امیر عبد الرحیم دولدای نامزد قهستان شده به قصبه قاین رسید و مولانا احمد یساول که به رسم حکومت درقاین متمکن بود به اتفاق قرامان ترکمان که حاکم تون بود به عزم محاربه عبد الرحیم بیرون آمد و به موجب الفاتحهٔ ام الکتاب سانح خیر و سعادت روی نمود و فتح و ظفر خراسانیان را بود و لشکر عراق راه گریز پیش گرفتند و عبد الرحیم که سردار ایشان بود از پای درآمد و سر او را به اردوی میرزا ابو القاسم بابر فرستادند و بدین بشارت قوت و صولت خراسانیان زیادت شد.
و میرزا سلطان محمد خبر بیرون آمدن میرزا ابو القاسم بابر از مازندران شنید و

---

(۱۷۰). ایضا: از بسطام و دامغان گذشته به جلگاه اسفراین درآمد- دولتشاه: به خراسان مایل شد و به جوین نزول کرد و از جوین به اسفراین آمد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۱۶

آگاه شد که سپاه مخالف نزدیك رسید. از اسفراین بازگشته عازم صوب استراباد شد و در موضع چناران آن دو سپاه گران و آن دو دریای بی‌کران جوشان و خروشان به هم رسیدند و از طرفین چون دو کوه فولاد صفها کشیدند و هر دو پادشاه به ترتیب سپاه و تنظیم آوردگاه فرمان دادند و آن دو لشکر به نوعی آراسته بود که تا سلطان انجم که شهسوار طارم چهارم است در میدان آسمان جولان نمود معرکه‌ای به آن هولناکی مشاهده نفرمود و هر دو سپاه روی به رزمگاه آورده حرب آغاز کردند «۱۷۱» و دست به غارت جانها دراز کردند.

نظم

درآمد به جنبش دو لشکر چو کوه‌کاز آن جنبش آمد جهان را ستوه

برآمد زقلب دو لشکر خروش‌رسید آسمان را قیامت به گوش صدای غریو گورگه و کوس در خم این طاق آبنوس افتاد و افواج آن دو لشکر چون امواج بحر اخضر به هم رسید. مبارزان بهرام انتقام تیغ کین آخته و سنان جانستان افراخته هر طایر تیر که در آشیان ترکش بود به هوای زاغ کمان «۱۷۲» پرواز کرد و هر مرغ روح که در قفس کالبد پا بسته دام اضطراب بود در طپیدن و اضطرار آمد. هر لحظه به نوک ناوک جگردوز و زخم تیغ آتش افروز شعله قتال تیزتر و ثعبان سنان خونریزتر می‌شد. میرزا سلطان محمد چون شیر خشمناک می‌غرید و به زخم تیغ جانستان جگرگاه خصم می‌درید و میرزا ابو القاسم بابر چون پلنگ زودآهنگ آتش جنگ می‌افروخت و به خدنگ خاراگذار عقد ثریا بر کمربند جوزا می‌دوخت.

مثنوی

جهانجوی سلطان محمد پگاه‌برآشفت چون شیر نر زان سپاه

---

(۱۷۱). دولتشاه بر صفحه ۴۱۱ گفته است که این مصاف در روز یک شنبه ۱۳ شهر ذی الحجه سنه ۸۵۵ دست داد.

(۱۷۲). به معنی سرگوشه کمان و زاغ مصوّر بر کمان است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۱۷ به هرجا که بازو برافراختی‌سر خصم در پایش انداختی

به پشت دلیران ز تیغی چو برق‌گهر ساخت اندر دل مهره غرق

جهان‌بخش بابر به شمشیر تیزبرانگیخته از جهان رستخیز

هر آن سنگ‌کش سالها آفتاب‌نیارست یاقوت کردن به تاب

ز شمشیر خورشیدوش بی‌درنگ‌به یکدم همی ساخت یاقوت رنگ الماس خنجر برق‌نشان آن ترک و تارک اعدا می‌شکافت و نوک پیکان آتش‌فشان این چون پیک اجل سوی جانها می‌شتافت. امیر نظام الدین احمد ولد امیر جلال الدین فیروزشاه از جوانغار حمله کرده بر انغار میرزا ابو القاسم بابر را برداشت و شیر احمد را «۱۷۳» که پشت و پناه سپاه برانغار بود به قتل آورد و مردم ساری که مدد بر برانغار بود گریزان شدند.

و امیر ابو سعید میرم [از جانب میرزا سلطان محمد آمده بود] «۱۷۴» و عرضه داشته که میرزا سلطان محمد قاصد قول بزرگ است «۱۷۵» و در اثنای اشتعال آتش قتال، میرزا سلطان محمد به عزم رزم قول بزرگ رایت عزیمت برافراخت و کمیت سرعت را چون باد در میان لشکر دشمن تاخت و لشکر قول سخن «۱۷۶» امیر ابو سعید را در حساب گرفته از پیش حمله میرزا سلطان محمد روی برتافتند.

بیت

هر که راشد یقین که حمله اوست «۱۷۷»پای هستیش بر گمان باشد

---

(۱۷۳). دولتشاه ص ۴۱۱ گفته است که وی حاکم استراباد بود.

(۱۷۴). حبیب السیر: از میرزا سلطان محمد گریخته نزد میرزا ابو القاسم بابر رفت.

(۱۷۵). ایضا: و گفت ... مناسب آن‌که لشکریان کوچ باز دهند تا او به میان صفوف درآید آنگاه از اطراف و جوانبش درآمده نگذارند که او بیرون رود.

(۱۷۶). ایضا: به موجب تعلیم امیر ابو سعید کاربند شده.

(۱۷۷). کلیات انوری ص ۱۲۵ «توست» به جای «اوست».

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۱۸

و او با معدودی چند دلیروار به میان لشکر قول درآمد و سپاه ظفر پناه از اطراف و جوانب پیش آمده عراقیان را که به مدد او می‌آمدند باز زدند «۱۷۸» و میرزا سلطان محمد را درمیان گرفتند و از وقت طلوع آفتاب به موافقت مقنطرات ارتفاع هر لحظه نایره قتال اشتعال و بالا می‌گرفت تا نزدیک دایره نصف النهار که آتش کارزار فرو نشست و نسیم فتح و ظفر از جانب لشکر خراسان وزیدن گرفت و شکستی عظیم بر لشکر عراق افتاد و پشت به هزیمت دادند و روی به گریز نهادند* و غنایم گوهر و زر و نفایس لآلی و جواهر و اسبان تازی راهوار و شتران آراسته قطارقطار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه به دست اقتدار سپاه نصرت شعار آمد.

و میرزا سلطان محمد را که زخمی گران رسیده بود گرفته پیش میرزا ابو القاسم بابر آوردند. میرزا بابر زبان طعن گشاده گفت بر من چه داشتی که آن نوبت آمده قصد خون و مال مسلمانان کردی و به آن نوع ویران شده به عراق رفتی و به آن اکتفا ناکرده باز لشکر به این جانب آوردی. میرزا سلطان محمد گفت: ای برادر من، کار ملک بی‌اینها نمی‌شود. و به سعی جمعی لئام چنان پادشاه عالی مقام که در شجاعت و سخاوت نادره ایام بود به قتل آمد* و مدت عمر او سی و چهار سال بود و زمان دولت او ده سال. پنج سال به طریق نیابت در زمان خاقان سعید و پنج سال به استقلال و نعش او را در دار السلطنه هرات به مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در گنبد خوابگاه پدر او میرزا بایسنغر دفن کردند.

بیت

به جاه ارچه بر آسمان تخت بردبه چاه لحد عاقبت رخت برد و از غرائب اتفاقات آن‌که حرم محترم او شعله آه سوزان از سینه می‌انگیخت و سیل اشک از دیده گریان می‌ریخت. تا بعد از دو سه روز با هزاران درد و سوز از تلخی هجران جان شیرین برافشاند و در جهان نام نیک به حسن وفا ازو

---

(۱۷۸). [ظاهرا همان که امروز گفته می‌شود: وازدند]

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۱۹

یادگار ماند.

بیت

جان فدای دوست کن کم زان زن هندونه‌ای‌کاز وفای شو در آتش زنده سوزد خویش را میرزا ابو القاسم بابر برین فتح نامدار شکر مواهب پروردگار به‌جای آورده مسرعان به اطراف ممالک دوانید و صدای این بشارت به مسامع جهانیان رسانید و چون خاطر از جانب مهم میرزا سلطان محمد جمع ساخت، پرتو اندیشه بر قضیه میرزا علاء الدوله انداخت و میرزا علاء الدوله که همراه او مقید می‌بود، «۱۷۹» میرزا ابو القاسم چشم او را حکم میل کشیدن فرمود.

بیت

گرت در سینه چشمی هست روشن‌به عبرت بین درین فیروزه گلشن

چنان چشمی که از سرمه شدی ریش‌چگونه تاب میل آرد بیندیش

بلی حکم قضا شد وز قدر بوداذا جاء القضا عمی البصر بود حکم آسمانی عالم بر جهان بین او تیره و تاریک گردانید و زبان حال آن ستم رسیده فحوای این مقال به آیین حزین به اوج سپهر برین می‌رسانید:

رباعی

تا چرخ مرا به بدگمانی برخاستدل از سر کار این جهانی برخاست

چون چشم مرا دست قضا میل کشیدفریاد ز عالم جوانی برخاست «۱۸۰»

---

(۱۷۹). حبیب السیر: بعد از آن‌که خاطر از مهم یک برادر جمع ساخت، همان روز.

(۱۸۰). در حبیب السیر گفته است «که شخصی که مباشر این فعل شنیع بود بر میرزا رحم کرده میل را به وجهی در پلکهایش کشید که به مردمک دیده‌اش آسیبی نرسید» نیز ر ک به دولتشاه ص ۴۱۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۲۰

إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ. «۱۸۱»

میرزا ابو القاسم بابر هرچند عالمیان را به فنون انعام و صنوف اکرام بهره‌مند گردانید و در ذات مبارکش کرمی جبلّی و سخای غریزی بود و خورشید مروت از مشرق همت او طالع و ساطع می‌شد و اجرام علوم نسبت با رفعت قدر خود پست می‌پنداشت و معادن جوهر و خزاین سیم و زر پیش چشم استغنای او وزنی نداشت، فاما قطع صله رحم و کشتن و میل کشیدن برادران بزرگ بر چهره جاه و جلال او چشم زخمی عظیم آمد. اگر او را از راه بصیرت نظری دوربین بودی به سبب استیلای قوت غضبی بر حرکات چنان اقدام ننمودی و از احوال گذشتگان اعتبار گرفتی و هنگام قدرت عذر جرم برادران پذیرفتی و بر برادران ابقای پادشاهانه فرمودی و بر اختلال احوال ایشان ترحم نمودی هرآینه اهل روزگار عیب و عار این کار بر زبان نیاوردی و بر اوراق لیل و نهار صورت قبح این اطوار ثبت نشدی.

ولیکن

شعر

قد ینزع اللّه من قوم عقولهمحتی یتّم الذی یقضی علی الرأس مصرع

حیف است جفا زبهر دنیا

مصرع

بلی به دیده فرومی‌برد قضا پرده

وقایع سنه ست و خمسین ذکر عزیمت میرزا ابو القاسم بابر به جانب عراق

اشاره

میرزا ابو القاسم بابر چون رای آفتاب اشراق از اندیشه لشکر عراق باز پرداخت و خاطر خطیر از تفرقه مهم برادران جمع ساخت و لوای سلطنت روی

---

(۱۸۱). آل عمران ۱۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۲۱

زمین به اوج سپهر برین رسانید، عزیمت یورش ممالک فارس و عراق مصمم گردانید و به واسطه آن‌که میرزا سلطان محمد از راه ری آمده بود و غلات آن ولایات نمانده عبور لشکر منصور بر آن دیار دشوار می‌نمود. مشورت فرموده مصلحت وقت اقتضای آن کرد که به ولایت ترشیز و تون رفته از راه بیابان یزد متوجه ممالک عراق شوند و این نخست خطایی بود که در آهنگ راه عراق از پرده تدبیر بیرون افتاد. چه عبور سلاطین نامدار بر آن راه کم اتفاق افتاده باشد و دیگر چون میرزا جهانشاه ترکمان شنید که سپاه

ظفر پناه از آن راه عازم عراق گردید بر ضعف حال لشکر منصور استدلال نمود و دیگر در وقتی که واقعه میرزا سلطان محمد واقع شد شرح واقعه به صورت مکتوب مسطور شده و مهر همایون بر پشت مکتوب زده به جانب آذربایجان ارسال نمودند و این معنی مؤکد استدلال میرزا جهانشاه آمد. چه مناسب طنطنه سلطنت آن بود که فرمان جهان مطاع به صورت نشان به نام میرزا جهانشاه شرف نفاذ یابد که به دستور زمان حضرت خاقان سعید باید که باج و خراج ولایت آذربایجان به خزانه عامره فرستد و خطبه و سکه به نام و القاب همایون موشّخ دارد والّا هرچند بیند از خود بیند. چنانچه میرزا سلطان محمد نوشت و شرح آن گذشت تا زلزله در اساس مکنت او افتادی و در صحبت قاصدان [دانسته] خدمات شایسته به درگاه عالم پناه فرستادی.

القصه چون موکب همایون به ظاهر بلده تون رسید غله در آن ولایت نایافت بود و رعایا. غله را به امید غلاء نهان می‌داشتند و کلانتران رعیت ریزه را به فروختن نمی‌گذاشتند میرزا ابو القاسم بابر فرمود که هرجا غله یابند تصرف نمایند و لشکر بدین بهانه در هر خانه هرچه یافتند برداشتند و از غارت و تاراج چیزی باقی نگذاشتند.

بیت

آنچه بی‌راه بود غارت کردوانچه برراه بود هم برداشت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۲۲

و موکب همایون از بلده تون نهضت نموده و منازل و مراحل پیموده به دارالعباده یزد فرود آمد. سادات و قضات و اکابر و اشراف و صنادید آفاق از اطراف ممالک فارس و عراق صدای تهنیت و مبارکباد به اوج ایوان سبع شداد رسانیدند و به خدمات پسندیده نام خویش در جراید نیکخواهان مثبت و مقرر گردانیدند و از امرای میرزا سلطان محمد، اولاد امیر جلال الدین فیروزشاه امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین به شرف دست‌بوس مشرف گردیدند و عنایت و تربیت یافته به امارت دیوان اعلی معین گشتند و همچنین خواجه غیاث الدین پیر احمد و مولانا جلال الدین یعقوب و باقی امرای میرزا سلطان محمد هرکه به سعادت ملازمت استسعاد یافت به صنوف عنایت مخصوص شد و موکب ظفرنشان از بلده یزد روان شده به خطه ابرقوه رسید و شرف زیارت طاوس الحرمین دریافته استمداد نمود و عازم دار الملک شیراز گشت و شهر شهره شیراز که از سایر بلاد ربع مسکون به مزید شرف امتیاز دارد مستقر سریر سلطنت آمد و اکابر فارس خدمات بی‌حد و قیاس به‌جای آورده نثار و پیشکش گذرانیدند و آفتاب عنایت سایه عاطفت بر احوال اکابر آن مملکت منبسط گردانید و فرمان همایون نفاذ یافت که احکام سلاطین گذشته به تخصیص نشانهای حضرت خاقان سعید را امضا دهند و هود بریات* و سیورغالات و مسلمیات مسلم دانسته مجری داشتند و چند روز با خوبان دلفروز اسباب خرمی آماده و ابواب بی‌غمی گشاده شد. یک‌دم بی‌جام مدام و ساقی گل‌اندام و حریف شیرین رفتار و ندیم شکر گفتار و سماع روح‌افزای و مغنی پرده‌سرای قرار و آرام نبود و مدتی داد عیش و عشرت داده و بساط نشاط گشاده انبساط نمود و بعد از آن از بزم عیش و عشرت و خلوت به ایوان سلطنت فرمود.

مصرع

خورشیدوار بر فلک خسروی نشست مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۲۳

ذکر واقعه‌ای چند که در ممالک عراق و خراسان روی نمود و میرزا ابو القاسم بابر عود فرمود

در آن زمان که در موضع چناران صورت واقعه میرزا سلطان محمد روی نمود، میرزا ابو القاسم بابر چند شهر از ولایت عراق و فارس به امرا عنایت فرموده بود.

از آن جمله ساوه را به امیر شیخعلی بهادر ارزانی داشت و بلده قم را به تصرف برادر او درویشعلی بازگذاشت و ایشان از راه ری متوجه ساوه و قم شدند و امیر شیخعلی رعایا را به مطالبات عنیف تکلیف نموده کارهای بی‌قاعده فرمود و رعایا چاره‌جوی شده به

جماعت تراکمه که در آن نواحی بودند التجا نمودند و تراکمه ناگهان بر سر امیر شیخعلی تاختند و او را گرفته به جانب میرزا جهانشاه روان ساختند و شهر ساوه که به حقیقت کلید عراق است «۱۸۲» در قبضه تصرف ترکمان درآمده از روی تسلط و تعظم عازم بلده قم شدند و امیر درویشعلی نیز با مردم قم با آن‌که مولد و منشاء او بود معاش به قاعده ننمود و ترکمانان غلبه کرده هر روز دایره محاصره تنگتر می‌شد.

و میرزا ابو القاسم بابر مدت چهار ماه بر سریر سلطنت فارس به دولت و اقبال گذرانید و در آن اثنا، امیرزاده الوند ولد امیر اسکندر ترکمان به درگاه سلاطین پناه میرزا ابو القاسم بابر آمد و به حسن اکرام و لطف انعام احترام یافت و در خلال این احوال به مسامع جلال رسید که تراکمه شهر ساوه را گرفته عازم تسخیر بلده قم شده‌اند و الحال به محاصره مشغول‌اند. میرزا ابو القاسم بابر امرای کبار و بهادران نامدار نامزد اصفهان فرمود و مملکت فارس را به نواب معز الدین میرزا سلطان سنجر «۱۸۳» تفویض نمود و از گلشن شیراز که مسند اعزاز پادشاهان آن ملك است به صوب اصفهان روان شد. در اثنای راه از جانب خراسان ایلچی رسیده عرضه

---

(۱۸۲). حبیب السیر: رایگان به تحت تصرف امیر جهانشاه ترکمان درآمد. لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طائفه‌ای از سپاه آذربایجان را به جانب قم روان ساخت.

(۱۸۳). به ظاهر سنجر بن میرك احمد بن عمر شیخ بن تیمور مراد است. ر ك برای وی به زامباور شجرهT

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۲۴

داشت رسانید که در هرات فتنه‌ای عظیم ظاهر شد و میرزا علاء الدوله خروج کرده و غلبه تمام پیش او جمع آمدند.

و شرح این سخن آن است که در آن زمان که چشم میرزا علاء الدوله را میل می‌کشیدند چشم او بکلی نابینا نشد و میرزا علاء الدوله به مشهد مقدس آمده شرایط زیارت به‌جای آورد و روی نیاز برخاك راه آن قبه و بارگاه مالید و به آب دیده غم دیده شفای دیده میل کشیده طلبید و از روح مطهر و قلب و قالب منور حضرت امام علیه التحیهٔ و السلام استمداد نمود و حق تعالی بر آن محنت کشیده بخشود و از شفاخانه کرم روشنی تمام عنایت فرمود و میرزا علاء الدوله به لطایف حیل خود را به طرف آب مرغاب و میمنه و فاریاب انداخت و در آن ولایت رایت سلطنت برافراخت و آن ولایت یورت ایل والوس امرای ارلات است و میرزا علاء الدوله داماد امیر یادگار شاه ارلات بود و تمام مردم آن نواحی را لشکر خود تصور می‌نمود و نویین اعظم امیر جلال الدین سلطان محمود ارلات ولد امیر یادگار شاه و باقی امرا و سرداران آنجا به خدمت او شتافتند و سعادت ملازمت او دریافتند و از اطراف و اکناف لشکر بسیار و سپاه بی‌شمار جمع آمد و میرزا علاء الدوله با امرا مشورت نموده رای بر آن قرار گرفت که اول متوجه بلخ شوند و خاطر از مهم امرای هزار اسبی جمع گردانند و بعد از آن عنان عزیمت به صوب تسخیر دار السلطنه هرات معطوف سازند. بنابرآن، با لشکرهای ارلات و غیرهم متوجه بلخ گشتند و امیر درویشعلی هزار اسبی چون این خبر شنید لشکری زیاده از مور و ملخ از بلخ و آن نواحی فراهم آورده به عزم محاربه و نیت مقابله کالسیول الهائلهٔ در برابر میرزا علاء الدوله آمده صف‌آرای گشتند و میرزا علاء الدوله بعد از کوشش بسیار روی به هزیمت آورد و امیر سلطان محمود ارلات پای ثبات و قرار افشرده حمله‌های متواتر نمود چنانچه سپهسالار انجم بر طارم پنجم انگشت تحیر به دندان تفکر گرفته حیران و سرگردان ماند. آخر الأمر در اثنای کروفر زخمی عظیم خورد «۱۸۴» و دمی چند بشمرد و ناچیز شد

---

(۱۸۴). در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۶۶ گفته است که امیر سلطان محمود به زخم تیری از پای درافتاد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۲۵

و جمعی از گریختگان و غیر ایشان به میرزا علاء الدوله پیوسته از راه لنگر میرغیاث* قدس سره عازم تسخیر دار السلطنه هرات

شدند و در شهر و بلوکات غبار فتنه و آشوب به آسمان رسید و احوال ولایت مضطرب گردید. امرای میرزا ابو القاسم بابر مثل امیر اویس ترخان از جانب ولایت فراه و امیر پیر علی هزار اسبی از طرف بلخ و امیر خلیل از طرف مرو و ماخان که بعد از واقعه میرزا سلطان محمد این امرا به موجب اجازت به ولایت سیورغال خود رفته بودند چون خبر خروج میرزا علاء الدوله شنیدند به یکبار عازم هرات گردیدند و سابق بر همه امیر پیر درویش علی به حوالی شهر آمد و میرزا علاء الدوله تاب مقاومت نیاورده به سلامت بیرون رفت و لشکر او به جملگی پریشان شدند و باقی امرا به هرات رسیده امیر پیر درویشعلی آن مهم کفایت کرده بود. امرا صورت واقعه به جانب عراق فرستادند و عرضه داشتند که اگرچه میرزا علاء الدوله ویران شده از میان بیرون رفت اما خاطر از طرف او تمام جمع نیست.

اگر آن حضرت عنان سعادت به این جانب معطوف سازند حاکم‌اند.

میرزا ابو القاسم بابر چون بر قضایای خراسان وقوف یافت مجال توقف محال دید و مهم خراسان اهم دانسته از موضع کوشک زرد که میانه راه شیراز و اصفهان است، پنج شنبه شانزدهم رجب، به سرعت تمام متوجه خراسان شد و بیست و دوم در نفت یزد نزول اجلال فرمود و با جناب فضایل مآب مولانا شرف الدین علی الیزدی قدس سره ملاقات کرده از صحبت شریف او بهره‌مند گشت و منشی سطور در آن مجلس انس و حضور به فراید فواید و ظرایف لطایف مستفید آمد. در وقتی که حاوی اوراق یراق راه عراق می‌نمود جناب اخوی شریف الدین عبد القهار «۱۸۵» غفر اللّه له دو رباعی در تاریخ فتح عراق فرموده همراه بنده روان داشته بود و رباعیها این است.

رباعی

ای شاه زمانه خسرو ملک‌ستان‌حکمت چو قضا در همه آفاق روان

---

(۱۸۵). ر ک برایش به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۲۶ بر عمر تو و دوام ملك است دلیل‌امسال که تاریخ شدش «بابرخان» ایضا

شاها چو عراق فتح بادت آفاق‌شاهان جهان به خدمتت بسته نطاق

هم «فتح عراق» لایق تاریخ است‌بگشاد چو روی دولت از فتح عراق و از غرایب اتفاقات آن‌که جناب فضایل مآب مولانا شریف الدین علی الیزدی همین حروف «بابرخان» را نظم کرده به جهت سال گذراند و میرزا ابو القاسم بابر ولایت یزد را به‌رسم سیورغال به جانب میرزا خلیل «۱۸۶» سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن صاحبقران امیر تیمور گورکان عنایت فرمود و جمعی امرا و دلاوران در خدمت او تعیین نمود. و موکب منصور از ولایت یزد روان شد و از کم‌آبی جوانغار و برانغار هریک به راهی رفتند و قول بزرگ که در پناه رایت ظفر پناه بود به راه میان عزیمت نمود و تمام لشکر به سلامت از بیابان بیرون آمد و چون رکاب همایون به ظاهر بلده تون قرار گرفت، داروغه آن‌جا قرامان ترکمان به شرایط خدمتکاری قیام ننمود. میرزا ابو القاسم بابر آن ولایت را که سیورغال او بود ازو گرفته به امیر غیاث الدین سلطان حسین عنایت فرمود و دوشنبه دوازدهم شعبان موکب ظفرنشان در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و اکابر و اشراف مملکت خراسان عموما و مقیمان شهر هرات خصوصا به تهنیت قدوم موکب منصور شکر نعمای الهی به‌جای آورده مراسم پیشکش و نثار به تقدیم رسانیدند و میرزا ابو القاسم بابر استفسار احوال میرزا علاء الدوله فرموده چنان معلوم شد که چون در نواحی هرات ویران شد به طرف سیستان بیرون رفت و از آن‌جا عزیمت عراق نموده در ملك ری به اردوی میرزا جهانشاه رسید و او مقدم او را موجب افتخار دانسته مراسم اکرام و احترام به ظهور آورد و میرزا علاء الدوله در ظل ظلیل رأفت و عاطفت او از آسیب خدنگ حوادث ایمن شد و میرزا ابو القاسم بابر

---

(۱۸۶). سلطان خلیل در زامباور شجره T

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۲۷

خاطر خطیر از اطراف ممالک جمع فرموده آن زمستان در مستقر اقبال و مسند عظمت و اجلال به عیش و نشاط و عشرت و انبساط گذرانید.

وقایع سنه سبع و خمسین ذکر بقایای قضایای احوال ممالک عراق و فارس

اشاره

درین سال، ولایات عراق و فارس از حدود ولایت آذربایجان تا سواحل دریای عمان داخل مملکت ترکمان شد و ممالکی به آن لطافت که زیادت از هشتاد سال در قبضه اقتدار صاحبقران کامکار و شاهزادگان نامدار بود از تحت تصّرف این دولت بیرون رفت. میرزا سلطان سنجر که میرزا ابو القاسم بابر تفویض سلطنت مملکت فارس به جانب او فرموده بود معاودت نمود و در دار السلطنه هرات به سعادت ملاقات استسعاد یافت و احوال ممالک فارس و عراق و شرح استیلای ترکمان به عرض رسانید.

و بیان این سخنان از روی اجمال آن است که چون لشکر ترکمان ساوه را گرفته عازم قم شدند، اهالی قم مدّتی شهر را نگاه داشته در حفاظت آن سعی و اجتهاد نمودند و عاقبت جمعی غدار با تراکمه یار شده و شهر را به دست داده تراکمه در شهر ریختند* و به زبانه شمشیر آبدار آتش شر انگیختند. و چون مردم قلعه به غایت کم بود غیر تسلیم چاره‌ای نمی‌نمود. اهالی قلعه امان خواسته و تراکمه امان‌نامه نوشته رعایا ایمن شدند و شهر قم در تصرف ترکمان آمد و از مردم ترکمان لشکرگران عازم اصفهان شد و رئیس قطب الدین ورزنه و خواجه محمود حیدر و بعضی اکابر چهاردانگه و دودانگه با ترکمان همداستان شده اصفهان را به دست دادند و ابواب محنت و بلا بر روی روزگار خود گشادند و مردم میرزا ابو القاسم بابر روی به صوب خراسان نهادند و امیرزاده پیر بداق که ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود به عزم تسخیر شیراز توجه نمود و میرزا سلطان سنجر چون از عزیمت او وقوف یافت، عنان کمیت جهان‌پیما به جانب خراسان تافت و مجموع ممالک عراق و فارس محکوم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۲۸

فرمان پادشاه ترکمان شد و چندگاه اهالی ابرقوه به حصانت حصار و آوازه عزیمت میرزا ابو القاسم بابر امیدوار بوده از متابعت فرمان ترکمان سرباز زدند و مدتی آتش حرب و قتال التهاب و اشتعال یافت و لشکر ترکمان دست از محاصره و محاربه باز نمی‌داشتند تا عاقبت رعایای بیچاره به تنگ آمدند و پایمال قضا و قدر و دست‌فرسای خوف و خطر گشتند و بلای غلا و قحطی هایل بر ایشان نازل شد. نان چنان شیرین بود که جان غمگین هر مسکین در طلب آن به لب می‌رسید و دست به آن نمی‌رسید و فروماندگان شهر و درماندگان زندان قهر در آن محنت و بلا و شدت و عنا روزگار می‌گذرانیدند و چون در شهر و قلعه ذخیره بکلی منقطع شد رعایا امان و زینهار طلبیده بیرون آمدند و لشکر ترکمان به شهر درآمده دست به غارت برآوردند و خلقی بسیار به قتل آمد و حصار و برج و بارو با زمین برابر شد. القصه مجموع ممالک عراق و فارس در قبضه تسلط و اقتدار ترکمان قرار یافت.

میرزا ابو القاسم بابر چون شرح وقایع آن ممالک استماع نمود عزم یورش جانب عراق جزم فرمود و به احضار لشکرهای نامدار فرمان داد و دست دریا نوال به بذل اموال برگشاد.

و درین سال، حضرت شیخ الأسلام الاعظم، مرشد طوائف الأمم، قطب فلک التمکین، غوث الانام و غوث المسلمین، بهاء الحق و الحقیقهٔ والدین، مظهر عنایهٔ اللّه الأکبر شیخ عمر قدس سره هفتدهم ماه ربیع الأول از سرای فانی به مأوای جاودانی انتقال نمود و از منزل وحشت به محفل روح و راحت ارتحال فرموده وقوع واقعه سیلاب اضطراب در خواطر و ضمائر اولوالالباب انداخت و بصایر و

سرایر شیخ و شاب را تیره و خیره ساخت: میرزا ابو القاسم بابر به قریه جقاره «۱۸۷» که مسکن شیخ مرحوم بود فرمود و جناب ولایت مآب شیخ نور الدین محمد مدظله را که خلف صدق شیخ بود تعزیت رسانیده پرسش نمود و نعش غفران مآل را در کمال تعظیم و اجلال به فضای صحرای عیدگاه آوردند و میرزا ابو القاسم بابر از باره کوه‌پیکر نزول

(۱۸۷). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۷۲: جغاره: این قریه از بلوکات هرات است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۲۹

فرمود «۱۸۸» و نعش مغفرت مآب را بر دوش سلطنت انتساب گرفته سبب سعادت دنیا و آخرت دانست و در شمال عیدگاه به دامن کوه مختار مدفن قالب معطر منور اختیار کردند و میرزا ابو القاسم بابر از وجوه شایسته مبلغی کرامند عنایت فرمود که بر سر مزار مورد الأنوار عمارتی عالی سازند و معماران دانا و استادان توانا به آن کار قیام و اهتمام نمودند و جناب حقایق مآب زیادت از سی سال معتقد اهل کمال و مقتدای ارباب حال بود و سلاطین روزگار و پادشاهان نامدار به آن آستان ولایت آشیان متردد می‌بودند و به التفات خاطر فیاض توسل می‌نمودند و جناب شیخ الأسلام ملجأ صنادید ایام و ملاذ خواص و عوام بود و در انجاح مقاصد خلایق غایت اجتهاد بذل می‌فرمود و دست تسلط ظلمه از گریبان عجزه کوتاه می‌داشت و نقش حسن عدالت بر لوح خاطر حکام اسلام می‌نگاشت و دایم صایم الدهر بود و تحفه و هدیه از کسی قبول نمی‌نمود و در آخر عمر شریف به عظمت تمام حج اسلام به‌جای آورد. فی الجمله چون جناب مغفرت مآب از عالم اسباب به جوار عنایت ملك وهاب رفت میرزا ابو القاسم بابر قریه جقاره و کاریز مختار وقف فرمود و اولاد امیر جلال الدین فیروزشاه کاریزی که هم نزدیک مزار بزرگوار داشتند وقف کردند و جناب اخوی مولانا شریف الدین عبد القهار در تاریخ وفات حضرت قدس منزلت فرمود:

قطعه

قدوة العارفین امام به حق‌قطب اقطاب عصر شیخ عمر

در ربیع نخست و فصل ربیع‌سوی فردوس کردم عزم سفر

در سماوات غلغلی افتادچون به کرّوبیان رسید خبر

(۱۸۸). در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۷۲ گفته است که میرزا بابر بعد پرسش «و پیشتر از برداشتن جنازه بازگشته به خیابان هرات شتافت و توقف نمود تا نعش شیخ را بدانجا رسانیدند» آنگاه از باره فرود آمده نعش را برداشت. جد صاحب حبیب السیر سید برهان الدین خاوندشاه بر جنازه شیخ نماز گزارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۳۰ برتر از سدره بارگاه زدندکه شهی می‌رسد ز ملك بشر

عقل می‌خواست نام و تاریخش گفتمش «قطب اهل کشف عمر» و جناب شریعت مآب قاضی قضاة الأسلام، اعدل ولاة الأنام، قاضی قطب الدین محمد الأمامی هم درین ماه وفات یافت.

و در تاریخ وفات او جناب اخوی گوید:

قطعه

پناه شریف سر قاضیان‌محمد به قول انامی امام

ده و ده زماه وفات نبی‌ز دار القضا شد به دار السلام

به جای نبی بود و تاریخ اوست«وفات النبی علیه السلام» و درین ایام، دستور اعظم، سلطان اعاظم الوزراء فی العالم، خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوانی به اغراء جمعی امرا و افترای بعضی اعدا به قهر میرزا ابو القاسم بابر گرفتار شده مبلغ سیصد تومان کپکی

ازو گرفتند و اعراض نفسانی خواجه مظلوم را به نوعی بر مزاج غالب شد که مرگ را به طیب نفس طالب گشت و به انواع زحمت و ملالت شهید شد و در جوار مزار فائض الأنوار شیخ زین الملهٔ ولدین الخوافی که در جانب جنوب عیدگاه واقع است مدفن ساختند و خدمت خواجه بر سر آن مزار بزرگوار در عمارت عالی ساخته و نقوش دلپذیر به کاشی و لاجورد و زرحل پرداخته و املاک خوب و مستغلات مرغوب بر آنجا وقف کرده تقبل اللّه تعالی منه.

مصرع

حق تعالی اهل دولت را دهد توفیق خیر

ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر به عزم تسخیر عراق و اتفاق قشلاق در ولایت استراباد

میرزا ابو القاسم بابر به عزم تسخیر ممالک فارس رایت آفتاب اشراق افراخت و طنطنه نهضت همایون در گنبد گردون انداخت و دوشنبه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۳۱

بیست و سیم رجب رهمای لوای ظفر پیکر بال سعادت و اقبال باز گشاد و عنان ارادت به دست عنایت ملک مستعان داد.

بیت

در دست ما چو نیست عنان ارادتی‌بگذاشتیم تا کرم او چه می‌کند و سپاه نصرت نشان در اواسط فصل تابستان به صوب مملکت مازندران روان شد و میرزا ابو القاسم بابر بر سمند باد سیر سبک تک که از غایت سرعت بر ایام ماضی سبقت می‌نمود و به وقت کشیدن عنان زمان مستقبل را فی الحال در می‌یافت سوار شد. آسمان از هیبت آواز سمش کبود برآمده و ماه از شرم نعلش به خویشتن فرورفته و لشکرهای جهان در ظل رایت ظفر آیت که مطلع آفتاب دولت و سعادت است جمع آمدند و موکب همایون منازل و مراحل پیموده در مشهد مقدس نزول فرمود و در آن مقام شرف زیارت حضرت امام علیه التحیهٔ والسلام دریافته به سرعت تمام عزیمت نمود و در ولایت خبوشان در منزل یلغز آغاج «۱۸۹» روزی چند اقامت فرمود و در آن‌جا صورت غریب از مکمن غیب روی نمود.

و شرح این سخن آن است که میرزا ابو القاسم بابر، در آن زمان که از یورش عراق معاودت نمود، امیرزا خلیل سلطان را تربیت و عنایت فرمود و ولایت یزد را به رسم سیورغال به او ارزانی داشت و او چندگاه در آن ملک لوای استعلا برافراشت و چون لشکر ترکمان بر ممالک عراق استیلا یافت، میرزا خلیل سلطان عنان عزیمت به صوب ولایت خراسان تافت و میرزا ابو القاسم بابر او را در آغوش گرفته دلجویی تمام نموده فرمود که ملک و مال دریغ نخواهد بود و در خلال این احوال جمعی مفسدان میرزا خلیل سلطان را بر آن داشتند که نسبت با میرزا ابو القاسم بابر غدری اندیشد و جماعت اشرار در آن کار با یکدیگر یار شده قرار دادند که در ایام شرب مدام که صبح و شام به آن اشتغال و اهتمام دارد و بعضی اوقات در خانه چنان

---

(۱۸۹). یالغوز به معنی تنهاست و اغاج و ایقاج به معنی درخت است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۳۲

خلوت می‌شود که هرچند خواهند از پیش می‌رود هر وقت فرصت یابند دستبردی نمایند. یکی هم از آن غدّاران آمده امرا را خبر داد. امرا به عرض انور همایون رسانیده به تفحّص و تحقیق مشغول شدند و چنانچه گفته بود ظاهر گشت و غداران به قتل آمدند. دو کس از آنها بودند که به قتل میرزا عبد اللطیف جرأت نمودند و از بیم میرزا ابو سعید سلطان به جانب خراسان گریختند و این‌جا نیز فتنه‌ای چنین انگیختند و میرزا خلیل سلطان را مقید ساخته بعد از چند روز، بیست و دوم رمضان، به راه عدم بیرون رفت.

مصرع

رفت به راهی که نیاید دگر

و میرزا ابو القاسم بابر میرزا سلطان سنجر را عنایت و تربیت نموده و اسباب سلطنت و فرمانروایی و ادوات لشکرکشی و جهانگشایی تعیین فرموده مقرر شد که آهنگ راه عراق نمایند و مخالفان را گوشمالی به‌سزا فرمایند و او به موجب فرمان به جانب دار الأمان کرمان روان شد و میرزا ابو القاسم بابر آداب عید صیام هم در آن مقام به‌جای آورد و اعلام عالم آرای و موکب جهانگشای جنبش نموده و مراحل پیموده فضای سملقان «۱۹۰» از شرف رایت ظفرنشان غیرت باغ رضوان شد و چند روز در آن منزل توقف افتاد و امیر شیرحاجی که در اثنای راه به عزم جمع آوردن سپاه به طرف بلخ و شبرغان و قندز و بغلان تا حدود بدخشان رفته و لشکر فراوان به‌سان ریگ بیابان همراه آورده درین منزل به اردوی اعلی رسید و چون زمستان نزدیک آمده بود، میرزا ابو القاسم بابر جهت یراق قشلاق با امرا مشورت فرمود. رای بر آن قرار گرفت که زمستان در مملکت مازندران اقامت نمایند و اول بهار به طرف که مصلحت باشد فرمایند. به همین عزیمت از راه تخت سلیمان به «۱۹۱» ولایت مازندران

---

(۱۹۰). برای این موضع ر ک به لیسترینج ص ۳۹۲.

(۱۹۱). از مازندران و استراباد (طبع وقفیه گیب ص ۱۶۱ معلوم می‌شود که موضعش قریب است از تنگ راه و به ظاهر قلعه‌ای بوده است. ر ک برای محلش به خریطه خردو که در ذیل خریطه کلان مازندران و استراباد است در آن کتاب.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۳۳

درآمدند و پانزدهم ذی قعده در صحرای دلگشا و فضای جان‌فزای سلطان‌آباد «۱۹۲» استراباد نزول موکب همایون اتفاق افتاد و یورتها معین شده قوریاها بستند.

بیت

ز ما ملک مازندران شاد بادهمیشه بر و بومش آباد باد

هوا خوشگوار و زمین پرنگارنه گرم و نه سرد و همیشه بهار

گلاب است گویی به جویش روانهمی شاد گردد به بویش روان

همه ساله خندان لب جویباربه هرگاه باز شکاری به کار

وقایع سنه ثمان و خمسین ذکر آمدن مرتضای اعظم سید نظام الدین عبد الکریم و سادات هزار جریب

اشاره

چون میرزا ابو القاسم بابر آن زمستان در مازندران قشلاق فرمود و موکب نصرت نشان در ولایت جرجان اقامت نمود، اکابر و اشراف و گردنکشان اطراف سر بر خط اطاعت و انقیاد نهادند و اکثر به شرف ملازمت مشرف گشته باقی پیشکش و عرضه داشت فرستادند و مرتضای اعظم، قدوهٔ اعاظم الأمم، عمدهٔ السلاطین، امیر نظام الدین سید عبد الکریم «۱۹۳» که سلطنت ولایت آمل و ساری ابا عن جد تعلق به خاندان ایشان می‌دارد احرام قبله اقبال و کعبه آمال بسته به شرف ملازمت میرزا ابو القاسم بابر استسعاد یافت و پیشکشهای لایق و تحفه‌های موافق به موقف عرض رسانید و آثار اخلاص و انوار اختصاص چون فروغ آفتاب بر همگنان واضح گردانید.

میرزا ابو القاسم بابر مراسم اکرام و احترام و شرائط حسن اهتمام درباره مرتضای

(۱۹۲). ر ک به مازندران و استراباد (طبع و قفیه گیب) ص ۱۲۷.

(۱۹۳). برای امیر عبد الکریم اول بن محمد فرمانروای مازندران که از ۸۲۵ تا ۸۵۶ فرمانروایی کرد ر ک به زامباور ص ۱۹۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۳۴

اعظم مشارالیه ظاهر ساخت و آفتاب عنایت سایه عاطفت بر حال او انداخت و سادات هزاره جریب که به موافقت امیر سید نظام الدین عبد الکریم به سعادت ملازمت رسیدند مجموع از دریای مرحمت و احسان و سحاب رأفت و امتنان بهره‌مند و خرسند شدند و چند روز به مساعدت بخت فیروز در اردوی اعلی بودند و چون دولت و سعادت ملازمت مجلس همایون می‌نمودند و میرزا ابو القاسم بابر همه را به تشریفات فاخر و انعامات وافر و اسبان راهوار و خلعتهای شاهوار نواخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و در شرایط اعزاز و اکرام دقیقه‌ای نامرعی نگذاشت.

و آن زمستان در کمال دولت و غایت عظمت در ولایت جرجان گذرانید و جهانیان را به صنوف رعایت و فنون عنایت خرم و شادمان گردانید. اول بهار که سلطان طبیعت به اعتدال لیل و نهار فرمان داد و سپاه سبزه و ریاحین به عزم تزیین بساتین رو به صحرا نهاد، میرزا ابو القاسم بابر از یورت قشلاق «۱۹۴» نهضت فرمود و در مواضع خوش و مراتع دلکش و اطراف ولایت جرجان طواف می‌فرمود. ناگاه از جانب ولایت بلخ قاصد رسید و به موقف عرض رسانید که میرزا سلطان ابو سعید از معبر آمویه عبور نمود و به طرف ولایت بلخ عزیمت فرمود و امیر پیر درویش و میرزا علی اظهار جلادت کرده تا اندخود پیش رفتند و بعد از مقابله و مقاتله میرزا سلطان ابو سعید غالب آمد و هر دو برادر به قتل رسیدند و از حدود بدخشان تا کنار مرغاب در قبضه تصرف سپاه ظفر انتساب است و میرزا سلطان ابو سعید به تمکین تمام در ظاهر بلخ مقام و آرام دارد و میرزا ابو القاسم بابر چون بر این احوال وقوف یافت، «۱۹۵» عنان دولت و سعادت به صوب مملکت ماوراء النهر تافت و موکب همایون به طالع سعد و اختر میمون از ولایت استراباد به حدت آتش و سرعت باد به جانب خراسان روان شد.

(۱۹۴). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۶۸: قشلاق به نیت امضای یورش عراق.

(۱۹۵). ایضا: یافت دفع آن حادثه را از تسخیر عراق و فارس اولی و اهم شناخت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۳۵

مصرع

دولت و اقبال شده همعنان

ذکر نهضت پادشاه کیوان قدر بهرام قهر به عزم تسخیر مملکت ماوراء النهر

میرزا ابو القاسم بابر که شاهان گردنکش و خسروان تاج‌بخش غاشیه هواخواهی او بر دوش ارادت داشتند و حلقه اخلاص او در گوش اطاعت می‌کشیدند، با لشکری چون کوه آهن و سپاهی چون دریا موج‌افکن، پردلان فولاد چنگ و صفدران فیروز جنگ، که از غایت شجاعت و دلاوری در دیده شیر و کام نهنگ می‌رفتند و به هنگام ستیز و آویز از دندان فیل و چنگال پلنگ نمی‌اندیشیدند، چون شیر ژیان و ببر دمان از جنگل مازندران بیرون آمد و جناب دستور اعظم خواجه وجیه الدین اسماعیل سمنانی* را که در سلک امرای عظام انتظام داشت برای تحصیل مال نو و ضبط لشکر و زر لشکر مقرر فرمود و خواجه وجیه الدین به اتفاق جمعی امرا به دار السلطنه هرات آمده آنچه امکان مطالبه بود به تقدیم رسانیدند و تمام آن وجوه به اندک فرصتی از رعایا مستخلص گردانیدند و مبلغی کرامند به حصول پیوست و میرزا ابو القاسم بابر از طرف شمال هرات چون باد شمال گذشته به ولایت

بادغیس درآمد و خواجه وجیه الدین و باقی امرا به شرف بساط بوس مشرف گشته مفصل وجوهی که نقد شده بود به موقف عرض رسانیدند و عنایت پادشاهانه تمام آن وجوه را به امرا و لشکریان انعام فرمود.

و درین اثنا به مسامع جلال رسید که در آن زمان که میرزا علاء الدوله از طرف بلخ پوشیده به هرات آمده بود، جواهر بزرگ قیمت همراه داشته و در مخزنی محکم گذاشته. امرای دیوان به تفحص آن مشغول گشته جواهر گرانمایه پیدا شد.

لعلهای بدخشانی که طراوت آن از لب جان‌پرور جانان نشان می‌داد و یاقوت رمانی که ابواب فرح و نشاط بر دلهای بی‌دلان می‌گشاد و لآلی عمانی که ابر نیسانی در صمیم صدف به صد شرف پرورده بود و زمردهای ریحانی که لطافت رنگ سبز

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۳۶

ترش آب چشمه خضر برده بود و چون آن جواهر که مبصران ما هر از قیمت آن عاجز بودند به مجلس آن خسرو ملک بخش آوردند، بی التفاتانه به گوشه چشم در آنها نگریست و فرمود که اینها مناسب عورتان است «۱۹۶» و به روی‌پوشان حرم و جمعی که محرم بودند بخشید.

بیت

چو دریای بخشش درآمد به جوش‌برآمد ز کان جواهر خروش و چون موکب منصور از آب مرغاب عبور نمود، از جانب بلخ خبر آمد که میرزا سلطان ابو سعید العود احمد خوانده از گذر ترمذ گذشت و در دار الملک سمرقند فرود آمد و میرزا ابو القاسم بابر به قبهٔ الأسلام بلخ رسیده شرف صحبت جناب تقوی مآب شیخ الأسلام، قدوهٔ اولیاء اللّه الکرام، خواجه ناصر الدین ابو النصر «۱۹۷» پارسا را قدس سره دریافته به نصایح سودمند و فوائد ارجمند مستفید گشت و هرچند آن جناب در باب صلح سعی نمود اصلا مفید نبود.

و چون از جیحون در آن زمان بی‌کشتی عبور مقدور نبود و در آن معبر کشتی میسّر نمی‌شد، رای بر آن قرار گرفت که از عظمای امرا امیر جلال الدین اویس ترخان و امیر نظام الدین احمد و امیر سلطان حسین و امیر خلیل و امیر شیخ ابو سعید، پنج امیر عالی جناب به طرف پنج آب* به رسم منغلای عزیمت نمایند و امرا فرمان اعلی را کاربند شده عزیمت نمودند و موکب ظفرنشان متعاقب ایشان روان شد و غره رمضان از معبر قندز و بغلان* عبور نمود و به معبر ارهنگ آمده چند روز توقف افتاد و فرمان همایون نفاذ یافت که اوروق به طرف بالا آب رفته نزدیک ولایت بدخشان از

---

(۱۹۶). شیوه سخاوت بابری قبلا هم مذکور شد. نیز به دولتشاه ص ۴۳۳.

(۱۹۷). خواجه حافظ الدین ابو نصر محمد بن محمد بن محمد الحافظی البحاری رحمه اللّه جانشین پدر خود خواجه محمد پارسا بود و در ۸۶۵ فوت کرد. قبر ایشان در بلخ است: ر ک به نفحات ص ۴۵۳ و رشحات طبع لکهنو سنه ۱۳۰۸ ص ۱۳ و پوپ ج ۴ ص ۴۲۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۳۷

معبر جوبک که آنجا بی‌کشتی به پایاب می‌توان گذشت گذرند و چند کشتی در معبر ارهنگ بر درگاه پادشاه بافرهنگ جمع آوردند. درین ولا امیر پیر سلطان برلاس امیر احمدیار را که از امرای کبار میرزا سلطان ابو سعید بود گرفته به اردوی اعلی آورد. امیر پیر سلطان به عواطف پادشاهانه اختصاص یافته در دیوان اعلی مقدم بر تمام امرا مهر زد. امرا که ملازم رکاب ظفر انتساب بودند جمعی به یسال* و بعضی به کشتی عبور نمودند و آنها که سال عمر ایشان برگشته بود و روز بخت درگشته مضمون فَکانَ مِنَ الْمُغْرَقِینَ «۱۹۸» صفت ایشان شد.

درین ولا ولد شاه بدخشان که به قدمت خاندان از ملوک جهان ممتاز است به دولت دست‌بوس سرفراز شد، به تشریفات خاصّه

مخصوص گشته به موجب اجازت مراجعت نمود و میرزا ابو القاسم بابر به کشتی درآمد.

بیت

درآمد به کشتی شه ملک و دین که دیدست دریای کشتی‌نشین دریایی در مختصر آبی روان شد و ماهی در برج آبی منزلت ساخت و پادشاه ظفرنشان بعد از اندک زمان چون قمر از سرطان به سعادت و سلامت بیرون آمد و از آبی دیگر گذشته در سالی سرای «۱۹۹» منزل گزید و به طالع مسعود در بیابان محمود درآمد و بسیار از مردم کم‌بضاعت از جهت نایاب آب خراب شدند «۲۰۰» و میرزا ابو القاسم بابر مرحمت فرموده فرمود که شتران و استران آب بار کرده پیشواز مردم بردند و جمعی که بر شرف هلاک بودند به موجب مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍ «۲۰۱» انتعاش

---

(۱۹۸). سورهٔ هود ۴۳.

(۱۹۹). ر ک برای این موضع به ترکستان (بارتولد) ص ۴۲۸.

(۲۰۰). اسفزاری: بی‌کشتی از جیحون عبور نموده بعد از آن‌که چندین مردم در آب و بعضی از بی‌آبی در بیابان محمود تلف شدند به ولایت حصار درآمد.

(۲۰۱). سورهٔ الأنبیاء ۳۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۳۸

تمام یافتند و از آب وخش که بزرگترین آبها بود به سلامت گذشتند و لشکری که وهم از احصای آن عاجز و فهم از استقصای آن متجاوز آید به نوعی از آن آبها گذشتند که از سلاطین سابق کسی مثل آن نگذشته باشد و لشکر در آن راه دراز بسی نشیب و فراز دیده و به قدم همت‌بلند در نوردیده به ولایت حصار درآمد و غله بسیار و نعمت بی‌شمار یافت و عسرت به عشرت و محنت به راحت مبدّل شد.

بیت

شه و لشکر از رنج ره سودگی‌رسیدند لختی به آسودگی و از آن‌جا به ولایت نونداک «۲۰۲» که به لطف آب و هوا موصوف است آمده در آن ولایت جناب شیخ الاسلام اعظم خواجه نظام الدین مودود که از خاندان عالی‌شان متعالی مکان صاحب هدایه بود، به اتفاق مولانای اعظم، جامع فنون العلم و صنوف الحکم، مولانا جمال الدین فتح اللّه تبریزی «۲۰۳» به رسم رسالت رسیدند و با امرا ملاقات کرده سخن صلح درمیان آوردند و امرا سخنان وحشت‌انگیز کدورت‌آمیز گفتند. مولانا فتح اللّه آواز برآورده گفت وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ «۲۰۴» یک سخن مانده و مرا سوگند داده‌اند که به عرض رسانم. میرزا سلطان ابو سعید می‌گوید که من این ولایت را کپنک‌پوش گرفته‌ام و آسان نخواهم گذاشت. امرا زیادت از زیادت تندخویی و درشتگویی و ژاژخایی و هرزه‌درایی نمودند و فرستادگان را مضبوط ساخته کوچ کردند.

بیت

بغرید کوس از در شهریارجهان شد ز بانگ جرس بی‌قرار

---

(۲۰۲). ذکرش را در مظان نیافتم- حبیب السیر ۳: ۳ ص ۱۶۸: تونداک. نونداک در چغانیان است ر ک به ترجمه با برنامه ص ۴۷۰ و ۱۲۹.

(۲۰۳). برای وی ر ک به حبیب السیر ایضا ص ۱۹۶.

(۲۰۴). سورهٔ العنکبوت ۱۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۳۹

و بـا آن‌که هوا درغـایت گرمی بود، موکب منصور منازل دور می‌پیمود. میرزا ابو القاسم بابر اکثر ماه صـیام روزه داشـته به رخصـت افطـار و عـذر سـفر عمـل ننمود و هر روز تلاوت کلام ملك عّلام فرمود و فرمود که تواچیان به جوانغار و برانغار جار رسانیدنـد و خطها گرفتند که سلخ ماه همه کس به مورچل خود در عرضگاه حاضر شوند و اگر تخلف نمایند گناهکار باشند. «۲۰۵»

ذکر عرض لشکر فیروزی اثر و احتیاط سپاه ظفر پناه و رسیدن به ظاهر سمرقند

دگر روز که صبح عالم‌افروز از مطلع سعادت دمید و ترک سفیده‌دم خنجر سیم از قراب خاور کشید و از لمعان تیغ سحر عرصه آفاق منور گردید.

بیت

دگر روز کاین ترک سلطان شکوهز دریای چین کوهه برزد ز کوه «۲۰۶» لشکر ظفر شعار و سپاه نصرت آثار که ارکان زمین از بار اسلحه مواکب ایشان تزلزل پذیرفته بود و اطراف جهان از زخم نعال مراکبشان جنبش می‌نمود.

شعر

اذا نحن سرنا بین شرق و مغرب‌تحرّك یقظان التّراب و نائمه همه چون گهر تیغ در آهن نشسته و مرکبان باد پای چون آتش از دل سنگ برجسته، سپاهی از حد و قیاس بیرون به کثرت ستاره و صولت گردون متوجه عرضگاه گشتند. ماهچه اعلام شاهی تا اوج ثریا برآمد.

---

(۲۰۵). در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۶۸ گفته است که عرض سپاه در سلخ ماه رمضان واقع شد، روز دیگر میرزا بابر شرایط آداب عید صیام به تقدیم رسانید.

(۲۰۶). خمسه نظامی (شرف‌نامه) ۲۲۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۴۰

مصرع

ای منزل ماه علمت اوج ثریا

و صدای نقاره شاهنشاهی از ایوان کیوان گذشت.

نظم

درآمد به غریدن آواز کوس‌فلك بر دهان دهل داد بوس لشکرها روی به میدان نهادند و صفها مکمل و آراسته ایستادند.

مصرع

ز هر سو صفدران صف برکشیدند

زبان تیغ بی‌دریغشان مفسر آیات فتح و نصرت و لمعان سنان فتنه نشانشان نگاهبان دین و دولت. دلیران روزگار و جانبازان روزکار که به نیزه خطی کمربند جوزا گشاینـد و به نوک تیر کلـك از بنان تیر و نگین از انگشتری مشتری رباینـد میرزا ابو القاسم بابر پرتو التفات بر سپاه ظفر پناه انداخته به عرضگاه آمد.

بیت

جهانـدار چون لشـکر آمـاده گشت‌برآمـد به اسب و درآمـد به دشت و از برانغـار درآمـده تومان تومان و قشون قشون به نظر التفات احتیاط می‌فرمود و به هر فوج که می‌رسید عنایت پادشاهانه می‌نمود و تواچیان از افتتاح صباح و اول چاشت که سلطان انجم لوای

ضیا برافراشت تا هنگام شام که بهرام خون‌آشام به عرض سپاه کواکب قیام نموده ایشان به ضبط و ترتیب لشکر اهتمام فرمودند و هرکس جا و مقام خود دانسته و در محل مناسب ایستاده گورگه و کوس و نقاره فرو کوفتند و کرنای و برغو کشیده تیغها به طرف سمرقند آختند و به یکبار سورن انداختند به نوعی که زلزله در کوه و ولوله در دشت افتاد.

و میرزا ابو القاسم بابر در همان مقام به آداب عید صیام قیام نمود و فرمود که

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۴۱

مولانا احمد یساول با دویست سوار نامدار به رسم قراول مسابقت نماید و مولانا عنان یکران تا قهلقه «۲۰۷» که مشهور به دربند آهنین است باز نکشید و عمارت آن را خراب ساخته کمال شجاعت به ظهور آورد و اردوی اعلی روزبه‌روز به طالع فرخنده و بخت فیروز منازل می‌پیمود تا چهارشنبه چهاردهم شوال به دولت و اقبال در یک فرسخی سمرقند نزول اجلال فرمود و درین مدت که رایت ظفر آیت به ولایت ماوراء النهر درآمد تا این‌جا که نزدیک سمرقند رسید، از سپاه سمرقند کسی در برابر نیامد.

بنابرآن، سپاه خراسان با خود قرار دادند که سمرقندیان را مجال جدال و طاقت مقاومت نیست. بدین غرور جمعی از لشکر منصور دلاوران صفدر و بهادران رزم‌آور به تعصب یکدیگر تلاش می‌کردند که خود را به دروازه سمرقند رسانند.

ذکر اختیار فرمودن میرزا سلطان ابو سعید قلعه‌داری و حصار سمرقند را

حضرت رسالت پناه (ص) که به آفتاب هدایت هفت اقلیم عالم را منور فرمود مدتی مدید به ضبط حصار مدینه و حفر خندق اهتمام نمود و مخالفان که اطراف مدینه را به تغلب فروگرفتند عاقبت غبار خسار بر چهره روزگار نشسته سر خود گرفتند و شعشعه آفتاب رسالت بسیط جهان را روشن ساخت و ظل ظلیل راحت بر سر سوختگان آتش ظلم و ستم انداخت.

و شرح این سخن آن است که چون میرزا سلطان ابو سعید از ولایت بلخ به طرف مملکت ماوراء النهر معاودت فرمود و به طالع همایون از جیحون عبور نمود، لشکریان را اجازت مراجعت ارزانی داشت و رایت فتح آیت به صوب مستقر سلطنت برافراشت و در دار السلطنه سمرقند به مسامع جلال رسید که میرزا ابو القاسم بابر در ملک مازندران شرح واقعه بلخ شنید و با لشکر کیوان قدر بهرام قهر متوجه مملکت ماوراء النهر گشت و از آبهای عظیم بی‌کشتی گذشت و به نواحی

---

(۲۰۷). ر ک برای قهلقه به لیسترینج ص ۴۴۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۴۲

سمرقند آمد. میرزا سلطان ابو سعید، چون از کماهی احوال اطلاع یافت، از همت مشایخ و اهل اللّه مدد خواست و در آن زمان که هنوز بر سریر سلطنت استقرار نیافته بود و در اطراف آن ولایت از باطن اهل معنی استمداد می‌نمود، روزی به شرف صحبت و سعادت ملازمت حضرت ولایت منقبت، ارشاد منزلت، خواجه ناصر الدین عبید اللّه* سلمه اللّه و ابقاه مشرف شد و آن حضرت نفسهای نیکو راند و داعیه سلطنت جهان در خاطر همایون نشاند و میرزا سلطان ابو سعید همیشه خود را مأمور آن حضرت می‌دانست و خلاف اشارت اگرچه ممکن بود نمی‌توانست. درین وقت که از توجه ابو القاسم بابر آگاهی یافت در خلوتی به صحبت شریف آن حضرت شتافت و حل این قصه مشکل و دفع این واقعه هائل التماس و استکشاف نمود و چون لشکرها به زودی اجازت یافته به مساکن خود رفته بودند و از جهت اخبار سپاه خراسان آسان‌آسان مراجعت نمی‌نمودند، اکابر و اشراف و محترفه و اصناف و ارباب و کلانتران محّلات و رعایای نواحی و بلوکات فریاد و فغان برداشته استغاثه پیش حضرت خواجه بردند و متفق الکلمه گفتند که اگر شش ماه بل یک سال شهر نگاه باید داشت قلعه‌داری می‌کنیم و تا رمقی از حیات باقی باشد در محافظت شهر می‌کوشیم و به یاغی نمی‌دهیم. خدمت خواجه برایشان آفرین گفته فرمود که شهر را حصار دهند و دل بر کرم آفریدگار نهند.

و میرزا سلطان ابو سعید که داعیه طرف ترکستان نموده بود، بنابر یراق و مصلحت خواجه، فتح آن عزیمت نمود و فرمود که رعیت از مسافت پنج شش فرسخ هرکه را استطاعت باشد به شهر آید و باقی از اطراف راهها برخاسته به کوهها و ولایتهای دور روند و مجموع به موجب فرموده عمل نمودند و میرزا سلطان ابو سعید مقرر فرمود که در هر کنگره سه کس واقف باشند: یک ترک و دو تازیک و در هر برج خمی آب و سبویی روغن و هیزم بسیار مرتب دارند که در وقت اشتعال آتش قتال روغن داغ و آب جوشان بر سر مخالفان ریزند و در میان هر دو برج صندوقی محکم ساخته که درو توان نشست و تیر توان انداخت و بر روی باره، چوبهای بزرگ

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۴۳

که در آغوش نگنجد به طنابها بسته که هروقت حاجت شود توان گشاد و نمدها آویخته که هر تیر که مخالفان اندازند اول به نمد رسد و استوار شده اهل شهر بردارند و نیزه‌ها آماده داشته و بر سر خاده «۲۰۸» چوبها قلابها و کاردها محکم کرده و تیراندازان سخت کمان چنان ایستاده که به هیچ‌وجه گرد شهر نتوان گشت و در هر برج داروغه‌ای معین بود که در کار احتیاط می‌نمود و میرزا سلطان ابو سعید به نفس شریف به جمیع مواضع می‌رسید و اکثر بر سر حصار پیاده می‌رفت و شب تا صباح بر هر برج مشعلی و بر هر کنگره‌ای چراغی بود و فریاد «حاضر باش» به اوج فلک صعود می‌نمود و چون مردم سمرقند در محافظت شهر معتادند اساس آن کار بر بنیاد نهادند.

مصرع

شهر و باره محکم و مضبوط شد

ذکر محاصره فرمودن میرزا ابو القاسم بابر دار السلطنه سمرقند فردوس مانند را

میرزا ابو القاسم بابر چون به قریه خشریو «۲۰۹» که یک فرسخی سمرقند است نزول فرمود و میان مبارزان لشکر او تلاش بود که هریک خود را پیشتر به دروازه سمرقند رسانند و نام خود را به شجاعت و جلادت مشهور گردانند. درین ولا- که اردوی اعلی نزدیک سمرقند رسید، دلاوران لشکر منصور را همان صورت در خاطر می‌گردید. سابق بر همگنان وفایق بر دیگران، امیر خلیل «۲۱۰» و مولانا احمد یساول و سید پیاده و قدم کابلی و محمد ملک امان «۲۱۱» و جوکی و جمعی دیگر تیغ جلادت

---

(۲۰۸). خاده هر چوبی است که راست رسته باشد: چوبی که دراز سازند به جهت قصاص دزدان (فرهنگ آنندراج).

(۲۰۹). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۶۹: حشر تو. در مظان ذکرش را نیافتم.

(۲۱۰). رشحات: خلیل هندوکه.

(۲۱۱). حبیب السیر: ملک محمد امان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۴۴

آخته و اساس محاربت ساخته به صوب سمرقند تاختند و نزدیک رسیده سورن انداختند. ناگاه جمعی مردان مرد و مبارزان روز نبرد از شهر بیرون آمده آتش جدال اشتعال یافت و هر زمان از شهر مدد می‌رسید تا به آن رسید که شکست بر پردلان خراسان افتاد و امیر خلیل دستگیر شده باقی پشت بدادند و در راه آبکند و مغاک بسیار بود چنانچه زیادت از یک سوار دشوار عبور و مرور می‌نمود. هزیمتیان و اسبان بر یکدیگر افتاده و سمرقندیان در قفا ایستاده و تیغ بی‌دریغ در ایشان نهاده گروهی انبوه اسیر سر پنجه تقدیر شدند و بعضی به تیغ قهر به قتل آمدند و چون محبوسان را دست و گردن بسته به سمرقند درآوردند، مردم شهر غلغله نشاط تا سپهر برین برآوردند و میرزا سلطان ابو سعید گرفتاران را پیش طلبید و نخست از امیر خلیل به زبان سرزنش احوال پرسید و جانب

او را رعایت کرده در صفه جدا بازداشت و باقی محبوسان را استفسار احوال می‌فرمود و مولانا احمد یساول جرأت نموده گفت: شاید که به واسطه ما گرفتاران میان شما برادران صلح و آشتی شود و این سخن موافق مزاج همایون آمده همه را رعایت فرمود و در محافظت مبالغه نمود و چون این خبر به اردوی میرزا ابو القاسم بابر رسید، اگرچه اردو به هم برآمده شد اما میرزا ابو القاسم به هیچ‌وجه متغیر نشد.

بیت

عالم علوی و سفلی زیر و بالا گر شودکی بود کوه وقارش را محل انقلاب و در روز دیگر چون شیر خشمناک روی به تسخیر شهر آورد و در جانب عیدگاه سراپرده و بارگاه به اوج مهر و ماه برآمد و هم از گرد راه که مردم هنوز به تعیین یورت و مقام مشغول بودند آتش پیکار زبانه زدن گرفت و شرار کارزار شعله برافروخت و در صدمه اولی از طرفین یک دستبرد بهادرانه به هم نمودند و کوشش مردانه کردند و حاجی خلیل ولد امیر جلال الدین یساول را زخمی عظیم بر روی رسید و از پهلوانان که در آن معرکه آثار شجاعت به ظهور آوردند مبارز الدین پهلوان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۴۵

حسین دیوانه که چون پلنگ خشمناک خلقی را بر خاک هلاک انداخت و چون شیر غران کار مخالفان به شمشیر دوروی یک روی می‌ساخت. چون سلطان کواکب سپاه از بیم آن رزمگاه به حصار مغرب درآمد از طرفین عنان بازکشید.

مصرع

به منزلگه خویش رفتند باز

و دیگر روز که خورشید جهانسوز

بیت

زجیب افق تیغ بیرون کشیدهمه دامن چرخ در خون کشید میرزا ابو القاسم بابر صفها کشیده سورن انداخت و از صدمت آن غلغله ارکان جهان را مزلزل ساخت و فرمود که در برابر شهر پیش لشکر خندق کنده جای خود محکم ساختند و چون شب درآمد، از هر دوسو طلایه برگماشتند و تا روز پاس داشتند.

و روز دیگر که آفتاب عالم‌تاب لوای ضیا برافراخت و از پرتو نور اطراف حصار سپهر روشن ساخت مبارزان بهرام انتقام آهنگ جنگ کردند و مردم شهر از دروازه چهار راهه «۲۱۲» در برابر امیر شمس الدین محمد خداداد بیرون آمده باغها پناه ساختند و تیر می‌انداختند. در اثنای محاربه تومان امیر پیشدستی نموده پس نشستند و پیادگان و سواران شهر از پناه دیوار بیرون آمدند و به میدان درآمدند و چون تیراندازان آن ولایت به غایت سخت کمانند و گمان آن‌که تیر ایشان از جیبه و جوشن چون سوزن از برگ گل و سوسن می‌گذرد لشکر خراسان به فغان آمده عنان برتافتند و در مغاکها اسب و سوار بر بالای هم افتاده جمعی هلاک شدند و باقی جسته و خسته مطلع سعدین و مجمع بحرین ج۴ ۷۴۵ ذکر محاصره فرمودن میرزا ابو القاسم بابر دار السلطنه سمرقند فردوس مانند را ..... ص : ۷۴۳

---

(۲۱۲). مذکور در یزدی ج ۲ ص ۶۹۰ به بعد و ۷۰۳- یزدی در محل مذکور گفته است که باغ شاهرخ نزدیک دروازه چهار راهه بود و لیسترینج بر ص ۴۶۳ گفته است که سمرقند را از هر جانب باغها احاطه کرده بودند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۴۶

افگار و گرفتار گشتند.

بیت

ز بس خون که گرد آمد اندر مغاك‌چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاك و میرزا ابو القاسم بابر جمعی مبارزان و فوجی دلاوران به آن طرف روان داشت.

بیت

چنان گرم شد آتش کارزارکه از نعل اسبان برآمد شرار و سمرقندیان را برداشته آنچه الجا می‌بردند باز گردانیدند و کمال شجاعت به ظهور رسانیدند.

بیت

دگر روز چون چشمه آفتاب‌برانگیخت آتش ز دریای آب غلبه انبوه از دروازه شیخ‌زاده بیرون ریخت و هم از گرد راه غبار فتنه برانگیخت و امیر شیرحاجی و امیر شیخ ابو سعید در کشش و کوشش آمدند و سپرها و جیبه‌ها بر سینه و تنها به زخم تیر و ضرب شمشیر دوخته و دریده شد و سرهای گردنکشان و گردنهای سرداران به گرزگران و خم کمند شکسته و بسته آمد و آن دو امیر با تدبیر شیران بیشه شجاعت و نهنگان دریای جلادت شمشیر صاعقه‌کردار به خرمن‌سوزی دشمنان درخشان کردند.

بیت

آتش پیکار برافروختندخرمن آن مرده‌دلان سوختند و آن روز از نماز پیشین تا شب میان جان و تن و تیر و جوشن فصل و وصل و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۴۷

فراق و وفاق بود و از دو دروازه دیگر لشکر بی‌عدد بیرون آمده به جنگ درآمدند و آتش پیکار چنان برافروخت که از شدت حرارت دل در بر مبارزان می‌سوخت و بهادران از طرفین تیرباران کردند.

بیت

زهر تیر کاز شست پرواز کردتنی را ز پیوند جان باز کرد و شب هنگام،

بیت

که در پرده شام رفت آفتاب‌که روز روشن درآمد به خواب هر دو طرف رایت حزم و احتیاط برافراشتند و تا روز پاس داشتند.

روز دیگر که شهسوار پردل فیروز جنگ مهر به عزم تسخیر قلعه و حصار سپهر رایت نصرت آیت برافراخت و به تیغ شعاع عالم اقطاع عرصه آفاق منور ساخت.

بیت

دگرباره جنبید هر دو سپاه‌بجنبید کوه و بلرزید ماه از عکس سنان آبدار و از شعله شمشیر آتشبار زمین معرکه لاله‌زار شد و از زخم نعل تکاوران و حمله گرزگران میدان پیکار بی‌قرار گشت لشکر خراسان همه اژدهای پیچان بر زمین هیجا و نهنگ در دریای وغا نیزه اژدها سان به دست قهر و توان گرفته و نوک پیکان آتش‌فشان به زهر کین آب داده بر کنار خندق ایستادند.

ناگاه دروازه آهنین «۲۱۳» گشاده شد و لشکر شیر زور و پیلتن سرتاپا غرق فولاد و آهن

---

(۲۱۳). این دروازه قریب بود از مزار قثم بن عباس و مسجد جمعه. ر ك به بابرنامه ۴۴ ب و ۴۵ ب، نیز ر ك به مواضع دیگر در همان کتاب به امداد فهرست دوم به ذیل آهنین دروازه سی. [دمورتاپی]

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۴۸

بیرون آمدند و از هر دو طرف جوش و خروش برآوردند. گوهر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحه خنجر ظفر نگارگونه لعل بدخشانی یافت.

مصرع

چنین بود تا روز بیگاه گشت دیگر روز که خورشید عالم‌افروز سپر زرنگار از سپهر سیم کار برآورد و رایت زر پیکر بر گنبد لاجورد بازگشاد، سپاه خراسان آهنگ جنگ کرده به دروازه‌ها شتافتند و مردم شهر بیرون آمده در جمیع مواضع جنگ در پیوست و از برق تیغ آبدار آتش حرب و پیکار اشتعال یافت و از صاعقه خنجر آتشبار سینه مردان کار مانند اخگر می‌تاخت. دست اجل گریبان امل گرفت و بقا و فنا چون تاروپود درهم آویخت و از هر دو طرف به یکبار رو به محاربه و کارزار آوردند.

بیت

چو عقل در سر مردان گزید تیغ وطن‌چو وهم در دل گردان گرفته تیر مقر و از خسته و کشته میدان نبرد با کوه و پشته برابر شد و بخار موج خون به اوج گردون برآمد و اثر نم به پشت گاو و ماهی رسید.

بیت

فرورفت و بررفت روز نبردبه ماهی نم خون و بر ماه گرد و چون شب درآمد و سیمرغ آفتاب در پس کوه قاف مغرب بال و پر بینداخت و باز اشهب روز در آشیان نهانخانه ساخت هر دو گروه به ستوه آمده عنان برتافتند و به سوی منزل و مأوای خود شتافتند و امیر حسن که در برابر دروازه آهنین رایت عناد برافراخته بود، جمعی نقبچیان را تعیین نمود که از درون خانقاه تومان آغا* به جد و جهد تمام در کار نقب اهتمام نمایند و چون مردم شهر واقف شدند کاری از

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۴۹

پیش نرفت.

و درین ایام طلیعه لشکر سرما برسبیل منغلای رسید و آفتاب از حجاب سحاب چون شرم‌زده‌ای سر در نقاب کحلی کشید «۲۱۴» گاه روی جهان‌آرا در سایه غمام نهان می‌ساخت و گاه چون دلبر رعنا نقاب از چهره به یک طرف می‌انداخت و نیر روشن‌تاب از تتق سحاب می‌نمود و سحاب سنجاب‌پوش در زیر پای فرش قاقم افکنده بود و سه برف عظیم افتاد.

بیت

ز سیم برف جهان شد چو قلزم سیماب‌ز برف و ابر فلک دوخت قاقم و سنجاب و برودت هوا به نوعی اشتداد یافت که اعضاء و جوارح بی‌اختیار، از کار بازماند و با آن‌که سرمای سمرقند شهرتی دارد، درین ولا از حدّ معهود تجاوز نمود.

بیت

شد آسمان کبود ز سرمای ز مهریرگرچه گرفته مجمره زیر دامن است و درین یورش لشکر خراسان را صورتی عجیب روی نمود و آن مردان شتر بود. «۲۱۵» چه از کنار آب مرغاب تا ظاهر سمرقند صدهزار شتر بیشتر مرده باشد و بقیه که مانده بود از فرط سرما ضایع شد و خاطرها را ملالت دریافت و اکثر اوقات محاربات عظیم واقعه بود و ظفر و نصرت در هر دو طرف روی می‌نمود.

و چون روزی چند برین منوال گذشت و اطراف و نواحی سمرقند عرضه

---

(۲۱۴). ر ک به بابرنامه ۴۵ ب که می‌گوید سرمای سمرقند سخت است. باز بر ۱۲۹ ب گفته است که سمرقند و تبریز خوش هوا هستند اما سرمای مفرط دارند.

(۲۱۵). در رشحات ص ۲۹۱ گفته است: وبای عظیم درمیان اسبان ایشان افتاد. اسب بسیار ضایع شده است (و ذکری از شتران نکرده) چنانچه از بوی بد مردارها لشکرهای وی (میرزا بابر) به جان آمدند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۵۰

تاراج گشت یساقیان خراسان پنج شش فرسخ دور رفته غله می‌آوردند و مردم شهر برین حال وقوف یافته کمین می‌کردند و در عقب رفته هرکه را می‌دیدند می‌کشتند و بعضی را گوش و بینی بریده به اردو می‌فرستادند. چون میرزا ابو القاسم بابر آگاه شد

جمعی امرا و بهادران را تعیین فرمود که به هر طرف که یساقیان و لشکریان عزیمت نمایند، امرا و بهادران سرکرده با خبر باشند. نوبتی امیر اویس ترخان و امیر سلطان حسین متوجه شدند و اهل شهر خبر یافته جمعی دلاوران بیرون فرستادند و قاچقنچی «۲۱۶» آمده از عزیمت مخالفان آگاهی داد. میرزا ابو القاسم بابر فرمود که امیرزاده نور الوند ولد امیر اسکندر ترکمان و امیر ابو الحسن ترخان و امیر حسنعلی و امیر بهلول عزیمت نمودند و مردم شهر به امیر اویس ترخان و باقی امرا نارسیده به امرا که در پی ایشان می‌رفتند رسیدند و از طرفین اظهار جلادت و شجاعت نمودند و به زخم سهام و ضرب حسام چند جام حمام برهم پیمودند. عاقبت مبارزان خراسان غالب آمده غلبه بسیار در قید اسار آوردند. امیر عبد العلی ترخان و امیر احمد افضل و دیگر سرداران سمرقند را دست و گردن بسته به درگاه پادشاه رسانیدند و طنطنه نقاره بشارت از سپهر برین گذرانیدند و از آنها که در آن معرکه نام شجاعت نامی ساختند امیرزاده نور الوند بود و ابو الحسن ترخان که غایت جلادت نمودند و امیر حسنعلی جاندار که در موقف کارزار پای ثبات و قرار فشرده جمعی که در برابر او آمدند به زخم تیغ خونریز و نوک سنان فتنه‌انگیز مقهور ساخته دستگیر کرده بود و امیرزاده نور الوند صورت واقعه چنانچه مشاهده نمود در مجلس میرزا ابو القاسم بابر به موقف عرض رسانید و بهلول جاندار با آن‌که غلبه بسیار داشت و کاری نکرده و گناهکار می‌شد ناگاه در بارگاه اعلی متعرض میرزا نور الوند گشته و سخن گستاخانه گفت بیرون رفت و در اثنای این احوال از طرف باغ شمال «۲۱۷».

---

(۲۱۶). قاچقونچی مغرور را گویند (به‌جای قاچ قوچی)- [به معنای جاسوس، خبرچین].

(۲۱۷). یزدی ج ۱ ص ۸۰۱ گفته است که امیر تیمور این باغ را به طرف شمال معموره سمرقند احداث فرموده بود. این باغ در بابرنامه ص ۴۲ ب نیز مذکور است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۵۱

مصرع

آوازه گیر و دار برخاست

و بهادران برسبیل تعجب متوجه شدند و بهلول مخذول بدین بهانه سوار شد و خاك ادبار بر فرق روزگار خود پاشیده حقوق ولی نعمت فراموش کرد و به شهر سمرقند درآمد و برادر خرد او امیر ایوب تا دروازه رفته ازو روگردان شد و به منزل خود آمد. یکی از ظرفا در حق بهلول خطاب با حضرت اعلی می‌گوید:

رباعی

ای تیر تو در دیده اعدا میلی‌در عرصه تو پیاده‌ای چون پیلی

بهلول گر از سپاه تو رفت چه باك‌کم گیر ز بغداد کهن زنبیلی و امیرزا ابو القاسم بابر تومان امیر بهلول را به امیر مبارز الدین پهلوان حسین دیوانه علاوه امارت دیوان اعلی ساخته عنایت فرمود و ولایت ترشیز که سیورغال بهلول بود به امیر شجاع الدین حسین علی رجوع نمود و چون گرفتاران لشکر ماوراء النهر را حاضر ساختند عفو قدرت‌آمیز که از میامن محاسن سلاطین کامکار تواند بود اظهار فرمود و همه را به معتمدان سپرده رعایت تمام نمود.

و لشکر خراسان نردبان و عراده و منجنیق و قرابقرا «۲۱۸» مهیا می‌گردانیدند و شبها مردم شهر فغان و زاری به اوج سپهر زنگاری می‌رسانیدند و شبی مردم شهر گمان بردند که فردا جنگ سلطانی خواهد بود. آن شب هیچ‌کس از فریاد و نفیر و غلغله و تکبیر نیاسود. روز دیگر که جمشید منوچهر مهر به عزم تسخیر حصار زرنگار سپهر لوای ضیا برافراخت و جمعی خودنمایان که بر بروج آن در جلوه بودند نابود ساخت، میرزا ابو القاسم بابر به ترتیب سپاه و آیین رزمگاه فرمان داده صفها راست کرده در برابر شهر ایستاده و از دروازه‌ها لشکر بسیار به یکبار بیرون ریخت و

(۲۱۸). در کتب لغت این کلمه را نیافتم. ظاهرا از قرا به معنی سیاه و بغرا یا بوغرا به معنی شتر نر است و مراد نوعی از آلات محاصره.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۵۲

چون دو دریای مواج در یک دیگر آویخت. از امرای ماوراء النهر امیر سلطان احمد تمورتاش و امیر سلطان و امیر لقمان و امیر نور سعید و امیر اروس ارغون و امیر عبد الخالق و قلنقیای مغول،

مصرع

مردان جنگجوی و دلیران تندخوی به محاربه درآمدند و تومان امیر حسن جاندار هرچند در مقابله تیرباران کردند سمرقندیان را باز نتوانستند داشت. عاقبت به میان خیمه‌ها درآمده طنابها بریدند و اسبان و کجیمها «۲۱۹» الجا بردند و میرزا ابو القاسم بابر چون برین حال وقوف یافت به نفس شریف متوجه شد و قشون عصابه «۲۲۰» به مدد رسید و امیر شجاع الدین حسینعلی با آن‌که در اطراف و جوانب او یاغی درآمده در سوبها «۲۲۱» آتش زدند، او سپر و چپر پیش‌رو آورده پای ثبات فشرده داشت و زخمی قوی بر روی او رسید و از جای خود نجنبید. درین حال موکب منصور و رایت ظفر پیکر پیدا شد و مخالفان را مجال توقف نماند و از سپاه اعدا جمعی بر بالای کوهک «۲۲۲» نفیر کشیدند و همچنین بر سر پل دوآبه برغو زدند و آهنگ جنگ کردند و میرزا ابو القاسم بابر بهادر عزم طرف پل دوآبه فرموده جمعی سنگین‌دلان به طرف کوهک فرستاد.

القصّه در این روز لشکر سمرقند از همه طرف ظاهر شده آنچه مقدور بود

(۲۱۹). کجیم به معنی قزاگند است. در رساله افضل اللّه خان کجیم را به معنی برگستوان نوشته است. برای شرح حال کجیم ر ک به اروین Irvine ص ۷۷.

(۲۲۰). از ده تا چهل عدد (لسان العرب)، از مرد و اسب و مرغ (فرهنگ آنندراج) و سوار، چهل یا هفتاد و در اصل بدون عدد معین (لین به ذیل عصبه).

(۲۲۱). سوب در لغت نوائیه و رساله فضل اللّه خان به معنی جاروب است و شاید درین موضوع مراد از خاروخس است.

(۲۲۲). برای کوهک که در جنوبی شهر است ر ک به لیسترینج ۴۶۳ و با برنامه به امداد فهرست دوم به ذیل کوهک تاعی- سمرقند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۵۳

به‌جای آوردند. چنانچه بعضی قشونها چون طاقت مقاومت نداشتند جای خود خالی گذاشتند. امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین مخالفان را که در برابر ایشان ظاهر شدند به نوک سنان آتشبار و زخم پیکان خاراگذار دمار از روزگار برآوردند. میرزا ابو القاسم بابر هرکه در آن روز مردی و مردانگی نمود همه را انعام و اکرام فرمود و در جاه و راه افزود و هرکه سستی و بددلی ورزید گوشمال به‌سزا دید و از عین عنایت دور افتاد و قدم در دائره پهلوانان نتوانست نهاد.

مصرع

بددل گمان مبرکه بود مرد معرکه

ذکر مصالحت فرمودن دو پادشاه ظفرنشان و عود نمودن میرزا ابو القاسم بابر به جانب خراسان

چون قرب چهل روز آن دو لشکر جهانسوز به زخم ناوک دیده‌دوز و شعله تیغ آتش‌فروز شرار پیکار افروختند و خرمن پندار

یکدیگر سوختند و اکثر ایام از صبح تا شام و از شام تا بام آتش حرب مشتعل بود و در هیچ طرف صورت فتح و ظفر روی نمی‌نمود و سمرقندیان در ضبط و دارایی شهر شرایط محافظت مرعی می‌داشتند و خراسانیان را پیرامون حصار و برج و بارو نمی‌گذاشتند و هجوم لشکر سرما سر برآورده سپاه برد دستبرد بهادرانه می‌نمود و از شدت برودت هوا اعضا را یارای تحرک نبود* و هر دو لشکر از امتداد محاصره «۲۲۳» به تنگ آمدند و از طرفین متوسطان «۲۲۴» گفت و شنید کرده سخن صلح و آشتی درمیان آوردند و بر آن قرار یافت که از هر دو طرف بندیان را گذراند و آن طرف جیحون داخل سمرقند باشد که ماوراء النهر خود عبارت از آن است «۲۲۵» و برین موجب عهد و پیمان بستند و پیمان را به ایمان مؤکد ساختند و از آن طرف امیر خلیل و مولانا احمد یساول و باقی سرداران را به تشریفات

(۲۲۳). اسفزاری [روضات الجنات]: محاصره و اشتداد خنکی.

(۲۲۴). ر ک به رشحات ص ۲۹۱.

(۲۲۵). حبیب السیر: سلطان سعید به مملکت ماوراء النهر قناعت نموده متعرض ولایات خراسان نگردد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۵۴

فاخر نواخته اجازت فرمودند و ازین جانب امیر احمد یار و امیر احمد افضل و سایر گرفتاران را انعام و اکرام فرموده «۲۲۶» ارسال نمودند و جناب شیخ الأسلام خواجه نظام الدین مودود و مولانا جمال الدین فتح اللّه تبریزی را اعزاز و اکرام و تشریف و احترام فرموده رخصت معاودت ارزانی داشتند.

و چون کار صلح بروجه دلخواه قرار یافت خراسانیان و سمرقندیان به شهر وارد و بی‌ترس و بیم آمد شد می‌کردند و میرزا ابو القاسم بابر در ظاهر سمرقند بسط بساط نشاط فرمود و به تجرع راح ریحانی اشتغال نمود و خواجه محمد کنگر «۲۲۷» را که به لهجه شیرین،

مصرع

داود روزگارست با نغمه زبوری طلب نموده دراثنای خوانندگی ده هزار دینار نقد و هزار مثقال طلا انعام فرمود.

و چون مردم بسیار از اردوی اعلی به شهر درآمده بودند و جمعی دوستان از حال حاوی اوراق عبد الرزاق استفسار نمودند و رعایت حسن عهد که طراز لباس مردمی و عنوان نامه همدمی است اظهار فرمودند، این فقیر را نیز داعیه شد به سمرقند درآید و به شرف ملازمت حضرت خواجه ناصر الدین عبید اللّه سلّمه اللّه استسعاد یابد و به همین عزیمت صباحی بر در دروازه شیخزاده منتظر فتح باب دولت ایستاده ناگاه شعشعه خورشید نورافشان و طنطنه جمشید ظفرنشان یعنی میرزا سلطان ابو سعید گورکان بر فراز طاق دروازه طالع شد و بنده فقیر چون ذره حقیر در نظر خورشید جهانگیر آمد. امیر سلطان احمد تمورتاش و خواجه ابو سعید ترقابادی را به طلب بنده بیرون فرستاد و بنده را به شرف دست‌بوس حضرت اعلی رسانیدند و بدین اعزاز در

(۲۲۶). ایضا: خلع فاخره پوشانیده رخصت داد.

(۲۲۷). به ظاهر کنگر است و آن قسمی است از گدایان. ر ک به انجمن آرای ناصری.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۵۵

میان اقران ممتاز گردانید و استفسار احوال فرمود و بنده التماس ملازمت حضرت ولایت منقبت نمود و رخصت یافته به سعادت ملازمت استسعاد یافت و آفتاب التفات حضرت ولایت منقبت برحال این ذره حقیر تافت و در آن مجلس قدس و مقام انس،

مصرع

یافت در آن آنچه یافت، دید در آن آنچه دید

و اجازت یافته به اردوی میرزا ابو القاسم بابر آمده در سایه آفتاب مرحمت آن حضرت به دار السلطنه هرات رسید.

مصرع

بیرون ز گناه از همه چیزی خالی

و میرزا ابو القاسم بابر اوایل ذی الحجه با تمام لشکر از معبر کرکی «۲۲۸» به سلامت عبور نمود و جمعی که شرایط جانسپاری و مراسم خدمتکاری به ظهور آورده بودند به مراتب بلند و مناصب ارجمند اختصاص یافتند و ولایت بلخ که از اعاظم بلاد خراسان است به رسم سیورغال به امیر حسام الدین شیخ حاجی عنایت فرمود و ولایت سان و چاریک به جانب امیر علی فارسی برلاس تفویض نمود و ولایت اندخود به امیر شیخ ذوالنون و امیر احمد مشتاق ارزانی داشت و ولایت شبرغان را به امیر بابای کوکلتاش گذاشت و قندزو بغلان به امیر پیر سلطان تعلق گرفت و همچنین هر ولایت و ناحیت به امیری و سرداری انعام رفت.

نظم

ملوکان کاز افسر نشان داشتندجهان را به لشکرکشان داشتند

چو او نیست در لشکرش تیغ‌زن‌زهی لشکر آرای لشکرشکن

---

(۲۲۸). کرکی در بابرنامه: کرخیKarkhiدر لیسترینج ص ۴۰۴ یعنی زم قدیم که بر جانب خراسان آمودریا واقع است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۵۶ به خواهندگان گر کسی زر دهدبه جای زر او شهر و کشور دهد

نه آن کرد با مردم از مردمی‌که آید در اندیشه آدمی

گشاده دو دستش چو روشن رخش‌یکی تیغ زن شد یکی تاج‌بخش و چون موکب سلطنت انتساب به کنار آب مرغاب رسید میرزا سلطان سنجر که در وقت عزیمت قشلاق استراباد در یلغز آغاج خبوشان به موجب نشان عازم مملکت فارس خاصه کرمان شده بود و آن‌جا آن جناب را بسی حوادث و وقایع روی نمود، درین ولا به شرف دست‌بوس حضرت اعلی مشرف شد و موکب همایون فال به سعادت و اقبال چهارم محرم در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و جهانیان مراسم نیاز و وظایف دعا و ثنا به ادا رسانیدند.

شعر

هزار شکر که بار دگر به صد اقبال‌رسید رایت شاهی به مستقر جلال و احوال این داستان از وقت نهضت از ممالک مازندران تا زمان معاودت به دار السلطنه هرات اکثر به رای العین مشاهده افتاد. رجای واثق که خلاف واقع بر زبان قلم ستوده رقم نگذرد.

بیت

راست نویسد قلم راستان‌خاصه درین قصه و این داستان

وقایع سنه تسع و خمسین ذکر فرستادن امیر مظفر الدین خلیل به جانب سیستان

اشاره

میرزا ابو القاسم بابر چون از یورش سمرقند معاودت نمود، آن زمستان در دار السلطنه هرات قشلاق فرمود و قاعده اقامت بنیاد نهاد و نوای عیش و عشرت‌ساز

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۵۷

داد و فرمان همایون نفاذ یافت که امیر مظفر الدین خلیل «۲۲۹» به طرف ولایت سیستان عزیمت نماید و بدمستان شراب غرور را

گوشمالی به سزا فرماید. چه والی آن‌جا شاه حسین «۲۳۰» ولد ملک علی که پدرانش همیشه وظایف باجگزاری و شرایط جانسپاری با این دولتخانه به‌جای آورده‌انـد برتر از حد خود معاش می کند و به اظهار شـعاری که آباء و اجداد او قیام نموده‌اند اقدام نمی‌نماید «۲۳۱» و امیر خلیـل سـلطان به موجب فرموده عزیمت نمود و میرزا ابو القاسم بابر ولایت مرو و ماخان و جام که سـیورغال امیر خلیل بود به میرزا سلطان سنجر* عنایت فرمود.

و درین اثنـا به عزانها رسـید که میرزا منوچهر* برادر میرزا سـلطان ابو سـعید در وقتی که میرزا ابو القاسم بابر به ماوراء النهر رفته بود خدمتش از جیحون عبور نمود و در نواحی اندخود و بیابان زردک «۲۳۲» خرابی بسیار کرد و درحین عبور لشکر منصور در بیابان و ریگستان پنهان شد و باز سربرآورده فکر خونریزی و داعیه فتنه‌انگیزی داشت و صورت محال بر لوح خیال می‌نگاشت. شیخ ذوالنون در ولایت اندخود سر راه گرفته او را به دست آورد و شرح آن به پایه سریر اعلی فرستاد. میرزا ابو القاسم بابر فرمود که او را مقید به ماوراء النهر رسانند.

و درین ولاـ عرضه داشت امیر خلیـل رسـید و مـدد طلبیـد. حضـرت اعلی امیر اویس ترخان و جمعی امرا را روان فرمود به امیر خلیل ملحق شدنـد و به یک‌بار یکران اقتـدار تا دروازه سیسـتان راندنـد. والی آن‌جا شاه حسـین چهار دیوار خصار پناه ساخته شـهر محکم کرده بود و جمعی مردم سیستان از سر تهور پیش آمده با قراول

---

(۲۲۹). از حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۶۹ ظاهر است که او امیر خلیل هندوکه است.

(۲۳۰). زامباور ذکری کرده است.

(۲۳۱). در حبیب السیر گفته است که شاه حسـین نسبت به خدام آستان لوازم تعظیم و احترام کما ینبغی مرعی نمی‌دارد و به خلاف آبا و اجداد خود در طریق تکبر و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صحیفه ضمیر می‌نگارد.

(۲۳۲). چول زردک مذکور است در بابرنامه ورق ۱۵۷، محلش غربی بلخ است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۵۸

سپاه ظفرنشان عزم رزم و آهنگ جنگ کردنـد و گروهی انبوه به قتل رسـیده باقی در سیسـتان خزیدنـد و دم درکشیدند. امیر خلیل سری چند از گردنکشان به درگاه اعلی فرستاد.

ذکر فتح مملکت سیستان به عنایت ملک مستعان و دیگر قضایا و حکایات

چون امرای نامـدار به تأییـد پروردگـار در اطراف مملکت نیمروز به طـالع فرخنـده و بخت فیروز آثـار اقتـدار به ظهور آوردنـد، شاه حسـین بـه پشـتی مشـتی بی‌اعتبـار و اسـتظهار جمعی اشـرار مغرور گشـته کفران نعمـت این خانـدان ظـاهر سـاخت و رایت مخـالفت برافراخت و پـای از طریق آبـاء و اجـداد بیرون نهاد و خیال محال و فکر جنگ و جـدال با خود قرار داد و به انـدیشه عصـیان بارویی عظیم پیرامون سیسـتان کشـید و از اطراف آن ولایت لشـکر فراوان به سیسـتان طلبیـد و چون سـپاه ظفر پناه به اطراف و جوانب شـهر محیـط شـد شـاه حسـین عالم را بر خود تنگتر از حلقه سـیم یافت و به عین عبرت در حال خود نگاه کرده دانست که مجال جـدال و طاقت مقاومت نـدارد و رعیت آن ولایت نیز از معاش ناپسنـد او به تنگ آمـده بودند. چه سـیاست و قتل و فساد زیادت از معتاد ازو صـادر می‌شـد و پـدران او کدخـداوار زنـدگانی می کردنـد و او تغییر تمام اوضاع نموده طریق سـلاطین ترک مسـلوک می‌داشت و هنگام رکوب و نزول نقاره می‌فرمود و طغرای نشان و طراز فرمان طرزی دیگر می‌نوشت.

القصه شاه حسـین به ضـرورت عزیمت هزیمت نمود و دست از ملک و مال به آب حسرت شسته فرار برقرار اختیار کرد و از سیستان بیرون رفته پنـاه به جنگل‌هـای زره «۲۳۳» برد و کشـف‌وار بیشه‌هـا بر خود حصـار کرد و تمـام مملکت نیمروز در قبضه تصـرف امیر

خليل آمـد و سـكه و خطبه مجددا به فر القاب ميرزا ابو القاسم بابر زيب و زينت يافت و آن ملك ملك‌بخش تمام آن بلاد و ديار را به رسم سيورغال به

---

(۲۳۳). در فرهنگ آنندراج. زره و هم قافيه با گره (شعر فردوسى). اما در معجم البلدان ج ۱ ص ۵۱۳: زره.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۷۵۹

امير خليل ارزانى داشت و امير مظفر الدين خليل در مملكت سيستان متمكن شد و سر تيران «۲۳۴» زابلستان كه به حكم تير ديده‌دوز چشم مار در شب تار با دل مور در يك سلك مى‌كشيدند و جگر شير ژيان به زخم خنجربران مى‌دريدند همه از ترس تاء تيغ قامت چون الف را به‌سان پشت نون خم داده در خدمت ايستادند و از نهيب نون نوك نيزه سنان‌آسا كمر بندگى برميان جان بستند.

و شاه حسـين باز جمعى فراهم آورده قاصد سيستان شد و بعد از سعى و كوشش مغلوب و روگردان گشت و بعد از چند روز، سر او را كه آشيانه هوا و هوس بود و مرغ سركشى و گردنافرازى در آن بيضه نهاده پيش امير خليل آوردند «۲۳۵» و او به درگاه ميرزا ابو القاسم بابر فرستاد و مملكت نيمروز بى‌مانع و منازع در قبضه اقتدار قرار يافت.

و امير شـيخ ابو سـعيد از ديرباز سـنگ تراشان را فرموده بودنـد كه لوحى به صورت ميلى* از سـنگ سـفيد شـفاف نه گز ارتفاع در غايت تكلف ساخته بودند و نقش اسليمى خطايى «۲۳۶» و فرنگى به دقت و لطافت پرداخته. در اين ايام آن ميل تمام شـد. ميرزا ابو القـاسم بابر به مزار بزرگوار قطب فلك ولايت، آفتاب آسـمان هـدايت، مقبول حضـرت بارى، خواجه عبـد اللّه انصارى قـدس سره فرمود و اسـتادان آن ميل را به دقايق حيل و لطايف عمل بر سـر مزار فائض الأنوار نصب كردند و بعد از فراغت، امير شـيخ ابو سعيد انواع نعمت و دعوت كشيد.

و در خلال اين احوال، در ولايت طوس، قلعه عماد به دست مازندرانيان افتاد.

---

(۲۳۴). در فرهنگ آنندراج سر تير (بر وزن نخجير) را به معنى بزرگ و حكيم و فاضل و دانشمند نوشته است.

(۲۳۵). در حبيب السير گفته است كه وى «بر دست يكى از نوكران خود كشته گشته» بود.

(۲۳۶). اسـليمى خطايى نوعى از نقاشى و گروه‌بندى كه بر گرد نقشها سازند و آن را بند رومى نيز گويند و تنها اسليمى و سلمى نيز آمده (بهار عجم).

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۷۶۰

قتل ميرزا سلطان اويس

ميرزا بايقرا «۲۳۷» دو پسر داشت: منصور و محمد.

محمد بايقرا، را امير سـلطان محمد بايسـنغر در مشهد مقدس به قتل آورد به سبب آن‌كه چون ميرزا سلطان محمد، بعد از قتل حاجى قناشـيرين و ساير امرا با معـدودى چنـد متوجه ميرزا بابر شـد و اوروق را به خواجه غياث الـدين احمـد سپرد، به سـبب اخبار اراجيف اروق به هم برآمده محمد بايقرا در اوروق خرابى كرده بود. پسـر او سـلطان اويس از ميرزا بابر، در وقتى كه از در سـمرقند به صـلح مراجعت مى‌نمود، در اثناى راه منصـرف گشـته متوجه خوارزم شد و پير احمد ترخان كه حاكم اترار و ساير آن مواضع و سلطان ابو سعيد را تابع بود، سـلطان اويس را اسـتدعا نموده به پادشاهى برداشت و ميرزا سـلطان ابو سـعيد در سـمرقند شـنيده با لشكرى متوجه اترار شد و ايشان در اترار متحصن شده امير بهلول خراسانى كه بر در سـمرقند از ميرزا بابر گريخته پيش ميرزا سـلطان ابو سـعيد رفته بود و امارت يافته در اترار نيز از ميرزا سلطان ابو سعيد گريخته به شهر درآمد و امارت يافت.

و بعد از چندگاه محاصره، سپاهی از ابو الخیرخان اوزبک به مدد اتراریان آمد. میرزا سلطان ابو سعید که سپاهی دید مراجعت فرموده تمام یراق خود به غارت داد چنانچه با ده نفر بیش به سمرقند نرسید و از سمرقند، عبد الخالق پسر بایزید پروانچی را به تاشکند به مدد امیر قباد و امیر بدر سلطان ارغونی فرستاد که ایشان را آن‌جا گذاشته بود و او «۲۳۸» قباد و بدر سلطان را کشته استدعای سلطان اویس و پیر احمد ترخان نمود و ایشان رسیده متوجه سمرقند شدند.

و میرزا سلطان ابو سعید از رعایا به رسم دودی «۲۳۹» مبلغها گرفته و لشکری

---

(۲۳۷). زامباور (شجره T(و بلاخمن (شجره تیموریان در آخر ترجمه آیین اکبری ج ۱) هر دو اختلاف دارند از متن و بعضی اسماء را حذف کرده‌اند.

(۲۳۸). یعنی امیر بهلول خراسانی- [ظاهرا اشتباه است و منظور از «او» همان عبد الخالق است. ن].

(۲۳۹). دودی در لغت آتشی است که فقرا و قلندران افروزند و هندی الاو خوانند (بهار عجم) و در متن قسمی است از تحمیلات بر رعایا.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۶۱

ترتیب داده روان شد و ناخبر بر سر ایشان راند. میرزا سلطان اویس که به صباحت وجه از ابنای جنس ممتاز بود به قتل رسید و پیر احمد ترخان فرار نمود و عبد الخالق التجا به حضرت خواجه ابو النصر پارسا برده میرزا سلطان ابو سعید خون او را بخشید و بند فرمود و بهلول را نیز در موضعی گرفته و بند فرمود.

و بعد از مراجعت رایات عالی به سمرقند باز خبر رسید که پیر احمد و برادران متوجه شده‌اند. درین وقت بهلول و عبد الخالق را قتل کرده بعضی شاهزادگان چون پیر محمد میرزا رستم و ولد او سنجر میرزا را با جمعی دیگر به شهر عدم فرستادند و میرزا سلطان حسین منصور بایقرا که با کمال صباحت و نجابت بود و برادر او بایقرا و سلطان احمد بن سیدی احمد بن میرزا میرانشاه و ولد او میرزا کیچیک را بند فرمود و باز لشکری به سر پیر احمد و برادران کشید و ایشان گریخته اترار را گذاشتند و به کوههای سخت پناه بردند و میرزا سلطان ابو سعید گناه ایشان عفو فرموده پیش آمدند و بعد از آن والده میرزا سلطان [حسین] پیش میرزا بابر تظلم کرد که پسر مرا بند کرده و میرزا بابر مکتوبی به مبالغه تمام نوشت که میرزای مشارالیه داماد میرزا سنجر است. به همه حال او را به هرات فرستند و اجازت داده چون از آب گذشت میرزا سلطان ابو سعید پشیمان شده بود و از عقب فرستاده اما نتیجه خوب نداد.

ذکر استیلای مازندرانیان بر قلعه عماد و باز اخراج آن از قبضه تصرف اهل عناد

قلعه عماد که شرح استحکام آن سبق ذکر یافته کوتوال آن حصن حصین امیر بابا حسین «۲۴۰» بود و او از جانب خود داروغه‌ای تعیین نمود و امیر بابا حسین در

---

(۲۴۰). گاهی حسن نوشته است گاهی حسین، حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۷۰ او را به هر موضع امیر بابا حسن نوشته است و گفته که در وقت مذکور او در استراباد بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۶۲

ولایت مازندران چند سردار که سر فتنه داشتند به دست آورده بعضی را به قتل رسانید و باقی را شصت بریده «۲۴۱» در قلعه عماد محبوس گردانید و داروغه‌ای آن‌جا مقرر کرده بود که هر شب یکی از ساکنان قلعه محبوسان را طعام داده محافظت نمایند و اهل قلعه ازین جهت به تنگ آمده بودند. شبی شخصی که محافظت محبوسان نوبت او بود سخن عجز و درماندگی خود با محبوسان

گفت. ایشان او را گفتند گناه تست. اگر تو با ما یار شوی هیچکس برابر تو نباشد و سخن اتفاق و خروج درمیان آورده مصحف مجید حاضر ساختند و سوگند خورده فی الحال بندها برگرفتند و تیغها کشیده بر سر داروغه رفتند و او شب همه شب شراب خورده چون بخت بد در خواب غفلت غنوده بود. ناگاه از گفت و شنید این واقعه او را آگاه ساختند و او خود را قفای خانه در چهاردیواری انداخت و مازندرانیان به او رسیده و سر او را گوش تا گوش بریده بعضی نوکران را که ازیشان بیمی بود به قتل رسانیدند و باقی را بیرون کرده چنان قلعه‌ای را مضبوط گردانیدند.

و چون میرزا ابو القاسم بابر شرح این واقعه شنید به غایت متغیر گردید. اما از کمال وقار زیادت التفات ننمود و فرمود که کوتوال آن‌جا همانا با رعایا که در حوالی قلعه‌اند بدمعاشی کرده باشند. آه دل مظلومان او را گرفت. اکنون کسی می‌باید فرستاد و مازندرانیان را استمالت داد و بدین مهم صاحب اعظم خواجه عماد الدین استرابادی متوجه شده و با مازندرانیان ملاقات کرد و ایشان اظهار بندگی و فرمانبرداری نمودند. اما کردار موافق گفتار نبود.

مصرع

خوش وقت آن کسی که دلش با زبان یکی است و چند ماه قلعه در تصرف ایشان بود. عاقبت عنایت حق تعالی آن مشکل آسان و آن عقده را حل ساخت و مازندرانیان مجروح و مطروح شده قلعه عماد مفتوح گشت.

---

(۲۴۱). شست نر انگشت است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۶۳

و شرح این خبر چنین محرّر و مقرّر می‌شود که چون قلعه در قبضه اقتدار آن جماعت قرار یافت و استخلاص آن به انواع حیل از عراده و منجنیق و قرابقرا و ملجور «۲۴۲» و غیر آن‌که در فتح قلاع به آن توسل جویند در حیز محال است، چشم روزگار بر راه انتظار بود که قوت دولت چه لطیفه سازد و گوش زمانه گوش هوش بر آواز داشت که یمن طالع همایون آوازه فتح آن از کدام گوشه دراندازد. جلال الدین محمود که داروغه مشهد بود با نوکران امیر بابا حسین هم بدین امید و آرزوی این نوید به حوالی قلعه آمده بودند و به ساختن نردبان و هرجا تدبیری اشتغال می‌نمودند و کسی به قلعه فرستاده پیغام دادند که اگر شما ایل‌اید مناسب آن است که شرط و عهد کرده با یکدیگر سخن کنیم و اگر خلاف آن است جنگ را آماده باشید.

مازندرانیان اظهار ایلی کرده از طرفین به موعد معین به در قلعه آمدند. جلال الدین محمود و یک نوکر امیر بابا حسین و دو مازندرانی نزدیک یکدیگر رسیدند و هرگونه سخن گفته عهد و شرط درمیان آوردند. مازندرانیان بر بلندی بودند و مردم این جانب در پستی. دست دراز کردند تا به دستور دست یکدیگر گرفته شرط و عهد مؤکد سازند. جلال الدین محمود و رفیق دستهای مازندرانیان را محکم گرفته به قوت دولت نهیب دادند. چنانچه بی‌اختیار پایین افتادند و هر دو مازندرانی را به قتل آوردند «۲۴۳» و سر ایشان را به پایه سریر اعلی فرستادند و باقی مازندرانیان همچنان در قلعه شیوه عصیان می‌ورزیدند.

و پیش ازین واقعه، اهل قلعه چند خروار روغن به ظلم گرفته به قلعه درآورده بودند و غلامی با اولاغان که روغن بار داشتند در قلعه می‌بود. در وقتی که غلام و اولاغان را از قلعه بیرون می‌کردند، آهنگری که از بدمعاشی مازندرانیان به تنگ آمده

---

(۲۴۲). ر ک بهIrvineفوج مغول ص ۲۷۸. به ظن او ملچار نوعی از قریب رفتن بود به امداد خندقها و در حبیب السیر این کلمه را مصحفا نوشته است.

(۲۴۳). حبیب السیر: ایشان بی‌اختیار از آن کمر غلطان گشته به قتل رسیدند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۶۴

بود بـا غلام گفت که در فلان برج محلی هست که به ده روز سوراخ می‌شود و حالا هفت روز است که من آن‌جا کار می کنم. باید که با بیرونیان بگوئی که منتظر باشند که چون سه روز گذرد شب چراغ خواهد نمود و چون چراغ نماید بی‌دغدغه به پای قلعه آیند و آن مقـدار که خواهنـد برآینـد. غلاـم بیرونیـان را اعلاـم کرد و ایشان روز شـمرده شب سیم که کوتوال این نیلی حصار چراغهای کواکب و مشعله مـاه برافروخت و به رجوم نجوم زمره شـیاطین و فرقه ملاـعین را درهم سوخت از موضع معهود چراغ موعود نمود. صبح دولت از مطلع سعادت برآمد و شب ظلمت‌سرای محنت یکبارگی سرآمد.

بیت

صبـح امیـد که بـد معتکف پرده غیب‌گو برون آی که کـار شب تـار آخر شـد جمـاعتی که چشم انتظار بر مرصـد اسـتبصار داشـتند نردبانها نهاده چون دعای مستجاب عزم عالم بالا کردند و از قلعه کمندها فروگذاشته قرب صد کس را برآوردند. مازندرانیان واقف شده بعضـی به کمند خود را انداخته جان به تک پا بیرون بردند و باقی را به تیغ قهر گذرانیده سـرها به ولایات فرسـتادند و میرزا ابو القاسم بابر از اسـتماع این خبر انبساط نمود و منصب کوتوالی به دستور معهود به جانب امیر بابا حسین تفویض فرمود و انواع رعایت و عنایت نسبت با جلال الدین محمود بذل نمود.

مصرع

به احسان و تحسین دلش شاد کرد

ذکر آمدن ایلچی میرزا سلطان ابو سعید به طلب جناب شیخ الأسلام خواجه مولانا

میرزا سـلطان ابو سـعید چنـد دست شانقـار و اسـبان راهوار و تحفه بسـیار به درگاه پادشاه کامکار میرزا ابو القاسم بابر ارسال نمود و جناب شیخ الأسلام، قدوهٔ

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۶۵

صنادیـد الأنام و برهان الملهٔ والدین، خواجه مولانا «۲۴۴» سـلمه اللّه و ابقـاه را طلب نمود و میرزا ابو القـاسم بـابر مقربی را پیش آن جناب فرستاده پیغام داد که ما را به صحبت شریف شیخ الأسلام مؤانست تمام واقع است. اگر مطلوبی در خاطر باشد اشارت فرمایند تا بنـدگان دولت‌خواه سـرانجام نمایند. خدمت شـیخ الأسـلام به آداب دعا و ثنا [] هیچ آرزو در خاطر نگذرانیده‌ام که بر آن دسـت نیـافته‌ام. اما حب الوطن من الأیمان خبری صـحیح است. اگر عنایت آن حضـرت اجازت معاودت فرمایـد، هرجا این دولتخواه اقامت نماید مدهٔ العمر به نشر مفاخر و مواهب و نثر مآثر و رغایب رطب اللسان و عذب البیان خواهد بود. میرزا ابو القاسم بابر نقود بسیار و اجناس بی‌شـمار و اسبان راهوار و استران نامدار (؟) و شتران قطارقطار و ملبوسات فاخر و مفروشات وافر ارزانی داشت و به مقتضای النـاس علی دین ملوکهم، امرا و ارکـان دولت و اعیان حضـرت تبرکات خوب و بیلاکات مرغوب گذرانیدنـد و میرزا ابو القاسم بابر محفه خاصه عنایت فرمود و مراسم تعظیم و مواجب تکریم تقدیم نمود و جناب شـیخ الأسلام اجازت یافته روبه‌راه آورده و در وقت عزیمت، مولانا محمود عارفی «۲۴۵» قصیده‌ای به مدح آن جناب به عرض رسانید و دو بیت خوب از آن قصیده ثبت افتاد:

بیت

مشتری رایا، فلک قدرا چو سوی شهر خویش‌از پی رجعت کنی پای عزیمت در رکاب

شعر شـیرینم ببر با خود که این تنگ شـکرهست در شـهر سـمرقند و بخارا تنگ یاب و جناب شـیخ الاسـلام چون به نواحی سمرقند رسید، اکابر و اشراف مراسم

---

(۲۴۴). برای ترجمه خواجه مولانای سـمرقندی ولد خواجه عصام الدین شـیخ الأسـلام ماوراء النهر ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳

ص ۱۹۸ و رشحات ص ۳۰۳.

(۲۴۵). ر ک برای وی به لطائف نامه فخری ص ۴۰ و دولتشاه ۴۳۹ و حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۵۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۶۶

استقبال و لوازم اعزاز و اجلال به‌جای آوردند و آن جناب بعد از چند سال، به سعادت و اقبال، در وطن مألوف اقامت نمود و میرزا سلطان ابو سعید جناب شیخ الأسلام را چندان لطف و احسان نمود و انعام و اکرام فرمود که در زمان سلاطین گذشته در ضمیر آن جناب نگذشته بود و همچنین میرزا ابو القاسم بابر در آن زمان که آن جناب در خراسان اقامت داشت صورت توقیر و احترام جناب شیخ الأسلام به نوعی بر صحیفه ایام نگاشت که مثل آن با اکابر جهان و اعاظم دوران واقع نتواند بود.

حاوی اوراق را بر خاطر خطور می‌کند که بعد از یورش ماوراء النهر، نوبت اول که میرزا سلطان ابو سعید ابواب مکاتبات مفتوح، داشته بود و عبد الکریم بکاول را به رسم رسالت ارسال نموده در مجلس ملاقات جناب خواجه مولانا را استدعا فرموده بود و آن جناب را توهّم آن بود که امیرزاده الوند پادشاه‌زاده ممالک آذربایجان که بر طرف دست چپ می‌نشیند، شاید که میان میرزا ابو القاسم بابر و آن جناب واسطه آید و این خبر در ماوراء النهر شایع شود که ترکی بر آن جناب تقدم کرد. میرزا ابو القاسم بابر ملاحظه این معنی به نوعی فرمود که صد یک آن هم در ضمیر هیچ صایب تدبیر خطور ننمود و آن‌چنان بود که میرزا ابو القاسم بابر در پیشگاه خرگاه که مسند پادشاه است خواجه مولانا را نشاند و خود بر طرف چپ پنج ذرع خالی گذاشته نشست و میرزا الوند را بر جانب چپ خود بنشاند و بر طرف دست راست خواجه مولانا، سادات و اغلانان و پادشاهزادگان پنج شش گز خالی گذاشته نشستند و امرای عظام عبد الکریم را به توره و ترتیب تمام درآوردند و او را از هیبت و عظمت حضرت شیخ الاسلام لرزه بر هفت اندام افتاده با دهشت تمام پیغام خود به موقف عرض رسانید و تبرکات و بیلاکات که آورده بود گذرانیدند. مقصود آن‌که پادشاه مغفور سعید این نوع احترام نسبت با جناب شیخ الأسلام ورزید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۶۷

بیت

برین رواق زبرجد نوشته‌اند به زرکه جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند و درین اثنا کسی از سمرقند آمد و از حاجی بیک که معتمد میرزا علاء الدوله [بود] و میرزا الغ بیک او را کوچانیده به سمرقند برده بود، نقل کرد که در بعضی مواضع از خزائن چیزی مدفون است و بعد از تفحص بسیار در باغ زاغان محقری پیدا شد و هرچند درپی رفتند چیزی دیگر نیافتند.

و درین ولا، امیرزاده الوند که مدت چند سال در محبت میرزا ابو القاسم بابر راه و رسم بزرگ داشت و پیوسته او را به زبان تعظیم و اکرام «دادام» می‌خواند بی‌اجازت به طرف سیستان بیرون رفت.

بیت

دلا مدار ز ابنای دهر چشم وفاکه در جبلت این همرهان مروّت نیست

وقایع سنه ستین و ثمانمائه ذکر ازدواج میرزا ابو القاسم بابر با کنیزک بیکی و دیگر قضایا

اشاره

میرزا ابو القاسم بابر، غره محرم مکرّم که منشاء عقد ستین و مبدء شهور آن سال نخستین بود، به رسم قوشلامشی عزیمت ولایت شافلان* فرمود و در آن فضای جان‌فزا چند دست شانقار سیر ساخته به خیر و سعادت معاودت فرمود و داعیه عقد ازدواجی از خاطر همایون سر برزد و پیش ازین از دختر خانه‌های خواهر خود کنیزک «۲۴۶» نامی را درنظر آورده بود. فتنه‌انگیزی که به حلقه زلف

تابدار سررشته

---

(۲۴۶). نسخه: گزل نامی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۶۸

فتنه را تاب می‌داد و به خم کمند جعد «۲۴۷» بر بند دل و جان عاشقان به یغما می‌برد.

سنبل گل پرستش به سلسله مشکین پای دل مسکین می‌بست و غمزه نرگس نیم مستش به الماس نیش مژگان رگ جان می‌گشاد. اما در دل می‌نشست. آفتاب از تاب عارض دل‌افروز او در خوی خجلت شرمسار و ماه از فروغ مهر رخسار او در تب غیرت نحیف و زار. سرو سهی از اعتدال قامت آن سرو آزاد به‌سان بنده شرمنده و شمشاد از لطایف آن قد صنوبر خرام بنفشه‌وار سر به پیش افکنده. میرزا ابو القاسم بابر به سبب آن‌که آن محبوبه خصم داشت، همت عالی او را نمی‌گذاشت که بی‌رخصت شرعی تصرف نماید و دامن طبیعت به لوث شهوت آلاید. در عشق آن شمع چون پروانه می‌سوخت و می‌ساخت و شب و روز در آتش محبت او چون موم می‌گداخت. عاقبت امرا خصم او را به مبلغها راضی ساختند تا او را طلاق داد و بعد از انقضای عده نکاح کرده جشنی پادشاهانه ترتیب نمودند و بزم خسروانه مهیا فرمودند. از فروغ چهره ساقی بزم طرب گلزار بود و از تاب شراب ناب رخسار خوبان به سان لاله‌ها سیراب می‌نمود. مغنی به نغمه چنگ خوش‌آواز چون چنگ باز مرغ از روی هوا فرود می‌آورد و به سماع ترروود از سر بلبلان شوریده علت سودا بیرون برد و میرزا ابو القاسم بابر دست دریا نوال به بذل اموال برگشاد و جهان را از بزم جمشید و جشن فریدون یاد داد و عالمیان از امواج دست دریا عطا حظی مستوفی گرفتند و خواص و عوام از مائده انعام و فائده اکرام نصابی وافر و نصیبی وافی یافتند.

و درین سال، مولانا شمس الدین محمد* عرب را از دار السلطنه هرات اخراج کردند و شرح این سخن آن است که مولانا محمد عرب درویشی نیک اخلاق بود و دامن عرض خود را با غراض دنیوی کمتر آلود. اما ریاست‌جوی بود و سخن فریبنده داشت و مردم هرات درباره او اعتقادی داشتند و همیشه در کوچه‌ها و بازارها پیاده سیر و طواف می‌فرمود و به هرکس می‌رسید در مقام پرسش و دلجویی می‌بود و خواهان آن‌که اکابر جهان و مفاخر زمان معتقد و منقاد او باشند. مدتی در زمان

---

(۲۴۷). بربند به معنی باهر است (فرهنگ آنندراج) و در اشتنگاس به معنی مجموع هم هست».

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۶۹

حضرت خاقان سعید این طریقه مسلوک داشت و بعد از آن حضرت، در زمان شاهزادگان همین نوع به سر می‌برد و روز به شب می‌آورد و چون میرزا ابو القاسم بابر بر سریر سلطنت متمکن گشت، خدمت مولوی را در خاطر می‌گذشت که آن پادشاه زیادت از زیادت ملتفت احوال او خواهد بود و او خود اصلا و قطعا میل صحبت مولوی نفرمود و مولانا را به اقتضای وساوس شیطانی و استدعای هواجس نفسانی عزم آن شد که در تغییر دولت سعی بلیغ نماید و مردم را متنفر سازد به امید آن‌که علاء الدوله به ولایت خراسان باز آید و مردم را به جانب میرزا علاء الدوله دعوت می‌نمود و به سلطنت او ترغیب می‌فرمود و از دولت میرزا ابو القاسم متنفر می‌ساخت و از هر طرف آوازه دروغی در می‌انداخت و ندانست که چراغ آفتاب به دم افسونگران فرو ننشیند و نور ماهتاب به فریاد هرزه درایان زوال نبیند و درین ولا، سید عبد اللّه نامی در شیوه سپاهیان از جانب لرستان به این ولایت آمده با خدمت مولوی همداستان شد و هم درین اثنا، شخصی را گرفتند که به رسم جاسوسی از پیش میرزا علاء الدوله آمده بود و جهت سید و مولانا مکاتبات آورده. چون شرح این احوال به سمع شریف میرزا ابو القاسم بابر رسید و بعد از تحقیق و تفتیش صورت واقعه یقین شد، مولانا محمد عرب را به طرف سیستان فرستادند و سید عبد اللّه را به جانب اندخود بردند و جاسوسک را بر دار کردند.

بیت

بداندیش هم در سر شر شودچو کژدم که با خانه کمتر شود

ذکر آمدن ایلچیان اطراف ممالک و شرح باقی واقعات و سایر حالات

میرزا ابو القاسم بابر، زمستان این سال، در مرکز دایره جلال و منشاء سلطنت و اقبال، یعنی دار السلطنه هرات قشلاق فرمود و پیوسته از احوال ملوک اطراف و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۷۰

گردنکشان اکناف استفسار می‌نمود. امرای عظام به موقف عرض رسانیدند که ایلچیان از اقصی ممالک روی امید به درگاه جهان پناه دارند و حاجات و ملتمسات عرضه می‌دارند. میرزا سلطان ابو سعید خواجه جعفر بازرکان را با تبرکات خوب و بیلاکات مطلوب ارسال نمود و سخنان محبت‌انگیز مودّت‌آمیز پیغام داده بود و از ولایت آذربایجان از پیش اولاد امیر طهرتن، قاصد و عرضه داشت آمد و سلطان محمد «۲۴۸» ولد سلطان مراد که فرمان فرمای مملکت روم بود ایلچی و مکتوب روان فرمود «۲۴۹» و صورت دولتخواهی بر لوح خاطر همایون تصویر نموده بود. چون ایلچیان به دار السلطنه هرات رسیدند و امرا خبر وصول ایشان را به موقف عرض رسانیدند، میرزا ابو القاسم بابر، در بارگاه همایون که غیرت‌افزای طارم گردون بود، بر سریر سلطنت بار عام فرمود و امرا و ارکان دولت ایلچیان را به یکبار درآوردند و فرستادگان به شرایط خدمت و آداب رسالت قیام نمودند و حاجات و ملتمسات خود معروض داشته مأمول به شرف قبول وصول یافت و همه را به تشریفات فاخر و خلعتهای گران مایه نواختی به واجب نموده اجازت مراجعت ارزانی داشت.

و درین ولا، امیرزاده الوند قاصد و عرضه داشت فرستاد و شرح وقایع که او را واقع شده بود اعلام داد. میرزا ابو القاسم بابر فرستاده او را انعام و اکرام فرموده احکام پادشاهانه ارسال نمود. مضمون آن‌که تا تواند با دشمنان کوشش نماید و اگر نعوذ باللّه پای حریف دولت به سنگ برآید بی‌دغدغه به این جانب آید و از هیچ جهت فکر و اندیشه ننماید.

و از جانب ولایت کابل و غزنین، از پیش رئیس قطب الدین که صاحب اختیار آن سرزمین بود عرضه داشت آمد مشتمل بر آن‌که بابانامی در آن ولایت سر برآورده بود و انواع فتنه و فساد و ظلم و بیداد می‌نمود و شخصی برداشته و

(۲۴۸). یعنی سلطان محمد ثانی المعروف به فاتح که بار سیوم از ۸۵۵ تا ۸۸۶ فرمانروایی کرد و در سنه ۸۵۷ قسطنطنیه را مفتوح ساخت زامباور ص ۱۶۰.

(۲۴۹). این مکتوب را منشآت فریدون بیک ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۷۱

ملواح ساخته «۲۵۰» که از اولاد میرزا مسعود است و با ملوک اطراف نرد محاربت می‌باخت و بر نواحی ولایات می‌زد و می‌تاخت. رئیس قطب الدین ناگهان بر سر او تاخته و اسباب جمعیت او را پریشان ساخته و بابا که رایات نخوت و شوکت می‌افروخت خود را به لطایف حیل به طرف هندوستان انداخت و رئیس قطب الدین التماس نموده بود که ضبط و دارایی آن مملکت به مفوّض باشد.

میرزا ابو القاسم بابر فرمود که حکومت تمام آن ولایات تعلق با میرزا خلیل دارد. هرچه او صلاح داند صواب همان خواهد بود.

و قاصد امیر خلیل آمده عرضه داشت که به قوت دولت قاهره تمام مملکت نیمروز مسخر شده اکنون شهر زمین داور که مرکز دائره آن ولایت است مفتوح گشت و ملک سلطان محمد که سردار ایل والوس نکودری «۲۵۱» است انقیاد نموده در سلک بندگان درگاه جهان‌پناه منتظم است. میرزا ابو القاسم بابر فرستاده را کمر شمشیر و کلاه نوروزی و دگله طلادوزی عنایت نمود و تشریفات

خاصه برای امیر خلیل ارسال نمود و نشان همایون ارزانی داشت. مضمون آن‌که «عنایت پادشاهانه مصلحت آن مملکت به عهده کاردانی او گذاشت. هر صورت که در آینه خاطر او روی نماید هر آینه باید که بر آن وجه عمل نماید.

و درین ایام حسن سپرباف نام سبعی شیعی در دار السلطنه هرات سب شیخین کرد و او را گرفته زبان او را سوراخ کردند و چون در مجلس شرع شریف گناه او ثابت شد مصلوب گشت.

و میرزا ابو القاسم بابر عزم بزم و نشاط انبساط فرمود و مجلس عیش و عشرت نمودار باغ جنت ترتیب نمود و چند روز آن بزم دل‌افروز رشک خلد برین و

---

(۲۵۰). مرغی است که به دام بندند آن را تا دیده دیگر مرغان بیایند و همین صواب است نه ملوح‌دلوح تلویحا اشار من بعید مطلقا بأی شی کان.

(۲۵۱). برای نکودریان ر ک به هاورث ج ۳ به امداد فهرست خصوصا به ص ۳۸۸ به بعد حاشیه برای این بحث که قراوناس و نکودریان یکی هستند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۷۲

غیرت‌افزای نگارخانه چین بود و جناب پادشاهی را خمار قوی شده به غایت ضعیف گشت و مزاج شریف عنان صحت از منهج استقامت برتافت و ضعف قوی بر ذات همایون استیلا- یافت و بیم آن بود که امید حیات منقطع گردد و امری که تدارک آن در حوصله امکان نگنجد واقع شود. امرا و ارکان دولت صلات و صدقات به فقرا و مستحقان رسانیده بندگان آزاد کردند و به یمن آن مبرآت شدت مرض روی به انحطاط آورد. اما همچنان آثار ضعف و نحافت ظاهر بود و گاهی در محفه نشسته به جوانب و اطراف می‌فرمود.

و در اواخر ماه جمادی الاولی میرزا بایسنغر ولد میرزا علاء الدوله که از دختر امیر یادگار شاه ارلات بود و مهد علیا گوهرشاد آغا او را محافظت می‌نمود و از اشراف خصائص انسانی که آن زیور نطق است عاطل و عاری بود

بیت

به نطق آدمی بهتر است از دواب‌دواب از توبه گر نگویی صواب وفات یافت و میرزا ابو القاسم بابر به مدرسه مهد علیا فرمود و به مراسم عزا قیام نمود و رسم آش و طعام و ختمات کلام ملک علام به‌جای آوردند.

و در این اثنا، به سمع اعلی رسید که در قلعه عماد مبلغی کرامند در موضعی معین مخزون است و امیر شیخ ابو سعید مقرر شد که به قلعه رفته تفحص نماید و خدمت امیر استاد رازه‌ای «۲۵۲» که در قلعه کار کرده بود همراه ساخته به مشهد رفت و به اتفاق سادات و قضات عازم قلعه شد و هرچند تفحص نمودند چیزی نیافتند.

و در اوایل جمادی الأولی، جناب ولایت مآب ارشاد انتساب مولانا سعد الدین کاشغری «۲۵۳» مریض شد و در غلیان مرض و صعوبت ضعف واقعه‌ای نقل

---

(۲۵۲). [ظاهرا رازی به معنای بنا و معمار است].

(۲۵۳). در رشحات (طبع لکهنوسنه ۳۰۸ ص ۱۱۷ تا ص ۱۳۳) ترجمه مفصل دارد از مولانا، در لطائف‌نامه فخری ۴۶ ذکر قبرش را دارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۷۳

کرد. مضمون آن‌که مرا میان بودن و رفتن مخیر ساختند. من نظر بر آن‌که اطفال صغیر داشتم بودن اختیار کردم و بعد از نقل این

واقعه به دو روز جناب شیخ بزرگوار سفر دار القرار کرد و چهارشنبه ششم جمادی الأخری از منزل دنیا به مأوای عقبی ارتحال نمود قدس سره و در جانب جنوب صحرای عیدگاه مدفون شد. «۲۵۴»

و در خلال این احوال، ذوذؤابه‌ای در جانب مشرق هنگام صبح تا نزدیک طلوع آفتاب به غایت بزرگ و مهیب می‌نمود و بعد از مدتی در جانب مغرب روشن و هویدا بود و انواع اراجیف در میان مردم مشهور و مذکور شد و میرزا ابو القاسم بابر از استماع این نوع حکایات اندیشه‌ناک شده به تحقیق احکام ذوذؤابه اشتغال نمود و چند روز واقفان آثار نجوم و کاشفان اسرار علوم به مجلس همایون تردد نمودند و در مقام تحقیق احکام بودند. عاقبت رایها بر آن قرار گرفت که تأثیر آن درین دیار نخواهد بود و صدق فرموده کذب المنجمون و رب الکعبهٔ به غایت ظاهر شد. چه واقعه ناگزیر میرزا ابو القاسم بابر در آن زودی روی نمود. چنانچه شرح آن محرّر شود.

ان شاء اللّه تعالی.

جمعی امرای عظام امیر غیاث الدین علی ترخان و امیر خسرو ترخان و امیر شیرحاجی و پهلوان حسین دیوانه و امیر حسن شیخ تمور به طرف ولایت استراباد رفته بودند و در آن حدود قشلاق نمودند. درین ولا از آن ولایت باز آمده به دار السلطنه هرات رسیدند و پیشکشها به عرض رسانیدند و میان جمعی امرا که از قشلاق آمده بودند و جمعی که در دار السلطنه ملازمت نمودند صورت نزاعی روی نمود و به آن رسید که از طرفین مردم خود را مکمل ساخته به باغ سفید آمدند و عزم رزم جزم کردند. میرزا ابو القاسم هنوز مریض بود و اثر ضعف ظاهر می‌نمود. میرزا سلطان سنجر آب تسکینی بر آتش آن فتنه نشاند و به حسن تدبیر نایره آن نایبه را که سر به آسمان کشیده بود فرونشاند و هر دو گروه را ملامت و نصیحت کرده صفا داد و نزاع که در میانشان قایم شده بود به یک سو نهاد.

---

(۲۵۴). نسخ: در جوار مزار فایض الأنوار شیخ زین الدین الخوافی رحمه اللّه در صحرای ...

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۷۴

و میرزا ابو القاسم بابر صحت یافته مرض بکلی زایل شد و قوت طبیعت غبار تغیر از دامن مزاج همایون افشاند و پای دولت در رکاب سعادت آورده سوار شد و به موضع جرغلنک* فرمود. پهلوان سید علی تیرانداز در حضور آن حضرت تیر پرتاب انداخت و از میلی که پهلوان قطب الدین تیرانداز ساخته بود به شست درست و ضرب راست گذرانید و میرزا ابو القاسم بابر جهان پهلوان را به لطف و کرم خوش وقت و خرّم گردانید.

و درین اثنا، از جانب سمرقند ایلچی رسید و تحفه و بیلاک که میرزا سلطان ابو سعید فرستاده بود گذرانید. از آن جمله زیج جدید سلطانی* بود که میرزا الغ بیک رصد کرده بود در برابر زیج ایلخانی که استاد الحکما خواجه نصیر الدین طوسی عمل نمود و رساله لب الألباب که خواجه ابو الوفاء خوارزمی* تألیف نموده بود و میرزا ابو القاسم بابر احوال میرزا سلطان ابو سعید استفسار نمود و فرستاده را به عین عنایت ملحوظ ساخته رخصت مراجعت داد.

و چون میرزا ابو القاسم بابر پیوسته به حقایق علوم و دقایق معقول و مفهوم التفات می‌نمود و مجلس همایون او به خوش‌طبعان جهان مشحون بود و سخنان از مشکلات فنون درمیان می‌افتاد و هرکس به قدر قابلیت آنچه می‌دانست برطبق عرض می‌نهاد، میان موالی که به اقتضای همت عالی ملازم مجلس همایون بودند مباحثه واقع شد که لفظ «فکر» که قدمای منطقیان به «حرکتین» «۲۵۵» و متأخران به «ترتیب امور معلومه» «۲۵۶» تفسیر کرده‌اند اختلاف عبارت میان این دو جماعت بنابر نزاع لفظی است یا خلاف معنوی، میرزا ابو القاسم بابر ائمه عظام و اعزه کرام که در دار السلطنه مقام داشتند طلب فرمود و از رای منیر ایشان استکشاف آن مبحث نمود.

جناب عالی، ملجاء الافاضل و الأهالی مولانا قطب الدین احمد القاضی الأمامی*

---

(۲۵۵). ر ک برای اینها به تهانوی ج ۲ ص ۱۱۲۰ به بعد.

(۲۵۶). ر ک به کتاب التعریفات الجرجانی (مصر سنه ۱۳۰۶) ص ۷۲: الفکر تربیت امور معاومهٔ للتأدی الی مجهول.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۷۵

مدظله العالی و مولانای اعظم، عمدهٔ العلماء مولانا شمس الدین محمد الجاجرمی و مولانا اعظم، قدوهٔ الفضلا مولانا نعیم الدین عبد الرحیم کاشغری حاضر شدند و این مبحث درمیان آمد بعد از مباحثه بسیار خدمت مولانا قطب الدین احمد الأمامی و مولانا شمس الدین محمد الجاجرمی «۲۵۷» نوشتند که مفهوم از حاشیه امیر سید شریف رحمه اللّه بر شرح مطالع* آن است که نزاع لفظی باشد حیث قال بعد تحقیق قول المتقدمین و المتأخرین فالنزاع انّما هو فی الأطلاق اللفظ لا بحسب المعنی و مولانا عبد الرحیم کاشغری نوشت که نزاع معنوی است.

مصرع

و انّ القول ما قال الأمامی

ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر به جانب مشهد مقدس و وصول به فیض اقدس

میرزا ابو القاسم بابر چون از حضیض اعتلال و ملال به اوج صحت و اعتدال صعود نمود و شفابخش وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ «۲۵۸» از شفاخانه وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ «۲۵۹» صحت کلی کرامت فرمود، آن حضرت عزیمت نهضت به جانب مشهد مقدس مصمم ساخت و پرتو التفات بر انتظام سپاه ظفر پناه انداخت و موکب ظفرنشان پنج شنبه بیست و پنجم ماه شعبان از باغ سفید به باغ مختار فرمود و ماه صیام به ادای طاعات و قضای واجبات قیام نموده هلال فرخ‌فال عید در آن مقام سعید،

مصرع

خم ابروی دلگشا بنمود و میرزا ابو القاسم بابر، بعد از ادای نماز و عرض نیاز به درگاه پادشاه کارساز

---

(۲۵۷). غالبا وی است مذکور در دولتشاه ص ۴۳۶.

(۲۵۸). سورهٔ الشعراء ۸۰.

(۲۵۹). الأسری ۸۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۷۶

بنده‌نواز، به باغ مختار عود نمود و جشنی پادشاهانه و بزمی خسروانه برای آن روز فیروز مهیا ساخته بود و چون میرزا ابو القاسم بابر در آن ایام از شرب مدام توبه داشت غیر از شراب ناب از اسباب فرح و سرور و طرب و حضور چیزی نامرتب نگذاشت و تمام شوال به سعادت و اقبال گذرانیده سیم ماه ذی قعده از باغ مختار نهضت فرمود و به صوب مشهد مقدس عزیمت نمود و چون موکب فلک احتشام به ولایت جام رسید فریاد و فغان دادخواه زیادت از زیادت بود و میرزا ابو القاسم بابر اصلا و قطعا التفات نمی‌فرمود و در آیینه خاطرهای صافی این صورت مستحسن نمی‌نمود و رایات منصور چهاردهم ماه مذکور در چهار باغ مشهد که داخل شهر است استقرار یافت و انوار عدالت بر اطراف آن ولایت تافت و روز دیگر به حمام درآمد و عزیمت زیارت حضرت امام علیه الصلوهٔ و السلام فرمود.

بیت

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویندپاک شو اول و پس دیده بر آن پاک‌انداز و عید اضحی در آن مقام مصفا قربانی و سایر آداب به‌جای آورد و یراق قشلاق در آن خطه اتفاق افتاد و زمستان در آن بلده سعادت‌نشان گذرانید و از ابر احسان کشتزار امید همگنان را سرسبز و سیراب گردانید.

بیت

بی‌آب شد سحاب ز باران جود اوآری فغان رعد بود از سخای او

وقایع سنه احدی و ستین فرستادن امرا به طرف ولایت نسا و باقی قضایا

اشاره

چون موکب ظفرنشان آن زمستان در بلده مشهد اقامت نمود و اهتمام تمام به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۷۷

انتظام احوال رعیت و زراعت ولایت نمود و به یمن مقدم همایون شهر مشهد به غایت معمور و آبادان بود و امرا و ارکان دولت در ظل ظلیل رأفت و عاطفت می‌گذرانیدند و سرداران ممالک خراسان انواع هدایا و پیشکش به موقف عرض رسانیدند و در این اثنا، رای اقالیم گشا اقتضا فرمود که جمعی امرا به جانب ولایت نسا و یازر* عزیمت نموده از آن سرحد برخبر باشند و قرعه اختیار به نام امیر نظام الدین احمد و امیر مبارز الدین حسن جاندار برآمد و امرای نامدار غره محرم عزیمت نمودند و تمام زمستان در آن حدود بودند و میرزا ابو القاسم بابر پیوسته ملازمت قبه و بارگاه حضرت سلطان خراسان علیه التحیهٔ و الغفران می‌نمود و روی نیاز بر عتبه علیه و سده سنیه می‌شود.

و در آن زمان که رایات نصرت آیات از دار السلطنه هرات عزیمت فرمود، میان جمعی امرا وحشت و نزاعی قوی بود و میرزا سلطان سنجر فی الجمله تسکین آن داد به نوعی که غزال مشکین فال قلم به شرح آن رقم زبان گشاد. اما هنوز چیزی باقی بود و آن معنی موافق مزاج همایون نمی‌نمود و ازین جهت پیوسته بر امرا قهر و غضب می‌فرمود و مقربان و ایچکیان امرا را نصیحت و ملامت کرده بر آن قرار دادند که به اتفاق به گنبد سلطان خراسان روند و عهد و پیمان بندند. از یک طرف امیر محمد خداداد و امیر شیر حاجی «۲۶۰» و امیر پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابو سعید و برادر او امیر حسینعلی و خواجه وجیه الدین سمنانی بر روضه سلطان خراسان درآمدند و صفای کلی کرده روح مقدس مروح امام را گواه کرده که مدهٔ العمر نسبت به یکدیگر بد نه‌اندیشند و در مقام غدر و مکر همدیگر نباشند و از طرفین عهد و پیمان بسته پیمان را به غلاظ ایمان مؤکّد ساختند.

مصرع

که آشتی به همه حال بهتر از جنگ است

میرزا ابو القاسم نشاط و انبساط نموده امرا را تعریف و تحسین فرمود و امرای

---

(۲۶۰). نسخه: شیر محمد حاجی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۷۸

نامدار طویهای بزرگ به رسم آشتی خواره ترتیب نموده و التماس تشریف حضور حضرت اعلی فرمودند و مضمون این مقام به زبان حال ادا می‌کردند.

بیت

چون مه درآ در منزلم تا بنگرد نظارگی‌جمشید بر خوان گدا، سیمرغ مهمان مگس

از ما چو واگیری قدم گردد وجود ما عدم‌ما ذره و تو آفتاب، ای تو همه ما هیچکس و آن پادشاه نیکو اخلاق سایه عاطفت و اشفاق بر سر بندگان دولتخواه انداخت و وثاق ایشان را به یمن مقدم همایون مشرف ساخت و در آن مجلس انس و حضور و بزم راحت و سپرور همه اسباب طرب مهیا بود غیر از شراب ناب که حضرت سلطنت مآب از آن توبه فرموده اجتناب می‌نمود.

مصرع

همه اسباب طرب بود و همین می‌بایست

و درین ایام، میان امیر محمد خداداد و امیر حسن شیخ تمور که سیورغال هر دو متصل به هم بود جهت محقر قریه‌ای نزاع شد و به آن رسید که در مشهد مقدس هر دو به دیوان اعلی رفتند و چون امیر محمد را سر به معارضه امیر حسن فرود نمی‌آمد، در اثنای مباحثه دشنام داد و چماق زد. امیر حسن در وقتی که امرا به بارگاه همایون آمدند و امیر محمد نیز حاضر بود، زانو زد و صورت واقعه به موقف عرض رسانید و میرزا ابو القاسم بابر متغیر شده به قهر برخاست و امیر محمد گستاخانه پیش رفته زانو زد و میرزا قهر فرموده چند چماق بر سر و روی او زد و او خود را در پای آن حضرت انداخت و امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابو سعید زاری و درخواست کردند و ایشان نیز دشنام شنیده لت خوردند.

و میرزا ابو القاسم بابر اکثر ایام به جانور پرانیدن و نشاط شکار میل می‌فرمود

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۷۹

و در اطراف و اکناف مشهد مقدس سیر می‌نمود و بعضی روزها که هوا خوش بود به کوه لخشك «۲۶۱» می‌رفت و از بام تا شام با غلبه و ازدحام در آن زیبا مقام توقف می‌افتاد و گویندگان خوش‌آواز و اصحاب طرب و ساز به نغمات دلگشا و نقرات جانفزا عقل را مدهوش و روح را بیهوش می‌ساختند و اسباب فرح و سرور و بزم عیش و حضور می‌پرداختند. روزی نصف النهار که امرای کبار و مقربان نامدار و ماهرویان خورشید رخسار در خدمت آن جمشید روزگار بودند و دست اعتبار در کمربند جوزا استوار کرده پای افتخار بر اوج ثریا می‌سودند، ناگاه درویشی ژولیده‌موی زیباروی، خوشخوی و دلجوی برفراز سنگی پیدا آمد که در اطراف آن سنگ از همه جوانب بندگان دولتخواه و ملازمان درگاه آن پادشاه بودند و ترجیعی غریب مشتمل بر بی‌اعتباری دنیا به آواز مهیب آغاز خواندن کرد و ترجیع بند این بود:

بیت

این همه طمطراق کن فیکون‌شمه‌ای نیست پیش اهل جنون «۲۶۲» و ترجیعی که زیادت از پنجاه بیت بود به ادا رسانید و خاطرها را به ملاحظه معنی و مضمون آن محزون گردانید و چون ترجیع تمام شد آن درویش ناپیدا شد و کسی ندانست که کی بود و کجا رفت.

بیت

او آب خضر بود از آن شد مگر نهان‌خود چشمه حیات بود از نظر نهان و درین ولا از جانب ولایت سبزوار درویش تقوی شعار، واقف مواقف عرفان، سالك مسالك ایقان، درویش بابا علی خوش مردان* قدس سره به

---

(۲۶۱). این کلمه را در فرهنگ آنندراج دارد اما نگفته است که نام کوهی است در مشهد مقدس.

(۲۶۲). در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۷۱ گفته است که عدد ابیاتش تخمینا به پنجاه می‌رسید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۸۰

مشهد مقدس آمده شرف ملاقات میرزا ابو القاسم بابر دریافت و انوار عاطفت آن پادشاه بر احوال آن درویش تافت و کمال تعظیم

نسبت با خدمت درویش تقدیم نمود و جمیع ملتمسات او را بر وفق دلخواه حکم فرمود و همچنین اشراف اطراف و عظمای علما و ائمه دانشور و افاضل هنرپرور به آوازه افاضت مبرت و اشاعت مکرمت احرام بارگاه سلطنت پناه بسته به مقصود مراد می‌رسیدند: جناب ولایت مآب شیخ صدر الدین محمد الرواسی* قدس سره به مشهد تشریف آورد و میرزا ابو القاسم بابر غایت اعزاز و اکرام و کمال تعظیم تقدیم فرمود و به صحبت شریف و حضور مبارکش تبرک و تیمن نمود و از ولایت خوارزم،

مصرع

درویش عزیز بی‌تکلف

اوزون صوفی که در ولایت ابیورد به موضع طژن ساکن می‌بود و سالها شرف صحبت خواجه ابو الوفا دریافته و پرتو صدق و صفا بر خاطر انور او تافته به مشهد آمد و میرزا درباره او تربیت و اکرام و عنایت و انعام فرمود و امیر شیخ ابو سعید شبی بزمی پادشاهانه و مجلس خسروانه ترتیب داد و التماس مقدم همایون نمود و جناب سلطنت مآب تشریف آورد و درویش عزیز اوزون صوفی را نیز حاضر ساختند و حضرت پادشاه درویش آگاه را نزدیک مسند سلطنت نشانده سخنان پرسید و او را از کلمات شوق‌انگیز و حکایات مودت‌آمیز اهل اللّه صاحب وقوف دید و اعتقاد آن حضرت در حق درویش زیادت شد.

و در آن سال، به حسب اتفاق مجذوبان ممالک آفاق از اطراف عالم در آن روضه مقدس مکرم جمع آمده بودند و صدر معظم شیخزاده پیرقوام که در حضرت سلطنت رسم و راه تمام داشت میل صحبت مجذوبان می‌نمود و جناب پادشاهی را نیز ترغیب می‌فرمود و یک دو نوبت این جماعت را در مجلس همایون حاضر ساخت و حضرت سلطنت چنانچه باید به حال ایشان پرداخت و چون شاه و گدا پیش آن جماعت یکسانند آداب صحبت سلاطین چه دانند و قیام به مراسم آن کی توانند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۸۱

شیخزاده هرچه خواست که شمع ضمیر منیر آن سوختگان صحبت درگیرد و صورت آن مجلس نقش ملایمی پذیرد میسر نشد. هرچند صفت کمال ربّ اشعث «۲۶۳» اغبر صفت حال ایشان می‌نمود، اما روزگار تیره آثار آن جماعت به‌سان زلف خوبان پریشان بود.

بیت

ای خوش آن هوشیار لا یعقل که بود از همه جهان غافل القصه میرزا ابو القاسم بابر آن زمستان در مشهد سلطان خراسان گذرانید و به دولت و سعادت آن فصل را به پایان رسانید و سیم ماه ربیع الثانی به عزم قوشلامشی عازم ناحیت رادکان شد و آفتاب هنوز در اوایل حوت بود و سخن مشهور اذا دخلت الشمس فی الحوت* فالبرد یموت در زمان برعکس می‌نمود. چه دم هوا احیای قوت سرما می‌کرد و سپاه شتا که سر خود گرفته بود باز می‌آورد. و در آن ایام از صبح تا شام چشم سحاب گریان بود و از شام تا بام غمام از پرده ظلام طوفان برف و باران می‌نمود و هرچند سرمای رادکان شهرتی دارد، اما در آن ایام از معهود درگذشته بود و برودت هوا اگرچه نصاب کمال داشت روزبه‌روز می‌افزود. و چون آن سال، به حسب اتفاق حوت از سالهای دیگر خنکتر می‌گذشت، آفتاب عالم تاب از دیدن روی اولی الألباب شرمسار و خجل می‌گشت. امیرزا ابو القاسم بابر چند روز نشاط شکار فرمود و پیوسته به جانور پرانیدن اشتغال می‌نمود. ناگاه آق شنقار که به حال او اهتمام داشت ناخن او شکست و خاطر همایون متغیر گشت و همان روز که این صورت روی نمود، موکب سلطنت به طریق ایلغار به جانب مشهد معاودت فرمود و جناب سلطنت مآب قرب سالی از ارتکاب شراب اجتناب نموده بود و به شرب مدام التفات و اهتمام ننمود و درین روز که از طرف رادکان باز آمد میل عیش و عشرت

---

(۲۶۳). اشاره است به حدیث شریف ربّ اشعث اغبر ذی طمرین لایوبه له لو اقسم علی اللّه لامره (نهایه ابن اثیر نسخه خطی کتابخانه

خود، و لسان العرب به ذیل اشعث).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۸۲

کرده اسباب طرب مهیا ساخت و پرتو التفات بر بساط نشاط انداخت.

ذکر ارتحال میرزا ابو القاسم بابر از سرای غرور و انتقال به مأوای سرور طاب ثراه

نبود از آدمی کس جاودانی‌چنین رفته است حکم آسمانی

گر از انسان کسی پاینده بودی‌ابو القاسم محمد زنده بودی مالک ملک بخش تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ «۲۶۴» با کمال استغنا و غایت عظمت و کبریا تبارک و تعالی که نسبت با آدمی تشریف خطاب مستطاب یا ابن آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی ارزانی داشته و رایت افتخار این طایفه را به اوج هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ «۲۶۵» برافراشته از مطلع آن نیر عالم‌افروز پرتو انتباه بر پیشگاه خاطر آگاه می‌افتد که علوشان و رفعت منزلت چنان عالی منقبتی برتر از آن تواند بود که میدان جولان او همین سرای فانی و تنگنای جسمانی باشند بلکه مضمار ظهور و اظهار و ایوان مکنت و اقتدار او حظایر جنانی و منازل روحانی جاودانی باید و شاید تا به موجب إِنَّ إِلَیْنا إِیابَهُمْ «۲۶۶» در نعیم آباد دار السلام با موهبت حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِی الْخِیامِ «۲۶۷» از مضیق محنت و تباهی به سعت رحمت نامتناهی معاودت فرماید و بعد از حصول این سعادت معرفت که مقصود از تعلق جوهری به آن پاکی با هیکل مکدّر خاکی همان توان بود روی التفات از همه جهات تافته از جمیع جسمانیات اعراض نماید و دیده بصیرت فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ «۲۶۸» یکباره به نظاره عالم ملکوت و مشاهده

---

(۲۶۴). سورة آل عمران ۲۶.

(۲۶۵). الأنعام ۱۶۵.

(۲۶۶). الغاشیة ۲۵.

(۲۶۷). الرحمن ۷۲.

(۲۶۸). سورة ق ۲۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۸۳

جمال و جلال حی لا یموت گشاید و جاودان فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ «۲۶۹» مستبشر و شادمان باشد.

بیت

عارفان را به جنّت ملکوت‌نبود جز جمال جانان قوت و اعراض کل نفس انسانی از تدبیر و تصرف پیکر جسمانی را موت خوانند و وقوع آن را اعظم مصائب دانند و اگرچه فی الحقیقه تمامی سعادت و کمال نفس به موت است و ازین جاست که قدمای حکما که انوار علوم از آفتاب هدایت انبیا علیهم السلام اقتباس نموده‌اند تعریف انسانی به «حیوان ناطق مائت» «۲۷۰» فرموده‌اند.

مصرع

نشنیده‌ای که هرکه بمرد او تمام شد

مقصود ازین مقال حال واقعه ارتحال و حادثه انتقال پادشاه سعید مرحوم معز السلطنه و الدنیا میرزا ابو القاسم بابر است و شرح واقع آن است که میرزا ابو القاسم صباح سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی در عین عشرت و کامرانی از چهار باغ مشهد در محفه نشسته ساعتی سیر فرمود و از راه عیدگاه معاودت فرموده در مجلس خاص بر سریر سلطنت قرار گرفت و اندک زمانی گذشته مزاج همایون متغیر گشت و بر بعضی امرا قهر کرده به غضب برخاست.

بیت

که شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست

---

(۲۶۹). القمر ۵۵.

(۲۷۰). رسالهٔ فی دفع الغّم من الموت ص ۵۲ حیّ (به جای حیوان).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۸۴

و مجلسیان بیرون رفته می‌گفتند خمار شهریار قوی شد و ندانستند که از دست ساقی حمام جامی خواهد نوشید که هرگز به هوش نخواهد آمد.

بیت

در بزم دور یک دو قدح درکش و برویعنی طمع مدار وصال دوام را و در همین روز چاشتگاه بلند آن پادشاه سعادتمند دانست که حال دیگر است و زمام عمر در قبضه قضا و قدر. به ادای شهادتین اهتمام نمود و از جمیع ملاهی و مناهی توبه نصوح فرمود و از غم آباد فانی به نعیم جاودانی و ریاض رضوانی رحلت نمود و به طریق مفاجا «۲۷۱» به حظایر قدس با بهشتی پیکران انس و الفت گرفت. إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «۲۷۲»

بیت

به یک ساعت به یک لحظه به یک دم‌دگرگون می‌شود احوال عالم نفیر عام از خاص و عام برآمد. فزع اکبر و نمودار روز محشر ظاهر شد و سیل خون از دیده‌ها چون رود جیحون گشت. سحاب به موافقت اصحاب تعزیت باران محنت از دیده‌ها روان ساخت و غمام به مشابهت خاص و عام سیل سرشک از چشمها فرو ریخت. رعد از فغان مشتاقان خروش در گنبد گردون انداخت و برق از آتش دل مهجوران آفاق پرشعله و شرر ساخت.

بیت

برآمد ابری از دریای اندوه‌فرو بارید سیل از کوه تا کوه آفتاب چرخ معالی از برج اقبال انتقال کرد و کوکب فلک سعادت از اوج

---

(۲۷۱). مخفف مناجاهٔ.

(۲۷۲). سورهٔ البقرهٔ ۱۵۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۸۵

جلال به حضیض وبال آمد. زهی سنگدلی کوه که از سختی این واقعه اختلال به استحکام او راه نیافت و زهی سیه‌رویی زمین که از استماع این خبر خاک خار و غیبت بر سر نکرد. چشم ستاره را چه افتاد که قطرات عبرات ریزان نساخت و سقف مرفوع را چه پیش آمد که باوجوداین تعزیت،

بیت

آسمان هم بر آن قرار خود استهم بر آن قطب و هم بر آن محور فرمان عمر سلطان زمان به عنوان کُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ «۲۷۳» مختوم شد.

بیت

دریغ آن‌که چون راندی بارگی‌نهادی زمین تن به بیچارگی

دریغ آن‌که چون برنشستی به رخش‌زدی نعل اسبش به گردون درخش روز دیگر نعش مغفرت مآب را به آیین دین نبوی و قوانین

شرع مصطفوی علیه الصلوة و السلام برداشته در گنبد مدرسه‌ای که حضرت خاقان سعید در جوار مزار فایض الأنوار حضرت امام علیه الصلوة و السلام ساخته و پرداخته بودند مدفون شد.

مصرع

فیا نعم مشهود و یا نعم مشهد و اطبای حاذق استعمال سمی از سموم احساس و قیاس می‌کردند و اذکیا «۲۷۴» استدلال می‌نمودند که قرب جوار حضرت امام که مسموم شهید شد بدین مناسب تواند بود.

---

(۲۷۳). الرحمن ۲۶.

(۲۷۴). حبیب السیر: اذکیا- اذکیا به معنی مردان تیز خاطر است و ازکیا به معنی صاحبان ذهن صافی.

پس هر در صواب است درین موضع.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۸۶

بیت

تلخی زهرش به کام مایه تریاک قرب‌سرعت نیش فطام موجب نوش فطن و العلم عند اللّه تعالی.

و در تاریخ این واقعه جناب اخوی فرماید:

تاریخ

آفتاب ملک با برخان نماندکی چنان خورشید پنهان درخور است

در ربیع ثانی و فصل ربیع‌لاله را ساغر زخون دل پر است

چرخ را گفتم جگرها چاک شددیده‌ها از اشک دامن پر در است

این چه حال است و چه تاریخ است و گفت«موت سلطان مؤید بابر است» میرزا ابو القاسم مدت ده سال به فر دولت و اقبال تمام خراسان و مازندران از سمنان و دامغان تا ولایت بدخشان و از ساحل جیحون و مرو و ماخان تا اقصای مملکت سیستان و زابلستان در حیز ضبط و قید ربط آورد و ممالک عراق و فارس مسخر ساخت و چون آفتاب سایه دولت بر آن ولایات انداخت و لشکر قیامت اثر به مملکت ماوراء النهر کشید و آثار تسلط و اقتدار در آن بلاد و دیار ظاهر گردانید.

بیت

ز چنگال شیران برون کرده ملک‌زکام نهنگان برآورده کام و به اخلاق حمیده و آداب پسندیده موصوف و معروف بود و دست دریا نوال او اموال جهان پامال کرده بخشش بی‌ملال او کام آمال برآورده انعام عام او چون

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۸۷

فیض غمام به خاص و عام رسید و جهان و جهانیان در پناه رأفت و عاطفت او آرمید و به فضایل نفسیه و خصایل انسیه آراسته بود و به سخنان فقرا و اهل اللّه میل عظیم می‌نمود و اکثر مواضع لمعات و گلشن‌راز و فواید فصوص الحکم بر لوح خاطر همایون می‌نگاشت.

بیت

زهی نیک بختی که او را خدای‌سوی نیک بختان شود رهنمای و با آن‌که سخنان دل‌نشان درویشان را به جان و جنان قبول کرده بود اصلا و قطعا از عقیده فطری و روش جبلی و مذهب آبای عظام و اجداد کرام عدول ننمود.

راقم سطور را بر خاطر خطور می‌کند و کفی باللّه شهیدا که روزی با خواص و مقربان نشسته بود و تنگه در دست دریا عطا گرفته و نوشته آن را خوانده فرمود که نام دوازده امام است. یکی از حضار گفت در کدام زمان بوده باشد. میرزا گفت به نام من است.

همان شخص گفت هرجا شما را نوعی اعتقاد دارند. آن پادشاه نیک اعتقاد گفت هرکس هر نوع اعتقاد دارد گوامی دار. من بر طریق سنت و جماعت ثابتم و مذهب امام اعظم ابو حنیفه دارم رحمه اللّه. و هرچند میرزا ابو القاسم بابر به حسب ظاهر در کار ملک و مال تغافل می‌نمود، اما از روی معنی در عواقب امور تأمل وافی می‌فرمود و در رعایت رعیت و قواعد سلطنت از هیچ دقیقه غافل نبود.

بیت

دبیر فلک کاحترامش نوشت‌به خورشید حل کرده نامش نوشت

ز تاج زرش یک زمرد سپهر که آن بود سرسبزی ماه و مهر

سراپرده او چو بر شد بلندرسن در گلوی کواکب فکند

بر اهل جهان کامران چون سپهرچو خورشید بر عالمی گرم مهر

خبر چون ز جودش به کان تاختی‌جگر پاره پاره برانداختی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۸۸

قلم تحریر اگر در رقم تقریر قضایا و مزایای میرزا ابو القاسم بابر شرح و بسط زیادت نمود، همانا آن را دو جهت ظاهر خواهد بود. یکی آن‌که زمان آن پادشاه عالی‌شان بیشتر از باقی سلاطین این خاندان بود و دیگر آن‌که سالها پرورده آن دولت و برآورده آن حضرت بود و در مجلس خاص در زمره اهل اختصاص انتظام داشت و به صنوف عنایت و فنون رعایت بر اقران سابق و بر همگنان فایق بود.

مصرع

دوستان عیب من بیدل حیران مکنید

ذکر جلوس میرزا جلال الدین شاه محمود بر سریر سلطنت به اتفاق ارکان دولت و اعیان حضرت

میرزا جلال الدین شاه محمود ولد رشید میرزا ابو القاسم بابر بود و غیر او فرزندی نداشت و او را در سن یازده سالگی به درد فراق مبتلا گذاشت و در همان روز که این واقعه روی نمود، امرا به تازگی عهد و پیمان بستند و بیعت کرده شاهزاده را به پادشاهی برداشتند و امیر حسینعلی را با تومان او به دار السلطنه هرات فرستادند و امرای عظام چند شبانروز به ختمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و مساکین قیام و اهتمام نمودند. دگر روز واقعه، ایلچیان که جناب سیادت مآب امیر نظام الدین عبد الکریم «۲۷۵» از ولایت ساری به درگاه پادشاه مرحوم میرزا ابو القاسم بابر فرستاده بود رسیدند و هدایا و پیشکش به عرض میرزا شاه محمود رسانیدند و آن موهبت غیبی را به فال نیکو دانستند و در همین روز، امرای یراق چنان دیدند که شیخزاده پیر قوام که به عالی مقام صدارت بلندقدر شده بود عازم ولایت مرو شده میرزا سلطان سنجر را استدعا نماید و امیر شیخ ابو سعید «۲۷۶» به طرف سرخس رفت که جمعی بی‌باکان که سربرآورده‌اند از بنیاد براندازد و شتران اردوی اعلی را مضبوط

(۲۷۵). از سنه ۸۵۶ تا ۸۶۵ در مازندران فرمانروایی کرد. ر ک برای وی به زامباور ص ۱۹۳.

(۲۷۶). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۷۳ گفته است که وی برادر بزرگ امیر حسین علی بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۸۹

سازد و امیر حسن جاندار به مشهد آمده شرف زمین بوس شاهزاده دریافت و رسوم عزا به‌جای آورد و روز دیگر به ولایت نیشابور که سیورغال او بود عود نمود و امیر حسینعلی از طرف دار السلطنه هرات عرضه داشت فرستاد و پیغام داد که در آن روز که خبر

واقعه جانسوز به هرات رسید شب هنگام میرزا سلطان ابراهیم که مدتی مدید به‌سان لعل در زندان کان محبوس بود خلاص شده خروج کرد و شرح آن خواهد آمد. ان شاء اللّه تعالی و امرای عظام بعد از هژده شبانروز که در مشهد به رسوم تعزیت قیام نمودند عزیمت صوب دار السلطنه هرات فرمودند و دوازدهم ماه جمادی الأولی از مشهد روان شدند.

و درین روز از جانب استراباد قاصد و عرضه داشت که امیر بابا حسن فرستاده بود رسید. مضمون آن‌که ولایت جرجان زمین به یمن دولت آن شاهزاده مضبوط است و منتظر اشارت می‌باشم که از درگاه همایون چه فرمان آید تا کمر انقیاد برمیان جان بسته به مضمون آن قیام نماید. امرا ایلچیان را که از ولایت ساری و استراباد و از پیش امیر محمد خداداد آمده بود نه همه را رعایت و عنایت فرمودند و عنایت نامه‌ها در صحبت ایشان ارسال نمودند.

و روز دیگر، از جانب امیر شیخ ابو سعید قاصد آمده مکتوب میرزا سلطان سنجر آورد. مشتمل بر آن‌که چون بر واقعه مذکور وقوف یافت می‌خواست که بی‌توقف متوجه شود، اما خبر آمد که امیر شیخ ابو الفضل با ایل ملش* می‌رسد. یک دو روز انتظار آن جماعت می‌برد و چون مرکب شاهزاده به تربت مقدسه جام رسید و شرایط زیارت آن فرخنده مقام به‌جای آورد از جانب ولایت تومان قاصد امیر غیاث الدین سلطان حسین آمد و به موقف عرض رسانید که آن سرحد به دولت شاهزاده به غایت مضبوط است و این بنده در مقام اطاعت مراسم جان‌سپاری و شرایط خدمتکاری به تقدیم خواهد رسانید و در این اثنا، شیخ‌زاده صدر که به استدعای میرزا سلطان سنجر به جانب مرو رفته بود باز آمد و گفت که از فحوای سخن سنجر چنان معلوم می‌شود که داعیه سرکشی و استقلال دارد و سر به متابعت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۹۰

کسی فرود نمی‌آرد.

و از طرف دار السلطنه هرات عرضه داشت امیر حسینعلی رسید مضمون آن‌که میرزا سلطان ابراهیم که خروج کرده بود با غلبه عظیم به طرف آب مرغاب بیرون رفت و شرح این حال از روی اجمال این است که میر رجب که داروغه شهر بود چون خبر واقعه هایله استماع نمود به نوعی سراسیمه و پریشان شد که از محافظت میرزا سلطان ابراهیم غافل گشت و شاهزاده فرصت غنیمت دانسته از باغ شهر بیرون آمده بر سرباره برآمد و به هر حیله خود را از شهر بیرون انداخت و به ارشاد ملهم دولت به خانه امیر نظام الدین احمد ترخان آمد که به وفور عقل کامل و ظهور بذل شامل معروف و موصوف بود. امیر احمد ترخان را کوکب به اوج اقبال برآمد و اختر آمال از افق مراد روی نمود و مراسم نیاز و نثار به تقدیم رسانیده آنچه در حوصله وقت گنجید به طریق پیشکش در خدمت گذرانید.

مصرع

جان به شکرانه درمیان آورد و از اجتماع بندگان دولتخواه ازدحام تمام حاصل شد و موکب همایون از دیوار پست بیرون آمده دامن کوه مختار لشکرگاه اختیار کرد و به استظهار عون آفریدگار اظهار شعار سلطنت فرمود. و درین اثنا، استماع رفت که از جانب مشهد، غلبه‌ای انبوه که دشت و کوه به ستوه آید رسید و متعاقب مدد می‌رسد. امرای عظام بر ازدحام و کثرتی که جمع آمده بود اعتماد تمام نداشتند و مصلحت وقت چنان دیدند که عازم جانب آب مرغاب و فاریاب «۲۷۷» شوند. میرزا سلطان ابراهیم که آیینه جهان آرای او به صیقل تأیید الهی جلا یافته بود، صورت حزم که محافظت آن بر ذمّت همّت ارباب دولت واجب است نمود و به رأی ثابت و عزم درست پای دولت در رکاب سعادت آورد و عنان جهان پیمای به دست

(۲۷۷). در جوزجان، ر ک برایش به لیسترینج ص ۴۲۵، محلش میان طالقان و شبرغان بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۹۱

بیت

در دست ما چو نیست عنان ارادتی‌بگذاشتیم تا کرم او چه می‌کند سپرد و نیمشب که صحن زبرجدی به انوار سیارات و ازهار ثابتات آرایش یافته و اجرام نورانی چون گوهرهای شب‌افروز از حقه آبگون گردون تافته بود نهضت فرمود و روی به راه، نگویم بل به محض لطف اله آورد و از آب مرغاب عبور نموده سپاه فراوان و لشکر بی‌پایان جمع آمدند و میرزا سلطان ابراهیم به عزم کشورگشایی و رسم فرمانروایی لوای سلطنت افراخته کارهای دولت ساخته شد.

و امیر حسینعلی به دار السلطنه هرات آمده میر رجب را به علت آن‌که میرزا سلطان ابراهیم را گذاشته که بیرون رفته گرفت و مبلغی کرامند از خاصه او مطالبه نموده وجوه بسیار حاصل کرده و از شهر و بلوکات به هر بهانه مبلغها به دست آورد.

و میرزا شاه محمود بیست و ششم جمادی الأولی در باغ مختار نزول فرمود و سادات و قضات و موالی و اهالی مراسم عزا به تقدیم رسانیدند و داغی که بر دلهای فگار بود تازه گردانیدند و میرزا شاه محمود باغ زاغان را مستقر سریر سلطنت ساخت و پرتو التفات بر حال سپاهی و رعیت انداخت.

ذکر وقایع گوناگون که از تأثیر گردش گردون بر بساط بوقلمون ظهور یافت

درین سال، از اختلال احوال و جفای روزگار صد هزار محنت و هوان به اقتضای قضای آسمان بر سر اهالی خراسان خاصه بلده هرات فرود آمد و به‌سان تیر دعای مظلومان طوفان بلا بالا گرفت و امواج محن و افواج فتن به درجه اعلی و مرتبه اقصی رسید و هرج و مرج و سلب و نهب در اقطار آفاق و اطراف جهان شایع گردید و از انعدام پادشاهی صاحب شوکت که به دفع مضرت مفسدت قیام تواند نمود سرّ

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۹۲

فرموده لو لا السلطان لأكل الناس بعضهم بعضا «۲۷۸» ظاهر شد و انتفای سلطانی وافر سیاست که منع جور ظالم از مظلوم تواند کرد حقیقت سخن ما یزع السلطان اکثر مما یزع «۲۷۹» القرآن معلوم گشت و در هر خیالی سودای استقلالی تمکن یافت و در هر دماغی اندیشه تغلب و تسلطی رسوخ پذیرفت و هر مقصوری «۲۸۰» قلعه و سوری فروگرفت و هر مقهوری و مأسوری چند خیره و چیره شده از خود ملکی و شاهی برساخت و هر فتانی در کنج ویرانه‌ای یا سرحد بیابانی مکنتی حاصل کرد و از خود نویینی و خانی برتراشید و هر گدایی پادشاهی و هر اسیری امیری شد و هر گزیری «۲۸۱» وزیری و هر خسیسی رئیسی گشت. سلامت و عافیت چون زه کمان گوشه گرفت و فتنه و آشوب چون نقطه مرکز بامیان آمد و مزاج جهان از امن و امان چنان ملول شد و به جور و جفا و محنت و بلا بر وجهی مایل گشت که سماک اعزل «۲۸۲» برخلاف عادت طبیعت سماک رامح گرفت «۲۸۳» و سعد اکبر «۲۸۴» سعد ذابح «۲۸۵» شد.

بیت

بگردید عالم ز آیین خویش که آمد عجب مشکلی سخت پیش

ز اندوه آن محنت جان گسل روان گشته از دیده‌ها خون دل

---

(۲۷۸). ر ک به مفید العلوم ص ۲۱۴.

(۲۷۹). ر ک به مفید العلوم ص ۲۱۲*.

(۲۸۰). مقصود به معنی کوتاه کرده شده است و به معنی منحصر (فرهنگ آنندراج).

(۲۸۱). به فتح کاف و به کسر نیز گفته‌اند به معنی پاکار و عسس و داروغه و روزبان (فرهنگ ناصری).

(۲۸۲). منزل چهاردهم قمر، ر ك به آثار الباقیه ص ۲۴۶ و کتاب الأزمنهٔ و الأمکنهٔ للمرزوتی ج ۱ ص ۱۹۲.

(۲۸۳). ستاره‌ای است قریب از سماك اعزل.

(۲۸۴). یعنی مشتری (فرهنگ آنندراج).

(۲۸۵). ستاره‌ای در بیست و دومین منزل قمر (آنندراج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۹۳

و حقیقت آن‌که خرابی عالم که بعد از وفات حضرت خاقان منصور بود، بعد از واقعه هائله میرزا بابر روی نمود و دار السلطنه هرات مصب عذابهای گوناگون و مهّب صرصر بلاهای متنوع شد و سوء المزاج پریشانی بر وجهی عارض گشت که از داروخانه تدبیر هیچ واقف خبیر شفا ممکن نبود و تمام خاص و عام بدان درد بی‌درمان گرفتار آمدند و در آن بیابان بی‌پایان حیران و سرگردان ماندند.

و اول بلایی که نازل شد و رعیت از زحمت آن به‌جان رسیدند قصه‌سرا «۲۸۶» شمار بود که امیر شیخ ابو سعید یراق و مصلحت چنان دید که بر هر سرا مبلغی رقم زدند و شهر را دو بخش کرده نوکران امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابو سعید هفتم جمادی الأخری به تحصیل آن مشغول شدند و مبلغی سنگین که تخمین کرده بودند به دو سه روز وصول یافت.

و قضیه دیگر دیوان شدن خواجه کلان بزکش و خواجه علی امیر خواجه بود و به اقتضای رای شرارت افزای امیر شیخ ابو سعید آن دو لئیم ذات و ذمیم صفات از تأثیر سیر اختران و دوران چرخ نامهربان دیوان شدند و به رفعت وزارت رسیدند و صورتی که در آیینه خیال محال می‌دیدند به عین الیقین مشاهده نمودند و آثار کفایت اظهار کردند. اولا محصولات موقوفات بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و سائر ابواب البر که حقوق فقرا و مساکین بود بکلی بار بستند و به تحمیل این بار ثقیل به یکبار دلهای بیچارگان شکستند و ثانیا آنچه از سراها گرفته «۲۸۷» بودند مضاعف ساختند. غلط گفتم اضعافا مضاعفه یکی را نه جمع کردند و تحصیلات نوشته محصّلان غلاظ شداد در کار شدند و تحمیلات واقع شد که نطاق نطق از شرح و بیان آن تنگ آید و کمیت سرکش قلم را از تحریر رقم آن پا به سنگ.

---

(۲۸۶). حبیب السیر: سرشمار ج ۳ جزو ۳ ص ۱۷۴، دستور الوزرا ص ۳۶۴.

(۲۸۷). حبیب السیر: آنچه به رسم سرشمار گرفته بودند هر دیناری را ده دینار جمع نموده تحمیلات در قلم آوردند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۹۴

قطعه

بلایی که نازل درین شهر شدبگویم همه موجب آن ترا

بسی سالها بود کاسوده بودبه اقبال شه بابر این شهر ما

چو شاکر نبودیم ما لاجرم‌اسیر امیری شدیم از قضا

خرابی کن و خام چون طبع می‌جگرسوز و زر بر چو نرد دغا

همه کار او کندن و سوختن‌نه بیم از خدا و نه از کس حیا و چون مبلغی که امیر شیخ ابو سعید تخمین کرده بود امکان تدارک نداشت آتش ظلم اشتعال یافت و دخان جانسوز از خان و مانها برآمد و وقوع فزع اکبر و نمودار دشت محشر ظاهر شد.

قطعه

چو روز قیامت گریزان شده‌پدر از پسر، اقربا زاقربا

همه خسته و مرهم از دست دورهمه غرق و بیگانه از آشنا

نه کس را گناهی بجز زندگی‌نه کس را پناهی بغیر از خفا «۲۸۸» عافیت چون عنقا روی درکشید و رفاهیت چون کبریت احمر و رواج کار اهل هنر ناپدید گردید و خلقی بسیار خانه و اهل و عیال گذاشته فرار نمودند و جمعی کثیر به زخم شکنجه به هلاکت رسیدند.

قطعه

بیفشرد در ناخن غنچه خون‌که بود از شکنجه تنش در عنا

تهی دست چون سرو در تخته بنددرم‌وار چون سکه خورده قفا

---

(۲۸۸). خفا (به فتح خا) به معنی پوشیدگی است و به معنی پوشش، خفا (به کسر) نیز به معنی پوشش است و هرچه بدان چیزی را پوشند از گلیم و جز آن (فرهنگ آنندراج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۹۵ مدارس چو رسم کرم مندرس‌مکارم سیه‌رو چو دست قضا و هرچند باقی امرا به اشارت و کنایت در دفع و منع این قضیه مبالغه می‌نمودند خدمت شیخ ابو سعید خودرای عاقبت نااندیش در تحصیل مبلغ مبالغه می‌افزود. بسیار عورات سرها برهنه و مویها باز کرده به دیوان آمدند و فریاد و فغان به آسمان رسانیدند و به هیچ‌جا نرسید.

بیت

از درد دل خلائق بسیار پیش اوفریاد کرده بود و به جائی نمی‌رسید چون رعایا از همه‌جا نومید شدند روی عجز و نیاز به درگاه چاره‌گر کارساز آوردند و دست دعا و اضطرار به حضرت کبریا برآوردند و به موجب وعده أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ «۲۸۹» فریادرس درماندگان دستگیری کرد و داد مظلومان داد.

این معنی در خاطر امیر شیرحاجی صورت بست که میرزا شاه محمود را بیست و یکم جمادی الأخری نیمروز از باغ زاغان به شهر آورد و منادی کرد که هیچ آفریده

مصرع

از وجه سرا شمار چیزی ندهد و هرچه داده باشند بازستانند و هرجا نوکران امیر شیخ ابو سعید را یابند جهات او را غارت کنند. نوکران شیخ ابو سعید غارت یافته جان به هزار حیله از آن ورطه بیرون بردند و تمام امرا که از کردار و گفتار او به تنگ آمده به مخالفت او موافقت نمودند و یکدل و یک زبان شده به شهر آمدند و آن شب پاس داشتند. روز دیگر که شیر سوارگردون تیغ لعل پیکر از قراب خاور برکشید و سپر شنگرفی از روی سپهر زنگاری برآورد، امیر شیخ ابو سعید که خود را قرا ارسلانی ساخته بود طریق

---

(۲۸۹). سورة النّمل ۶۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۹۶

روباه‌بازی پیش گرفت و اول صباح که شام عمر او بود شعار مخالفت اظهار کرد و به اتفاق برادر خود حسینعلی از طرف باغ دشت ظاهر شدند و در دامن کوه باولیکاه برادران از دره دو براران بیرون رفتند و از جانب شهر، امیر شیر حاجی با غلبه‌ای انبوه که تمام دشت و کوه از زلزله آن به ستوه آید در قفای او، از دره مذکور گذشت و هجوم عوام به مرتبه‌ای بود که عبارت خامه و استعارت نامه از شرح آن هنگامه عاجز است و هر دو گروه در شمال کوه مختار به هم رسیده نایره جنگ و جدال التهاب و اشتعال یافت و امیر شیخ ابو سعید که با شیر ژیان و ببردمان «۲۹۰» لاف مصاف می‌زد، از نحوست طالع و شآمت کفران نعمت، به قتل آمد و سپاه ظفرنشان تن او را از جان و جان خود را از اندیشه بغی و طغیان او پرداختند و سر او را که داعیه سرکشی و سودای گردن افرازی

داشت به تیغ بی‌دریغ جدا کرده تاج دروازه ملک «۲۹۱» ساختند.

من سلّ سیف البغی قتل به

بیت

گر از کوه پرسی بیا بی‌جواب که شاخ خطا میوه ندهد صواب

سرانجام گوهر به کار آوردهمان میوه تلخ بار آورد و اهالی دار السلطنه هرات را سرور و ارتیاح و حضور و انشراح تمام حاصل شد. و درین سال، از معظم وقایع قتل امرای ترخانی است و بیان این سخن آن است که در اثنای این احوال پیوسته از جانب آب مرغاب خبر می‌رسید که میرزا سلطان ابراهیم را در آن طرف غلبه و ازدحام تمام در سلک خدام انتظام یافته و عنان عزیمت به صوب دار السلطنه هرات تافته و پیش میرزا شاه محمود، صاحب اختیار مملکت امیر شیر حاجی بود. امرای ترخانی به اتفاق امیر نظام الدین احمد با امیر

---

(۲۹۰). نسخه: ببربیان. ببربیان درنده ایست که دشمن شیر باشد (فرهنگ آنندراج).

(۲۹۱). در شمال هرات و لیسترینج ص ۴۰۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۹۷

شیر حاجی در باب مصلحت این دو پادشاه زاده مشورت کردند و قرعه اختیار این کار به حسن تدبیر مهد علیا گوهرشاد آغا موقوف داشتند. چه هر دو شاهزاده را نسبت با او یکسان بود. عاقبت رای بر آن قرار گرفت که میان ایشان صلح شود و بدین مهم ترکان شاه از نوکران مهد علیا که محل اعتماد بود عزیمت نمود و از تمام امرا مکاتبت برده بود.

درین اثنا، بعضی مردم بد سیرت شیطان سریرت آغاز فتنه و فساد کرده در خاطر امیر شیر حاجی نشاندند که میل و محبت مهد علیا نسبت با میرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم چون تاب آفتاب بر همه عالم روشن است و اتفاق امرای ترخانی موجب مزید اشراق آن است «۲۹۲» و امرای ترخانی را از کثرت اعوان و انصار و خیل و حشم بسیار کجا در خاطر می‌گذشت که به هیچ حیله و تدبیر پیرامون ایشان توان گشت. امیر شیر حاجی به غایت متوهم شد و دست سعی از آستین اجتهاد بیرون آورد و از بیم آن‌که امرای ترخانی او را شام دهند ایشان را چاشت خورانید و سلخ جمادی الأخری به اتفاق پهلوان حسین دیوانه با نوکران مقرر کردند که هرگاه امرا به رسم کنگاش در کوشک باغ زاغان درآیند و نوکران فرصت یابند دستبردی نمایند.

امرا به کوشک آمدند و امیر احمد فیروزشاه آگاه شد که طرح مجلس دیگرگون است. خود را به بهانه بیرون انداخت. به درآمدن او همان بود و تیغ بی‌دریغ در قتل ترخانیان همان. امیر اویس ترخان و ولد او یوسف ترخان و امیر خسرو ترخان را زخمی چند کاری زدند. امیر اویس طبق پیش‌داشت و کارد در دست به گوشت خوردن مشغول که این صورت روی نمود. امیر اویس با وجود زخمها از جای برخاست و در امیر شیر حاجی آویخت. نوکران امیر شیر حاجی غلبه کردند. امیر اویس را چون کارد به استخوان رسید کاردی که در دست داشت کار

---

(۲۹۲). حبیب السیر. وفور اخلاص و دولتخواهی امرای تزخانی نسبت به آن ستر عظمی امری مقرر و معین.

لاجرم تدبیری می‌باید اندیشید که سررشته اختیار از قبضه اقتدار بیرون نرود. امیر شیر حاجی از رو به بازی زمانه متوهّم شده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۷۹۸

فرموده بر شکم امیر شیر حاجی زد و زخمی گران بدو رسید و امیر اویس و فرزند او یوسف و امیر خسرو را شهید کردند. امیر شیر حاجی به واسطه زخمی که از کارد خورده بود در روی افتاد و جمعی او را کشته انگاشته به مردگی گذاشتند و امیر غیاث الدین

على ترخان را زخمى عظيم رسيده به لطايف حيل از آن غرقاب به ساحل نجات رسانيد و امير محمد ترخان پناه به پهلوان حسين ديوانه برد.

مصرع

كالمستجير من الرمضاء بالنّار*

و همراه او از كوشك بيرون رفت و آن بى‌انصاف چنان جوانى را بى‌موجبى به قتل آورد و راه خواف كه سيورغال او بود پيش گرفت و امير نظام الدين احمد كه از آن قتلگاه بيرون رفته بود، از راه زيارتگاه* عزيمت ولايت تون نمود كه امير سلطان حسين «۲۹۳» برادر او آن‌جا حاكم بود. در اثناى راه، پهلوان حسين پيش آمد و به جاى سلام و پيام سخن سهام و حسام درميان آوردند و معامله از مجامله به مجادله كشيد و كار به مقابله و مقاتله رسيد و پهلوان حسين غالب آمده امير احمد كشته شد. «۲۹۴»

مصرع

افسوس از آن امير صاحب تدبير و امير غياث الدين محمد ترخان و مولانا احمد يساول از ميان آن فتنه به كنار آمده روى اميد به جانب ميرزا سلطان ابراهيم آوردند و شرح واقع را به عرض رسانيدند. ميرزا سلطان ابراهيم شرح احوال استماع نموده به قوت فطانت استدلال نمود كه اين همه بدايع گوناگون كه نقش‌پرداز كارگاه كن فيكون به ظهور مى‌آورد طلسم گنج دولت اوست.

و امير شير حاجى چون كارى بدين هولناكى ارتكاب نمود ميرزا شاه محمود

---

(۲۹۳). روضة الصفا ج ۶ ص ۲۴۷: على سلطان.

(۲۹۴). حبيب السير: امير احمد فيروزشاه كه به مكارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشيد.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۷۹۹

را از باغ زاغان به شهر آورده به حصار اختيار الدين درآمد و مهد عليا گوهرشاد آغا را نيز درآورد و در مدرسه حضرت خاقان سعيد «۲۹۵» ساكن ساخت. فاما امير شير حاجى قوى ضعيف و سخت سست و نيك بدحال بود و به علاج مزاج و استراحت جراحت اشتغال نمود و پيوسته خبر مى‌رسيد «۲۹۶» كه ميرزا سلطان ابراهيم عزم رزم و پيكار و آهنگ جنگ و كارزار دارد و ميرزا شاه محمود به باغ مختار فرود آمد و چون شهر خالى ماند، «۲۹۷» جناب فضايل مآب، مولاناى اعظم، علامۀ العالم، قاضى قطب الدين احمد الأمامى «۲۹۸» به اشارت مهد عليا اولا حصار اختيار الدين را مضبوط ساخته و به دروازه‌ها رفته مستحفظان تعيين كرد و در شهر منادى فرمود كه هركس دست تطاول دراز كند و پاى از حدّ خود فراتر نهد موجب قتل خواهد بود و به حسن التفات آن بزرگ، دار السلطنه هرات مضبوط شد.

ذكر جلوس ميرزا سلطان ابراهيم بر سرير سلطنت مملكت خراسان

قال اللّه سبحانه و تعالى وَ لَقَدْ آتَيْنا إِبْراهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عالِمِينَ. «۲۹۹» عنايت حضرت آفريدگار چون رايت وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا «۳۰۰»

---

(۲۹۵). در حبيب السير اضافه دارد كه: در برابر آن قلعه است. روضات الجنات: به مدرسه شاهرخ ميرزا به پاى حصار در روضۀ الصفا (ج ۶ ص ۲۴۲): امير شير حاجى ... شاه محمود را به قلعه اختيار الدين درآورده مهد عليا گوهرشاد آغا نيز به استصواب او به شهر درآمد و در مدرسه خاقان سعيد ساكن گشت.

(۲۹۶). در حبيب السير گفته است كه بعد از روزى چند كه جراحت شكم امير شير حاجى التيام يافت خبر رسيد.

(۲۹۷). ایضا: و هرات از امرا و ارکان دولت بابری عاری ماند.

(۲۹۸). برای ترجمه قاضی قطب الدین احمد (متوفی ۵۷۸) ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۸.

(۲۹۹). سورة الأنبیا ۴۸.

(۳۰۰). سورة النّسا ۱۲۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۰۰

برافراخت خلعت اجتبای ان ابرهیم کان امّة قانتا للّه حنیفا مرتب ساخت و ارادت قادر مختار چون و جنات کاینات را به انوار عدل و احسان برافروخت خرمن پندار مخالفان را هم به آتش ظلم و طغیان ایشان درهم سوخت. وفور عنایت الهی چون رقم اختصاص بر ناصیه سعادتمندی کشد محتاج ازدیاد لشکر و اسباب دیگر نباشد و جنود تأیید نامتناهی چون معاونت صاحب دولتی نماید موقوف خیل و حشم و طبل و علم نشاید و نباید.

موافق این مقال حال فرخنده مآل میرزا سلطان ابراهیم است که چون از حبس خلاص یافته به طرف آب مرغاب بیرون رفت، در آن‌جا بسی معارک و مهالک گذرانیده به صنوف حادثات و فنون واقعات مبتلا گشت و باز عنایت الهی اسباب سلطنت و پادشاهی مهیا گردانید و بعد از انواع مشقت و زحمت به سریر سلطنت رسانید و موکب سلطنت انتساب از نواحی آب مرغاب عزیمت نمود و منازل و مراحل پیمود تا صباح سه شنبه هفتم ماه رجب نزدیک باغ مختار رسید و میرزا شاه محمود تنگ اسب فرار برکشید و عازم صوب مشهد گشت و امیر شیر حاجی به طرف حصار نیره تو بیرون رفت و در همین روز میرزا سلطان ابراهیم به اسعد فال و ایمن حال نصف النهار در باغ مختار

مصرع

به طالعی که شود مشتری ازو مسعود نزول فرمود و جمعی از سپاه ظفر پناه در قفای گریختگان به رسم «۳۰۱» تکامشی رفتند. ملک قاسم ولد امیر اسکندر «۳۰۲» ترکمان و دولت گلدی طغائی «۳۰۳» و قرامان ترکمان و حاجی خلیل و برادر او حاجی عبد اللّه را گرفته آوردند و ملک قاسم و قرامان به شفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا خلاص شده باقی به قتل آمدند و جمعی که

---

(۳۰۱). به معنی عجلت و تعاقب است ر ک به لغات نوائیه ص ۲۱۶.

(۳۰۲). حبیب السیر: اسکندر قرا یوسف (ج ۳ جزو ۳ ص ۱۷۶).

(۳۰۳). ایضا: کیلدی طغای، روضة الصفا: کلدی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۰۱

در عقب امیر شیر حاجی رفته بودند به او رسیده جنگ سخت کردند و بر دست او زخمی رسیده مجروح به حصار نیره تو رفت.

و میرزا سلطان ابراهیم بر تیسیر این فتح نامدار شکر مواهب آفریدگار به ادا رسانید و اعیان حضرت را از ابر عنایت و باران عاطفت خرم و تازه گردانید و بر سریر سلطنت آبا و اجداد عظام مقام و آرام فرمود و انواع احسان و اکرام نسبت با خواص و عوام لطف و کرم نمود در تهنیت جلوس همایون این شبه در سلک عبارت انتظام یافت. «۳۰۴»

رباعی

شاهی که به عدل دستگیر ملک است‌چون دولت و بخت ناگزیر ملک است

بنشست چو بر سریر شاهنشاهی‌تاریخ «جلوس بر سریر ملک» است و میرزا سلطان ابراهیم در آن بلده دلگشا و خطه جانفزا استقرار فرمود و از آسیب حوادث زمانه چندگاهی برآسود و خواجه شمس الدین «۳۰۵» محمد بخاری به شرکت خواجه سعد الدین محمد صاحب دیوان «۳۰۵» شدند و مال اودئیل «۳۰۶» و زر لشکر به قدغن تمام مستخلص گشت و اواسط ماه شعبان، میرزا سلطان ابراهیم

به عزم رزم میرزا شاه محمود عزیمت نمود و داروغگی شهر را به جانب امیر قرابهادر که از مخصوصان میرزا علاء الدوله بود عنایت فرمود و چون اعتماد کلی برجانب مولانا احمد یساول داشت کوتوالی حصار اختیار الدین را به عهده کاردانی او بازگذاشت و

(۳۰۴). ازین کلمه ظاهر است که این رباعی از مصنف کتاب است و در حبیب السیر گفته است: یکی از فضلا این رباعی در سلک نظم انتظام داد.

(۳۰۵). در حبیب السیر و دستور الوزرا ص ۳۶۷ ذکر این دو (خواجه شمس الدین و سعد الدین) را دارد. در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۵۲ «مولانا محمد بخاری معماری» نوشته است به‌جای خواجه شمس الدین محمد بخاری.

(۳۰۶). اود به معنی گاو است یعنی سال گاو.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۰۲

چون مولانا نوبتی دیگر این کار کرده بود، این کرت هرچه در کار بود به دست آورد و توکل کل بر عنایت حضرت عزت نموده به قلعه درآمد.

ذکر محاربه میرزا سلطان ابراهیم و میرزا شاه محمود

سابقا مذکور گشت که میرزا شاه محمود از باغ مختار به صوب مشهد عزیمت نمود و چون به سعادت آن مقام متبرک استسعاد یافت امرای پادشاه مرحوم میرزا ابو القاسم بابر از اطراف ممالک خراسان پیش ولد رشید او جمع آمدند و به اتفاق العود احمد «۳۰۷» خوانده عازم تسخیر دار السلطنه هرات شدند. چون میرزا سلطان ابراهیم بدین معنی وقوف یافت و آوازه عزیمت سلطان ابو سعید نیز رسید متوجه صوب مشهد گشت و صاحب اعظم خواجه وجیه الدین اسماعیل سمنانی «۳۰۸» که سالها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله و وزارت و امارت میرزا ابو القاسم بابر کرده بود و درین ولا- از میرزا شاه محمود روگردان شده پناه به این درگاه آورده بود «۳۰۹» گرفتند و بعد از شکنجه بسیار در ولایت فوشنج به قتل آمد و میر رجب* که داروغه هرات بود و مدتی میرزا سلطان ابراهیم را محبوس می‌داشت، به واسطه تقصیری که در خدمتکاری کرده بود، به موافقت خواجه وجیه الدین، متوجه شهر عدم شد.

و در نواحی قصبه کوسویه نزدیک رباط امیر شاه ملک آن دو لشکر جرار آن دو دریای خونخوار به هم رسیدند. بهرام تیغ‌گذار از مهابت آن کارزار تیغ از دست انداخت و سماک رامح نیزه خطی خود ساخت. صفدران آن دو لشکر چون دریا

(۳۰۷). ر ک به کتاب الشعر از ابن قتیبه طبع لندن، ص ۱۹۴ که آن‌جا مالک بن نویره اولین قائل این جمله است.

(۳۰۸). دستور الوزرا ص ۲۶۴: وجیه الدین محمود بن اسمعیل.

(۳۰۹). منظور آن‌که به سلطان ابو سعید پیوسته بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۰۳

زره‌پوش گشتند و به‌سان آسمان جوشن‌ور شدند و به عزم رزم و آهنگ جنگ صف کشیدند. پرتو خنجر در غبار آوردگاه از لمعان برق میان ابر سیاه حکایت می‌کرد و زبان سنان در قبضه مبارزان از شهاب ثاقب سخن می‌گفت. صوت نای رویین به مسامع ساکنان قلعه قلعی افلاک رسیده و صدای کوس حربی صور اسرافیل در جهان دمیده

بیت

ز غریدن کوس حربی زدورگمان بود کامد سرافیل و صور

گره در گلوها فروبست گردز بی خونی اندامها گشت زرد

ز فریاد و افغان چون رستخیزبه وحش بیابان درآمد گریز افواج آن دو لشکر در کوشش آمدند و چون امواج بحر اخضر جوشش برآوردند. تیرها چون سپاه ملخ فضای صحرای هیجا را سیاه کرده نقاب کحلی بر رخسار آفتاب می‌بست و پیکانهای آبدار چون پند دلپذیر ناصحان در دلهای مبارزان می‌نشست و باد حمله دلاوران حلقه‌های زلف زره را از هم می‌گشاد و سرشک خون یلان طره قیرگون پرچم را رنگ بقم می‌داد. طاووس امان از جلوه باز ایستاده چون زاغ کمان گوشه گرفت و شاهین اجل پروبال گشاده مرغ روح را صید می‌کرد. از غبار سم سمند جهان نورد روی هوا فلک اغبر شد و از خون دل شیرمردان در نبرد روی زمین کان یاقوت احمر گشت. عاقبة الأمر

ستیز دو لشکر چو از حد گذشت‌زمانه یکی را ورق درنوشت ابتدا سپاه میرزا شاه محمود غالب شده میمنه و میسره مخالف را برداشتند و الجا گرفته متوجه دار السلطنه هرات گشتند اما قلب منقلب نشده در مقام خود آرام داشت و به حکم الامور بخواتیمها امیر نظام الدین احمد ترخان که در کمال پردلی آیتی و در میان لشکر منصور رایتی بود از قلب حمله کرد و به یک دستبرد بهادرانه و به یک حمله دلاورانه جمله لشکر مخالف را از پای درآورد و برادر او یعقوب ترخان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۰۴

را زخم تیغ بر روی آمده روی از جنگ برنتافت و همچنان به جنگ مخالفان می‌شتافت و به زخم تیر و شمشیر هر طرف که می‌تاخت دشمنان را دو یکی و یکی دو می‌ساخت و بعد از آن‌که میرزا ابراهیم سلطان بکلی مغلوب شده بود باز به سعی امیر احمد ترخان غالب گشت و میرزا شاه محمود دیگر بار به راه فرار عازم صوب مشهد شد و امرا و سرداران او در قید اسار گرفتار آمدند.

بیت

زهر سو کشان دشمنی چون نهنگ‌به گردن در افسار یا پالهنگ و غنایم بسیار در قبضه تصرف سپاه ظفر شعار آمد و میرزا سلطان ابراهیم شکر مواهب الهی و مکارم نامتناهی به‌جای آورده متعاقب گریختگان به جانب مشهد روان شد و خبر فتح روز دوشنبه بیست و پنج شعبان چاشت بلند به دار السلطنه هرات رسید که میرزا شاه محمود غالب شد و بعد از زمانی مردم بسیار آمدند که میرزا سلطان ابراهیم مظفر و منصور گشت و در همین روز نصف النهار قاصد میرزا سلطان ابو سعید رسید و نشانها به نام اکابر آورد که فردا صباح به فوز و نجاح رایات نصرت آیات نزول اجلال می‌فرماید.

بیت

آن یکی می‌گفت فردا می‌رسد سلطان عصرخواب برفت امشب از چشمم که فردا کی رسد و مولانا احمد یساول و امیر قرابها در اختیار حصار اختیار الدین کرده به قلعه درآمده بودند و تمام دروازه‌های شهر را بسته و در زمانی که میرزا سلطان ابراهیم به عزم رزم میرزا شاه محمود نهضت نمود، جناب شیخ الأسلام الأعظم، قدوة علماء الأمم، مولانا قطب الدین یحیی التفتازانی* مدظله را به رسم رسالت و مصالحت پیش سلطان ابو سعید فرستاده بود و آن حضرت با شیخ الأسلام ملاقات نموده فرمود که

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۰۵

چون به هرات رسیم هرچه مصلحت وقت باشد چنان خواهد شد. در همین وقت که قاصد میرزا سلطان ابو سعید به شهر آمد، جناب شیخ الأسلام به دروازه ملک رسید و مولانا احمد [یساول] و قرابهادر که دروازه را بسته بودند پل‌روان را نیز کشیدند و جناب شیخ الأسلام درمیان دروازه و پل‌روان حیران ماند. تا خبر رسید که امیر جلال الدین سید مزید که از عظمای امرای میرزا سلطان ابو سعید است نزدیک دروازه رسید. مولانا احمد یساول جناب قاضی و سایر اکابر را طلبیده گفت می‌خواستیم که به اتفاق شهر را محافظت نماییم. لیکن آن میسر نمی‌شود. اینک کلید دروازه‌ها، شما دانید. این حصار خانه ولی نعمت من است که به من سپرده. تا رمقی از حیات باقی خواهد بود در محافظت آن سعی خواهم نمود و این قلعه را آسان به کسی نخواهم داد و از هیچ آفریده هراسان نخواهم

شـد. جناب قاضـی و باقی اکابر به دروازه ملک آمـده در باز کردند و خدمت شـیخ الأسـلام درآمد و گروهی انبوه از لشـکر ماوراء النهر در شهر ریختند و دار السلطنه هرات مفتوح شد و اهل قلعه سرباز زدند.

ذکر عزیمت میرزا سلطان ابو سعید به جانب خراسان و محاربه امرای سمرقند با میرزا سلطان ابراهیم

میرزا سـلطان ابو سـعید از آن زمـان که بر سـریر سـلطنت مـاوراء النهر اسـتقرار فرمود همیشه در هوای اسـتخلاص و تسـخیر مملکت خراسـان می‌بود تا درین وقت که واقعه ناگزیر میرزا ابو القاسم بابر واقع شـد و آن حضـرت بکلی در مملکت خراسان طامع گشت و امیر شـیخ حـاجی در بلـخ چون خبر واقعه هـائله اسـتماع نمود قاصـدی همعنـان باد به جانب سـمرقند روان فرمود و عرضه داشت که مملکت خراسان بی‌خداوند است. اگر بندگان حضـرت عنان عزیمت بدین ولایت معطوف فرمایند حاکم‌اند. امرای سمرقند را نشاط این خبر در انبساط آورده نعل سـرعت در آتش عزیمت نهادند و میرزا سلطان ابو سعید لشکریان را اکلکای فراوان داد و عزم تسخیر خراسان جزم فرمود و از معبر ترمذ به عظمت هرچه تمامتر عبور نمود* و امیر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۰۶

شیخ حاجی خواست که طریق یکجهتی پیش آن حضـرت ظاهر گرداند. بنابرآن، در وقتی که میرزا سـلطان ابراهیم در نواحی ولایت جرجان بود، قاصد فرستاده پیغام داد که من بنده دیرینه درگاهم. اگر از راه میان ولایت که ایل والوس بسیار است متوجه ولایت بلخ شوند

بیت

یکی بنـده باشم در آن بارگاه‌نپیچم سـر از حکم و فرمان شاه میرزا سـلطان ابراهیم، بنابر سوابق عنایات که درین دولت نسـبت با امیر شیخ حاجی به ظهور آمده بود، اعتماد کلی بر جانب او نموده و به فراغ خاطر عزم جانب بلخ فرمود و آن غدار مکار با سـپاه سمرقند مواضـعه داشت و به قلم تمنا صورت فریبی بر لوح خیال می‌نگاشت و در اثنای راه، ناگاه سپاه سمرقند ظاهر شده رایت قتال و جدال برافراشـتند و شـرار کارزار اشـتعال یافت. جمعی لشکریان که در مرغاب و فاریاب و سایر مواضع ملحق شده بودند دست ناتوانی در نطاق الفرار مما لا یطاق زدند و چون مجال ستیز و آویز بسته دیدند راه هزیمت و گریز گشاده یافتند.

امـا شـیر بیشه شـجاعت و نهنـگ دریای جلادت امیر احمـد ترخان چون شـیر ژیان جگرگاه خصم می‌درانـد و بر هر طرف که حمله می‌کرد مخالفان را چون صید وحشی می‌راند و جمعی دلاوران نبردآزمای و فوجی بهادران کشورگشای به اتفاق امیر دلیر روی قهر به لشکر ماوراء النهر آوردند و جنگ سخت در پیوست و چون سپاه سمرقند فزون از چون و چند بود و لحظه به لحظه مدد می‌فزود.

بیت

سپاه خراسان زبون آمدندزمیـدان کوشـش برون آمدند میرزا سـلطان ابراهیم با بسـی ترس و بیم عازم جبال جرزوان شد و امیر احمد ترخان جوشان و خروشان قریب سه فرسنگ جنگ می‌کرد و صحرا و بیابان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۰۷

به خون مخالفان رنگ می‌شد. شـعله [] از زبان ثعبان کلیم سـخن می‌گفت و شـرار پیکار از آتش ابراهیم نشان می‌داد و نائره قتال و جـدال به نوعی التهـاب و اشـتعال یـافت که اگرنه حفـظ الهی نگاهبان میرزا سـلطان ابراهیم بودی و لطف کاملش که آتش بر خلیل گلسـتان گردانید ندای یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً «۳۱۰» علی ابراهیم فرمودی شایـد که صورت بهبود دیگر به هیچ‌وجه روی ننمودی. عاقبت مخالفان مأیوس گشـته باز ماندند و در حوالی جرزوان باز لشـکرها جمع آمده میرزا سـلطان ابراهیم به تعجیل تمام متوجه دار السـلطنه هرات شد و چند روز در آن خطه دلگشا به دولت گذرانیده عزیمت صوب مشـهد نمود بروجهی که محرر گشت و متعاقب میرزا شاه محمود نهضت فرمود.

ذکر نزول موکب همایون میرزا سلطان ابو سعید در دار السلطنه هرات

چون میرزا سلطان ابو سعید واقعه هائله میرزا ابو القاسم بابر استماع نمود با لشکرهای جهان عزم تسخیر خراسان حزم فرمود و موکب همایون از جیحون گذشت و چنان به تعجیل روان شد که در هیچ منزل غیر صبا کسی مجال سبقت نداشت و جمعی برسبیل منغلای پیشی گرفته هیچ آفریده را نمی‌گذاشتند که به هرات آید و از توجه رایت ظفر آیت اعلام نماید و ماه چتر آفتاب پیکر همه شب به‌سان قمر منازل می‌پیمود و روز چون قطب به مقامی که رسیده بود آرام می‌نمود تا به حوالی شهر نزدیک رسید و خبر محاربه شاهزادگان شنید و بیست و پنجم شعبان رایات نصرت‌شان در شمال قریه ساق سلمان نزول اجلال یافت. سادات و قضات و موالی و اهالی به رسم استقبال استعجال نمودند و به شرایط نیاز و نثار و هدایا و پیشکش قیام و اهتمام فرمودند و به تقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و روز دیگر از دروازه قبچاق درآمده به باغ شهر که تختگاه قدیم پادشاه قدیم آن بلده بود فرود آمد.

---

(۳۱۰). سورة الأنبيا ۶۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۰۸

بیت

زهی بخت آن تختگاه قدیم که از دولتش داشت جاهی عظیم و آن حضرت جمعی معتبران را پیش مولانا احمد یساول به حصار اختیار الدین فرستاد و به مناصب بلند نوید داد. مولانا احمد گفت ولی نعمت من خانه خود را به من سپرده. حرام‌نمکی و کافرنعمتی باشد اگر جای او را به دیگری دهم. سری دارم در راه او باخته و خانه دل از غیر او پرداخته. تا آن زمان که ذات همایون او در جهان است- که قبای عمر و بقای او به دامن آخرزمان متصل بادا- من این قلعه را به کسی نخواهم داد و دراین دولتخانه بر روی دیگر نخواهم گشاد و اگر از آسمان پیکان و تیر بارد و از زمین ژوبین و شمشیر روید از کس بیم و باك ندارم و در پیش تیغ بلا گردن تسلیم دارم.

بیت

گر تیغ بارد در کوی آن ماه‌گردن نهادیم الحکم للّه «۳۱۱» قاصدان باز آمده جوابی که شنیدند به موقف عرض رسانیدند.

و آن حضرت بیرون فرموده با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات کرد و مراسم اکرام و شرایط احترام به‌جای آورد و آن بانوی زمان و ملکه جهان آنچه مناسب چنان پادشاهی بود تقدیم نمود و باغ زاغان مستقر سریر سلطنت آمد و بر مسند حضرت خاقان سعید آرام فرمود و فرمانفرمای ربع مسکون بر تختگاه جمشید و فریدون قرار گرفت.

بیت

جمشید ملك حضرت سلطان ابو سعیدکاز طلعتش فروغ دگر یافت ملك جم

---

(۳۱۱). دیوان حافظ طبع خلخالی ص ۲۲۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۰۹ فرخنده باد مقدم سلطان شرق و غرب‌در بارگاه حضرت خاقان جم حشم

فرخ رخ این مقام که دارد ز احترام‌نزدیك خاص و عام جهان حرمت حرم

این منزل خجسته سلطان عالم است‌کاز قدر داشت بر سر چرخ برین قدم

منت خدای را که دگر بار تخت ملك‌از یمن پای بوس تو شد غیرت ارم و میرزا سلطان ابو سعید چون خبر عصیان مولانا احمد یساول شنید آتش غیرت و حمیت زبانه کشید و آثار کین در جبین مبین ظاهر شد و به ترتیب اسباب محاربه و محاصره فرمان داد و

اهل قلعه آلات و ادوات حصارداری درغایت حصانت و استواری مهیا ساخته به مدافعه قیام نمودند و اکثر ایام از بام تا شام و از رواح تا صباح نائره جنگ و جدال و آتش حرب و قتال التهاب و اشتعال داشت و آن حصاری است که از غایت رفعت سر بر آسمان می‌ساید و کره زمین از فراز آن کمتر از ذره می‌نماید و در محکمی به مرتبه‌ای که به هرگونه تدبیر خلل‌پذیر نشود و چنان راسخ و شامخ که به هر دستبرد از پا درنیاید و چنان قلعه‌ای مشحون به جماعتی درغایت شجاعت و کاردانی و مملوبه گروهی در کمال پردلی و پهلوانی و مولانا احمد اسباب قلعه‌داری مرتب ساخته بود و چند نوبت قضات و موالی و اکابر و اهالی به موجب اشارت عالی نزدیک حصار رفتند و مناصب مناسب پیغام دادند و اصلا پیش آن جهان پهلوان مفید نیفتاد و مدتی جناب صاحب اعظم قدوهٔ وزراء العالم خواجه شمس الدین محمد به اشتعال آتش قتال اشتغال داشت و عاقبت جنگ و پیکار حصار به حال او باز گذاشت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۱۰

قصه قتل مهد علیا گوهرشاد آغا و بعضی وقایع دیگر

درین اثنا، جمعی مفسدان به مسامع علیه رسانیدند که پیوسته از جانب میرزا سلطان ابراهیم قاصدان پیش مهد علیا می‌آیند و احوال لشکر و اخبار دیگر تحقیق کرده باز می‌نمایند و شاید که ناگاه صورتی روی نماید که امکان تدارک آن به دست هیچ آفریده برنیاید. اولی آن‌که خاطر از جانب غدر و مکر او جمع سازند و این کار در تأخیر و تعلل نیندازند* و به سعی جمعی شریر نهم ماه مبارک رمضان آن بلقیس زمان و آن قیدافه دوران به قتل آمد.

و گوهر شاد آغا ملکه‌ای بود مبارک سایه بلندپایه، عصمت شعار عفت دثار.

عادل سیرت پاک سریرت، عالی همت والا نهمت، در ستر عفت رابعه کردار و در خدر عصمت زبیده‌وار. مناقب حمیده او شمسه نگارستان معدلت و مکارم ستوده او فهرست دیباچه مکرمت آمد. و از آن بانوی نامدار خیرات بسیار در روزگار یادگار ماند: مدرسه و بیت المغفرهٔ* در شمال دار السلطنه هرات و مسجد جامع در مشهد مقدس و برین بقاع خیر مستغلات خوب و اسباب مرغوب وقف کرد. تقبل اللّه سبحانه منها. و شرح بعضی اوصاف این عمارات در سنوات گذشته گذشت و در منزل و مقام آن بانوی نیک نام غارت عام افتاد و هرچه در مدت پنجاه سال جمع آورده بود صرصر قهر دهر به باد تاراج داد.

و درین سال از غرایب وقایع که در خراسانات به تخصیص در دار السلطنه هرات واقع شد سه مال و سه لشکر بود که به تغلب و تعدی از رعیت گرفتند: نخست میرزا شاه محمود و دویم میرزا سلطان ابراهیم و سیم میرزا سلطان ابو سعید و از نوادر احوال که به سبب آن رعایا پایمال شدند آن بود که محصلان زر مال و لشکر مستخلص می‌کردند و داروغگان در مواضع و مزارع نشسته داروغگانه می‌گرفتند و یساقیان غارت و تاراج از حد می‌گذرانیدند و کسی به غور نمی‌رسید و بدین واسطه خرابی بسیار واقع شد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۱۱

و درین ولاء امیر شیر حاجی از جانب حصار نیره تو آمد و به شرف بساط بوس مشرف شد و به عین عنایت ملحوظ گشت و در وقتی که عزم پای‌بوس حضرت اعلی نمود، ضبط و دارایی قلعه را به معتمدی رجوع نموده بود و چون امیر به هرات آمد، در قلعه واقعه‌ای غریب واقع شد و شرح آن‌چنان است که از مردم یساقی مجهولی پیرگه «۳۱۲» نام، روزی نماز دیگر، گوسفندی به در قلعه آورد و سخنی که داشت گفت و چون روز بیگاه بود التماس نمود که شب آن‌جا باشد و مسئول مبذول افتاد و پیرگه نهان کمندی با خود داشت. چون از شب اندکی گذشت و مردم حصار در غفلت قرار و آرام گرفتند، پیر که با جمعی که مواضعه داشت یک یک را بالا کشید و چون غلبه‌ای انبوه جمع آمدند تیغها کشیده بر سر گماشته امیر شیر حاجی رفتند و چند زخم زده او را از قلعه بیرون کردند و پیرکه چنان قلعه‌ای را به دست آورد و نام پردلی و دلاوری در جهان برآورد و چون شرح این حکایت به سمع

همايون رسيد و فتح حصار اختيار الدين نيز در عقده توقف بود و از طرف ولايت بلخ و مملكت ماوراء النهر اخبار ناملايم مى‌رسيد، «۳۱۳» آن حضرت مصلحت وقت در آن ديد كه عنان عزيمت به صوب مراجعت معطوف فرمايد و مجددا به انتظام امور آن ممالك اهتمام نمايد.

مصرع

قرار ملك به شمشير بى‌قرار بود

ذكر معاودت ميرزا سلطان ابو سعيد و احوال خراسان

ميرزا سلطان ابو سعيد چندگاه تختگاه حضرت خاقان سعيد را مستقر سرير خلافت ساخت و پرتو التفات بر كليات مهمات مملكت خراسان انداخت و بنابر

---

(۳۱۲). روضات الجنات: پركه- حبيب السير يركه و بيركه. عبارت روضة الصفا (ج ۶ ص ۲۴۸): مجهولى از يساقيان كلكا (اولكا؟) بادغيس بيركه نام.

(۳۱۳). يعنى اخبار خروج اولاد ميرزا عبد اللطيف (حبيب السير).

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۸۱۲

صورتى چند كه در ولايت بلخ و مملكت ماوراء النهر روى نمود عزيمت معاودت فرمود و جناب افادت مآب قاضى قطب الدين احمد الأمامى و بعضى اهالى را طلب داشته فرمود كه مرا داعيه بود كه هرات را دار السلطنه ساخته اين‌جا اقامت نمايم.

اما در جانب سمرقند امرى چند واقع است كه به ضرورت به آن طرف حركت مى‌بايد كرد. اكنون عزيمت نمودم و شهر به شما سپردم. اگر ارادت اللّه تعالى جل جلاله باشد، اول بهار رايات نصرت شعار عازم اين ديار و بلاد خواهد شد و موكب همايون فال نهم ماه شوال از ظاهر دار السلطنه هرات نهضت فرمود و عزم زيارت شيخ بزرگوار و قطب روزگار، مظهر عناية اللّه اكبر، شيخ بهاء الدين «۳۱۴» عمر قدس سره فرمود و شرف مزار فايض الأنوار دريافته از روحانيت آن حضرت مدد خواست و با شيخ‌زاده اعظم، مرشد طوائف الأمم، شيخ نور الدين محمد مدظله ملاقات كرده عظيم معتقد و نيازمند شد.

بيت

پدر آن‌چنان و پسر اين‌چنين‌ز يزدان بر ايشان هزار آفرين و بعضى حوالات و مطالبات كه در شهر باقى مانده بود به التماس جناب قاضى معاف داشته منادى فرمود كه هيچ آفريده مزاحم رعايا نشود. و ميرزا سلطان ابو سعيد منتصف شوال پاى سرعت در ركاب استعجال آورد و عنان عزيمت به صوب ولايت بلخ حركت داد و پيشتر جمعى امراى نامدار به رسم ايلغار نامزد فرمود كه ميرزا احمد ولد ميرزا عبد اللطيف را كه در آن سرزمين غبار فتنه برانگيخته بود دفع كنند و امراى ايلغار در نواحى بلخ به او رسيده به آب تيغ بى‌دريغ غبار عصيان او را فرو نشاندند و شرار طغيان او كه در آن ولايت اشتعال يافته بود به زلال شمشير آبدار ناچيز كردند و برادر او ميرزا محمد جوكى جان از آن مهلكه بيرون برده پناه به هرات

---

(۳۱۴). قبر شيخ در هرات بود جانب شمال عيدگاه، رك به نفحات الأنس ص ۵۲۶- در حبيب السير ترجمه شيخ را دارد (ج ۳ جزو ۳ ص ۸) وفاتش در ۸۷۸ واقع شد.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۸۱۳

آورد و ميرزا سلطان ابو سعيد به فراغبال و سعادت و اقبال آن سال در بلخ قشلاق فرمود.

و مولانا احمـد یساول و امیر قرابهادر «۳۱۵» در حصار اختیار الـدین را گشادند و شـهر که روی به خرابی نهاده بود دگربار معمور و آبادان گشت.

مصرع

فی الجملهرواج و رونقی ظاهر شـد و میرزا سـلطان ابراهیم چنـدگاه در ولایـت بـاخرز و خواف طواف می‌فرمود و چون از معـاودت میرزا سلطان ابو سعید وقوف یافت، چند شبانروز نقاره شادیانه فرمود و جمعی بدفرصتان که در زمان سمرقندیان ایقاقی «۳۱۶» کرده مردم را در زیان و نقصان انداخته بودند همه را سیاست فرمود تا موجب عبرت بی‌باکان دیگر شده از سطوت قهر آگاهی یابند و به وسوسه دیو غرور روی از متابعت رایت منصور برنتابنـد و چون دار السـلطنه هرات از سـرداری صـاحب وجود خـالی بود، رای عالی اقتضای آن فرمود که امیر نظام الدین احمد ترخان به صوب هرات عزیمت نمود و چون به دار السلطنه هرات رسید، در رعایت رعایا و حمایت برایا کمال دارایی و مردم‌داری به تقدیم رسانید و هر سینه که به خدنگ ظلم مجروح شده بود به مرهم مرحمت و عدالت او روی بهبودی یـافت و هر نهـال آمـال که از تنـدباد حوادث اختلال به احوال آن راه یافته بود به زلال لطف و احسان او سـرسبز و سیراب شـد و عیـد اضـحی جهت ترویـح روح مهد علیا گوهرشاد آغا آش بزرگ ترتیب داد و بعد از اختتام کلام ملك علام اطعام فقرا و مساکین فرمود و در آداب و شـرایط آن اهتمام تمام بذل نمود و مثوبات آن صدقات بر روح آن بانوی روزگار رسید. ان شاء اللّه تعالی.

---

(۳۱۵). روضات، روضهٔ الصفا: در حصار.

(۳۱۶). ایقـاق در لغـات نـوائیه به معنیmobاست پس ایقـاقی به معنی بلـوا غالبـا صـواب است درین موضع- چنـد نسـخه: اتفـاقی، انتقاعی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۱۴

وقایع سنه اثنتین و ستین ذکر رفتن میرزا سلطان ابراهیم به مازندران و شکست یافتن از ترکمان

اشاره

از حـدائق سـخنان سـابق نسـیم وقوف و شـعور به مشـام ناظران حروف و سـطور می‌رسـد که چون میرزا شاه محمود از محاربه میرزا سلطـان ابراهیم عنـان تـاخته به جـانب مشـهد مقـدس عـود نمود و روزی چنـد در آن ولایـت گذرانیـده به طرف مملکت جرجـان و استراباد روان شد و چون به آن‌جا رسید، امیر بابا حسین* شرایط نیکوبندگی و مراسم خدمتکاری به‌جای آورده میرزا شاه محمود را بـار دیگر اسبـاب سـلطنت آمـاده و ابـواب دولت گشـاده گشت و میرزا سـلطان ابراهیم چـون برین معنی واقف شـد رایت عزیمت به صوب مملکت مازنـدران برافراخت و به سـرعتی روان شـد که مسرع صـبا را از همراهی سـمند جهـان پیمـای عاجز ساخت و از راه ولایت نسا و یازر به ولایت مازندران درآمد.

بیت

چنان لشکر آمد به آیین جنگ‌که شد در بیابان گذرگاه تنگ

در آن دشت چندان درآمد سپاه (؟)از آن بیش کاندر بیابان گیاه و از آن جانب میرزا شاه محمود با جنود نامحدود و سرخیلان سپاه خراسان و گردنکشان لشکر جرجان و مازندران جمع آمدند.

بیت

به موکب روان لشکر از هر کنارنه چندان‌که داند کس آن را شمار از شهر استراباد جنبش نموده در برابر میرزا سلطان ابراهیم آمدند و از طرفین عازم حرب و قتال و جازم جنگ و جدال بودند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۱۵

درین اثنا، واقعه‌ای عجیب و حادثه‌ای غریب ظاهر شد و بیان آن آن است که امیر بابا حسین که در آن ولایت حاکم بود برتر از حد خود معاش می‌نمود و بعد از فوت پادشاه مرحوم میرزا ابو القاسم بابر نخوت و عظمت تمام ظاهر گردانید و به اظهار شعاری که نه‌وار «۳۱۷» امرا باشد روزگار می‌گذرانید و سرداران مازندران ازو به‌غایت آزرده خاطر بودند و همواره میرزا جهانشاه را به تسخیر ولایت جرجان استدعا می‌نمودند و میرزا جهان شاه نیز پیوسته دربند استخلاص ولایت مازندران و خراسان می‌بود و به اقدام آرزو مسافت میدان فتح آن ممالک می‌پیمود. درین وقت که آن دو پادشاه‌زاده نزدیک یکدیگر بودند، میرزا جهانشاه فرصت غنیمت دانسته به سعی امیر نظام الدین عبد الکریم «۳۱۸» که از کردار و گفتار و قرب و جوار امیر بابا حسین ناراضی بود عزم فتح مازندران جزم فرمود و میرزا جهانشاه،

بیت

سلیمان صفت بر صبا زین نهادبرآمد به تخت سلیمان چو باد

سپاهی به هم کرده چون کوه قاف‌همه سنگ فرسای و آهن شکاف

ره از نعل اسبان به نقش و نهادچو دریا که گردد مسلسل زباد

زمانه سراسیمه شد از سوارکواکب سیه‌چرده گشت ازغبار

زری پادشاه سلیمان نگین‌شتابنده شد سوی جرجان زمین و از راه عقبه صندوق اشکن* که مرغ از فراز کوهسار آن دشوار می‌گذشت و صبا از مساحت مسافت تلال و جبال آن عاجز می‌گشت.

---

(۳۱۷). در نسخه‌ای نه‌وار را به سزاوار مبدّل کرده است. دو نسخه دیگر: نه از، نه قرار. دو نسخه: نه وار- وار به معنی رسم و عادت است.

(۳۱۸). عبد الکریم اول بن محمد از سادات مرعشیه مازندران از ۸۵۶ تا ۸۶۵ فرمانروایی کرد. ر ک به زامباور ص ۱۹۳ و رابینو (مازندران و استراباد) ص ۱۴۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۱۶

بیت

سمندش که چون ماه می‌شد به راه‌زسمش نشان هر طرف چار ماه

به هر کاسه سم در آن سنگهاهمی کرد آشام فرسنگها

سمش نعل زرین که بر سنگ سودعیار ظفر بر محک می‌نمود به ولایت جرجان درآمد و میرزا شاه محمود از استماع این خبر سراسیمه گشته ویران شد و به طریق اضطرار فرار اختیار کرد و میرزا سلطان ابراهیم آمدن ترکمان باور نکرده فرمود که بابا حسین مکر می‌کند و از همان منزل که این خبر به او رسید ایلغار کرده تا یک فرسخی شهر استراباد عنان باز نکشید و آن‌جا هرچند امرا و دولتخواهان به زبان اخلاص عرضه داشتند که این‌جا چندان توقف می‌باید کرد که کوچ و اوروق ملحق شود و خبر ترکمان محقق گردد میرزا سلطان ابراهیم گمان برد که امرا از بیدلی این سخن می‌گویند.

بیت

نصیحت همه عالم به گوش اهل وبال‌چو باد در قفس است و چو آب در غربال و همچنان یکران عزم را جولان داد و جمعی

دلاوران را به رسم قراولی پیش فرستاد. در آن مواضع آب ولای و جنگل و تنگنای به مرتبه‌ای است که در مضیق طریق آن زیادت از یک سوار دشوار گذار می‌تواند کرد و به غیر از جاده مستقیم به هر طرف که میل کنند از صوب صواب دور می‌افتند و بیشتر آن است که اسب و مرد هلاک شود و در اثنای راه جمعی ترکمانان خود را به قراولان خراسان نموده عنان بازکشیدند و بهادران خراسان دلیرانه بر ایشان تاختند «۳۱۹» و اساس دولت میرزا سلطان ابراهیم را ویران ساختند. «۳۲۰» گروه انبوه از جنگلها بیرون آمده بر سر قراولان ریختند و غبار جنگ و پیکار از گرد راه برانگیختند.

---

(۳۱۹). روضات الجنات: دلیران خراسان به ایشان حمله کردند و بلا بر سر خود آورده.

(۳۲۰). روضة الصفا. اساس جمعیت الوس جغتایی را منهدم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۱۷

مثنوی

سرانداز شد لشکر ترکمان‌به فرّ جهانشاه شاه جهان

به پیرامون آن کهستان وروددسپه بهر خونریزی آمد فرود

در آن دامن آهن‌تنان کرده لرزخزیده چو سوزن به دامان درز

چو آمد برون ترکمان از کمین‌ز انبوه ایشان سیه شد زمین

قراول از آن جمع گردون شتاب‌رمیدند چون سایه از آفتاب درین اثنا، میرزا سلطان ابراهیم با دلی در کشاکش امید و بیم به قراول رسید «۳۲۱» و زمانی در برابر اعدا صف کشید و چون قراول که اصل لشکر بود مقهور و مکسور دید عنان اضطرار به دست فرار داد و روی از میدان ستیز به بیابان گریز نهاد.

بیت

چه خوش گفت دانسته پیر کهن‌که با بددلی پادشاهی مکن و این واقعه سه شنبه بیست و پنجم محرم واقع شد و دلیران ترکمان در قفای الوس جغتایی درآمدند و تیغ بی‌دریغ در ایشان نهادند و آرزویی که سالها ذخیره خاطر داشتند هیچ از آن در دل باقی نگذاشتند و امیر ابو سعید میرم و امیر سید یوسف«۳۲۲» پسران امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت خاوندشاه و باقی دلاوران سپاه و گردنکشان درگاه در آن کمینگاه به قتل آمدند و امیر ابو سعید میرم را گرفته پیش میرزا جهانشاه بردند و به زبان طعن او را گفت تو سالهاست که دعوی بهادری می‌کنی. به جنگ چون من غنیمی چنین آیند.

بیچاره در جواب گفت دولت پادشاه قوی [بود] و ما را بخت مساعدت ننمود.

پادشاه‌زاده خود رای مصلحت نیک اندیشان در حساب نگرفت و امیر ابو سعید نیز

---

(۳۲۱). روضات الجنات: به قراول خود پیوست.

(۳۲۲). روضة الصفا: سید یونس.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۱۸

در پی دیگران رفت و بسیاری دربند کمند و زنجیر گزند،

مصرع

با بسته سر رشته تقدیر شدند و میرزا جهانشاه لطف نموده و ترحم فرموده عجزه و بازماندگان را عنایت و رعایت کرده نشان «۳۲۳» داد و به موجب دلخواه ایشان به جانب خراسان فرستاد و گروهی که از ضرب تیغ تراکمه سربردند

مصرع

از شدت برد جان نبردند و تا مدت سه ماه جماعت جسته و مطروح، خسته و مجروح می آمدند.

و میرزا سلطان ابراهیم «۳۲۴» چون ماه سریع السیر شب و روز قطع منازل کرده یک شنبه «۳۲۵» هفتم ماه صفر در دار السلطنه هرات فرود آمد «۳۲۶» و امیر نظام الدین احمد ترخان که پیش ازین به موجب نشان به خراسان آمده بود «۳۲۷» مراسم استقبال و شرایط تعظیم و اجلال به‌جای آورد و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و مبلغی کرامند نقد و چند تقوز اسبان خوب و اقمشه و اجناس مرغوب به طریق پیشکش گذرانید و شرایط نیکوبندگی به تقدیم رسانید و اکابر و اشراف وظایف نیاز و نثار به ظهور آوردند. «۳۲۸»

---

(۳۲۳). روضات الجنات: نشان اران.

(۳۲۴). روضة الصفا: با پانزده نفر.

(۳۲۵). ایضا: شب یک شنبه نهم ماه صفر- روضات هشتم صفر.

(۳۲۶). در روضة الصفا گفته است که ابراهیم اولا به نیشابور رسید و جمعی بدو پیوسته.

(۳۲۷). در روضة الصفا گفته است که به موجب فرموده ضبط هرات تعلق به او داشت- حبیب السیر: که حاکم هرات بود.

(۳۲۸). صاحب حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۷۸ نقل می‌کند که گویند به روز و رودش در هرات، میرزا ابراهیم به خیابان درآمد، قلندری گفت پادشاه جهانیان عمرت دراز باد که اگر یک یورش دیگر می کنی تخم جغتای از عالم برمی‌افتد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۱۹

و چون میرزا سلطان ابراهیم بر سریر سلطنت استقرار فرمود، مولانا احمد یساول از حصار بیرون آمده به شرف تقبیل انامل فیاض سرافراز شد و چون مشارالیه مدتی با لشکر سمرقند مقاومت نموده بود و چندگاه به ضرب راست محافظت حصار نمود تصور او آن بود که زیادت از معهود مراقبت احوال او خواهند نمود. میرزا سلطان ابراهیم خود ازین معنی فراغتی داشت و آن کارهای مردانه که او کرده بود نابوده انگاشت و بعضی ولایات که به نام او رقم زده بودند و از اردو نشان فرستاده به او باز نگذاشتند و مبلغی که به وجه انعام و علوفه به نام او از دیوان اطلاق شده بود موقوف ساختند و درین اثنا، کسی که بر سخن او اعتماد بود به قلعه آمده مبالغه نمود که مولانا را خواهند گرفت. بنابراین اسباب، خدمت مولوی هراسان شده سلخ ماه صفر درهای حصار دربست و پل روان برکشید و آثار مخالفت اظهار کرد.

مصرع

باز همان حال شد احمد پارینه را چون این خبر به سمع میرزا سلطان ابراهیم رسید به غایت متغیر گردید و غلاظ ایمان یاد کرد که هیچگونه غدر به او در خاطر نداشتم و انواع تربیت و عنایت نسبت با او بر لوح خاطر می‌نگاشتم. امیر احمد ترخان کسان پیش مولانا احمد فرستاد و خاطر او را که رمیده بود رام گردانیده باطن او را آرام داد و داروغگی شهر را به او تفویض فرمود و مولانا از سر فراغت به محافظت شهر و عمارت قلعه اهتمام نمود و مولانا را هرچند مبالغه کردند که یک نوبت بیرون آمده به شرف دست‌بوس مشرف گردد آن سخن مسموع نداشت و آن پیام ناشنوده انگاشت. عاقبت دست تعرض از گریبان طلب او بازداشتند و آن‌چنان قلعه را به اضطرار یا اختیار به تصرف و اقتدار او باز گذاشتند «۳۲۹» و جهت مستحفظان قلعه انواع ذخیره و مرسومات معین

---

(۳۲۹). در روضة الصفا گفته است که از برای او نوکران که به محافظت قلعه قیام نمودند علوفه و مرسوم به تجدید معین ساختند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۲۰

ساختند.

مصرع

همه کاری به مراد دل مولانا شد

ذکر توجه مشایخ اسلام به جانب بلخ جهت مصالحت

میرزا سلطان ابراهیم چون بر سریر سلطنت استقرار فرمود و روزی چند از کوفت راه برآسود، با امرا و ارکان دولت مشورت نموده یراق و صلاح چنان دیدند که با میرزا سلطان ابو سعید ابواب محبت مفتوح سازند و اسباب وحشت از بنیاد براندازند. یقین است که مهماتی چنین بزرگ و کارهای به‌غایت نازک در کف کفایت و قبضه درایت هرکس نمی‌توان نهاد و عنان حل و عقد این امور به دست تصرف همه کس نمی‌توان داد. بنابرآن، قرعه اختیار جمعی بزرگوار قرار یافت که میرزا سلطان ابو سعید در دار السلطنه هرات با ایشان ملاقات کرده بود و قواعد اعتقاد انعقاد یافته مثل جناب شیخ الأسلام الأعظم، افتخار مشایخ الأمم شیخ نور الدین محمد مدظله ولد شیخ الأسلام بهاء الدین عمر قدس سره و جناب شیخ الأسلام، قدوهٔ اولیاء اللّه العظام، خواجه شمس الدین محمد الکوسویی* ثم الجامی قدس سره* و این دو بزرگ به رسم رسالت معین شدند و در وقتی که سحاب سنجاب پوش در زیر پا فرش قاقم می‌انداخت و ابر فاخته‌گون به جای دم طاووس بر سر گلین مقام پر حواصل «۳۳۰» می‌ساخت مشایخ اسلام روان شدند و همه راه برف کوفته به ولایت بلخ رسیدند و میرزا سلطان ابو سعید شرایط استقبال و مراسم تعظیم و اجلال به‌جای آورد و مشایخ به ادای رسالت قیام نمودند. مضمون آن‌که:

«میرزا سلطان ابراهیم در مقام هواداری و دولتخواهی است و بر جاده اطاعت و انقیاد مستقیم و سکه و خطبه «۳۳۱» به نام و القاب همایون تازه و بلندآوازه

---

(۳۳۰). مرغی است سفید کلان حوصله که اکثر کنار آبها نشیندpelican

(۳۳۱). روضهٔ الصفا افزوده است: در دار السلطنه هرات و مضافات آن.

دارد و نقش محبت آن حضرت بر لوح خاطر می‌نگارد و داعیه ازدواج با کریمه که در تتق عفت و پرده عصمت است در خاطر قرار داده و به امید این همایون فال درهای دولت و اقبال بر روی روزگار خود گشاده اگر ملتمس مبذول افتد ضمیمه سایر الطاف خواهد بود.

میرزا سلطان ابو سعید فرمود که میرزا سلطان ابراهیم مرا به جای فرزند ارجمند است و حدیث وصلت به سمع رضا اصغاء نمود و فرمود که: «مرا نیز داعیه آن است که همشیره او را در عقد ازدواج آرم تا مصافات تمام کالمصافات بین الماء والمدام پیدا آید و عقد سلطنت انتظام گرفته اساس مملکت استحکام یابد و هر ولایت و مملکت که خواهد «۳۳۲» به او مسلم دارم غیر

مصرع

خطه دلفریب شهر هرات مقرر آن‌که به اتفاق لشکر ترکمان را که از دیرباز منتظر آنند که برین ولایات دست یابند دفع کرده شود ان شاء اللّه تعالی اگر خواهد به این جانب گو ملاقات مکن. اما در وقت مقابله و مقاتله آن‌جا بوده موافقت نماید».

و برین قرار داده مشایخ عظام را به مواجب انعام و مواهب اکرام اعزاز و احترام فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و پیشتر جناب شیخ الاسلام نور الدین محمد مدظله به دار السلطنه هرات آمد و میرزا سلطان ابراهیم به شرف صحبت آن وحید روزگار مشرف شد و بر مکنون ضمیر میرزا سلطان ابو سعید صاحب وقوف گشت.

و از غرایب وقایع و بدایع عجائب که در اوایل این سال واقع بود آن است که در مملکت خراسان چند پادشاه نافذ فرمان مخالف یکدیگر بودند:

میرزا جهانشاه که پادشاه ممالک آذربایجان و عراقین بود از استراباد تا سبزوار در قبضه اقتدار آورده در اسفراین منزل فرمود و

---

(۳۳۲). حبیب السیر: هر ولایت از سایر ولایات خراسان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۲۲

میرزا سلطان ابو سعید که پادشاه ماوراء النهر و ترکستان بود در قبهٔ الأسلام بلخ مسکن داشت و

میرزا علاء الدوله از طرف دشت قبچاق و ولایت اوزبک بعد از چند سال آمده در حوالی ولایت ابیورد مقیم بود و ولد او میرزا سلطان ابراهیم در هرات نشسته دیگری را پیش چشم نمی‌آورد و.

میرزا سلطان سنجر در شهر مرو رایت سلطنت برافراشته بود و

میرزا شاه محمود با بعضی امرای پدر خود در ولایت طوس و نواحی قلعه [عماد؟] اقامت داشت و

ملک قاسم ولد امیر اسکندر ترکمان به اتفاق امیر خلیل مملکت سیستان تا ولایت فراه و قصبه اسفزار در تحت ضبط آورده بود.

و عجبتر آن‌که قلاعی که درین مملکت بود، هریک در قبضه اقتدار سرداری بود:

حصار اختیار الدین را مولانا احمد یساول ضبط کرده به کسی التفات نمی‌نمود و

قلعه نیره‌تو به دست پیرک مغول افتاده بود و

قلعه سرخس امیر عبد اللّه پیرزاد محافظت فرمود و

قلعه صعلوک «۳۳۳» امیر محمد خداداد داشت و

قلعه عماد به تصرف امیر بابا حسن بود و

قلعه ولایت خبوشان امیر حسن شیخ تمور می‌داشت و

قلعه طبس امیر اویس «۳۳۴» امیر خاوندشاه داشت.

و هیچیک ازین جماعت در مقام انقیاد کسی نبودند و امثال چنین احوال کمتر واقع شده باشد و العلم عند اللّه.

---

(۳۳۳). در شمال اسفراین- روضات الجنات: قلعه صلوک- در روضهٔ الصفا ذکر این قلعه را ندارد.

(۳۳۴). حبیب السیر: اویس بن ....

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۲۳

ذکر باز آمدن میرزا علاء الدوله بر سریر سلطنت و اقبال بعد از چند سال

از طوالع مطالع نیرات کلمات سابق شوارق انتباه بر مشارق خواطر آگاه تافته باشد که میرزا علاء الدوله در مصاف میرزا الغ بیک شکست یافته بیرون رفت و از آن وقت باز در خم چوگان دوران به‌سان گوی سرگشته و سرگردان می‌گشت و به هزارگونه محنت و الم اطراف عالم ابر دسبر که نهایت مملکت اوزبک است مسکن داشت و زبان حال او مضمون این مقال بر لوح خاطر حزین می‌نگاشت.

نظم

چو ماندم از دل و دلدار ناگهان تنهابر آن شدم که شوم از همه جهان تنها

به شکل دایره غم گرد من محیط شده‌من ضعیف چو نقطه در آن میان تنها

کجاست یوسف بختم که همچو یعقوبم‌به بیت احزان با چشم خونفشان تنها عاقبت حق سبحانه و تعالی بر درد دل آن ستم رسیده بخشود و درعین عنا و محنت عطا فرمود و مفتح الألباب ابواب فرح و سرور و مسبب الأسباب اسباب طرب و حضور گشاده و آماده گردانید و بار دیگر آن گوهر کان سلطنت را به سریر مملکت رسانید و شرح این سخن آن است که چون میرزا علاء الدوله خبر واقعه برادر استماع نمود به آهستگی عزیمت مملکت خراسان فرمود و به خوارزم رسیده و از جیحون گذشته به ولایت نسا و ابیورد آمد و قاصدان جهت بشارت مقدم فرخنده پیش فرزند ارجمند فرستاد و شاهزاده اظهار نشاط و انبساط نموده سخنان محبت‌آمیز پیغام داد و تحفه‌های خوب و پیشکشهای مرغوب در صحبت قاصدان سخندان ارسال

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۲۴

فرمود. اما به حکم الملک عقیم و به موجب السلطنهٔ [للسطنهٔ] لا ابوّهٔ ولا بنوهٔ آمدن پدر بر خاطر پسر گران آمد و چون مسافت نزدیک شد، میرزا سلطان ابراهیم به رسم استقبال استعجال نمود و در کنار آب سنجاب از اجتماع آن دو دریای سلطنت نمودار مجمع البحرین ظاهر گشت و میرزا علاء الدوله را خاطر اندوهگین و جان آزرده و حزین و دیده غمدیده و سینه جان به لب رسیده خوشدل و شادمان شد.

بیت

چو خوش باشد که بعد از انتظاری‌به امیدی رسد امیدواری و یکدیگر را کنار گرفته و شرح وقایع و نشر بدایع که از روش روزگار و گردش لیل و نهار در مدت انتظار به سر ایشان گذشته بود باز گفتند و میرزا علاء الدوله در روی فرزند سعادتمند می‌نگریست و از غایت مسرت می‌گریست و می‌گفت:

بیت

منم که دیده به دیدار دوست کردم بازچه شکر گویمت ای پادشاه «۳۳۵»بنده‌نواز و مهمات ملک و دولت و مصالح امور سلطنت قرار یافته مقرر شد که میرزا سلطان ابراهیم با لشکرها در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله به تخت هرات رفته چند روزی از آسیب روزگار برآساید.

بیت

چند روزی که درین مرحله فرصت داری‌خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست «۳۳۶»

---

(۳۳۵). دیوان حافظ طبع خلخالی ص ۱۲۵: کارساز بنده‌نواز.

(۳۳۶). ایضا ص ۲۸: پنج روزی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۲۵

و میرزا علاء الدوله عازم جانب هرات گشته هفتم جمادی الأخری روز جمعه بعد از نماز از طرف قریه ساق سلمان ظاهر شد. سادات و قضات و موالی و اهالی استقبال نموده شرایط اکرام و اجلال به ظهور آوردند و اکابر و اشراف و سوقیه و اصناف بیرون آمده غلبه‌ای انبوه تمام دشت و کوه فروگرفت و در مضایق طرایق اجتماع خلایق چنان بود که در هیچ عید و نوروز مانند آن روز کسی مشاهده ننمود.

بیت

به هرسو ز انبوهی اسب و مردم‌نفس کرده هنجار بیرون شدن گم

زن و مرد هر سو به نظاره حاضربه صد آرزو در رخ شاه ناظر و در کوچه خیابان خرامان درآمده به مدرسه مهد علیا

گوهرشاد آغا فرود آمد و مراسم زیارت به‌جای آورده عازم باغ زاغان شد.

بیت

پیاده به موکب سران مواکب‌دوان چون به پیرامن مه کواکب

وز انبوهی تیغ و جولان توسن‌چو لعب صبا در چمنهای سوسن و در مستقر سلطنت و مرکز دایره خلافت به دولت و سعادت نزول اجلال فرمود.

بیت

چوزین سان شه آمد در ایوان دولت‌ز پیشانیش تازه شد جان دولت

دم خلقش آن‌جا چو بگشاد نافه‌شده مشکبو خاك دار الخلافه و مضمون نص صریح و مکنون نظم صحیح وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ «۳۳۷» ارتیاب از چشم بصیرت

---

(۳۳۷). سورهٔ یونس ۱۰۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۲۶

برداشت. چه حضرت مالك الملك عز شانه چنان ارادت فرموده بود که میرزا علاء الدوله چنانچه پیش از همه اولاد و احفاد حضرت خاقان سعید بر سریر سلطنت آن حضرت استقرار یافت، بعد از تمام ایشان، باز به مستقر همان دولت رسید و هرچند عم و برادران و بنی عمان در هلاك او سعی کردند، آن مساعی موجب زوال اقبال و سبب اختلال احوال ایشان شد. چنانچه بسط و اطناب در آن باب از مطالعه این کتاب به وقوف می‌رسد.

بیت

گر خلق یک زبان شده‌اند آذری چه باك‌آن کس که جان ستاند و جان می‌دهد یکی است و چند روز در دار السلطنه هرات به عیش و عشرت گذرانید و صدای نوای ساز طرب به اوج سپهر برین رساند.

بیت

مسند آرایان دولت خاستندمجلس عیش و طرب آراستند و چند روز به مساعدت بخت فیروز ابواب فرح و سرور مفتوح داشت و به همراهی رود و سرود و همدمی جام مدام حظّ تمام از جهان برداشت و درین ایام مولانا احمد یساول که حصار اختیار الدین در قبضه اختیار او بود میرزا علاء الدوله را التماس نمود که به حصار تشریف آورد و آن پادشاه کریم اخلاق ملتمس اجابت فرموده به حصار آمد و مولانا خدمات لایق و تنسوقات موافق که در ایام سابق جمع آورده بود به موقف عرض رسانید و نیکو بندگیهای سابق را به خدمات لاحق مؤکد گردانید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۲۷

بیت

سزای هزار آفرین است و بیش‌که خدمت کند پیش مخدوم خویش

که پیش بزرگان به پا ایستادکه هم خدمتش مزد خدمت نداد و میرزا علاء الدوله مولانا احمد یساول را تحسین بسیار فرمود و به انواع پرسش و نوازش نمود.

و درین ایام، میرزا علاء الدوله سراشمار کرده مبلغی بر عبید و مواشی رقم فرمود و آن مبلغ هنوز وصول نیافته بود که به ضرورت عزیمت نمود و سبب آن بود که میرزا سلطان ابراهیم از تخت ملك خبر پیش پدر فرستاد که لشکر ترکمان نزدیک رسید و محل توقف نماند. مناسب چنان می‌نماید که به اطراف بیرون رویم

مصرع

تـا خود فلـك از پرده چه آرد بيرون و موكـب شـاهزاده از حوالى لنگر امير غياث به جانب يكه النگ رفت «۳۳۸» و چون شرح واقعه به ميرزا علاء الـدوله رسـيد پاى ثبات و قرارش «۳۳۹» از جـاى رفته دست اضـطرار در دامن فرار زد و غره مـاه شـعبان بـا صـد هزار درددل و اندوه‌جان روبه راه نگويم بل به ناله و آه آورد.

و بر مقتضاى الناس على دين ملوكهم سادات و علما و مشايخ و صـلحا و ضـعيف و قوى و شـريف و دنى و اوساط محترفه و اسـقاط سوقيه و عموم رعايـا و جمهور برايـا از كهول و شـبان تـا اجنه «۳۴۰» و صبيـان و از نساء و رجال تا شـيوخ و اطفال از صـلابت سپاه تركمان ترك خان‌ومان گفته مقام و مسكن باز گذاشـتند و مضـمون خوابى كه پيش ازين به چند سال يكى از اصحاب كمال ديده بود كه قايلى مى‌خواند:

---

(۳۳۸). در حبيب السير گفته است كه ميرزا سلطان ابراهيم به صوب كوهستان غور رفت.

(۳۳۹). ايضا: وى روى به اردوى پسر آورد.

(۳۴۰). اجنّه جمع جنين است.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۸۲۸

شعر

اضـحى هراة خلاء لاـ انيس بهاالّـا السباع و مر الرّيـح بالطلل به ظهور آمـد. خلايق مجموع علائق گذاشـته بيشتر عازم جانب مشـرق شدند.

چه در آن طرف جبال را سيات و طلال شامخات بود جمعى كه اگر تاب آفتاب بر ايشان مى‌تافت تافته مى‌شدنـد، ذره سان در كوه و بيابـان حيران و سـرگردان گشـتند و فوجى كه اگر ماهتـاب از روزن ايشـان در مى‌آمـد به‌سان شب ديجور تيره و بى‌نور مى‌شـدند سـايه‌وار در پس ديوار نحيف و زار ماندنـد. شـهر از تعب شـغب برآسود و بازاريان را دماغ خشك از سوداى سود و زيان تهى بود. صبـا و دبـور به امن و حضور در شوارع عبور و مرور مى‌نمودنـد. و كلاـب عقور و اضـراب طيور در بيوتـات قـديمه به فرح و سـرور مى‌بودنـد. فواسق سوارق و لئام ايتام به فراغ خاطر و انشـراح ضـمير خانه‌هاى مردم مى‌گشودند و اقمشه و امتعه چون باد مى‌ربودند و اگر در زوايا و بيغوله‌هاى شـهر كسـى به‌نـدرت مانده بود از آسيب آن بى‌باكان ظاهر نمى‌توانست شد و مولانا احمد يساول مهمات قلعه مى‌ساخت و از تدبير امور حصار به كار ديگر نمى‌پرداخت.

و چون كار به اضطرار كشيد و احوال خرابى شهر و بيرونها به نهايت انجاميد نسيم عنايت وزيد و صبح سعادت دميد و از پيش ميرزا جهانشاه قاصد رسـيد و اسـتمالت نامه‌ها رسانيد. مضمون آن‌كه سادات و قضات و موالى و اهالى و عموم متوطنه و جمهور سكنه دار السلطنه هرات مى‌بايد كه فارغ بال و مستقيم احوال در مساكن و اماكن خود قرار گرفته به طرفى بيرون نروند كه به‌زودى رايات ظفر آيات به فال ميمون و طالع همايون در آن خطه جنت مثال به سعادت و اقبال نزول اجلال خواهد فرمود. ان شاء اللّه تعالى.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۸۲۹

ذكر وصول موكب پادشاه تركمان بر سرير سلطنت خراسان

ميرزا جهانشاه «۳۴۱» ارشد اولاد قرايوسف تركمان بود و نوبت سيم كه حضرت خاقان سعيد فتح مملكت آذربايجان فرمود، سلطنت آن مملكت را به او ارزانى داشت و ضـبط و دارايى آن ولايات را به عهده كاردانى او باز گذاشت و او در زمان حيات آن حضـرت هميشه در مقام باجگزارى و خدمتكارى بود و به خدماتى كه شايسـته آن حضرت بود قيام مى‌نمود و چون آن حضرت عالم فانى را

وداع کرد میرزا جهانشاه را داعیه تسخیر ممالک فارس و عراق شد و از بیم حسام خون‌آشام میرزا سلطان محمد دندان طمع به ناکام در کام او شکست و به مملکت خود قناعت نموده به جای خود بنشست و عداوت و بیگانگی به قرابت و یگانگی مبدّل شد و میرزا سلطان محمد صبیه او را در نکاح شرعی آورد و چون میرزا سلطان محمد شهد شهادت چشید و میرزا ابو القاسم بابر بر ممالک فارس و عراق مستولی گردید و به سبب قضایا که در ولایت خراسان واقع شد، میرزا ابو القاسم بابر عازم خراسان گشت- چنانچه شرح این سخن در موضع او گفته شد- میرزا جهانشاه تمام ممالک فارس و عراق در قبضه تصرف آورد و چون میرزا ابو القاسم بابر رحلت نمود و مملکت خراسان از منازعت شاهزادگان به یکبارگی بی‌سامان شد، میرزا جهانشاه فرصت غنیمت دانسته عزم تسخیر خراسان نمود و نخست مملکت مازندران را فتح فرمود و رایت عزیمت به صوب دار السلطنه هرات برافراشت و چون بدر کامل منازل و مراحل می‌گذاشت تا به پانزده فرسخی شهر هرات رسید «۳۴۲» و خبر تفرقه مردم و جلای وطن از مقام و مسکن شنیده نشانها و استمالت‌نامه‌ها فرستاد و بزرگان و رعایا را به عدل و داد پیغام داد و پیشتر امیر پیرزاده بخاری را که از امرای میرزا سلطان محمد بود به داروغگی تعیین نموده به جانب شهر روان فرمود و رایات نصرت شعار در ضمان عنایت

---

(۳۴۱). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۸۰: مظفر الدین جهانشاه.

(۳۴۲). در حبیب السیر گفته است که جهانشاه خبر تفرقه مردم در قصبه کوسویه شنید.

پروردگار،

مصرع

چون آفتاب روی به اوج شرف نهاد به مقتضای إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ «۳۴۳» سریر سلطنت خراسان در قبضه فرمان پادشاه ترکمان قرار یافت و پانزدهم ماه شعبان انوار معدلت جهانشاهی بر اطراف دار السلطنه هرات تافت و جمعی اشراف که در شهر مانده بودند به مراسم پیشکش و نثار قیام نمودند و میرزا جهانشاه همه را اعزاز و اکرام نمود و چون آفتاب در اوج کمال و ذروه استقلال نزول اجلال فرمود و شکر مواهب الهی و سپاس مکارم نامتناهی به‌جای آورده و صورتی که آبا و اجداد او را در آیینه خیال محال می‌نمود به عین الیقین مشاهده فرمود و نخست به مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که به تیغ ظلم شهید شده بود رفته شرائط زیارت به ظهور آورد و از آن‌جا به باغ زاغان که تختگاه حضرت خاقان سعید بود تشریف حضور ارزانی داشت و در تعظیم بارگاه آن خسرو فریدون جاه نکته‌ای نامرعی نگذاشت و بر سریر سلطنت و مستقر خلافت به تمکین تمام مقام ساخت و آفتاب عنایت او سایه مرحمت بر مفارق رعیت آن مملکت انداخت و در شهر منادی فرمود که هیچ آفریده متعرض و مزاحم مسلمانان نشود و به شلتاق «۳۴۴» آن‌که نوکر کسی بود زحمتی نرساند و سکه و خطبه به نام و القاب همایون زیب و زینت یافت و مثال اعلی به اصدار فتح نامه‌ها نفاذ یافت و دبیر روشن ضمیر در تقریر و تحریر مناشیر ید بیضا می‌نمود و مبشران اقبال همراه صبا و شمال به اطراف ممالک دائر و سائر شدند.

مصرع

منتشر شد قصه فتح خراسان در جهان

---

(۳۴۳). سورة الأعراف ۱۲۸.

(۳۴۴). به ظاهر به معنی الزام بیجاست ر ک به لغات نوائیه به ذیل شیلتاق. اما به معنی بدمعاملگی است (رساله فضل اللّه) و ستم و بی‌حساب و خرخشه و جنگ و جبر کردن بر کسی در فرهنگ آنندراج.

ذکر تسخیر حصار اختیار الدین

حصار اختیار الـدین که قلم سـحر آفرین به کرات شـرح حصانت و اسـتحکام آن داد و مولانا احمـد یساول پشت اسـتظهار به متانت حصار و ذخیره بسیار باز نهاد، درین وقت که دار السلطنه در قبضه اقتدار میرزا جهانشاه قرار یافت قاصدان پیش مولانا احمد فرستاده استفسار نمود که مولوی در چه مقـام است. مولانـا بر مخالفت اصـرار نموده آثار جنگ و جـدال اظهار کرد و چون پرتو این خبر بر خاطر انور واضح شد اثر تغیر در بشره همایون پدید آمد و نشان کین در چین ابرو و جبین مبین ظاهر شد و به تدبیر آلات محاصره و ترتیب ادوات محـاربه فرمـان داد. امرای نامـدار و نوینیـان کامکـار پیرامون حصـار بـاره‌ای رفیع مقـدار بنیاد نهادنـد و دیواری ده گز ارتفاع گرداگرد حصار از درون و بیرون شـهر برآوردنـد و عساکر گردون مآثر چون دوایر افلاک گرد مرکز خاک احاطه کردند و دائره‌وار گرد حصار درآمدنـد و شـرار کارزار به اوج کره اثیر و افلاک تـداویر برآمـد. از شـست قهر عقاب خدنگ جگردوز پرواز دادنـد و پیوند مرغ روح از قفس قالب گشادند. در جمیع مواضع باره‌ای که ساخته بودند تیراندازها باز گذاشـتند و در هر محل چند کس از تیراندازان چابک دست باز داشـتند. مرغان تیر تیز پر از آشـیان زاغ کمان چون نسـر طائر می‌پریدند و حکم اندازان در شب تار چشم مار با دل مور در یک سـلک می‌کشـیدند و در برابر هر سوراخ حصار ده جوان سـخت کمان قدرانداز بود به نوعی که فی المثل اگر در آن محل باد مویی را بجنباند ده تیربان شکار در حال از آن سوراخ گذرا کند.

بیت

نوک ناوک چو وهم در تک و پوی‌از درون حصار مردم حوی مردم حصار از بیم خدنگ جگردوز و نوک پیکان آتش‌افروز از سر برجها پس خزیدند و با هزار خون دل دم درکشیدند و لشکر ترکمان به ترتیب نقب مشغول

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۳۲

شدنـد. نقبچیان چیره‌دست که به قوت متین میتین «۳۴۵» سـد سـکندر را چون قلعه خیبر از بنیاد براندازند و کوه بران قوی بازو که به سر تیشه هنر پیشه جبال راسیات و طلال شامخات را

مصرع

چون خانه زنبور مشبک سازند به جد و جهد بسیار در کار آمدند.

بیت

به الهام دولت فلک داد تلقین‌که کاوند برج متین را به میتین

گروهی قوی چنـگ فولاـد پیشه‌که چون موم سازنـد خـارا به تیشه و ساکنان قلعه دل بر هلاک نهاده جنگ را آماده شدنـد و قتال و جدال را مهیا و ساخته گشتند و لشکر نصرت شعار به زخم تیر وهم رفتار سرباره و برجهای حصار را از مردان جنگی خالی ساختند.

بیت

هر آن مرد کاو بود بر برج بالاشـد از زخم مست و شد از خون می‌آلا و از فر شـکوه پادشاه جمشـید اساس وهم و هراس در ضـمایر اهـل حصـار بنیاد انـدراس نهاد و مسـرع ترس و بیم آیه عـذاب الیم أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ «۳۴۶» برخوانـد و عنان تمالک و تماسک از دست ضـبط و تصـرف ایشان بیرون رفت. مولانا احمـد یساول چون ارکان دولت خود متزلزل دید و بنیاد مکنت خویش متخلخل یافت ترکتاز غم و اندیشه بر صحن ضمیر او تاخت و وجه تدبیر و

---

(۳۴۵). به قول صاحب برهان قطع میتین بر وزن پیشین است به معنی کلنگ و میل آهنی که سنگتراشان بدان سنگ تراشند.

(۳۴۶). سورة النّساء ۷۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۳۳

صوب صواب در آن شناخت که از ذروه سرکشی و جباری به حضیض تذلّل و خواری و تضرّع و زاری آید و جمعی را شفیع سازد تا خون او را درخواست کنند و شفعا درخواست کرده میرزا جهانشاه خون او را بخشید و مولانا احمد از سموم قهر که ژاله در چشم سحاب اخگر می‌ساخت و به آب حیات طبع آذر می‌داد نیک ترسان و هراسان نمود و به نسیم لطف که از سنگ‌خاره چشمه سلسبیل می‌گشاد امیدواری تمام داشت. القصه مولوی با دلی متردد میان امید و بیم و خاطری از اندوه دوران به دونیم می‌گفت:

بیت

منم امروز و دلی زانده گیتی به دونیم‌بیم آن است هنوزم که به جان باشد بیم

حال خود پیش که گویم من مظلوم غریب‌چاره خود ز که جویم من رنجور سقیم

گرد من لشکر انـدوه چنان حلقه زده‌که دمی راه نیابـد سوی من باد نسیم جمعه دوم رمضان از حصار بیرون آمـد و تیغ در دست و کفن در گردن زمین درگاه ببوسید و ابر عنایت بر ساحت زلّات و هفوات او باران رشد [بارید] و مراحم خسروانه جراید جرایم او را به زلال عاطفت فرو شست و مولوی در سلک خدام انتظام یافته سر بر خط فرمان نهاد و در خطه امن و امان مقام گرفت و از ملك و ملك به استبقای جانی و استیفای نانی قناعت نمود.

بیت

ز دنیا قناعت نموده به کنجی‌نه جویای مالی نه دربند جاهی و چنان قلعه که سر برج آن بر برج دو پیکر می‌سود و از غایت حصانت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۳۴

صورت گشاد آن به هیچ‌وجه متصور نبود به آسانترین وجهی مفتوح و مسخر و مستخلص و مسلّم شد.

بیت

شهنشهی که به هنگام کین اگر خواهدز هفت قلعه گردون حصار بگشاید و ضبط و دارایی آن به امیر جلال الدین بایزید امیر بسطام مفوض شد و او کوتوالی متمکن نصب فرموده.

و «۳۴۷» چـون ایزد عز شـانه آثـار لطف خویش در کفـایت این مهم ارزانی داشت و انوار فیض فضـل بر و جنـات کاینـات رخشـان گشت و احوال دین و دولت بر وفق مرام انتظام گرفت و قواعـد ملك و ملت برحسب ارادت انعقاد پذیرفت، فرمان فرمود که امثله و احکام حضـرت خاقان سـعید ترکی و فارسـی معتبر و مقرر دانسته ناپرسیده «۳۴۸» امضـا دهنـد و در جمیع امور که با احوال جمهور تعلق داشته باشد متابعت آن حضرت واجب و لازم دانند و میرزا جهانشاه روزی چند در شرقی هرات در النگ کاهدستان گذرانید و بعد از آن عزم جانب ولایت هرات رود در خاطر مصمم گردانید.

مصرع

بجنبید لشکر چون دریای اخضر

ذکر نهضت میرزا جهانشاه به طرف شرقی دار السلطنه هرات و چند روزی به فراغت بودن

میرزا جهانشاه چون خاطر خطیر و ضمیر جهانگیر از کلیات مهمات خراسان

---

(۳۴۷). حبیب السیر درین موضع افزوده است که بعد از تمکن بر تخت خراسان، جهانشاه به تعظیم و تکریم سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان کما ینبغی قیام نمود. اما دولتشاه ص ۴۵۷ به بعد گفته است که «فضلا برآنند که در روزگار اسلام ازو بد اعتقادتر پادشاهی ظاهر نشده است.

اسلام را ضعیف داشتی». [جهانشاه از شیعیان غالی بود]

(۳۴۸). اسفزاری: بی‌آن‌که به عرض رسانند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۳۵

به تخصیص دار السلطنه هرات جمع ساخت و رعایا را که از خدنگ حوادث آزرده خاطر بودند به مراسم مراحم پادشاهانه نواخت، رایات فتح آیات ارتفاع داده اعلام ظفر اعلام برافراخت و لشکری نامحدود و سپاهی نامعدود که مهندس عقل از شمار آن عاجز آید و مستوفی فهم از حساب آن حیران گردد، متوجه صوب ولایت هرات رود گشتند و امیر زاده محمدی «۳۴۹» ولد امیرزا جهانشاه به رسم منغلای روان شد و پادشاه جهان پناه بر سمند براق اندام که چون باد و برق می‌شتافت و صبا هرچند به تعجیل تمام می‌رفت گرد او را درنمی‌یافت نهضت فرمود و در نواحی لک‌لک‌خانه استماع نمود که حضرت خاقان سعید احیانا به این مواضع می‌آمد و مرغزار و النگی است درغایت لطافت و کمال نزاهت و طراوت و هوای جانفزایش صافیتر از چشمه نور و فضای دلگشایش تازه‌تر از چهره حور. از نسیم روح‌پرور آن روح فردوس اعلی استشمام می‌توان نمود و از هوای صحرای آن ابواب فرح و سرور می‌توان گشود. میرزا جهانشاه میل آن نزهتگاه نمود و به آن اولنگ فرمود

بیت

مرغزاری چو طبع اهل حضوردر لطافت به‌سان چهره حور

صد هزاران گل شکفته دروسبزه بیدار و آب خفته درو

هر گلی گونه گونه از رنگی‌بوی هر گل رسیده فرسنگی «۳۵۰» در همان منزل که حضرت خاقان سعید نزول می‌فرمود آن پادشاه نیز چند روز توقف نمود و سپاه ظفر پناه تا قصبه او به رفته ابواب عدل و داد بر روی ارباب دولت گشاد* و این اخبار سایر به اطراف و اکناف هر بلاد و دیار متطایر شد و خلایق از مضایق روی به اوطان مألوفه و مساکن مأنوسه آوردند و به اندک فرصتی جمعیتی در دار السلطنه هرات فراهم آمد و ماه مبارک رمضان در همان منزل گذرانیده به آداب

---

(۳۴۹). محمد میرزا در زامباور ص ۲۵۷.

(۳۵۰). خمسه نظامی (هفت پیکر) طبع طهران ۱۳۴۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۳۶

عید صیام قیام نمود.

بیت

ساقی بیار باده که ماه صیام رفتدر ده قدح که موسم ناموس و نام رفت «۳۵۱»

ذکر آمدن ایلچیان و شرح بعضی وقایع و رسیدن اولاد میرزا جهانشاه

درین ولاء ایلچیان اطراف به رسم تهنیت فتح خراسان آمده تحفه‌های لایق و پیشکشهای موافق به موقف عرض رسانیدند. ایلچی میرزا سلطان سنجر از جانب ولایت مرو رسید و اظهار موافقت و اشعار مصادقت نمود و از جانب شروان و شماخی، ایلچی امیر خلیل اللّه دربندی آمده هدایای پادشاهانه گذرانید و میرزا جهانشاه انواع محبت و عنایت ظاهر ساخته و ایلچیان را به اسب و زر و کلاه و کمر نواخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و امیرزاده یوسف «۳۵۲» ولد میرزا جهانشاه از مملکت کرمان به موجب فرمان رسیده موجب ازدیاد مواد شهر یاری و سبب اعتضاد اساس جهانداری آمد و میرزا جهانشاه به رسم طواف به طرف ولایت کروخ «۳۵۳» فرموده چند روز بساط عیش و نشاط و بزم خرّمی و انبساط مرتب بود و اردوی بزرگ از لک‌لک‌خانه به مرغزار کاهدستان*

مراجعت نمود و میرزا جهانشاه العود احمد* خوانده به منزل همایون باز آمد.

و درین سال، نهم ماه ذی قعده* مولانا جلال الدین بایزید پورانی قدس سره

(۳۵۱). دیوان حافظ (طبع خلخالی) ص ۳۰۷. مطلع سعدین و مجمع بحرین ج۴ ۸۳۶ ذکر آمدن ایلچیان و شرح بعضی وقایع و رسیدن اولاد میرزا جهانشاه ..... ص : ۸۳۶

(۳۵۲). زامباور ص ۲۵۷.

(۳۵۳). اسفزاری گفته است که کرخ (کذا) و یاشتان آب و هوای خوش دارد و اشجار و میوه‌های خوب و مزروعهای خوب و محصولات مرغوب.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۳۷

که نسیم عالم قدس مشام روح او را معطر ساخته و فروغ انوار انس بر ضمیر منیر او پرتو انداخته بود در قریه مذکوره به جوار رحمت حق رحلت نمود. زیادت از نود سال عمر داشت. صحابه صفت معیشت می‌کرد و ثقات از او خوارق عادات مشاهده نمودند و در قریه پوران مدفون شد رحمه اللّه.

و درین اثنا، امرای دیوان ترکمان مال بارس ئیل «۳۵۴» حواله داشتند و با آن‌که میرزا سلطان ابراهیم در حوت و حمل گرفته بود اعتبار نکردند. و در خلال این احوال به مسامع جلال پیوست که میرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا سلطان ابراهیم که از سپاه ظفرنشان ترکمان روگردان شده‌اند در ولایت غوراند: میرزا علاء الدوله در غور پایین و میرزا سلطان ابراهیم در غور بالااند و میرزا علاء الدوله را اعتماد کلی بر جانب امیر خلیل بود و ولد او محمد خلیل بر سر قرابهادر که از جانب میرزا سلطان ابراهیم قراول بود شبیخون برد «۳۵۵» و تمام جهات او را به آتش غارت برباد داد و او یکه‌سوار پیش میرزا سلطان ابراهیم رفت. میرزا سلطان ابراهیم پیش پدر گله فرستاد و میرزا علاء الدوله پیغام داد که قرابهادر غلام من است و مرا ازو ذخیره‌ای در خاطر بود. بنابرآن، این صورت روی نمود و این معنی موجب شد که پدر و پسر قاصد جان یکدیگر گشتند و از طرفین لشکرها مرتب ساخته به آهنگ جنگ پیش آمدند و مسافت به یک منزل رسید. امرای ترخانی شیوه نامهربانی مسلوک داشتند.

بیت

دلاـ مجوی ز ابنای دهر چشم وفاکه در جبلت این همرهان مروّت نیست و مجموع به طرف میرزا علاء الدوله رفتند و میرزا سلطان ابراهیم به اضطرار روی امید به جانب پدر بزرگوار آورد و او فرزند را حبس فرمود. امرای ترخانی بعضی

(۳۵۴). بارس ئیل به معنای سال پلنگ است.

(۳۵۵). در حبیب السیر گفته است که امیر خلیل به اتفاق پسر خود محمد خلیل شبیخون زد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۳۸

که ملازم شاهزاده بودند تحمل تجمل امیر خلیل نیاوردند و دو هوایی شدند. در این اثناء امیر عبد اللّه خواجه ترخان که به حکم شاهزاده به رسم رسالت پیش میرزا سلطان ابو سعید رفته بود معاودت نمود و چون صورت حبس شاهزاده مشاهده کرد طاقت آن حالت نیاورد و گروه انبوه از ترخانیان و غیر آن اتفاق نموده برغو کشیدند و شاهزاده را به ضرب راست از حبس بیرون آورده سوار کردند و به جانب ولایت ساخران و تولک* عزیمت نمودند و باز تاج شاهی به یمن عنایت الهی به فرق فرقدسای او مقرون شد و تخت بخت از دولت مسند مشید او تشریف یافت و طبل و علم و خیل و حشم در سلک اهتمام انتظام یافت و میرزا جهانشاه ازین حال آگاه شد.

مصرع

مسرعی چون صبا جهان‌پیمای

بـه اسـتدعای میرزا علاـء الـدوله روان سـاخت و فرسـتاده چـون به او رسـید سـخنی که داشت به موقـف عرض رسانیـد و به عنایـات پادشاهـانه مسـتظهر گردانیـد میرزا علاـء الـدوله را نهال آمال میوه مراد بار داد و گلبن امیـد غنچه مقصود برآورد و از صـبا و شـمال سرعت سـیر و اسـتعجال اسـتعارت نموده روز عرفه عید اضحی به یک فرسخی اردوی اعلی رسید. میرزا جهانشاه چون دولت و اقبال استقبال فرمود و مراسم تعظیم و تکریم تقدیم نمود.

بیت

هر آن دقیقه که در احترام واجب بودجناب شاه جهان یک‌به‌یک به‌جا آورد

ذکر جشن عید و ملاقات با ایلچیان میرزا سلطان ابو سعید

میرزا جهانشاه روز عید اضحی به عظمت تمام بر مسند سلطنت مقام فرمود و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۳۹

درگـاه جهـان پناه به فروغ طلعت پادشاه زادگان خورشـید دیـدار مشتری آثار آراسـته بود امرای حضـرت و ارکان دولت در محل و مقام خود آرام گرفته و اطراف لشـکر از مراکب کوه‌پیکر و زینهای مرصع به در و گوهر زیب و زینت هرچه تمامتر پذیرفته مجلسـی ترتیب دادنـد که از سـلاطین نامدار و خواقین کامکار مانند آن کمتر واقع شده باشد و میرزا علاء الدوله را به احترام و اعزاز و اکرام درآوردنـد و میرزا جهانشـاه پیش آمـد و توقیر و تعظیم فرموده در مقـام مناسب نشانـد و ایلچیان میرزا سـلطان ابو سـعید، مولانا نجم الـدین عمر و مولانـا یوسف عطـار را در حضور میرزا علاـء الـدوله حاضـر ساختنـد و میرزا جهانشـاه بـا ایلچیـان به آیین پادشاهانه و یوسون خسروانه ملاقات فرمود و اظهار محبت و وداد و اشعار مودت و اعتقاد نمود.

و درین اثنا، امیرزاده پیر بداق ولد میرزا جهانشاه که پادشاه مملکت فارس بود هژدهم ماه ذی الحجه به هرات رسید و باعث برآمدن او آن بود که چون خبر فتـح خراسـان و تسـخیر سـریر حضـرت شاهرخی در مملکت عراق و فارس انتشار یافت، متعاقب آن اخبار به تواتر پیوست که جمعی مخالفان در اطراف و اکناف خراسان اگرچه از آسـیب سرپنجه شیران ژیان چون آهویان وحشی در صحرا و بیابان حیران و سـرگردانند، اما انتظار فرصت می‌برند و اگر مجال جدال یابند دستبردی می‌نمایند. بنابرآن شاهزاده پیر بداق در عراق آهنـگ گوشـمال مخـالف سـاخته ساز راه راست کرد و بر بادپایان حجازی کوچهای بزرگ فرمود و ماننـد مسافر جهان‌نورد ماه در قطع منازل دقیقه‌ای مهمل و نامرعی نمی‌گذاشت و چون سـیاح آفتاب عالم گرد در گرم روی ذره‌ای اهمال را مجال و محل نمی‌داد و چون به دار السلطنه هرات رسید، میرزا جهانشاه را چشم انتظار به نور طلعت حدقه سلطنت روشن شده خاطر امیدوار به طراوت نور حدیقه دولت گلشن گشت و هاتف اقبال به زبان حال با او گفت:

که زین ماه سریع السیر چون بادبماند سالها برج تو آباد

ز چشم خود مـدارش یک زمان دورکه تو نوری و او نور علی نور و میرزا جهانشاه نوزدهم ماه مـذکور، امیر نظام الدین سـید عاشور که راه و رسم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۴۰

وزارت در دیوان اعلی به جانب او مفوض بود به رسالت مقرّر و معین فرمود که همراه ایلچیان میرزا سـلطان ابو سعید رفته چنانچه از کمـال کاردانی او آیـد و شایـد، در اهتمام مهمات آثار یـد بیضا نمایـد و از روی تجربت و راه قیاس به تحقیق پیوسـته که اگر لباس ملک پادشاهان به طراز رای صایب وزیران کامل عقل شامل عدل که در خزینه اسـرار پیش ایشان گشایند و در هنگام وقوع حوادث

و حدوث وقایع بر کمال اخلاص ایشان اعتماد نمایند مطرز نباشد عقود امور سلطنت نظام نگیرد و از طوفان نوایب اساس پادشاهی خللی فاحش پذیرد. فی الجمله سید عاشور به موجب فرموده عزیمت نمود و چون به اردوی میرزا سلطان ابو سعید رسید که در کنار آب مرغاب بود*، میرزا سلطان ابو سعید جمعی را به رسم استقبال ارسال فرمود و سید را در مقام مضبوط فرود آوردند و بعد از سه روز اطراف اردو آراسته سراپرده و بارگاه به اوج خورشید و ماه برآمد. کثرت و غلبه به مثابه‌ای که چشم گردون با صد هزار دیده در اطراف عالم گردیده و مثل و نظیر آن ندیده و گوش ایام با چندین گونه پیام که از خواص و عوام استماع نموده مانند و شبیه آن نشنیده و چون وجوه لشکر به خوبترین صور و زیوری هرچه زیباتر آرایش یافت، «۳۵۶» سید عاشور را درآورده و چندجا زانوزده به شرف تقبیل انامل فیاض سرافراز شد و میرزا سلطان ابو سعید اخبار میرزا جهانشاه استفسار نموده فرمود که امیر جهانشاه چون است. سید عاشور زبده رسالت و محصّل سفارت به حسن عبارت به ادا رسانیده عرضه داشت که میرزا جهانشاه که فسحت مملکت او از نواحی شام و روم تا حوالی این مرز و بوم است بر همگنان،

مصرع

چون چشمه آفتاب روشن باشد بدین ولایت رسیده و بر تخت بخت به فراغ خاطر آرمیده. درین ولا که قاصدان این درگاه والا آمدند و سخن صلح و صفا در میان آوردند میرزا جهانشاه بنده را نامزد فرمود که به زمین بوس رسد و آنچه قاصدان رسانیده‌اند به مشافهه و مواجهه

---

(۳۵۶). اسفزاری: حولی مجمع به صورتهای مهیب و زینتهای عجیب مرتّب و مزّین گشت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۴۱

معلوم کند تا قواعد محبت استحکام یابد. میرزا سلطان ابو سعید کلمات دلاویز و حکایات مودت‌انگیز فرموده معتمدی به اتفاق سید پیش میرزا جهانشاه فرستاد.

و درین اثنا، امرای ترخانی امیر احمد ترخانی و برادران او بر باره طغیان سوار گشته و یاره خذلان سوار ساخته سر از ربقه مطاوعت و گردن از طوق متابعت میرزا سلطان ابراهیم پیچیده و پای از جاده خدمت و دایره فرمانبرداری بیرون نهادند و به راه جفا رفته عنان وفا از دست دادند.

بیت

وفا مجوی ز کس ور سخن نمی‌شنوی‌به هرزه طالب سیمرغ و کیمیا می‌باش «۳۵۷» و روی امید به درگاه جهانشاه آوردند و بعد از شرف دست‌بوس به صنوف عنایات مخصوص شدند.

و آخر ماه مذکور سید عاشور باز آمده اخبار خوب و آثار مرغوب معروض داشت و امید صلح و صفا داد.

بیت

بر دل ارباب دولت کی بود زنگ ملال‌هر کدورت را که دیدی چون صفائی رفت رفت «۳۵۸» و متعاقب سید عاشور، قاصد میرزا «۳۵۹» سلطان ابو سعید رسید و موافق اخبار سید و مطابق داستان سابق سخنان لایق به عرض رسانید و از وصول این خبر فرخنده اثر ضمایر و سرایر تمام اکابر و اصاغر خرم و بی‌غم گشته خواص و عوام

---

(۳۵۷). دیوان حافظ طبع خلخالی ۱۴۸.

(۳۵۸). ایضا ۴۴: در طریقت رنجش خاطر نباشد می‌بیار هر کدورت ....

(۳۵۹). اسفزاری: قاصدان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۴۲

ازین نشاط انبساط تمام نمودند و به فراغبال در ظل ظلیل اقبال مرفه الاحوال آسودند.

مصرع

جمع شد خاطر از پریشانی

وقایع سنه ثلاث و ستین ذکر عزیمت میرزا سلطان ابو سعید به هرات

اشاره

غوّاصان بحار آثار و نقادان جواهر اخبار که در معنی در سلک کلک نظم داده‌اند از کنوز رموز اسماء و حروف ابواب شعور و وقوف بر ارباب الباب چنین گشاده‌اند که چون سید عاشور باز آمد و خبر مصالحه آورد، میرزا جهانشاه که قریب چهار ماه در النگ کاهدستان منزل فرموده بود مراجعت نمود و به شمال دار السلطنه هرات به دامن کوه مختار آمد، بدان نیت و آن عزیمت که در هرات قشلاق کند.

ناگاه اخبار به تواتر رسید که میرزا سلطان ابو سعید از کنار آب مرغاب به طرف لنگر امیر غیاث قدس سره میل نمود و عازم آن است که از جانب ولایت هرات رود درآید «۳۶۰» و نوعی سازد که طغیان سپاه ترکمان در مملکت خراسان به سرآید و جمعی تراکمه که در قصبه او به و آن نواحی داروغه بودند بعضی گرفتار شده و باقی فرار نمودند.

بیت

رسیدند زنهاریان خیل‌خیل که طوفان به دریا درآورد سیل

سپاهی به هم کرده چون کوه قاف‌همه سنگ فرسای و آهن شکاف و به موقف عرض رسانیدند که میرزا سلطان ابو سعید از شواهق جبال

---

(۳۶۰). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۸۱: سلطان از راه لنگر امیر غیاث به ولایت هرات رود درآمد- اسفزاری به جانب لنگر امیر غیاث الدین عزیمت نمود به داعیه آن‌که از جانب هرات رود به شهر آید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۴۳

راسیات و مضایق طلال شامخات که از غایت رفعت قدم فکرت هیچ آفریده برفراز آن نرسیده و چشم خیال هیچ مخلوق مثل عقبات آن ندیده با سپاهی که نطاق عقد و بیان از احصای آن تنگ آید و کمیت خوش خرام قلم را در میدان استقصای آن [پای] به سنگ آید، کماندارانی که به زخم تیر نسر طائر را از اوج فلک به زیر آرند و تیغ گذرانی که به حدت شمشیر تیز نفیر رستخیز از جان مریخ خونریز برآرند و عرابه‌ها که گویی منطقه البروج «۳۶۱» و معدل را در محور کشیده‌اند یا دایره میل کلی و مارّه به اقطاب اربعه را با یکدیگر منطبق گردانیده، گذر فرمود و آهنگ جنگ و جدال و عزم رزم و قتال دارد.

میرزا جهانشاه را از استماع این خبر دود حیرت به‌سر برآمده آتش غیرت در درون زبانه‌زدن گرفت و فرمود تا لشکر کوه‌پیکر گردون پیکار عفریت منظر اهرمن دیدار ابر جوش رعد خروش صاعقه کوش که تعداد آن در اعداد هندسه فکر نگنجد- تا عقود ابهام و خنصر محاسبان مستحضر در آن معرض چه سنجد- مستعد جنگ و جدال و منتهض حرب و قتال به جانب ولایت هرات رود عود نمود و شاهزاده پیر بداق که به زعم تراکمه سرآمد آن لشکر و جهان پهلوان آن حشر بود به رسم منغلای «۳۶۲» سبقت نمود و آن دو سپاه خونخوار و آن دو دریای ز خار تنگاتنگ دو فرسنگ رسیدند و جوانان جانبین و نوخاستگان طرفین به یوسون مصاف

در طواف آمدند.

بیت

تف تیغ و خنجر چنان برفروخت که در چشمه چرخ ماهی بسوخت و قراولان رزمخواه و دلاوران آن دو سپاه مردان مرد و دلیران صف نبرد

(۳۶۱). برای منطقة البروج و باقی سه دایره مذکور المتن ر ک به فرهنگ آنندراج به ذیل دائره عظمی.

(۳۶۲). صاحب حبیب السیر گفته است که پیر بداق را به رسم منغلای از پیش روان فرمود و خود نیز از عقب شتافته در قریه یحیی آباد نزول نمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۴۴

حمله‌های بهادرانه به هم نمودند و از جام حسام شراب تلخ کام بر یکدیگر پیمودند و جمعی گردنکشان لشکر ترکمان گرفته گشته و به تیغ بی‌دریغ کشته بر خاک هلاک افتادند.

و امیرزاده پیر بداق از آن میدان روگردان شده گریان و نالان پیش پدر آمد و شرح واقعه باز گفت. میرزا جهانشاه از مشاهده این احوال خیال محال از دماغ بیرون کرده پختن سودای خام که در دیگ غرور عشوه ایام داشت از سر نهاد و دانست که بیش ازین طمع در ملک خراسان کردن آب در هاون سودن و آهن سرد کوفتن است. «۳۶۳»

بیت

ان کنت تطمع فی خراسان فدع‌هیهات تضرب فی حدید بارد و به تدبیر و تفکر و اندیشه و تحیر طریق صواب و صلاح آن کار مسلوک داشت و تمامی همت بر تدارک امر خطیر برگماشت و چندان‌که تأمل می‌کرد آن دریا نه به اندازه سباحت او بود و سلوک آن جاده نه به قدر سیاحت او نمود.

ذکر مصالحت فرمودن دو پادشاه کامران و معاودت میرزا جهانشاه به جانب آذربایجان

میرزا جهانشاه در آن زمان که مزرعه یحیی* آباد را لشکرگاه ساخته بود و سپاه غم و اندوه بر ساحت خاطر او استیلا یافته آثار عجز و ضعف بر صفحات احوال خود مشاهده نمود و پیوسته از جانب دار الملک تبریز ایلچیان می‌رسیدند و به موقف عرض می‌رسانیدند که امیرزاده حسینعلی «۳۶۴» ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس

(۳۶۳). دولتشاه ص ۴۷۴ گفته است که جهانشاه از جهت تسلط سلطان حسین در استراباد و قتل کردن او حسین بیک ترکمان را سخت شکسته دل شده بود با سلطان ابو سعید صلح کرد و خراسان را به وی گذاشت.

(۳۶۴). زامباور ص ۲۵۷: حسنعلی- حبیب السیر: حسینعلی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۴۵

بود از حبس خلاص یافته و دست به خزاین دراز کرده لشکر بسیار جمع آورده

مصرع

همه را لعل به دامن دهد و زر به حوال میرزا جهانشاه از استماع این خبر سراسیمه و مضطرب احوال شد و چاره غیر آن ندید که از روی بیچارگی طلب صلح نماید.

مصرع

چاره‌ای کو بهتر از بیچارگی و سید عاشورا را در خلوت طلبیده فرمود که بار دیگر پیش میرزا سلطان ابو سعید رفته اطراف آن کار فراهم آورد و سید عاشور به اردوی همایون رسید و به وسیله امرا حدیث صلح و صفا به سمع اشرف اعلی رسانید. میرزا سلطان ابو سعید فرمود که این معنی به آن‌وجه صورت می‌بندد که* تمام مملکت حضرت خاقان سعید را گذاشته بدانچه آن حضرت در زمان حیات برای امیر جهانشاه مقرر کرده اکتفا و قناعت «۳۶۵» نماید و بر آن‌وجه آیینه اعتقاد را از زنگار انکار بزداید تا چهره مقصود به خوبتر وجهی جلوه گر آید.

و بعد از گفت و شنود بسیار و آمدشد بی‌شمار، میرزا سلطان ابو سعید که آئیینه ضمیرش به صیقل تأیید الهی جلا یافته بود و انوار عنایت نامتناهی بر آن تافته دانست- و با این همه دانش در سنه ثلاث و سبعین که عنایت ملک منّان تمام ممالک فارس و عراق و آذربایجان را در قبضه اقتدار او قرار داد، هرچند امیر حسن بیک «۳۶۶» از اولاد امیر قراعثمان «۳۶۷» یوزش نمود، میرزا سلطان ابو سعید التفات نفرمود تا غالب مغلوب گشت و محکوم حاکم شد و رسید به میرزا سلطان ابو سعید آنچه رسید چنانچه شرح و بسط در آن سخنان از مساعدت وقت مأمول است-

---

(۳۶۵). اسفزاری: و به طریق زمان آن حضرت در مقام اطاعت و متابعت آید.

(۳۶۶). یعنی اوزون حسن بن علی از آق‌قویونلوها، ر ک برای نسبش به زامباور ص ۲۵۹.

(۳۶۷). یعنی قرایولق عثمان فرمانروای اول ازین خانواده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۴۶

ان شاء اللّه تعالی- که اگر ارباب مکنت و خداوندان دولت در حال قدرت جانب خصم مغلوب را مهمل گذارند و ملتمس دشمن مقهور را مبذول ندارند هر آینه واقعه‌ای روی نماید که تدارک آن در حیز امکان نیابد و از آن‌جا که طبع کریم و خلق عظیم او بود التماس میرزا جهانشاه را اجابت فرمود مقرر آن‌که تمام ممالک خراسان داخل دیوان میرزا سلطان ابو سعید شده میرزا جهانشاه بازگردد و متعرض این ولایات نشود و عهد و پیمان بسته شرایط ایمان به مواثیق عهود تأکید یافت و مشرب وفاق از شائبه نفاق صافی شد و سید عاشور از اثر سعی مشکور با حصول مرام و شمول انعام بازگردید و خبر صلح و صفا بر وجه دلخواه به میرزا جهانشاه رسانید.

و لشکر ترکمان، از مزرعه یحیی‌آباد که مقام صلح و صفا بود، معاودت نمود و از جانب جنوب شهر و پایان قریه مرغاب «۳۶۸» و زیارتگاه «۳۶۹» عنان عزیمت، که به حقیقت عنوان هزیمت بود، انعطاف فرمود و سرّ اقمنا کارهین و خرجنا متحیرین بر صفحات احوال او ظاهر شد و این رجعت، که موجب استقامت امور جمهور بود، اوایل ماه صفر فرخنده اثر که مطلع دیباچه فتح و ظفر است روی نمود و میرزا سلطان ابو سعید را هاتف اقبال به زبان حال می‌گفت:

بیت

ز سپاه پیل زورت دل خصم خون شد آری‌چه زند به پای پیلان اله چوق ترکمانی «۳۷۰» و روز جمعه هشتم ماه مذکور، امیر سید اصیل الدین ارغون و امیر مبارز الدین پهلوان حسین دیوانه به شهر آمدند و دروازه‌ها مضبوط ساخته حصار اختیار الدین را در

---

(۳۶۸). برای این قریه ر ک به لیسترینج ص ۴۱.

(۳۶۹). دار العباده زیارتگاه قریه‌ای است به قول اسفزاری که دروی قریب هزار و دویست دکان است و سلطان حسین درو مسجد جامعی درغایت وسعت و نزاهت ساخته.

(۳۷۰). به فتح الف در رساله فضل اللّه خان و بالضم در فرهنگ آنندراج.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۴۷

قبضه اقتدار آوردند و حقیقت آن‌که آمدن ایشان درین روز آتش ظلم ترکمان را که بالا گرفته بود پست گردانید و غبار غارت و تاراج که در شهر و بیرون به فلک رسیده بود بکلی فرو نشست و رعایا در مهاد امن و امان، فارغ‌بال و مستقیم احوال آسودند و در مسکن و مقام خود آرام فرمودند.

بیت

روز هجران و شب فرقت یار آخر شدبزدم فال و گذشت اختر و کار آخر شد

صبح امید که بد معتکف پرده غیب‌گو برون آی که کار شب تار آخر شد

باورم نیست زبد عهدی ایام هنوزقصه غصه که در دولت یار آخر شد «۳۷۱»

ذکر طلوع آفتاب رایت سلطانی و جلوس بر سریر سلطنت خراسان کرّت ثانی

قال اللّه تعالی ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَ أَمْدَدْناکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ «۳۷۲» عنایت حضرت رب العالمین چون مملکت روی زمین را چندگاه جولانگاه حضرت خلافت پناهی، شایسته سریر سلطنت و شاهنشاهی، خورشید آسمان صاحبقرانی، جمشید ایوان جهانبانی، سلطان اقالیم عالم، فرمان فرمای صنادید بنی آدم، مالک ممالک عرب و عجم، سالک مسالک فریدون و جم، تاجبخش خسروان جهان، باجستان سلاطین دوران، المتمّثل إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ، «۳۷۳» معز السلطنه و الخلافة والدین، میرزا سلطان ابو سعید گورکان گردانیده بود و سراپرده عظمت و جلال او را برفراز این شش طاق معلق و نه رواق منطبق رسانیده لاجرم بار دیگر آفتاب دولت آن حضرت سایه عنایت بر سر مظلومان مملکت خراسان انداخت و

---

(۳۷۱). دیوان حافظ طبع خلخالی ص ۱۱۴: شب فرقت، زدم این فال.

(۳۷۲). سورة الأسری ۶.

(۳۷۳). سورة النّحل ۹۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۴۸

جانهای ستم رسیدگان را از آسیب خدنگ جوانب حوادث که دست جفای روزگار زورکار بر کمان ترکمان بسته بود خلاص ساخت، سادات عظام و قضات اسلام و ائمه و موالی و اکابر و اهالی مضمون این موزون که منتظم در سلك در مکنون است ورد خویش ساخته می‌گویند:

بیت

بحمد اللّه کاز اقبال همای چتر سلطانی‌همایون فال شد بومی که بودش رو به ویرانی القصه چون لشکر ترکمان با حیرت و حسرت فراوان راه ممالك آذربایجان پیمودن گرفتند، طلیعه لشکر فیروزی اثر و مقدمه سپاه فتح و ظفر چون مهر از سپهر مراد طلوع آغاز نهاد و چهاردهم «۳۷۴» ماه مذکور آفتاب رایت منصور بر سر مزار مطلع الأنوار قطب وقت، شیخ الکل فی الکل، خواجه عبد اللّه انصاری قدس سره طالع شد و در رعایت زیارت شرایط تعظیم و احترام ظاهر گردانید و صلات و صدقات به فقرای مستحقان رسانید و از آنجا پای دولت در رکاب سعادت درآورده بر سمند سپهر پیکر سوار شد و عازم دار السلطنه هرات گشت و تمام رعیت شهر هرات و بلوکات* بر سر راه آمده از صدق دل و صمیم جان دعا و ثنای پادشاه جهان پناه می‌گفتند و انواع تحفه و نثار بر سر راه آوردند و سلطان کشورستان چون آفتاب نصف النهار در شمال هرات پیش کوه مختار به آیین سلاطین جم اقتدار نزول اجلال اختیار فرمود و روز جمعه پانزدهم ماه باغ شهر از فروغ طلعت همایون غیرت‌افزای فضای گردون آمد. رعایا از ظلمات ظلم به

سرچشمه آب حیات عدل رسیدند و خلایق در ریاض رفاهیت و حدایق فراغت آرمیدند و آن حضرت در تجدید مشاهد عدل سعی و اجتهاد به نوعی نمود که انوار شواهد و دلایل آن همیشه چون روز روشن خواهد بود و در تشیید معاقد دین و تمهید قواعد شرع مبین شروع به نوعی کرد

(۳۷۴). حبیب السیر: روز پنج شنبه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۴۹

که رخسار ایام به ذکر حسن طراوت آن کلام سرخ‌روی خواهد ماند و رسوم محدث و بدعتهای مذموم و آیین جور و قوانین حیف چون عنقا در جهان معدوم شد.

بیت

ستم مکن که درین کشتزار زود زوال‌به داس دهر همان بدروی که می‌کاری سکه از فرّ نام فرخ او خنده بر لب و خطبه از یمن القاب او بلندآوازه و عالی رتبت

بیت

تا همایون نام شه را سکه بر دل نقش کردمهر از مهرش دهان سکه پر زر می‌کند

منبری کاز خطبه القاب او زینت گرفت‌مشتری گوهر نثار فرق منبر می‌کند و همان روز مسجد جامع* از فروغ طلعت آن حضرت رشک ایوان خورشید لامع شد و بعد از ادای نماز و عرض نیاز به درگاه پادشاه کارساز به مجلس انس و مهبط انوار قدس یعنی مجلس وعظ جناب ولایت مآب ارشاد انتساب، خواجه شمس الحقیقهٔ والدین محمد الکوسویی «۳۷۵» قدس سره که از اولاد امجاد شیخ الأسلام احمد جام بود و از فراید فواید آن بحر زخار بسیار درّ شاهوار و لآلی آبدار در سلک استماع انتظام داد.

(۳۷۵). برای خواجه شمس الدین محمد ر ک به نفحات ص ۵۷۴ و حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۷۳. وی در ۸۶۳ وفات یافت و قبر وی در حوالی جامع هرات است نیز ر ک به رشحات صفحات ۱۴۰، ۱۵۳، ۲۷۵ و ۳۴۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۵۰

بیت

محمد کاز احمد گهر یافته‌بسی معدن راز دریافته

نمودار کشفش به صدق و صفات‌فزون از کرامت کم از معجزات

مثالی است در وی ز پیغمبران‌به یک کاف تشبیه فرق اندر آن و از غرر نصایح کان یسار و بحر استظهار به مستقر سلطنت معاودت فرمود.

بیت

از آن‌جا بسی در به پیمانه کردبدان پردلی رو سوی خانه کرد بعد ازین قرار با خامه بدایع نگار آن است که تعبیر از نام خجسته فرجام پادشاه جهانگیر به حضرت خلافت پناهی نماید تا از عهده وعده که در اول کتاب واقع شده بیرون آید.

ذکر نهضت حضرت خلافت پناهی به عزم رزم شاهزادگان و قتل میرزا سلطان سنجر

قال اللّه سبحانه وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ «۳۷۶» مالك ملك علی الأطلاق عزّ شانه چون خواهد که عنان سلطنت مملکتی به قبضه اقتدار خلافت شعاری سپارد، اول هرکس را به ناخن نخوت سر استکبار می‌خارد به دست تأیید الهی از پا

درآرد و پادشاه ممالك آفاق عم احسانه هرگاه ارادت فرمایـد که گلشن ولایت را به آب عدالت کشورسـتانی خرم و سـرسبز سازد نخست خار ظلم از صحن گلزار آن به تیغ ظفرنگار براندازد.

بیت

جای دو شمشیر نیامی که دیدبزم دو جمشید مقامی که دید؟

---

(۳۷۶). سورة البقرة ۲۵۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۵۱

موافق این عبـارت و مطـابق این اسـتعارت حـال همایون فال حضـرت خلافت پناهی است که چون سپاه ترکمان از مملکت خراسان بیرون رفت و آن حضرت دار السلطنه هرات را مستقر سریر سلطنت فرمود و یورت قشلاق در آن بلده تعیین نمود و سپاه ظفر انتساب که ملازم رکاب دولت مآب بودنـد اجازت یافته معاودت نمودند «۳۷۷» و آن حضـرت توکل بر آفریدگار جزو وکل کرده یك دو هزار سوار نامدار در ظل رایت فتح آیت بازداشت و برتخت بخت و مسند دولت اقامت نموده رایت فراغت برافراشت.

و در خلال این احوال به مسامع جلال رسـید که میرزا سـلطان سـنجر و میرزا علاء الـدوله و میرزا سـلطان ابراهیم با یکـدیگر موافقت نموده آهنـگ جنـگ و جـدال و انـدیشه حرب و قتال دارنـد و چون خبر قلّت لشـکر ماوراء النهر به شاهزادگان رسـیده بیخودانه در حرکت آمده‌انـد و رسـل و رسایل به یکـدیگر فرسـتاده و در باب مقابله و مقاتله فصول فضول پیغام داده‌انـد و در خیال فاسـد ایشان آن‌که سپاه ظفر پناه به واسطه قلت رجال دست از افروختن آتش قتال بازدارند و تاب مقاومت کثرت آن جمع پریشان نیارند و برین اندیشه عزم رزم جزم کرده‌اند و در حوالی بلده سرخس به هم پیوستند و چون رای آفتاب اشراق بر صحت این اتفاق اطلاع یافت و شعشعه این اندیشه بر پیشگاه خاطر آگاه پادشاه ممالك پناه تافت، رای اعلی بر عزم جهانگشایی و پریشان ساختن آن فرقه هرجایی قرار یافت.

و در اوایل حمل که غره سال اقبال بود رایات نصـرت آیات از دار السلطنه هرات جنبش نمود و با سپاه گردون صولت بهرام سطوت آهنـگ جنـگ سـاز کرده عزیمت فرمـود و هرچنـد لشـکر منصـور در غـایت قلت بـود و مجـال جـدال در نظر مردم کوته‌بین محـال می‌نمود، اما حضرت خلافت پناهی به موجب نص کلام الهی کَمْ

---

(۳۷۷). در حبیب السیر گفته است که به سـبب عبور لشـکر ترکمـان و بعضـی دیگر از وقایع و حوادث در هرات و توابع و مضافات قحطی صـعب روی نمود چنان‌که خلقی بی‌شـمار از فقدان نان جان دادند. پس سـلطان سـعید نظر به رفاهیت خلق بیشتر لشـکر را به جانب ماوراء النهر فرستاد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۵۲

مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً «۳۷۸» پشت استظهار به عون عنایت پروردگار جل شانه قوی داشت و کثرت مخالفان و ازدحام ایشان را عـدم می‌انگـاشت. درین ولا به حسب حسن اتفاق، که دولت مطلقا عبارت از آن است، لشـکرگران و سـپاه بی‌کران از جانب ماوراء النهر با امرای کبار چون امیر سلطان احمد تمرتاش و امیر سید مزید «۳۷۹» ضمیمه سپاه ظفر پناه آمدند و همای لوای همایون فال بال اقبـال باز کرد و باز اعلام ظفر اعلام در هوای فضای صـحرای هیجا در پرواز آمـد و اهل ادبار کبوتروار از نهیب عتاب عقاب با هزار اضـطرار و اضـطراب عزیمت داشـتند و به‌سـان مرغـابی که از شـکوه شـاهین قهر در گرداب تحیر مانـده صورت فرار بر لوح اندیشـه می‌نگاشـتند. اما جمعی را که از جام حسام جرعه حمام می‌بایست چشید و از صفیر تیر پیغام جانستان دلپذیر می‌بایست شنید به خیال محـال داعیه جنـگ و جـدال و انـدیشه قتـال بـا خود راست آورده بودنـد و میـدان قتـال جنگ تعیین می‌نمودنـد و ساز راه محاربت

می‌ساختنـد و طرح مبـارزت و اساس مقاومت می‌انداختنـد و میان مرو و سـرخس «۳۸۰» صورت مقابله و شـكل مقاتله پدیـدار آمد. مبارزان روزگار و جنگاوران روز كار آتش قتال اشتعال داده انگیز شدند و افواج امواج دریای حرب در تلاطم آمد.

بیت

درآمـد به هم گرز و تیر و سپرزهر سوی بر نیزه‌هـا رفت رسـر مخالفان به یكبار چون اقطار امطار فروریختنـد و به زخم تیغ و سـنان و نوك

(۳۷۸). سورة البقرة ۲۴۹.

(۳۷۹). حبیب السیر: مزید ارغون- در دولتشاه ص ۵۳۶ غالبا همین نام به سید مزید ارغون تصحیف شده است.

(۳۸۰). دولتشاه ص ۴۱۷، ۴۷۵ گفته است كه این مصاف «در حدود كولان كه از اعمال بادغیس است دست داد».

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۵۳

ناوك جانستان در یكدیگر آویختند و جمعی از سپاه ظفر پناه تاب مقاومت نیاورده پشت دادند و رو به گریز نهادند. چنانچه بعضی كه از میدان روگردان شدند تا دار الملك سـمرقند جایی آرام نگرفتند و آن‌جا اخبار غیرواقع درانداختند و آوازه انهزام آن حضرت منتشـر ساختند و سـمرقند نوعی به هم برآمد كه بدفرصـتان را خیال فتنه‌انگیزی در دماغ رسوخ یافت و شـرار شـر و شور بر اطراف و اكناف آن بلـده تافت و همچنین در تمام ولایات خراسان تا استراباد و مازندران این سـخن دروغ شایع شد و هركسـی در مملكتی و ناحیتی طامع گشت.

القصه چـون هر دولشـكر به هم برآمـد، لشـكر قـول كه در ظـل رایت حضـرت خلافـت پنـاهی بـود جنبش نمـود و به تأییـد عنـایت پروردگار و قوت بازوی كامكار حمله فرمود.

قطعه

لشكر عزم شهی را شد علم لا ینصرف‌در مقام كسر از آنش فتح شد قائم مقام

كركس تیرش چو از زاغ كمان گیرد هوابوم شوم جان بدخواهان شود جفت حمام

می‌نهـد سـر دشـمنش چون آب تیغش می‌خوردكـاب تیغش در سـر بـدخواه می‌گردد مـدام و فوجی دلاوران دل از جان برداشته و جمعی جانسپاران جان در راه پادشاه عدم انگاشته به اشتعال آتش قتال اشتغال نمودند و از جام حسام دور جور بر یكدیگر پیمودند. تیغ از شـراب خون دلیران چون مسـتان سـرافشانی آغاز كرد و نیزه به غارت جانها دست تطاول دراز كرد. تیر سـفارت اجل را دهان گشـاده و تیغ مهـارت عمـل را زبان داده. هرچنـد نیزه تطاول نمود، سپر تحمل فرمود و هرگاه گرز زبردستی اظهار كرد درع فروتنی اختیار كرد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۵۴

بیت

به خونریزی روان شد تیر دل دزددلی می‌خست و جانی می‌ستدمزد

دهان در گوش مردان كرد سوفارسخن می‌گفت كاینك نوبت كار

مبارز تشنه شمشیر گشته‌به خون‌آشامی از خود سیر گشته

همی خندید زخم از هیكل مردبه خنده گریه خونریز می‌كرد

به گرمی تو سـنان چون برق گشـتندمیان آب و آتش غرق گشتند و هنوز ساعتی نگذشته بود كه صدای ندای وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ «۳۸۱» به اوج خورشـید و ماه رسید و انوار عنایت الهی از مشرق دولت حضرت خلافت پناهی دمید و میرزا سلطان سنجر و میرزا

علاء الـدوله به یکبار با دلی از انـدوه به دونیم پشت دادنـد و با هزار ترس و بیم روی به هزیمت نهادند و میرزا سـنجر نامراد به زخم سنان جانستان سید مراد مجروح شده گرفتار گشت.

یکی نیزه زد بر پس پشت اونگونسار شد تیغ از مشت او

گرفتش کمربند سید مرادزدش بر زمین داد مردی بداد و او را دست و گردن بسته به پایه سریر اعلی آوردند و شحنه قهر به قتل او فرمان داد «۳۸۲» و امرای او شیخ ذوالنون و محمد بیک را در عقب او فرستاد.

مصرع

مردن اولیتر که در بی‌اعتباری زیستن و این واقعه اواسط ماه جمادی الأولی به ظهور آمد و حضرت خلافت پناهی بر الطاف نامتناهی شکر مواهب الهی به‌جای آورد و بهادران و امرا را که داد مردانگی داده بودنـد کنار گرفت و هریک را به مواهب بلنـد و مناصب ارجمند

---

(۳۸۱). آل عمران ۱۲۶.

(۳۸۲). ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۹ در ترجمه صدر الدین ابراهیم قمی برای قصه‌ای که راجع است به این قتل.

اختصاص داد و مثال آسـمان امتثال به تحریر فتح نامه‌ها نفاذ یافت و دبیر روشن ضـمیر صـحائف بلاغت شـعار مشتمل بر استخلاص بلاد و امصار در قلم درافشان آورد و عقود معانی خوب در سلك الفاظ مرغوب نظم داد و امثله و احکام به اطراف ممالك فرستاد و سر میرزا سـنجر را به دار السلطنه هرات آوردنـد و میرزا علاء الـدوله و میرزا سـلطان ابراهیم که طناب عناد تاب داده بودند و فتنه خفته را بیدار کرده در اثنای تف کارزار و سموم آتش پیکار چون باد آتش پای گشتند و از جولانگاه میدان تا موضع مزینان «۳۸۳» که از توابع ولایـت سبزوار است در هیـچ محـل قرار و آرام نگرفتنـد و همه راه آب‌شور و خـار مغیلاـن راح و ریحان شـمردند و در صفت فرارشان محرّر شده.

علادوله میرزا گریزد ز جنگ‌اگر در سپاهش فریدون بود

پسـر گر گریزد مکن عیب اواز آن بی‌هنر پرهنر چون بود و حضـرت خلافت پناهی امرای عظام امیر علی فارسـی و امیر سید اصیل را به رسم تکامیشی در قفای گریختگان ارسال نمود و موکب همایون به جانب هرات عود فرمود.

ذکر معاودت رایات ظفر آیات و شرح بعضی حالات

حضـرت خلافت پنـاهی [چون] به عون عنایت الهی رای جهانگشای از کلیات مهمات فارغ ساخت و اطراف و جوانب بلاد و امصار مملکت خراسان را از آسیب تعرض بی‌باکان باز پرداخت، لوای نصرت‌نما را بر سمت دار السلطنه هرات که مطلع خورشید دولت و مشرق صبح سعادت است حرکت داد و جناب شیخ الأسلام، قدوة نحاریر الأنام، برهان الشریعة و الملة والدین، خواجه مولانا ادام اللّه تعالی ایام حیاته که آفتاب آسمان خاندان صاحب هدایه و چراغ دودمان آن

---

(۳۸۳). ر ک برای این موضع به لیسترینج ص ۴۳.

زمره عنـایت است و در ابتـدای سلطنت حضـرت خلافت پناهی به خراسان آمـده چنـد سال مقیم بود و باز به موجب استدعای آن پادشاه در زمان سـلطنت میرزا ابو القاسم بابر عود نمود- چنانچه شرح این سخن در محل آن مسطور است- درین ولا، چون دولت و

سعادت ملازم بارگاه جهان پناه بود حضرت خلافت پناهی انعام عام و اکرام تام شامل احوال جناب شیخ الأسلام ساخته اجازت مراجعت نمود.

و در خلال این احوال جناب ولایت مآب، صاحب کرامات ظاهر، حاوی مقامات باهر، خواجه شمس الدین محمد الکوسویی ثم الجامی، از سرای فانی به مأوای باقی رحلت نمود و در قبلی مسجد جامع در سرایی که توطن داشت مدفون گشت. حضرت خلافت پناهی از استماع این خبر متأثر شد. چه حسن ارادت و اعتقاد نسبت با جناب ارشاد مآب کمال انعقاد داشت و حکم همایون نافذ شد که بر سر مزار بزرگوار قبه عالی و عمارتی متعالی سازند. «۳۸۴» و اللّه الموفق.

و موکب ظفرنشان، بعد از چند گاه که در نزهتگاه ولایت بادغیس به نشاط و عیش گذرانیده بود، عنان دولت به جانب ییلاق کوه کیتو* انعطاف فرمود و در فضای چون فردوس برین دلگشای و انواع ریاحین آن به‌سان برگ درختان بیرون از حدّ احصار فرود آمد.

و درین ولا به سمع اعلی رسید که امرایی که در قفای میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان ابراهیم رفته بودند سرعت سیر از ابر و باد استعارت نمودند و تا قصبه مزینان رانده آن‌جا خبر یافتند که جماعت گریخته به طرف بسطام رفتند و گروهی انبوه چون میرزا خلیل ولد میرزا صالح و امرای برلاس و فوجی از پدر و پسر روگردان شده پیش میرزا سلطان حسین که در زمان ترکمان بر ولایت جرجان و مازندران مستولی شده بود درآمدند و این سخن محتاج بیان است.

(۳۸۴). نسخه اضافه دارد: و الحالة هذا جمعی معماران کاردان در اتمام آن مرام اهتمام تمام مبذول دارند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۵۷

ذکر مبادی احوال میرزا ابو الغازی سلطان حسین بهادر

میرزا سلطان حسین بن میرزا منصور بن میرزا بایقر ابن میرزا عمر شیخ بن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان* مدتی مدید به فرموده حضرت خلافت پناهی در ارگ سمرقند محبوس بود و باز به فرمان آن حضرت از حبس خلاص یافته «۳۸۵» از جیحون عبور نمود و ملازم میرزا ابو القاسم بابر شده آن پادشاه نیک اخلاق شاهزاده را احترام تمام فرمود و صد هزار دینار کپکی علوفه تعیین نمود و میرزا سلطان سنجر صبیه خویش را به آیین شرع شریف در عقد ازدواج او آورد «۳۸۶» و بعد از وفات میرزا ابو القاسم بابر، میرزا سلطان سنجر ازو هراسان گشته «۳۸۷» قاصد جان او گشت و میرزا سلطان حسین در بیابان و ریگستان خوارزم درآمد و عزیمت استراباد نموده در راه، امیر بابا حسن که از صدمت لشکر ترکمان روگردان شده عزم ملازمت میرزا سلطان سنجر داشت به او رسید و به استظهار لشکر بسیار، غرور و پندار او را بر آن داشت که در مقام مقابله رایات مقاتله برافراشت، هرچند با میرزا سلطان حسین اندک مردمی بیش نبود، فتح و نصرت از حضرت عزت دانسته دل در عون عنایت آفریدگار بست و به یک حمله بهادرانه سپاه دشمن را برداشته بابا حسن به قتل آمد و حکم فرمود که مردم بابا حسن را کسی تعرض «۳۸۸» نرساند و تمام لشکر و جهات او در

(۳۸۵). باعث حبس بر مطلع ج ۲ مذکور است. نیز ر ک برای این واقعه و دیگر وقایع ایام ابتدائیه میرزا سلطان حسین به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۰۲ به بعد.

(۳۸۶). اسفزاری گفته است که این خاتون صدف درّ شاهزاده ... ابو الفتح بدیع الزمان میرزا بهادر بود (یعنی مادر بدیع الزمان میرزا بود).

(۳۸۷). اسفزاری گفته است که این هراس «به واسطه آثار جلادت و دلاوری ... آن حضرت» بود. اما ر ک به حبیب السیر برای تفصیل این مجمل.

(۳۸۸). برای جزئیات این وقایع و قصه ظفر یافتن میرزا سلطان حسین بر امیر بابا حسن ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۰۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۵۸

قبضه اقتدار سپاه نصرت شعار قرار یافت و اسباب سلطنت مرتب و مهیا شد و به ترتیب تمام متوجه استراباد گشت و حسین بیک «۳۸۹» ترکمان از ابنای عم میرزا جهانشاه به فرمان او حاکم استراباد بود. چون خبر عزیمت میرزا سلطان حسین استماع نمود و دانست که نزدیک رسید، با هشتصد سوار نامدار، ایلغار کرد و روز همه روز دوانده و شب تا صبح رانده از احوال میرزا سلطان حسین خبری نیافت و سحرگاه از کوفت راه میل خواب و آسایش نمود و از شآمت بخت بد، در وقتی که بیدار می‌باید بود، «۳۹۰» در عقب پشته‌ای رفت و به فراغت غنود و به حسب اتفاق، میرزا سلطان حسین نزدیک همان پشته شب به خیر و سعادت گذرانیده بود و هنگام صبح پای دولت در رکاب سعادت آورده عزیمت فرمود. غافل از آن‌که دشمن در آن نواحی خواهد بود و در اثنای راه سپاه ظفر پناه دو ترکمان را گرفته و احوال حسین بیک معلوم کرده همان ترکمانان غجرچی «۳۹۱» شدند و میرزا سلطان حسین به لشکر ترکمان رسید و از چهار طرف درآمده برغو کشید.

بیت

تو گفتی مگر شد قیامت پدیدسرافیل صور قیامت دمید و تیغ بی‌دریغ در لشکر ترکمان نهادند* و به اندک زمانی اکثر مخالفان بر خاک هلاک افتادند و بسیاری در قید اسار گرفتار شدند و حسین بیک نیز اسیر گشته پای‌بند تقدیر شد و تراکمه را مقّرنین فی الأصفاد به میدان استراباد آوردند و بیشتر را بر تیغ گذرانیده حسین بیک را بردار کرد و دلاوران لشکر منصور به اتفاق

---

(۳۸۹). در دولتشاه ص ۴۵۸: حسن بیک ساعتلو، در حبیب السیر: حسین سعدلو. برای جزئیات این وقایع ر ک به حبیب السیر. جنگ سلطان میدان که در آن حسین بیک شکست یافت به قول صاحب حبیب السیر در عشر اول ذی حجه سنه ۸۶۴، در نسخه مطبوعه ۱۶۶۴ (!) واقع شد.

(۳۹۰). اسفزاری: در وقتی که بیداری از دو جهت ظاهر یکی وقت صبح و دیگری خوف عدو واجب بودش.

(۳۹۱). به معنی راهنماست (لغات نوائیه) نیز ر ک به یزدی ج ۲ ص ۳۰۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۵۹

سرداران ولایت جرجان تیرباران کردند و میرزا سلطان حسین بر سریر سلطنت استراباد به تمکین تمام مقام و آرام فرمود* و میرزا جهانشاه در هرات چون این خبر استماع نمود،

مصرع

تزلزل در ارکان ملکش فتاد القصه جمعی که از میرزا علاء الدوله و پسر او روگردان شده به استراباد درآمده بودند، میرزا سلطان حسین [میرزا خلیل] ولد میرزا صالح را صلاح گذاشتن ندانست و به راهی روان ساخت که امید بازآمدن نیست و دیگران را مقید بازداشت.

چه آوازه آمدن میرزا سلطان ابراهیم در آن حوالی به تحقیق پیوسته بود و حاوی اوراق عبد الرزاق در آن زمان که به موجب فرمان به رسالت جرجان رفته بود* بعضی ازین صور به رأی العین مشاهده نمود و میرزا سلطان حسین منشی سطور را اجازت مراجعت ارزانی داشته و سکه و خطبه به نام و القاب میرزا سلطان ابو سعید موشح ساخته قاصدی مصاحب بنده تعیین نمود و با تحفه و بیلاک به جانب دار السلطنه هرات ارسال فرمود و چون به هرات رسید، میرزا سلطان ابو سعید هنوز در ییلاق کوه کیتو بود و از آن‌جا به

شرف ملازمت استسعاد یافته اخبار به عرض همایون رسانید و ملایم رای اعلی آمد. الحمد للّه رب العالمین

ذکر نزول موکب همایون در دار السلطنه هرات

حضرت خلافت پناهی چند روز در ییلاق کیتو گذرانیده عازم دار السلطنه هرات شد. همای رایت خورشید فربال اقبال باز کرده و باز چتر آفتاب پیکر سایه شرف بر مفارق جهانیان گشاده و تخت بخت قوایم فرقدسای بر فرق مشتری نهاده عنان سمند جهان‌گشای به صوب مستقر خلافت منعطف گردانید و طنطنه مقدم همایون از ایوان کیوان گذرانید و هم ارباب دل منزل به منزل مستقبل و مستعجل رسیده به زبان حال مضمون این مقال به ادا رسانیدند که:

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۶۰

بیت

باز آن مه طلعت خورشید سیما می‌رسدچشم روشن شد که نور دیده ما می‌رسد و اعیان مردم چون انظار انجم چشمها بر شاهراه انتظار نهاده و چناروار برای دوام دولت دستها به دعا گشاده می گفتند:

بیت

تا ابد بادا نثار روزگار دولتش‌دولتی کاز حضرت ایزد تعالی می‌رسد و سه شنبه بیستم شعبان در دار السلطنه هرات نزول فرمود

مصرع

به طالعی که از آن مشتری شود مسعود و بعد از چند روز که سریر شهریاری و افسر کامکاری به ذات همایون صفات زیب و زینت یافت و از پرتو رای عالم آرای انوار سعادت بر اطراف آن بلده تافت، قاصد «۳۹۲» میرزا سلطان حسین به وساطت امرای عظام به شرف تقبیل انامل فیاض سرافراز شده پیشکشهای لایق به موقف عرض رسانید و سخن سکه و خطبه در محل مناسب گذرانید و نقد آن معنی چون به مبلغ کرامند از وجه سرخ و سفید که به نام خجسته فرجام آرایش یافته بود تمام عیار می‌نمود هر آینه در بازار قبول خسرو فلك احتشام رواج و رونق تمام یافت و فرستاده حاجات و ملتمسات رفع نمود و آن حضرت همه را اجابت کرده عنایت فرمود. از آن جمله صبیه میرزا سلطان سنجر که حرم محترم میرزا سلطان حسین بود «۳۹۳» و در حصار اختیار الدین محفوظ و مضبوط

---

(۳۹۲). اسفزاری: رسولان.

(۳۹۳). اسفزاری. از آن جمله والده سلطان سعید بدیع الزمان میرزا بابا پادشاهزاده مشار الیه که در حصار اختیار الدین محفوظ بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۶۱

می‌داشتند، به انواع تجملات پادشاهانه و اصناف تکلفات خسروانه، به جانب ولایت جرجان روان فرمود و میرزا سلطان حسین را فرح عظیم روی نمود.

ذکر عمارت نمازگاه «۳۹۴» دار السلطنه هرات

در این اثنا، رای اعلی اقتضا به موجب إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ «۳۹۵» نمازگاه که در دامن کوه مختار واقع است و چون ارکان بنیان دشمنان اختلال به احوال آن راه یافته بود به حال عمارت بازآید. بل اساس جدید چون بنیاد سلطنت آن حضرت استوار و بنای رفیع چون ارکان خلافت پایدار بنیاد نهد.

بیت

بهین کار شاهان است در تاجداری که بنیاد دین را دهند استواری و معماران حاذق و بنایان مدقق و مهندسان باریک بین و سرکاران امین به اشتغال عمل و استدراک هر خلل قیام نمایند و هر بامداد که کره زمین از فراز چرخ برین جهت استعمار ممالک خاک بر سر دیوار افلاک قدم نهادی، اهل هر حرفه در عمل مخصوص شروع نمودندی و فلک مثال از حرکت نیاسودندی و به هنگامی که کفه زربار از عمود معیار معتدل النهار متمایل گشته به تدریج بر سطح افق غربی نشستی ترازوی اجرت بر آرزوی احراز مثوبت برداشتندی و همه شاکر از سعی مشکور و راضی از عمل مبرور به منازل خود رفتندی تا به سعی و اجتهاد تمام

---

(۳۹۴). از حبیب السیر ظاهر است که مراد از عیدگاه هرات است. در فرهنگ آنندراج ج ۱ ص ۶۲۱ نیز نمازگاه را به معنی عیدگاه آورده است. اما همین کلمه نمازگاه در مطلع به معنی جنازه‌گاه آمده است. عیدگاه هرات همان عیدگاه قدیم است که در دامنه کوه سید عبد اللّه مختار واقع است (مکتوب آقای حبیبی)، و در بابرنامه ۱۹۱ به نام نمازگاه مختار مذکور است.

(۳۹۵). سورة التوبة ۱۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۶۲

کمال الدین میرک حسین ولد رشید خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان آن بنا را در غایت حسن و بها و رونق و صفا خلعت اتمام و حلیه اختتام پوشانید.

و درین ولاء امیر جلال الدین سید مزید بهادر که به مزید اعتبار سرآمد امرای روزگار بود و به موجب فرمان به محاصره حصار نیره‌تو رفته بود عود نمود و صاحب اعظم، دستور صنادید الوزراء فی العالم، خواجه شمس الدین محمد سلمه اللّه «۳۹۶» که منصب عالی وزارت،

مصرع

جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود در صحبت امیر به شرف دست‌بوس حضرت اعلی مشرف شد و بار دیگر بر صدر دیوان نشست و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط مهمات از جزئیات و کلیات به کف کفایت و قبضه درایت او سپرده آمد و او به حسن تدبیر که پایداری دولت بی‌دستگیری او ممکن نگردد آبی بر روی کار مملکت خراسان باز آورد و به یمن قلم فرخنده رقم که دستکاری تیغ بی‌دستیاری او صورت نبندد، آتش شر و گرد فتنه فرونشاند و به مهارت کارفرمایی و مهابت فرمان‌روایی آثار زراعت و عمارت به وضوح رسانید و مملکت خراسان را که بکلی رو به خرابی داشت به اندک فرصتی معمور گردانید.

و* عقلا هیچ کار از وزارت مشکلتر ندانسته‌اند و متصدی این منصب را همتی عالی و عدلی مجبول و انصافی غریزی و عقلی کامل و فضلی شامل و خلقی کریم و طبعی جواد و منظری بهی و مخبری جمیل و فهمی نزدیک و غوری دور و قولی بی‌کلال و استماعی بی‌ملال و دیانتی بی‌غش و لطفی بی‌عجز و عنفی بی‌خشم و تواضعی مقرون به مهابت و تبحری در حساب و کتابت و ثقتی در اصالت و اصابت ضرورت باید تا معرفت جزئیات آداب سلطنت و دانستن مقادیر طبقات خلایق بر وجهی لایق دریابد و ادراک مواضع توفیر و تقصیر حاصل آید و هنگام

---

(۳۹۶). برای خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی ر ک به دستور الوزراء ص ۳۶۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۶۳

تعجیل در تحصیل اموال و موسم مدارا با رعایا در جمیع احوال با این مقدمات منضم شود. اگر وزرا را استظهاری بالای حد کمال و اعتمادی زیادت از تصور اوهام و وثوقی فزون از ادراک افهام به عنایت و عاطفت حضرت پادشاه نباشد یک شخص از عهده این کار کجا بیرون تواند آمد و کار مملکت نظام و حال سلطنت قوام نگیرد و نپذیرد.

بیت

زوزر «۳۹۷»ووزر که آن ملجاء این گران باری است‌ستوده داشته‌اند اشتقاق نام وزیر

پناه خلق و محل تحمل اثقال‌بود به عاطفت و حسن اهتمام وزیر

جهانیان همه باشند منتظم احوال‌چو عقد گوهر سیراب زانتظام وزیر

ذکر فتح حصار نیره‌تو و قتل پیرکه که آن قلعه را به تغلب فروگرفته بود

حصار نیره‌تو* که وصف حصانت و ذکر رصانت آن به کرات گذشت، در این ایام مفتوح گشت. و شرح آن‌چنان است که چون حضرت خلافت پناهی خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تأثیر از جانب اعدا فارغ ساخت پرتو التفات بر تدبیر تسخیر حصار نیره‌تو انداخت و جمعی را به محاصره آن تعیین نمود و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد را مقرر ساخت که به جانب آن قلعه شتافته و مداخل و مخارج آن را احتیاط فرموده موضع ساختن مقابل کوب معین سازند و خواجه به موجب فرموده عزیمت نمود و یک دو موضع مناسب آن کار قرار داده باز آمد و شرح آن به موقف

---

(۳۹۷). وزر به معنی ملجأ به فتح راء است. اما مصراع به سکون زاء درست می‌شود در هر دو کلمات.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۶۴

عرض رسانید و تدبیر وزیر روشن ضمیر موافق رای جهانگیر آمد و خدمت خواجه بازگشته به ساختن مقابل کوب قیام نمود و امیر جلال الدین سید مزید بهادر نیز نامزد شد که عازم آن طرف گشته به اتفاق سعی و کوشش نمایند و امیر کبیر و صاحب صایب تدبیر به نوعی ایستادگی نمودند که مزیدی بر آن متصور نبود و در اندک زمانی کار جهانی ساخته و پرداخته شد و جمعی بر سر آن کار تعیین نمودند و فرمودند که قلعه را حصار دهند و هر دو دولتخواه همراه به درگاه عالم پناه آمدند.*

و اهل حصار چون دانستند که مقاومت با جنود سعود آسمانی در حیزّ قوت و قدرت انسانی نیست متحیروار در آن کار سراسیمه و بی‌قرار شدند و چشم روزگار با مرصد انتظار که دولت روزافزون چه شعبده انگیزد که خار آن اندیشه از شاهراه اقبال برخیزد و گوش زمانه بر امید صدای این ترانه که طالع فرخنده اثر کدام اختر سعادت نظر از افق فتح و ظفر طالع گرداند که کوکب منحوس آن زمره منکوس را از ذروه آن حصار فلک دیدار درگرداند. «۳۹۸» تا درین اثنا، میان آن فرقه اشقیا تفرقه و اختلاف عظیم واقع شد و پیرکه از جمعی متوهم گشته بعضی را به قتل آورد و باقی ازو هراسان شده با یکدیگر مشورت کردند و گفتند مخالفت با بندگان حضرت و موافقت با این مظهر نکبت عین شقاوت و محض ضلالت است و با خود قرار دادند که او را از میان بردارند و مکتوبی مشتمل برین معنی به جانب امرا که کار محاصره می‌ساختند انداختند و صبحی که المبارکۀ فی المباکرۀ تیغها کشیده بر سر او تاختند و سرش از تن جدا کرده به پایه سریر اعلی فرستادند.

بیت

آن جاست حواله گاه سرهای سران‌هر سر که به پای خود نیابد ببرند و خاطر همایون را از اطراف آن مهم فراغی حاصل آمد و این فتح فرخ اوایل ماه مبارک رمضان میسر گشت و جهت ضبط و دارایی آن‌جا کوتوالی ممکّن تعیین

---

(۳۹۸). در گردانیدن به معنی غلطانیدن است (فرهنگ آنندراج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۶۵

شد.

و در اواسط همین ماه خبر وفات میرزا سلطان ابراهیم در افواه افتاده و به تحقیق پیوست که

مصرع

رفت تا عالمی دگر گیرد

ذکر وفات میرزا سلطان ابراهیم

میرزا سلطان ابراهیم، چون به اتفاق پدر از معرکه واقعه میرزا سلطان سنجر عنان برتافت تا حدود دامغان او در هیچ مقام و مکان قرار و آرام نیافت و در آن نواحی پدر و پسر از یکدیگر جدا افتادند و میرزا سلطان ابراهیم معاودت نموده قاصد ولایت مشهد مقدس شد و لشکر بسیار و حشر بی‌شمار پیش او جمع آمدند و قاعده فتنه و اساس جور و بیداد بنیاد نهادند و چون طراز سلطنت و طغرای خلافت به نام سعادت فرجام حضرت خلافت پناهی موشح و مطرّز شده بود و کسی که در آن اوان در مملکت خراسان خیال جدال و دعوی سرکشی و استقلال در دماغ داشت و صورت فرمانروایی بر لوح اندیشه می‌نگاشت سلطان ابراهیم بود، حضرت مالک الملک جل جلاله بستر آسایش عباد و عباد و آرامش امصار و بلاد جهان را از فتنه و فساد ایمن گردانید و عالمیان را از ظلمات ظلم به سر چشمه زلال عدل رسانید و میرزا سلطان ابراهیم را در اثنای راه مرضی صعب بر مزاج طاری شده ضعف قوت گرفت و حال نیک بد شد چنانچه دست تصرف طبیب از دامن علاج کوتاه گشت و امراض متضاده که علاج هریک سبب تقویت دیگری بود روی نمود و تدبیر انسانی نسبت با تقدیر آسمانی عاجز آمد.

مصرع

قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد و علامات موت و امارات فوت بر صفحات احوال او لایح گشت و مرغ روحش از تنگنای قفس قالب مظلم قصد پرواز کرد و با شهباز سدره هم آواز شد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۶۶

بیت

اگر بی‌مرگ بودی پادشایی‌بسی دعوی که رفتی در خدایی و چون این واقعه به‌وقوع پیوست و بر همه لشکر صدق خبر محقق گشت، هریک به جانبی گریختند و خاک بی‌وفایی بر فرق روزگار خود ریختند و اندکی شیوه وفا ورزیده نعش او را به هرات رسانیدند و ششم شوال در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در گنبدی که مدفن جد او میرزا بایسنغر بود مدفون شد.*

بیت

به جاه ارچه بر آسمان تخت بردبه چاه لحد عاقبت رخت برد و حقیقت آن‌که قوّت دولت حضرت خلافت پناهی به اندک فرصتی جمعی سلاطین را که در مملکت خراسان لوای سلطنت به اوج استعلا برآورده صدای نقاره و نفیر به ذروه فلک اثیر رسانیده بودند نابود گردانید. به تخصیص این سه پادشاه* که از دیرگاه نعره لمن الملک می‌زدند و مناسب این مقال ابیات چون سحر حلال از اشعار چون در شاهوار استاد نحریر ظهیر بر سلک تحریر و عقد تقریر انتظام می‌یابد:

بیت

مخالفان ترا هر یکی به نوع دگرزمانه در فتن آخر الزمان افکند

یکی بمردود گر را فلک به خنجر توگلو بریدود گر راز خان و مان افکند «۳۹۹» و حضرت خلافت پناهی فرمود که رسم آش و طعام و ختمات کلام ملک علام به‌جای آوردند.

---

(۳۹۹). ر ک به قصاید ظهیر فاریابی (لکهنو سنه ۱۸۸۰) ص ۵۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۶۷

ذکر ولادت امیرزاده شاهرخ و ترتیب جشن همایون

عنایت ملک وهاب به موجب نص وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ «۴۰۰» حضرت خلافت پناهی را کوکبی فرخنده و اختری رخشنده، فرزندی شایسته سریر فرمانروایی و دولتمندی مناسب مسند پادشایی ارزانی داشت و رایت سلطنت آن حضرت را به اوج سپهر برین برافراشت و چون این مولود عاقبت محمود در دار السلطنه هرات، جهان را به نور حضور مشرف فرمود و از صبیه میرزا علاء الدوله «۴۰۱» به وجود آمد آن حضرت رعایت مناسبت نمود «۴۰۲» و میرزا شاهرخ «۴۰۳» نام نهاد- امید نوید می‌دهد و ایام پیام می‌رساند که در دولت و اقبال به کمال سلطنت و استقلال رسد. ان شاء اللّه تعالی.

و قاطبه عقلا را اتفاق است که عنایت ملک خلاق هرگاه خواهد که تاج خلافت را به جواهر زواهر آراسته دارد لآلی بزرگ قیمت از بحر کرامت و یواقیت گرانمایه از معدن عنایت بیرون آرد و نفیس‌ترین دری در دریای وجود و شریفترین دری بر سپهر جود رشاد اولاد امجاد و نجابت اعتاب سعادت انتساب است که قامت استقامت دولت سروآسا به نهال اقبال ایشان نشو و نما می‌گیرد و رخسار گلزار سلطنت به طراوت غنچه نوخیزشان رونق و بها می‌پذیرد.

و چون در شهر رمضان جهان به یمن مقدم این فرزند سعادتمند مشرف شد و آفاق به اشراق نور ظهور و پرتو حضور او منور گشت و آیات جهانگشایی در جبین مبین او به‌سان لمعان صبح سعادت ساطع می‌نمود و دلایل فرمان‌روایی در غره

---

(۴۰۰). سورة الشوری ۴۹.

(۴۰۱). نسخه: رقیه سلطان بیگم.

(۴۰۲). [به مناسبت جدّ مادری طفل که شاهرخ بود].

(۴۰۳). وفات ابو القاسم شاهرخ بن ابی سعید در ۸۹۹ واقع شد به عمر سی و شش سالگی یعنی تقریبا ۳۶ سال بعد وفات پدرش که در ۸۷۳ بمرد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۶۸

همایون او چون شعشعه آفتاب لامع بود، حضرت میرزا سلطان ابو سعید در ایام عید به طالع فرخنده و بخت سعید به ترتیب جشن پادشاهانه اشارت فرمود و امرای کبار و اهل اعتبار نیشکروار با دل پرحلاوت چندجا کمر خدمت بسته به تزیین آن بزم بهشت آیین قیام نمودند و هرچه مناسب آن جشن همایون بود مرتب و مهیا فرمودند.

حضرت خلافت پناهی، هنگام نصف النهار، خورشیدوار، برفراز تخت گوهرنگار برآمد و بساط بارگاه از طبقهای زر و گوهر گریبانکش جامه زربفت آفتاب و دامنگیر قبای اطلس مرصع گردون گشت و آن حضرت دست دریا نوال به بذل اموال برگشاد و جهانیان را صلای جود و سخا در داد و اعیان خراسان خاصه اکابر دار السلطنه هرات به مواهب انعام و مواجب اکرام بهره‌مند و محظوظ شدند و به عین عنایت و نظر مرحمت ملحوظ گشتند.

و چون جشن همایون به نشاط عید مقرون بود، خامه سحر آثار بدایع نگارید بیضا نمود و ترجیعی در تهنیت عید و مدحت حضرت میرزا سلطان ابو سعید بر لوح روزگار نگاشت و یک بند از اول آن درین صفحه به صورت نمودار یادگار گذاشت.

نظم

چون ز عین ماه نو روشن شود ایوان عیدبگذرد از فرق فرقد ذیل شادروان عید

کلک قدرت چون نویسد بر فلک عین هلال گوییا برنامه دوران کشد عنوان عید

می کند ابروی ماه نو اشارت هر زمان‌سوی جام می که گردان است در دوران عید

تا به میدان فلک بنمود چوگان هلال‌نیست گوی خوشدلی جز در خم چوگان عید

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۶۹ حلقه‌ای شد ماه نو امشب به میدان سپهرتار باید رمح شاه امروز در میدان عید

آفتاب آسمان عدل سلطان بو سعیدشاه دریا دل، جهان عقل، سلطان بو سعید و چون هر شکل خوب و صورت مرغوب که در آیینه خیال متصور بود در آن مجلس انس به خوبتر وجهی روی نمود، حضرت خلافت پناهی به موجب فرموده الهی فرمود که اسباب ملاهی و مناهی از روی بساط نشاط چون مهره نرد برچیدند و پادشاه جهان‌پناه که از بساط سپهر مهر و ماه مهر برچیند و بر تخت نبرد از چرخ منصوبه باز چند بازی بیش بیند عنان التفات به صوب کلیات مهمات معطوف ساخت و به استقامت احوال جمهور و انتظام مصالح امور پرداخت و جمعی امرا مقدمهم امیر غیاث الدین علی فارسی برلاس را جهت فتح قلعه عماد «۴۰۴» به صوب ولایت طوس فرستاد و با وجود چندین فتح همایون که عنایت ملك بی‌چون درین سال میسر گردانید و هرچه دلخواه بندگان بود به آسانتر وجهی به ایشان رسانید، همت عالی آن حضرت به آنها قناعت نمی‌نمود و همچنان دربند استخلاص سایر ممالك و استنتاج باقی ممالك می‌بود. آری

بیت

هر فتح کاسمان نهدش منتهای کارچون بنگری مقدمه فتح دیگر است انه مفتح الأبواب.

ذکر فتح قلعه عماد و عزیمت آن حضرت به صوب حصار نیره‌تو

واقفان مواقف اخبار و عارفان معارف آثار به‌وجه استقرار و طریق استخبار

---

(۴۰۴). این قلعه در ولایت طوس بود چنانچه پیشتر مؤلف گفته است. کتابه‌ای که در لطائف‌نامه فخری ص ۵۲ مذکور است ظاهر برین قلعه بود نه بر قلعه عمادیه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۷۰

دانند که قلعه عماد حصنی است که باره آن در رفعت از ایوان کیوان گذشته و دیده انجم و افلاك در مشاهده آن خیره و حیران گشته. کوهی راسخ در کمال رفعت و متانت و سپهری شامخ درغایت مناعت و حصانت. و میرزا علاء الدوله آن را عمارت و مرمت فرمود و خزاین و دفاین به آن‌جا نقل نمود و در زمان دولت میرزا ابو القاسم بابر مفتوح گشت. و شرح فتح آن در سالهای گذشته گذشت و بعد از فوت آن پادشاه، مرحوم امیر بابا حسن که داروغه استراباد بود آن قلعه را گرفته دل در آن بست و از جانب خود کوتوالی جلد محمد دیوانه نام نصب کرد و چون بابا حسن در مصاف میرزا سلطان حسین به قتل آمد، محمد دیوانه در آن قلعه متمکن شد و در اطراف و اکناف آن حصار به اتفاق جمعی اشرار

بیت

هرچه بی‌راه بود غارت کردهرچه بر راه بود هم برداشت و حضرت خلافت پناهی عنایت نامه‌ای مشتمل بر استمالت او،

مصرع

در صحبت قاصدی فرستاد و او امتثال مثال آسمان مثال نموده از قلعه بیرون آمد و چندگاه در حوالی مشهد تعلل نمود تا آن‌که امیر علی فارسی به او رسیده بیچاره بجز تسلیم چاره ندید و هرگونه احمال و اثقال که در آن قلعه داشت بیرون آورده کلید قلعه را سپرد و امیر علی فارسی خبر فتح به درگاه عالم پناه فرستاد و آن حضرت را ملایم مزاج همایون آمده خلعت خاص و کمر و کلاه عنایت فرموده راه و جاه او را از اقران گذرانید و حضرت ذوالجلال این فتح همایون فال اواسط ماه شوال میسر گردانید و فرمان قضا جریان

نفاذ یافت که قلعه را ویران ساخته از بنیاد براندازند و برج و باره آن را چون قصر آرزوی دشمنان ویران سازند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۷۱

بیت

حصار و در و برج و بارو نماندمر آن درد را هیچ دارو نماند و مواکب فلک احتشام اواسط ماه ذی القعدهٔ الحرام به طرف حصار نیره‌تو نهضت نمود و آن حصار فلک دیدار از فروغ طلعت سلطان کامکار غیرت‌افزای مطلع خورشید عالم‌افروز شد و صورت قلعه در آینه ضمیر منیر به غایت مستحسن آمد و چون در اطراف و جوانب آن حصار محل زراعت بسیار است و این سخن شهرتی دارد که از زراعت آن‌جا ضروری «۴۰۵» حاصل می‌شود، آن حضرت فرمود که ملك ناصر سمنانی هرجا امکان زراعت باشد تخم و عوامل داده مزروع گرداند و فرمان اعلی صادر شد که ذخیره بسیار به حصار درآرند و مصالح قلعه‌داری مرتب و مهیا سازند و خواجه حسن انباردار به رسم کوتوالی مقرر شد و اعلام ظفر اعلام به جانب دار السلطنه هرات عود نمود. ماه رایت آفتاب سیما سایه همایون بر مطلع خورشید دولت انداخت و سراپرده رفعت سر به قبه آفتاب افراخت و دوم ماه ذی الحجه به دار الملك باز رسید.

مصرع

بیا که رایت منصور پادشاه رسید

ذکر وفات میرزا شاه محمود و باقی قضایا

میرزا شاه محمود ولد میرزا ابو القاسم بابر، پیش از واقعه میرزا سلطان سنجر، روی امید به معاونت امیر خلیل «۴۰۶» آورده در ولایت سیستان به او ملحق شد و امیر شرایط اعزاز و اکرام و مراسم تعظیم و احترام به‌جای آورد و از مملکت سیستان عازم ولایت کابل شده امیر بابا که در آن ملك سردار بود به محاربه پیش آمد و امیر خلیل

(۴۰۵). به فتح واووی [صد برابر].

(۴۰۶). حبیب السیر: امیر خلیل هندوکه (ج ۳ جزو ۳ ص ۱۸۳)- در لطائف نامه فخری ص ۱۸۶ ذکر امیر خلیل و پسرش امیر ابراهیم را آورده است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۷۲

از غایت غرور و پندار در کار حرب تساهل وزرید و امیر بابا فرصت غنیمت دانسته ناگهان بر سر او تاخت و اساس مکنت او را ویران ساخت. امیر خلیل چون خود را در کام بلا دید به ناکام روی از میدان جنگ برتافت و بر اثر الفرار وقته ظفر بیرون رفت.

مصرع

چنان بجست که تیر از کمان چنان بجهد و میرزا شاه محمود به زخم تیری مجروح شده به زنجیر اجل پابسته سررشته تقدیر گشت.

بیت

رخی کاز برگ گل آزار می‌یافت‌تنی کاز تار مویی بار می‌یافت

به پیکان ستم شد کشته ناگاه‌به خون و خاك شد آغشته ناگاه و شیخزاده صدر نور الدین محمد مشهور به شیخزاده پیر قیام که صدر «۴۰۷» معتبر میرزا ابو القاسم بابر بود و بعد از فوت آن پادشاه به طریق وفاداری ملازم شاهزاده کمال جانسپاری نمود، در آن معرکه به شهد شهادت حلاوت دنیا و آخرت دریافت.

مصرع

یافت کام جانش از شهد شهادت چاشنی و امیر خلیل زبون و ذلیل به ولایت خود باز رفت و امیر بابا شرح واقعه عرضه داشت نموده

قاصدی به پایه سریر اعلی فرستاد و اواسط ماه ذی الحجه این خبر به سمع همایون رسید.

---

(۴۰۷). در رشحات ص ۲۹۲ گفته است که حضرت ایشان (یعنی خواجه ناصر الدین عبید اللّه) می‌فرمودند که چنین استماع افتاد که چون میرزا بابر با جمعی از ملاحده مثل شیخ‌زاده پیر قیام و غیر وی به در شهر سمرقند آمده بودند ... الخ جنابش بر همان صفحه او را «متصوف» گفته.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۷۳

و در اواخر همین ماه، امیر غیاث الدین نور «۴۰۸» سعید که از امرای کبار به کمال اخلاص و اعتبار اختصاص داشت و در تباشیر صبح دولت و طلایع طلوع آفتاب سلطنت ظفر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب بود و حضرت خلافت پناهی را اعتماد کلی بر جانب او واقع از طرف ماوراء النهر رسید و منظور نظر کیمیا خاصیت گردید و به دستور معهود در دیوان بزرگ در جرگاه امرای عظام مهر فرمود.

وقایع سنه اربع و ستّین شرح بعضی احوال برسبیل اجمال

اشاره

حضرت خلافت پناهی به میامن تأیید الهی و مساعدت طالع همایون و و معاونت بخت میمون به هرچه توجه فرمود چهره مقصود بی‌حجاب ارتیاب روی نمود و هر روز آفتاب دولت او بر اوج اقبال رخشانتر و هر ساعت ماه رایت او بر سپهر جلال تابانتر بود و حصول این عنایت و ظهور این کرامت به حسن اعتقاد و ارادت و یمن اخلاص و عقیدتی است که آن حضرت را با عارفان معارف الهی و واقفان اسرار نامتناهی که سر ایشان با جذبات عالم قدس خوی گرفته و دل ایشان از نفحات ریاض انس بوی پذیرفته واقع بود.

بیت

کسی کاستعانت به درویش برداگر بر فریدون زد از پیش برد و ازین جاست که در مطلع این سال که مطمح فال اقبال است تمام ممالک ماوراء النهر و ترکستان تا حدود کاشغر و صحاری دشت قبچاق و ولایت کابل و زاول و خراسان و مازندران تا نواحی عراق باجگزار و فرمانبردار آن حضرت

---

(۴۰۸). و لطائف نامه فخری ص ۸۴ ذکرش را به ذیل ترجمه پسرش محمد صالح آورده است و گفته که وی «جملهٔ الملک و صاحب اختیار در خانه سلطان ابو سعید میرزا بود ولی نهایت مرد بدفعل و بدخوی بود».

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۷۴

است و پیوسته از باطن فیض‌بخش و خاطر آفتاب درخش این طایفه نامی و زمره گرامی استمداد می‌نمود و بر سنن سنن آن خاقان سعید ملازمت مزارات متبرکه می‌فرمود. لاجرم هر روز در عرصه ملک او وسیعتر و هر زمان پایه قدر او رفیعتر بود.

و درین ولا، آفتاب عنایت آن حضرت سایه مرحمت بر فرق روزگار شهریار کامکار نظام الدولهٔ والدین ملک شاه یحیی سیستانی «۴۰۹» منبسط ساخته نظر تربیت و عاطفت شامل حال او گردانید و تمام ولایت سیستان را به رسم سیورغال نامزد او فرمود و جمعی امرای کبار چون امیر شیخ حاجی و امیر شیر حاجی و امیر قنبر علی امیر آخور مقرر شدند که دست تطاول امیر خلیل را از آن سرزمین کوتاه سازند و بنیاد اهل فساد را از آن ملک براندازند و امرا به موجب فرموده عزیمت نموده در اثنای راه شنیدند که محمد

ولد امیر خلیل و حرم او می‌رسند و خون او را درخواست می کنند.

امرا و ارکان دولت مصلحت وقت چنان دیدند که از امرای نامدار کسی پیش امیر خلیل رفته او را از سطوت قهر جهانسوز آگاهی دهد و به لطف و مرحمت عالم‌افروز امیدوار گرداند و از اندیشه خلاف و جدال ترساند و به حسن‌تدبیر و لطف تقریر او را به پایه سریر اعلی رساند و قرعه اختیار به نام اعقل امرای روزگار، امیر تاج الدین حسن ملکی «۴۱۰» برآمد و امیر معظم اواسط محرم عزیمت نمود.

و درین ایام، امیر حسن شیخ تمور که در ولایت خبوشان «۴۱۱» قلعه منصوران در قبضه اقتدار او بود و آن قلعه را به ذخایر بسیار معمور داشت متوجه درگاه عالم پناه شد و محمد دیوانه که از قلعه عماد بیرون آمده بود و در صحبت امیر علی فارسی در ولایت طوس می‌بود به اتفاق امیر علی و امیر حسن به آستان سلطنت آشیان آمدند و عنایت پادشاهانه همه را منظور نظر کیمیا خاصیت گردانید و پایه قدرشان از اقران گذرانید.

---

(۴۰۹). برای وی ر ک به زامباور ص ۲۰۱- ۲۰۰.

(۴۱۰). میر علیشیر نوائی حسن ملکی را بسیار ستوده است. ر ک به لطائف نامه فخری ص ۱۸۸.

(۴۱۱). برای خبوشان یا قوجان ر ک به مسعود کیهان ج ۲ ص ۱۸۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۷۵

و در خلال این احوال، به مسامع جلال پیوست «۴۱۲» که میرزا سلطان حسین که در مملکت مازندران فرمان روان بود جمعی دلاوران شجاعت پیشه را چون شیران بیشه بی‌هراس و اندیشه از جنگل مازندران به جانب خراسان روان فرمود و ایشان تا ولایت سبزوار و نیشابور غارت و تاراج کرده انواع فتنه و فساد و ظلم و بیداد به ظهور آوردند. «۴۱۳» حضرت خلافت پناهی را از استماع این خبر نائره غضب اشتعال یافته اثر تغیّر در جبین مبین ظاهر شد. چه میرزا سلطان حسین مدام در مقام اخلاص و انقیاد بود و صورت دولتخواهی اظهار می‌فرمود. این معنی بر خاطر کوه وقار گران و دشوار آمد و فرمان فرمود که جمعی امرا که عازم جانب سیستان بودند به اتفاق امیر غیاث الدین نور سعید و امیر جلال الدین سید مزید و امیر مبارز الدین عبد الوهاب «۴۱۴» به طرف مملکت مازندران عزیمت نمودند.

و آخر این ماه ولد میرزا جهانشاه، میرزاده یوسف، از دار الأمان کرمان ایلچی و عرضه داشت فرستاد و اسبان تازی راهوار و عقود جواهر شاهوار و نفایس بسیار ارسال نموده بود و شرایط متابعت و اطاعت اظهار فرموده و آن حضرت غایت عنایت نسبت با پادشاهزاده ظاهر ساخته فرستاده را نیک دید و احوال پرسید.

و چون جبلّت مبارک آن حضرت بر عدالت و رفاهیت رعیت منظور بود، همیشه آسایش عباد و عباد و آرامش امصار و بلاد، در نظر همت او مستحسن می‌نمود و می‌خواست که رعایا که ودایع حضرت آفریدگارند در زمان دولت او به خوبتر وجهی روزگار گذرانند و بیرون از یوسون قدیم و دستور معهود کسی متعرض

---

(۴۱۲). ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۰۷ برای اسباب عداوت میان سلطان سعید و میرزا سلطان حسین.

(۴۱۳). حبیب السیر گفته که عبد العلی ترخان با فوجی از سپاه به تأدیب بعضی از احشام عرب که در حدود بیار و جمند مقیم بودند و همواره متعرض متوطنان آن ولایت شدند رفته بود و بعد از سرانجام مهام اعراب تا نواحی نیشابور و سبزوار تاخته بود.

(۴۱۴). در حبیب السیر به‌جای عبد الوهاب نام امیر علی فارسی برلاس و حسن شیخ تیمور دارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۷۶

مسلمانان نشود و به ناواجب زحمت ندهد، درین ولا، به سمع اعلی رسید که دروازه‌بانان از هرکس که جز وی چیزی از غله و میوه و هیزم و غیر آن بـه شـهر درمی آورد مقـداری می‌سـتانند و اگر عـورتی قـدری آرد خواهـد که در آرد بی‌آن‌که چیزی دهـد میسر نمی‌شود و ازین جهت رعیت به غایت در زحمت‌انـد. آن حضـرت فرمود که در شـهر و بیرون منادی کننـد که هیـچ آفریده به علت دروازه‌بانی و راهداری از کسـی چیزی نگیرد و از دروازه‌بانان و راه‌داران مچلکا گرفتند که اگر چیزی ستانند مستوجب قتل باشند و ازین جهت رفاهیت تمام به عجزه و عوام رسید.

و بـاز خـاطر آگـاه آن پادشاه نیکخواه وقوف یافت که جمعی لئام ایتام «۴۱۵» و سـفهای عوام در شـهر و بیرون سرهای راه مسلمانان می‌گیرند و هرچه دارند می‌ستانند و اگر اندک مضایقه می‌کنند بیم آن است که به قتل رسانند و شبها با سپر و شمشیر و کمان و تیر در بازارها و کوچه‌ها دلیر می‌گردنـد و انواع فتنه و فساد و خرابی و بیداد از ایشان واقع می‌شود و بعد از وفات میرزا ابو القاسم بابر تا غـایت این اطوار اسـتمرار یـافته و پرتو التفات پادشاهان بر تـدارک این خلل و زلل نتافته. چون آیینه ضـمیر منیر آن خسـرو جهانگیر برین معنی صورت‌پذیر شد بسیاری از ایشان به زاری زار به قتل آمدند و پایمال عنا و پی سپر محنت و بلا گشتند و آتش آن بلا که چون دود دلها بالا گرفته بود به آبیاری حسن عدالت فرو نشست. «۴۱۶»

و در اوایـل ماه ربیع الأول، ایلچیان بزرگ از مملکت قلماق و جانب دشت قبچاق* رسـیده به وسـیله امرای عظام به پابوس حضـرت اعلی مشرف شدند و سخنی که داشتند به موقف عرض رسانیدند و تحفه و بیلاک گذرانیدند و عنایت پادشاهانه شامل احوال ایشان شده همه را رعایت و عنایت فرمود.

و از طرف سمرقند امیر ابو سعید رسید و به سعادت آستان بوسی مشرف گردید

---

(۴۱۵). یتیم به معنای دزد و عیار هم هست ر ک به فرهنگ آنندراج و اشتنگاس.

(۴۱۶). اسفزاری: و هنوز (سنه ۸۹۷) مملکت اثر آرامش از آن سـیاست برجانگـاه دارد و ساحت مملکت تا غایت از لوث وجود آن بی‌پاکان ناپاک صافی و مستخلص مانده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۷۷

و احوال آن ممالک به عرض رسانیده در دیوان اعلی مهر زد.

و اواخر این ماه، امیر تاج الـدین حسن ملکی که به طرف سیسـتان رفته بود عود نمود و محمـد ولـد امیر خلیل را همراه آورده شـرح خدمتکاری امیر خلیل به عرض رسانید و آن حضـرت عواطف پادشاهانه و مراحم خسروانه شامل احوال او ساخت و به خلعت خاص و اسب و کمر مرصع و زین زر اختصـاص داد و عزم یـورش مازنـدران از خـاطر همـایون آن حضـرت سـر برزد و ایلچیـان قلمـاق و قاصـدان پادشاهـان دشت قبچاق و محمـد ولـد خلیل را رعایت تمام فرمود و اسـتمالت نامه‌ها نوشـته همه را اجازت مراجعت ارزانی داشت.

ذکر نهضت موکب ظفرنشان به عزم تسخیر مملکت مازندران

سابقا مذکور شد که جمعی امرا عازم مملکت سیسـتان بودند و به موجب فرمان فسخ آن عزیمت نموده [به اتفاق بعضی امرای عظام به صوب ولایت مازندران شدند] «۴۱۷» و چون به حدود رادکان و خبوشان رسیدند، دلاوران لشکر میرزا سلطان حسین عنان برتافته به جنگلسـتان مازنـدران درآمدنـد و دم درکشـیدند. اما خیال جدال و داعیه حرب و قتال بر صـفایح احوال ایشان لایح بود و سودای سربازی و داعیه گردن‌افرازی در اقوال و افعال ایشان واضـح می‌نمود و امرای ظفرنشان از حـدود خبوشان عرضه داشت به پایه سـریر اعلی فرسـتاده صورت حال باز نمودند. حضـرت خلافت پناهی عزم یورش مازندران و تسـخیر ولایت جرجان جزم فرمود و با آن‌که

شدت سرما و برودت هوا در آن مرتبه بود که گوید:

قطعه

حا اگر از خلق رفتی سوی لب‌در زمان گشتی گره مانندها

---

(۴۱۷). نسخه: به واسطه طغیان لشکریان میرزا سلطان حسین که در مملکت خراسان به ظهور آوردند امرای مذکور با فوجی دیگر از امرای نامدار عازم ولایت استراباد شدند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۷۸ کوه را بر فرق از قاقم کلاه‌اخگر از سنجاب پوشیده قبا آن حضرت به شدت وحدت سرما التفات ننمود و چهارشنبه چهارم جمادی الأولی که آفتاب در هفتده درجه حوت بود، به طالع سرطان از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و سپاه گردون صولت و بهرام سطوت در جنبش آمدند.

بیت

درآمد به جنبش سپاهی چو کوه‌کاز آن جنبش آمد جهان را ستوه و فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که لشکر به راه سرخس عازم طرف مشهد مقدس والنگ رادکان شود.

و آن حضرت با جمعی خواص و فوجی مقربان و اهل اختصاص پای دولت در رکاب سعادت آورد و به عزم زیارات مشایخ اسلام و مقابر و اکابر ایام که در مملکت خراسان چون لمعان آفتاب بر عالمیان عیان بودند عزیمت نمود و نخست به بلده سرخس فرمود و زیارت شیخ ابو الفضل حسن* و مولانا سعد الدین تفتازانی* و شیخ لقمان پرنده* و جوانمرد قصاب* قدس اللّه تعالی ارواحهم دریافت و از آن‌جا به مهنه مبارکه شتافت و به آستان سعادت آشیان صاحب السیر و الطیر سلطان ابو سعید ابو الخیر* قدس اللّه سرهما آمد و از آن‌جا به سرعت تمام به مزار شیخ الأسلام احمد جام* رحمه اللّه رسید و از آن‌جا به ولایت باخرز و خواف رفت و در رباط سهیل شرف زیارت صحابه کرام رضی اللّه عنهم که آن‌جا مدفونند دریافت و به ولایت زاوه و نیشابور فرمود و از روحانیت جمیع اولیاء اللّه استمداد نموده صلات به فقرا و مستحقان رسانید و همچنان‌که در عالم صورت هرگاه کسی خواهد که پادشاهی را بیند، اول مقربان را باید دید تا ایشان شرح نیاز او را به عرض سلطان رسانند و او را در مجلس اعلی چنان‌که باید گذرانند، همچنین حضرت خلافت پناهی ارواح اولیاء اللّه و مقربان درگاه را وسیله ساخته احرام کعبه وفا و قبله صفای سلطان خراسان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۷۹

امام علی بن موسی الرضا علیه التحیهٔ و الثنا بسته متوجه آن قبه و بارگاه شد و شرایط زیارت و مراسم ضراعت به‌جای آورد و در جمیع مزارات انواع صدقات و اصناف مبرات به درویشان رسانید و خواطر ایشان را به انعام عام شادان و خرّم گردانید.

و در النگ رادکان، در وقتی که آفتاب برج شرف را مشرف ساخت، آن حضرت نیز در آن نزهتگاه قبه بارگاه به اوج مهر و ماه برافراخت و لشکر قیامت اثر چون ابر و باد به طرف استراباد روان شد.

در اثنای راه به سمع شریف پادشاه رسید که در ولایت اسفراین در دره کوهی قلعه‌ای است مشهور به قلعه صعلوك. قلعه‌ای منیع و معقلی رفیع و دولت ملك نام از نوکران امیر محمد خداداد بر آن‌جا مستولی شده و به غرور و پندار و ذخیره بسیار پشت استظهار به استحکام حصار باز نهاده و سر از ربقه خدمتکاری و گردن از طوق جانسپاری پیچیده و تا غایت به لب ادب خاك درگاه عالم پناه را نبوسیده. رای اعلی اقتضای آن فرمود که جمعی امرای نامدار به محاصره آن قلعه و حصار روند و بندگان دولت‌خواه به موجب فرموده رو به راه آوردند و موکب ظفرنشان به جانب جرجان روان شد و از آن طرف میرزا سلطان حسین چون خبر عزیمت میرزا سلطان ابو سعید شنید، سیل رعب و هراس اساس دولت و اقبال او را اندراس داده بنیان سلطنت و ارکان مملکت او متزلزل گشت و چند نوبت قاصدان و عرضه داشتها فرستاده صلح و صفا طلبید و مفید نیامد و همچنان حضرت خلافت پناهی بر یکران مراد متوجه

استراباد بود و روزبه‌روز کوچهای دور می‌فرمود و میرزا سلطان حسین جرأت و جلادت نموده چند منزل پیش آمد و در صحرای سلطان آباد دو لشکر چون دو کوه فولاد نزدیک هم رسیدند.

میرزا سلطان حسین چون از غلبه سپاه ظفر پناه آگاه شد و لشکر او به غایت کم بود بر آن جمع پریشان نیز اعتماد نداشت به ضرورت دست از ملک و مال به آب حسرت و ندامت شسته رو به راه نگویم بل به فضل اله آورد و به جانب اغریچه روان شده عزیمت مملکت خوارزم نمود. در وقتی که سیمرغ آفتاب در پس کوه قاف

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۸۰

مغرب در حجاب شده بود و باز اشهب روز در آشیان ظلمت پنهان گشته و ابر سراپرده سیاه در فضای عالم علوی کشیده و تتق نیلی بر رخ روشنان گردون پوشیده و برق میان ابر تیره چون قاروره نفاطان شمعها می‌سوخت و به‌سان خنجر زنگیان مشعلها می‌افروخت، از درخشیدن شمشیر برق چشم سپهر خیره می‌شد و از غریدن پیل مست رعد گوش کیوان کر می‌گشت و طغیان باران در آن مرتبه که گفتی هفت دریا را در آن صحرا سر داده‌اند یا طوفان نوح بار دگر سر در جهان نهاد.

بیت

ز باران جهان سربه‌سر شد چنان‌که شد غرق طوفان نوح اندر آن و حاوی اوراق از معتمدان میرزا سلطان حسین استماع نمود که آن شب که میرزا عزیمت بر هزیمت فرمود، از اول شب تا روز دیگر، نماز شام اسبان تا به سینه در میان آب و لای می‌رفتند و باران به‌سان طوفان باران بود «۴۱۸» و مقصد به هیچ طرف معلوم نبود و به حقیقت مصلحت در آن بود. چه اگر هوا گشاده می‌بود و جاده پیدا و آماده شاید که جمعی در قفا می‌آمدند و بیرون رفتن دشوار بود. عَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ «۴۱۹» و هاتف اقبال هر زمان به زبان حال می‌گفت:

بیت

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدیدهیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور «۴۲۰» و میرزا سلطان حسین به سلامت و سعادت از آن ورطه خونخوار بیرون

---

(۴۱۸). در حبیب السیر گفته «که تا مدت سه شبانروز حال برین عنوان جاری بود».

(۴۱۹). سورة البقرة ۲۱۶.

(۴۲۰). دیوان حافظ طبع خلخالی ص ۱۳۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۸۱

رفت «۴۲۱» و همان شب خبر انهزام او رسانیدند و طنطنه کوس بشارت از اوج سپهر برین گذرانیدند. حضرت خلافت پناهی اردوی همایون را در منزلی که خبر فتح رسید بازداشت و با خواص و اهل اختصاص به شهر استراباد فرمود و در گل‌افشان خرامیده به عیش و نشاط و خرّمی و انبساط اشتغال نمود و بعد از چند روز به کنار دریا رفته و به زورقچه‌ای آمده از آن‌جا در کشتی بزرگ نشست و از صباح تا رواح عشرت و بهجت فرمود و باز از کنار دریا به شهر استراباد بازگشت و آن مملکت را به رسم سیورغال نامزد فرزند ارجمند، در دریای پادشاهی، اختر سپهر جهان پناهی، میرزا جلال الدین سلطان محمود فرمود و به صوب مملکت خراسان معاودت نمود و خبر فتح ولایت مازندران به اطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر و ترکستان رسید و بیست و چهارم شعبان فتح نامه مازندران در دار السلطنه هرات خواندند و موکب ظفرنشان به دولت و سعادت منازل و مراحل می‌پیمود و گاه گاه میل صید و نشاط شکار می‌فرمود و در مواضع خوش و مراتع دلکش یک دو روز توقف می‌نمود. ناگاه در اثنای راه از طرف هرات قاصد رسید و به موقف عرض رسانید که امیر خلیل، با غلبه سوار و پیاده و رنود و اوباش،

بیت

به عقل چون عثرات زمانه نامضبوطبه طبع چون حرکات سپهر ناموزون قصد تسخیر دار السلطنه هرات کرده نزدیک رسیده و این کلام به نوعی بسطی اختتام خواهد یافت و توفیق از مساعدت وقت مأمول است.

ذکر آمدن امیر خلیل به عزم تسخیر دار السلطنه هرات

امیر خلیل چندگاه یکران مراد در میدان ممالک سیستان و قندهار و سایر آن

---

(۴۲۱). در حبیب السیر گفته است که میرزا تا هفت روز طی مسافت نموده پانصد کس کنار جیحون رسید و آن را عبور نمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۸۲

بلاد و دیار جولان داد و چند سال لوای سلطنت و استقلال در آن مملکت برافراخت و مجموع آن ولایات را به ضرب شمشیر آبدار و قوت بازوی کامکار مسخّر ساخت.

درین ولاء که رایات ظفر آیات به عزم فتح مملکت مازندران و تسخیر ولایت جرجان نهضت نمود و موکب منصور مسافت دور قطع فرمود، امیر خلیل را داعیه سرکشی و دعوی گردن‌افرازی پیدا شد «۴۲۲» و سر بی‌مغز او خیال فاسد به دماغ راه داده آرزوی استخلاص هرات در ضمیر او جایگیر شد و سودای ایالت و امارت آن مملکت در خاطر او رسوخ یافت و گمان او آن‌که در دار السلطنه هرات کسی نیست که با او در مقام مقاومت تواند آمد و تاب حمله او تواند آورد. بنابرآن، با جمعی پریشان از اتباع و اشیاع شیطان،

قطعه

در کوه خواب کرده به یک جای با پلنگ‌در دشت آب خورده به یک حوض با ذئاب

یا زنده «۴۲۳»همچو یوز، شکم بنده همچو خرس‌درنده همچو گرگ و رباینده چون کلاب روی به تعذیب عباد و تخریب بلاد آورد.

و چون مراسم بلوکات هرات از آمدن او خبر یافتند، به یکبار خانه کوچ به جانب شهر شتافتند و نمودار فزع اکبر و غوغای روز محشر ظاهر شد و رعایا و عجزه از تمام بیرونها دست اهل و عیال گرفته خود را در شهر انداختند و با آن‌که اکثر محصولات رسیده به ضبط آن نپرداختند و همه را برجای گذاشته و مجموع دل از جان برداشته درآمدند.

---

(۴۲۲). حبیب السیر: از اوایل جهانبانی میرزا ابو القاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت می‌نمود و بنابر دغدغه‌ای که از سلطان سعید داشت ....

(۴۲۳). یازنده به قصد کاری، دست درازکننده است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۸۳

مصرع

چون جان بود اندر خطر از مال که گوید؟ و دوازدهم «۴۲۴» رمضان، امیر خلیل با لشکر خود در برابر درب عراق و فیروزآباد و خوش فرود آمد. چه احاطه تمام شهر مقدور او نبود. و امیر نظام الدین احمد برلاس «۴۲۵» و امیر عبد النصیر و امیر احمد حاجی و امیر بی‌نظیر «۴۲۶» و پهلوان محمد پیاده «۴۲۷» به اتفاق عالی جناب فضایل مآب قاضی قضاة الأسلام، مولانا قطب الدین احمد الأمامی* و باقی ائمه و کلانتران اطراف و جوانب را مضبوط ساخته بودند و هرجا که برج و باره به عمارت و مرمت احتیاج داشت

به سعی و اهتمام تمام استحکام نمودند.

و امیر خلیل، همان روز که رسید، آهنگ جنگ و جدال و ساز حرب و قتال راست کرده جنگ پیش برد. اما کاری از پیش نرفت. و روز دیگر با آنچه مقدور او بود سعی و کوشش نمود و از صباح تا رواح نائره قتال التهاب و اشتعال داشت، اما قلم تقدیر بر لوح قضا رقم خلاف رضای او می‌نگاشت و نیمروز که خدنگ آتش‌فروز جهانسوز پردلان را بی‌جان می‌ساخت، مولانا حسنشاه شاعر «۴۲۸» قطعه نوشته و بر تیر بسته به طرف لشکر امیر خلیل انداخت و لشکریان او به تصور آن‌که خبر خیر از شهر فرستاده‌اند دستها گشاده و روی به آسمان برداشته دیر می‌شد که نوشته به ایشان رسند. چون تیر رسید و نوشته را دیدند، سردار و لشکری از یکدیگر شرمنده گردیدند و قطعه این است.

---

(۴۲۴). نسخه: چهارشنبه دوازدهم.

(۴۲۵). نسخه: که حاکم شهر بود. حبیب السیر مؤید است این زیادت را.

(۴۲۶). نسخه: که داروغه بود. حبیب السیر مؤید است این را.

(۴۲۷). نسخه: که سردار جلد بود.

(۴۲۸). مولانا حسن شاه شاعر متونی در ۹۰۵ ر ک فرهنگ سخنوران.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۸۴

قطعه

یاران پیام ما برسانید با خلیل گویید اگر ترا سر سر باختن بود

در روز روزه دردسر ما و خود مده‌عیدی بیا که وقت قبق تاختن بود و در آن ایام، آفتاب عالم تاب سایه بر برج سرطان انداخته بود و از شدت حرارت بسیط زمین بساط آتشین می‌نمود و هوا از قوت گرما ابواب درکات بر جهان گشاده و نهنگ در حرارت هوا می‌گداخت و سنگریزه را تابش خورشید لعل مذاب می‌ساخت.

بیت

به گرمگاه به دشت ار بیفکنی یاقوت‌چنان گداخته گردد که نقره اندرگاه «۴۲۹» چنانچه به موجب فتوی ائمه اسلام بسیاری از خواص و عوام روزه خوردند و بدین رخصت رعیت را قوّت حاصل شده به جدّ و جهد تمام به محافظت برج و باره قیام نمودند و شب تا روز بر برجها مشعلها می‌افروختند و کانون درون مخالفان را به آتش غصه می‌سوختند و روز جمعه چهاردهم ماه، به وقت آن‌که خسرو چین تیغ کین برکشید و سپر زرین برداشت و شهنشاه فیروز جنگ مهر اعلام ظفر اعلام برفراز حصار فیروزه‌فام سپهر برافراشت و سلطان لاجورد سریر نیلی حصار در عقب منهزمان ثوابت و سیار سبز خنگ تیزرفتار برانگیخت و سیمرغ زرین بال آتشین منقار پرواز کرده از هیبت او زاغ شب از بوم جهان گریخت.

بیت

خروش کوس و بانگ نای برخاست‌زمین چون آسمان از جای برخاست

---

(۴۲۹). یعنی بوته زرگران.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۸۵

لشکر امیر خلیل به‌سان سپاه طیر ابابیل صف جدال و میدان قتال آراستند و مردم شهر بر سر برج و باره از سر جان که متاع گران بود برخاستند. تیر جگردوز ترگ بر تارک سرکشان می‌دوخت و به آتش پیکان شعله‌ها بر روی هوا می‌افروخت.

صفیر تیر هر پیغام که می‌آورد چون راز در دل می‌نشست و ناوک آبدار در باغ جان نهال پولاد می‌کشت. خدنگ دلنواز با مردم چشم راز می‌گفت و به الماس پیکان جزع چشم را به‌سان در می‌سفت. هرچند آلات حرب و ادوات طعن و ضرب بسیار بود، اما، بیت

آنچه از قوّت بازوی کمان می‌آمدنتوان گفت که کس را به گمان می‌آید تیر از همه دلیرتر بود و در میان مخالفان بی‌تردد آمد و شد می‌نمود و آن روز از آن زمان که نیر عالم‌افروز تیغ عالم اقطاع شعاع از نیام برکشید، تا وقتی که سپر زرین برین قبه زبر جدین و قلعه زنگارین به حد استوا رسید، آتش حرب و قتال در غایت التهاب و اشتعال بود و مسلمانان در مسجد جامع ادای نماز نموده عرض نیاز به درگاه پادشاه کارساز برداشتند و نقش وعده أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ «۴۳۰» بر لوح خاطر امیدوار می‌نگاشتند و چون مردم از مسجد بیرون آمدند، از اطراف شهر فریاد و فغان به آسمان برآمده بود و به آن رسیده که شهر تسلیم کنند، درین اثنا، در جانب دروازه خوش سواران مخالفان نزدیک خندق آمدند «۴۳۱» و جمعی پیادگان از طرف شهر کمان در بازو و تیر دسته در میان خود را از باره به شیب انداختند و در خندق درآمده به جانب یاغی بیرون رفته به هر تیری سواری از پا درآوردند. سواران بی‌طاقت شده

---

(۴۳۰). سورة النمل ۶۲.

(۴۳۱). [ر ک به حبیب السیر که جزئیات دیگری نیز دارد].

عنان برتافتند. درین اثنا، بعضی اولیا «۴۳۲» از مسجد جامع بیرون آمده بودند و چون اندوه و اضطراب مسلمانان مشاهده نمودند بی‌خودانه به طرف درب خوش فرمودند و آیت وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ «۴۳۳» بر زبان مبارک راندند و شاهت الوجوه* در برابر روی مخالفان خواندند و دشمنان به یکبار گریختند و مردم شهر از دروازه‌ها بیرون ریختند و در لشکر مخالف و مردم سیستان آویختند و بسیاری را به قتل آوردند. و امیر خلیل خوار و ذلیل مضمون رضیت من الغنیمهٔ بالأیاب بر زبان می‌راند و اسب آتش گهر را چون باد بر خاک نرم گرم می‌راند و به انواع حیل جان از آن ورطه خونخوار به کنار برد و از غایت اندوه نفس در حلق او شعله نار گشت و از ترس و بیم دل در بر او دو نیم و موی بر تن او تیزتر از پیکان خار شد و روی آیینه امید و سیاه و تاریک دید و با دل پرخون و بخت‌نگون از آن معرکه برگردید و تا حوالی سیستان در هیچ مکان قرار و منزل و مقام ننمود.

ذکر وصول موکب همایون به دار السلطنه هرات و آوردن امیر خلیل

در آن زمان که امیر خلیل عزم تسخیر دار السلطنه هرات نمود و رایت ظفرنشان از ولایت جرجان بازگشته بود، در اثنای راه، شرح این سخن به سمع همایون رسید. رای پادشاهانه که خورشید جهان افروز عکس پرتو انوار اوست و عزم خسروانه که تیغ قدر و قضا در سرعت نفاذ و مضا اثر خنجر صاعقه کردار او عزم دار السلطنه هرات فرمود و شرار خشم او چون آتش سوزان زبانه کشید و سیلاب قهر او چون دریا از تندباد در موج زدن آمد و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که جمعی امرا چون امیر

---

(۴۳۲). نسخه: یعنی جناب شیخ الاسلام الاعظم، مرشد طوایف الأمم شیخ نور الدین محمد بن شیخ الأسلام. شیخ بهاء الدین [عمر]. ترجمه‌اش را در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۸ دارد. وی در سنه ۸۷۸ فوت کرد.

(۴۳۳). سورهٔ الصّافات ۱۷۳.

نور سعید و غیره به تعجیل تمام متوجه مملکت ماوراء النهر شوند. چه در آن‌جا از طرف میرزا سلطان حسین اندیشه واقع بود و امرا به موجب فرموده عزیمت نمودند. و چون صورت فرار امیر خلیل به‌وجهی که شرح داد وقوع یافت قاصدی چون باد به طرف اردوی همایون شتافت و در حدود ولایت جام این خبر خجسته فرجام به موقف عرض رسید و حضرت خلافت پناهی عنان سعادت و اقبال بر سمت مستقر دولت و اجلال که هوای آن چون نسیم بهشت جانفزا و فضای آن چون باغ خلد روح‌پرور و دلگشاست معطوف ساخت و آوازه وصول موکب همایون صدای بشارت در گنبد گردون انداخت و بیست و سیم رمضان «۴۳۴» چون آفتاب در اوج جلال و دولتخانه سعادت و اقبال نزول اجلال فرمود و اکابر و اشراف مراسم نثار و پیشکش و شرایط دعا و ثنا به‌جای آوردند و آن حضرت همه را به مواهب پادشاهانه و عواطف خسروانه معزّز و مکرّم گردانید و جمعی که طریق جانسپاری و شیوه دلاوری مسلوک داشته بودند به‌عین عنایت ملحوظ شده و به کمال عاطفت محظوظ آمدند و بعضی مردم تازیک که جلادت نموده و از باره پایین رفته و از خندق گذشته سواران یاغی را برگردانیده بودند به تشریفات خاص اختصاص یافتند.

و درین ولا، دولت ملک که صاحب تصرف قلعه صعلوک بود از علت طاعون نعوذ باللّه منها متوهم شده به وسیله امیر حسن شیخ تمور بیرون آمد و چون به دار السلطنه هرات رسید، آن حضرت او را بند فرموده دیوانیان جهات قلعه را ازو بازیافت نموده مبلغی کرامند به حصول پیوست.

و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از جزویات باز پرداخت، رای آفتاب اشراق پرتو التفات بر استیصال امیر خلیل انداخت و جمعی امرا به رسم ایلغار مقرر فرمود و فرمود که تا او را به دست نیاورند در طلب او از پا ننشینند. و امرا عزیمت نموده چون قضای آسمان و بلای ناگهان به اطراف سیستان محیط شدند و نمودار آنچه او در قصد تسخیر هرات با خود قرار داده بود به او نمودند. امیر خلیل را از

---

(۴۳۴). نسخه: روز یک شنبه بیست و سیم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۸۸

مشاهده این حال آتش درنهاد افتاده دود حیرت به سر برآمد و پای قرار از جای رفت و تدبیر جز آن ندانست که از ذروه گردنکشی و سرداری به حضیض جانسپاری و خدمتکاری آید و تضرع و زاری وسیله نجات و دستاویز حیات سازد و قدم در دائره نیک بندگی و اخلاص نهد تا باشد که جان را ازین مهلکه خلاص دهد و چون خاطر او برین تدبیر صواب قرار یافت و پرتو این خبر فرخنده اثر بر ضمیر او تافت، بی‌آن‌که با خواص خود مشورت نماید، روی اخلاص به درگاه جهان پناه آورد و در اثنای راه، در حدود ولایت اسفزار، با امیر کریم داد اتفاق ملاقات افتاد. چه اتفاق که امیر کریم داد «۴۳۵» در راه، خبر او یافت و به سرعت تمام به جانب او شتافت و ناگهان بر سر او رسید. بیچاره خلیل غیر تسلیم چاره‌ای ندید و ایشان در زمان میرزا ابو القاسم بابر به طریق دوستی مسلوک داشتند. هر دو عهد قدیم یادآورده عازم درگاه عالم پناه شدند و اواسط ذی الحجه به دار السلطنه هرات رسیدند.

و امرای عظام شرح آوردن امیر خلیل به موقف عرض رسانیدند و حضرت خلافت پناهی فرمود که مرا بارها در خاطر خطور می‌نمود که خلیل را هیچ سبیل نمانده غیر از یک طریق و آن همین بود و در آن زمان که خبر قصد او به جانب هرات به سمع اعلی رسید بر زبان حضرت سلطنت پناهی گذشته بود که اکنون خلیل نوکر خواهد شد.

مصرع

همان شد آخر کاول حساب می‌کردم آری ارباب الدول ملهمون. القصه امیر خلیل به تقبیل انامل فیاض که غایت آرزوی خسروان جهان همان تواند بود استسعاد یافته و به جان امان خواسته بنده‌وار از بن دندان رخسار خاک ببوسید.

---

(۴۳۵). نسخه: کریم دادبن مولانا مبارکشاه که از ولایت جرزوان و غرجستان به عزم رزم خلیل متوجه شده بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۸۹

بیت

کجاست در همه آفاق خسروی امروزکه صولت تو زبن برنکند دندانش* گرد خجالت بر رخسار حال نشسته و به لطف و مرحمت آن حضرت دل بسته. از حرکات ناپسندیده شرمسار و به عنایت پادشاهانه به غایت امیدوار. آن حضرت چنان‌که از اخلاق حمیده و صفات پسندیده آید، جرم و جناح او را به جناح بخشش و ذیل بخشایش بپوشید و در سلک عبید و خدم انتظام یافت و مملکت سیستان و فراه و قلعه کات «۴۳۶» تا ولایت قندهار در قبضه اقتدار امرای کامکار قرار گرفت و شهریار اعظم نظام الدین شاه یحیی که ابا عن جد در مملکت سیستان فرمان روان بود، به موجب فرمان جهان مطاع، باز در آن مملکت لوای دولت برافراخت و آن را به خوبتر وجهی مسخر و مضبوط ساخت.

و درین سال، بیست و پنجم شعبان، «۴۳۷» عالی جناب ولایت مآب، البحر الزاخر و الحبر الماهر، معمور الباطن، مسرور الظاهر، مولانا شمس الشریعهٔ و الحقیقهٔ والدین محمد اسد «۴۳۸» قدس اللّه تعالی سرهما، که حاوی علم و عمل و واقف اسرار ابد و ازل بود و در علم بحری موّاج و در عمل سراجی و هاج، بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه، روش اهل طریق و سلوک جاده تحقیق سعادت دنیا و آخرت دانست و از روحانیت سلطان طریقت، برهان حقیقت، شیخ ابو سعید ابو الخیر رحمهٔ اللّه علیهما استفاضه نمود و سالها ملازم آن آستان سعادت نشان بود، و در بلده فاخره هرات پیر صحبت او شیخ شیوخ الأسلام قطب اولیاء اللّه الکرام شیخ

---

(۴۳۶). غیر کات خوارزم است، محلش از مظان معلوم نشد.

(۴۳۷). نسخه: روز پنج شنبه ۲۹ شعبان، در نفحات ص ۵۲۸ و حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۷۳ شب جمعه غره ماه رمضان (به‌جای ۲۵ شعبان).

(۴۳۸). ترجمه‌اش را در نفحات و حبیب السیر دارد. در رشحات ص ۱۴۰ در ترجمه مولانا جامی گفته است که مولانا جامی با وی صحبت بسیار داشته‌اند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۹۰

بهاء الدین عمر قدس سره بود و ملازم رکاب سعادت انتساب عازم حجاز شد و شرف آن مواضع دریافته به صحت و سلامت معاودت نمود، عاقبت عالم فانی را وداع کرده به دار بقا ارتحال فرمود.

مصرع

آن‌که پاینده و باقی است خدا خواهد بود و به گذرگاه در حظیره مقبول حضرت باری، قطب وقت خواجه عبد اللّه انصاری، قدس اللّه سره العزیز نزدیک مرقد منوّر آن حضرت مدفون شد.

وقایع سنه خمس و ستین آمدن حضرت خواجه ناصر الدین عبید اللّه سلمه اللّه به خراسان

اشاره

در اوایل ماه محرم، از طرف مملکت آذربایجان ایلچی میرزا جهانشاه رسید و هدایا و بیلاک به وسیله امرا به موقف عرض رسانید و عرضه داشت که میرزا جهانشاه التماس نموده که دولت ملک که پیشتر در قلعه صعلوک بوده و حالا- در حبس بندگان حضرت

است خون او را بخشند. حضرت خلافت پناهی ملتمس میرزا جهانشاه، مبذول فرمود بند او برداشت. اما به سبب مرضی صعب، ایام او را در قید حیات نگذاشت. و آن حضرت فرستاده میرزا جهانشاه را رعایت تمام فرمود و اجازت یافته مراجعت نمود.

و رای جهانگشای اقتضای آن نمود که امیر جلال الدین سید مزید به جانب ولایت بلخ رفته «۴۳۹» از آن حدود برخبر باشد. و درین ولا، از جانب ولایت ماوراء النهر خبر آمد که امیر نور سعید سر از خط فرمان و گردن از طوق اذعان تافته و سودای ارتقای مدارج سروری در دماغ او تمکن یافته و پای از سرحد بندگی و طاعتداری بیرون نهاده و در نواحی سمرقند و بخارا دست ظلم و بیداد به غارت و تاراج گشاده آن حضرت نظر بر قدمت خدمت امیر نور سعید این سخنان ناشنوده

---

(۴۳۹). نسخه: که ولایت بلخ سیورغال او بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۹۱

انگاشت و معتمدی به جانب او روان داشت تا او را به نصایح سودمند و سخنان دلپسند باز آورد و اگر نصیحت او را به سمع رضا اصغا ننماید فرستاده به سمرقند رفته صورت حال به عز عرض حضرت قدوه اهل کمال خواجه ناصر الدین عبید اللّه سلمه اللّه رساند. چون فرستاده به امیر نور سعید رسید و سخنی که داشت با او رسانید، امیر به آن سخنان التفات ننمود و بر مخالفت همچنان ثابت و راسخ بود. فرستاده به سمرقند رفته صورت واقعه به حضرت ارشاد منقبت مرفوع داشت و آن حضرت به کوه نور بخارا* فرمود که امیر نور سعید آن‌جا بود و با امیر قرار داد که پای از دایره بندگی بیرون ننهد و گردن از طوق خدمتکاری نپیچد. اما امیر نور سعید به سخنان که قبول کرده بود عمل ننمود و همچنان ساخت جدال به اقدام خیال می‌پیمود تا مآل حال او به آن‌جا رسید که جمعی امرای ماوراء النهر قصد استیصال او کردند «۴۴۰» و به او رسیده آتش قتال اشتعال یافت و او تاب مقاومت نیاورده روی عجز و ناتوانی به بیابان فرار نهاد و احمال و اثقال و اهل و عیال او در قبضه اقتدار سپاه ظفر شعار افتاد.

و درین سال، پادشاه مرحوم رکن الدین میرزا علاء الدوله که مدتی بی سروسامان در اطراف جهان سرگردان بود و در هیچ مقام قرار و آرام نمی‌نمود، از سرای غرور به مأوای سرور انتقال فرمود و شب جمعه بیست و یکم ماه صفر نعش او را از طرف رستمدار آورده در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در گنبدی که مدفن میرزا بایسنغر و مرقد مهد علیا بود مدفون شد.*

مصرع

دوست بر دوست رفت و یار بر یار* و صبیه او رقیه بیگم که حرم محترم حضرت خلافت پناهی بود به رسم عزا و آش و طعام و ختام کلام ملک علام قیام نمود.

و درین ایام، حضرت شیخ الأسلام ارشاد منزلت، ولایت منقبت، خواجه

---

(۴۴۰). اسفزاری: امرای ماوراء النهر قصد استیصال او را لازم شمرده ....

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۹۲

ناصر الدین عبید اللّه سلمه اللّه و ابقاه که در ولایت بخارا با امیر نور سعید ملاقات کرده بود هم از آن‌جا عزیمت مملکت خراسان فرمود و بیست و سیم ماه صفر به دار السلطنه هرات رسیده و حضرت خلافت پناهی شرایط استقبال و مراسم تعظیم و اجلال به جای آورد و از فرایند فواید و زواهر جواهر که از نفایس انفاس آن بحر بی‌کران و معدن حقایق عرفان استماع فرمود کان یسار و بحر استظهار شد و حضرت خواجه روز دیگر به طواف زیارت اکابر* و مقابر مشایخ و اهل اللّه رفته از روحانیت ایشان استمداد نمود و چون خدمت خواجه ناصر الدین عبید اللّه مدت چند سال که در هرات بود* پیوسته از روی اعتقاد ملازمت حضرت مرحوم شیخ بهاء الدین عمر قدس سره فرمود «۴۴۱» و از خاطر فیض بخش آن حضرت استفاضه می‌نمود و آن حضرت التفات تمام به حال او

داشت و در آن زمان که حضرت غفران مآل منزل ملال را می گذاشت، جناب خواجه در ولایت ماوراء النهر بود. درین وقت که مملکت خراسان به ذات ولایت صفات آن حضرت مشرف شد، به رسم عزا رسانیدن به وثاق حضرت شیخ الأسلام شیخ نور الدین محمد ادام اللّه تعالی ظلاله تشریف حضور ارزانی داشت و تعزیت والد بزرگوار ایشان رسانید «۴۴۲» و حضرت خواجه خدمت شیخزاده را وداع فرمود «۴۴۳» و تمام اکابر و اشراف و سایر بزرگان و اصناف* میل ملازمت آن حضرت نمودند و به صحبت شریف تردد فرمودند و حضرت خلافت پناهی به کرّات و مرّات به وثاق حضرت هدایت منزلت آمده از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب درخش غرر فواید و در رفراید استفاده نمود و مهمات و ملتمسات که ارادت حضرت خواجه بود همه را لطف پادشاهی به حسن قبول مبذول فرمود. از آن جمله تمغای سمرقند و بخارا که مبلغی سنگین بود مطلقا برانداختند و

(۴۴۱). نسخه: و گاه‌گاه آن حضرت را دلاکی و مغمّزی می‌فرمود. ر ك به رشحات ص ۲۴۱.

(۴۴۲). ایضا: و از میامن صحبت یکدیگر حظّ وافر و نصیب وافی برداشتند.

(۴۴۳). ایضا: به خانه مرتضی اعظم سید محمد قناد که در قریه بوی مرغ به کنار انجیل واقع بود فرود آمدند.

نیز ر ك به رشحات ص ۳۲۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۹۳

احکام جهان مطاع در آن باب مکمل ساختند و حضرت سلطنت وعده فرمود که در تمام ممالك محروسه تمغا* و جمیع مناهی را براندازند و مرآت کاینات را از ظلمات ظلم به صیقل عدل و داد روشن سازد* و خدمت خواجه یازدهم ربیع الاول به سلامت و سعادت عازم ماوراء النهر شد.

مصرع

هر کجا رفت خدایا به سلامت دارش «۴۴۴»

در آخر ماه مذکور، صواحب اعظم خواجه مظفر مختار سبزواری و خواجه نعمهٔ اللّه قهستانی و خواجه کمال الدین مولانا امیر سمرقندی صاحب دیوان شدند و چهارم ماه ربیع الثانی، خواجه معز الدین «۴۴۵» شیرازی و خواجه مولانا امیر به جهت ضبط مملکت به ماوراء النهر عزیمت نمودند.

و حضرت خلافت پناهی التفات تمام در باب رعیت بذل نمود «۴۴۶» و فرمود که پیش از ادراك چیزی بر رعیت حواله ندارند و اگر به ضرورت واقع شود، زیادت از دودانگ «۴۴۷» اصل مال نستانند و به سه قسط مال را مطالبه کنند. یکی در سرطان «۴۴۸» و دیگری در سنبله «۴۴۹» و میزان «۴۵۰» و تتمه را در قوس «۴۵۱» به وجه نهند و اخراجات تا آن زمان که مشروح به عرض نرسانند و در آن باب حکم همایون درست نشود خرج نیندازند و اگر خلاف آن واقعه شود دیوانیان مستحق قتل باشند.

(۴۴۴). دیوان حافظ ۱۴۸.

(۴۴۵). برای ترجمه‌اش ر ك به دستور الوزرا ص ۳۷۰.

(۴۴۶). نسخه: و تسعیر اشیاء از آنچه در سنوات سابقه بوده ده شش مقرر فرمود.

(۴۴۷). یعنی ثلث- یزدی می گوید (ج ۲ ص ۲۱۳) اموال دودانگه چند ساله که به دیوان اعلی تعلق داشت.

(۴۴۸). سرطان برج چهارم [تیر].

(۴۴۹). وقت تحویل شمس به سنبله (برج ششم- شهریور) تقریبا ابتدای ماه سکوار (اسوج) هندی و هنگام درودن زراعت فصل خریف باشد (فرهنگ آنندراج).

(۴۵۰). میزان برج هفتم است [مهر] و قوس برج نهم [آذر].

(۴۵۱). نسخه: روز جمعه نهم ماه و در همین روز او را به جانب ....

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۹۴

و چهارم ماه جمادی الأول امیر شیخ ابو الفضل کوکلتاش را گرفته* جهات او را دیوانی ساختند و او را به جانب ماوراء النهر بردند و در اواسط همین ماه، جناب دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد را جهت کلیات و مهمات ملکی و مالی به جانب ولایت بلخ و ارهنگ و سرای فرستادند.

در این اثنا، به محل انها رسید که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبد اللطیف در بلاد ماوراء النهر رایت مخالفت برافراشته و نقش جنگ و جدال بر لوح خاطر نگاشته و از شرار جمعی اشرار آتش بلا بالا گرفته، اشتعال نائره قتال در خشک و تر آن ولایت گرفته و تمام آن بلاد و دیار در اضطراب و اضطرار مانده و مجموع مضمون رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ «۴۵۲» بر زبان رانده حضرت خلافت پناهی چون بر این احوال وقوف یافت، عنان عزیمت به صوب مملکت ماوراء النهر تافت و یورش سمرقند جزم فرمود و طالع وقت اختیار کرده نهضت نمود.

ذکر نهضت همایون به جانب ماوراء النهر به سبب مخالفت میرزا محمد جوکی

حضرت خلافت پناهی به عزم یورش ماوراء النهر رایت ظفر برافراخت و در بیستم جمادی الأول نهضت نموده تغوز رباط منزل همایون ساخت و در آن زمان آفتاب در بیست و یک درجه حوت بود و در آن منزل بارندگی عظیم واقع شد و از جهت برف و باران و سرما مجال جنبش نماند و بعد از چند روز رکاب نصرت انتساب از رباط سنجاب و بادغیس و پل مرغاب عبور نمود و در نواحی جیجکتو چند روزی لشکر برآسود و در ولایت شبورغان، لشکرهای جهان در ظلال رایت سعادت و اقبال که مطلع آفتاب فتح و فیروزی است جمع آمدند و چون موکب منصور به ولایت بلخ رسید به زیارات اکابر و مقابر مشایخ مشرف گردید و از روحانیت ایشان استمداد همت نمود* و صلات و صدقات بذل فرمود و صاحب اعظم و دستور معظم خواجه

---

(۴۵۲). سورة البقرة ۲۸۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۹۵

شمس الدین محمد به موقف عرض رسانید که به چند روز معدود بر آب جیحون پل محکم بسته بود. صورت خدمتکاری او در نظر آن حضرت مستحسن و پسندیده آمد و پایه قدر او را از اقران گذرانیده و با وجود منصب وزارت خدمتش را در سلک خواص منتظم گردانید و لشکر منصور از پل عبور نمود و میرزا محمد جوکی یکران عصیان در میدان طغیان جولان می‌داد و در تمام ولایت ماوراء النهر رسم جور و بنیاد بیداد نهاد و لشکر او اطراف ولایت تا نواحی سمرقند تاخته بودند. جمعی از زمره اوباش و لئام و فرقه‌ای از جهال عوام در خرابی سعی بلیغ می‌نمودند و عجبتر آن‌که امیر نور سعید و امیر سلطان ارغونی که پرورده دولت و برآورده حضرت خلافت پناهی بودند با مخالفان موافقت نمودند و حقوق نعمت آن حضرت فراموش کرده با دشمنان دست دوستی در آغوش کردند و آنچه امکان فتنه و فساد و ظلم و بیداد بود به ظهور آوردند و چند کرت میان امرای سمرقند و مخالفان به تخصیص میان امیر مزید و امیر نور سعید محاربات عظیم واقع شد.

القصه چون موکب همایون از جیحون عبور نمود و دشمنان از عبور سپاه منصور وقوف یافتند، عنان عجز و انکسار از آن بلاد و دیار برتافتند و سرگشته و سرگردان روی به صحرا و بیابان نهادند و چون روی مقاومت ندیدند پشت به هزیمت دادند. اکابر و اشراف شرایط استقبال و مراسم تعظیم و اجلال به تقدیم رسانیده نثار و پیشکش بسیار گذرانیدند و آن حضرت در غایت عظمت در مستقر

خلافت نزول همایون فرمود و از آن طرف مخالفان از آب خجند گذشته حصار تاشکند که به قلعه شاهرخیه مشهور است و به حصانت و رصانت موصوف و مذکور مأمن ساخته غله و ذخیره بسیار جمع آوردند.

و حضرت خلافت پناهی از دار السلطنه سمرقند نهضت نمود و به کنار آب خجند در برابر قلعه نزول اجلال فرمود و آن حصاری است که آب سیحون که در آن محل آب خجند می‌گویند بر اطراف آن می‌گردد، چنان‌که به سه طرف قلعه آب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۹۶

محیط است و از یک طرف که آب نیست آبکنده و جرهای «۴۵۳» بزرگ مغاك است که گذشتن بر آن مواضع درغایت صعوبت است. فی الجمله آن حضرت به ترتیب آلات و ادوات محاصره فرمان داد «۴۵۴» و امرای معتبر و مردم پیشه‌ور از همه طرف در بند استخلاص آن قلعه بودند و از بام تا شام و از شفق تا فلق به تدبیر تسخیر آن حصار قیام می‌نمودند و نزدیك آمد که قلعه به قهر و غلبه مفتوح و مسخر شود.

درین ولا، از جانب ولایت خراسان و مملکت مازندران قاصدان رسیدند و عرضه داشتها رسانیدند. مضمون آن‌که: میرزا سلطان حسین که به طرف خوارزم بیرون رفته بود ناگهان معاودت نمود* و امیر شیخ حاجی ولد امیر شیخ حسن جاندار و امیر اللّه ویردی و دیگر امرا که در آن ولایت بودند به قتل رسانید* و احوال مملکت مازندران را بکلی زیروزبر گردانید و میرزا سلطان حسین به تسخیر مازندران قناعت ننموده متوجه خراسان است. حضرت خلافت پناهی چون بر این احوال وقوف یافت، هرچند صعوبت واقعه بر خاطر همایون گران آمد، اما از آن‌جا که کمال تمکن و وقار آن حضرت بود آن حکایت ناشنوده تصور فرمود و همچنان در تسخیر قلعه سعی و اجتهاد می‌نمود و فرمان همایون نافذ شد که امیر سید اصیل ارغونی با جمعی عازم خراسان شوند و از احوال مخالفان برخبر باشند و امرا به خراسان آمده امیر سید اصیل در نیشابور و امیر سید مراد در سبزوار در کمال تمکن و اقتدار قرار فرمودند و از اطراف و اکناف مملکت به واجبی برخبر بودند

درین اثنا، قاصدان از اطراف مازندران رسیدند و خبر رسانیدند که میرزا سلطان حسین از مازندران بیرون آمد و به تحقیق عازم خراسان شد. امرای سمرقند مصلحت جنگ ندیدند و از نیشابور و سبزوار و سایر بلاد و دیار خراسان عنان برتافتند

---

(۴۵۳). جر به معنی شکاف عموما و زمین شکافته خصوصا و بن کوه (فرهنگ آنندراج)- جرها و آبکندها را در رشحات ص ۲۳۲ هم دارد.

(۴۵۴). بعدش در نسخه: و چند جا مواضع مقابل کوب ساخته آنچه در باب حصار گرفتن مطلوب باید بود به اندك فرصتی مرتب و مهیا شد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۹۷

و لگام ریز شتافتند و متوجه دار السلطنه هرات شدند و اوایل شوال به هرات آمدند و به محافظت شهر قیام نمودند و حکم فرمودند که مردم بیرون و بلوکات به شهر درآیند و به یکبار مسلمانان رو به شهر آوردند و فریاد و فغان به آسمان برآمد و امرا برج و باره محکم ساخته مردم محلات و امامان مساجد را شمار کردند و مردم بیرون را قسمت کرده برجها به ایشان سپردند و امرا که در شهر بودند هریك به دروازه‌ای مقرر شدند و دروازه ملك را امیر بی‌نظیر که داروغه شهر بود متعهد شده و دروازه عراق را امیر عبد النصیر متکفل گشت و دروازه فیروزآباد را امیر احمد حاجی که حاکم شهر بود به عهده گرفت و دروازه خوش به ضبط و دارایی امیر سلطان حسین ارهنگی مقرر شد و دروازه قبچاق را امیر احمد یار صاحب اختیار بود و امیر سید اصیل ارغونی و امیر سید مراد به طریق کوماك مقرر شدند که هرجا به مدد احتیاج افتد معد و مهیا باشند [و در هر برجی داروغه معین فرمودند و آنچه در باب قلعه‌داری می‌بایست مرتب ساختند]. «۴۵۵»

و میرزا سلطان حسین چون از مازندران بیرون آمده به خراسان درآمد، امیر حسن شیخ تمور از ولایت خبوشان و امیر سلطان محمد غیاث بیک «۴۵۶» از ولایت ابیورد پیش او آمدند و همه را به عنایت پادشاهانه و مراحم خسروانه نواخت و موجه و منصب معین ساخت و به یراق تمام عازم دار السلطنه هرات شد و از آوازه او وهم و هراس بی‌قیاس بر مزاجها غالب شد و شبها مشعلها و چراغها بر سر برجها و کنگره‌ها بردند و نعره و فریاد «حاضر باش» به اوج سپهر برین رسید و شب جمعه بیست و یکم ماه ذی قعده سلاله اعاظم الوزرا خواجه کمال الدین میرک حسین از جانب ماوراء النهر رسیده به شهر درآمد و رعایا را فرح و نشاط و خرّمی و انبساط روی نمود* و شب بیست و دوم همین ماه امیر حسن شیخ تمور از آن طرف روگردان شده به شهر درآمد و خواص و عوام به نوعی شادمان شدند که به شرح و بیان راست نیاید و

---

(۴۵۵). اضافه نسخه.

(۴۵۶). نسخه: و میر امیر شیر محمد از ولایت سرخس.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۹۸

دل در قلعه‌داری محکم بستند* و مخالف نزدیک رسید.

ذکر آمدن میرزا سلطان حسین به عزم تسخیر دار السلطنه هرات

میرزا سلطان حسین با لشکر بسیار و سپاه بی‌شمار روز دوشنبه بیست و چهارم ذی قعده از جانب کوه مختار و کوچه خیابان درآمده به باغ زاغان نزول فرمود و لشکر او به حوالی شهر درآمده جرأت و جلادتی نمودند و شهر چنان مضبوط بود که خیال تسخیر آن تصور محال می‌نمود و دروازه‌ها و برجها را بر تمام مردم شهر و محلات و بلوکات بخش کرده بودند و در هر برج امام محله یا کلانتر قریه‌ای یا پیشوای جماعتی مقرر شده و در همه مواضع از امرا و اتراک داروغگان ضابط بازداشته بودند و بر سر هر باره از نیزه و سنگ و تیر و خشت و آنچه درین کار می‌بایست مهیا بود و بر بالای دروازه‌ها خانه‌ها از چوب به یوسون صندوق ترتیب داده بودند بلکه بر اکثر برجها این نوع صندوق راست کرده موازی یک دو گز از دیوار حصار بیرون برده بودند و در هر صندوق پنج شش نفر می‌توانست نشست و از اطراف و جوانب تیر گذارها راست کرده چنانچه هرگاه خواهند تیر اندازند و چوبی تعبیه کرده که هرگاه خواهند پیش آرند و در ته صندوق تخته‌ای ساخته که چون تخته را دور کنند هرکس در شیب صندوق باشد توان دید و هرچه خواهند بر سر او توان انداخت و باز چون تخته را پیش آرند مستحکم و هموار شود. القصه اسباب قلعه‌داری به نوعی مرتب ساختند که مثل آن در هیچ زمان نشان ندادند. میرزا سلطان حسین گاهگاه جمعی را به دروازه ملک می‌فرستاد تا آهنگ جنگ و طواف مصاف می‌کردند. اما به جد و جهد تمام قیام و اهتمام نمی‌نمودند و امید می‌داشت که مردم شهر بی‌جنگ و نزاع شهر تسلیم نمایند. هیهات هیهات

بیت

مردم شهر هری بودند از این اندیشه دوربلکه ایشان را نکرد این فکر بر خاطر خطور

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۸۹۹

و اکابر و اشراف و سوقیه و اصناف و مردم بلوکات و اطراف چنان دل بر جنگ و مصاف نهاده بودند که اگر شش ماه محاصره امتداد می‌نمود غالبا امکان استخلاص نبود و میرزا سلطان حسین در باغ زاغان به عیش و عشرت می‌گذرانید و آواز نوشانوش ساقیان مهر جبین به اوج سپهر برین می‌رسانید.

روزی میرزا سلطان حسین بی‌ازدحام خیل و حشم و بی‌اجتماع اتباع و خدم با چند سوار نامدار به عزم حمام سوار شد و از باغ زاغان

بیرون آمد. مردم شهر جاسوسی در کمین داشتند و خبر یافته این معنی را فوزی عظیم پنداشتند و به یکبار غلبه بسیار از شهر بیرون جستند و ندانستند که شیر شکاری را اگرچه تنها ماند گوزنان مرغزاری را گله گله راند.

بیت

گوزنی که با شیر جنگ آوردسر خویش را زیر سنگ آورد و باز سپید اگرچه تنها پرواز کند هزار کبک و تیهورا جواب باز دهد و نیندیشیدند که به کمندی که از تار عنکبوت درهم پیچند شیر ژیان را بند نتوان کرد و به شمشیر چوبین که کودکان بدان بازی کنند پیل دمان را از پای در نتوان آورد، شهریار نیلی حصار چون بر سبز خنگ فلک سوار شود و تیغ شعاع برکشد از ازدحام لشکر ظلام نیندیشد. فی الجمله مردم شهر حمله کردند و خواستند که به کمند مکر و کید شیر بیشه شجاعت را صید کنند. غافل از آن‌که،

بیت

سیل اگر سنگ را بگرداندچون به دریا رسد فرو ماند جناب شهریاری پناه به حضرت باری برد و فتح و ظفر از عنایت پروردگار نه از بسیاری لشکر جرار دانست و دست اعتصام در عروه وثقی توکل زد و چون بحر موج زن و شیر مردافکن بر ایشان حمله کرد و دمار از روزگار ایشان برآورد و نهال

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۰۰

آمالشان میوه ندامت بار آورده به یکبار پشت به هزیمت دادند و روی به گریز نهادند و روز دیگر گروه انبوه از شهر بیرون رفته بیرونیان را باز گردانیدند و به دروازه باغ زاغان رسانیدند و خلایق خواستند که به باغ درآیند تا باشد که به هجوم ایشان مخالفان از پا درآیند. جمعی امرا مانع شده گفتند مبادا کاری از پیش نرود و دشمان دلیر شده رعیت وهم کنند و دیگر شهر مضبوط نشود.

و میرزا سلطان حسین کوچ فرمود و به جانب کاه دستان و شرقی شهر عزیمت نمود «۴۵۷» و چند نوبت از طرف دروازه خوش جنگ انداخت. اما زیادت کاری نساخت و از طرف دروازه خوش نیز نهضت نموده به جانب دروازه فیروزآباد میل فرمود و در میدان سعادت و مزار خنجه باد صف قتال و میدان جدال ترتیب داد و چند روز درین طرف نیز جنگهای مردانه و دستبردهای دلاورانه نمود «۴۵۸» و امیر حسن شیخ تمور و امیر سید مراد جنگها کردند که بهرام شمشیرگذار بر دست و بازوی امرای نامدار هزاران هزار آفرین کرد. گاهی از طلوع فلق تا غروب شفق و از غره بام تا طره شام تیغهای مصقول به خون خضاب می‌کردند و خنجرهای مسلول را از رقاب قراب می‌ساختند. مردم شهر هرکه از بیرونیان می‌گرفتند گوش و بینی بریده بیرون فرستادند و بیرونیان نیز با مردم شهر که می‌یافتند همین معامله پیش می‌بردند. قصبه زیارتگاه که در غایت معموری و آبادانی بود غارت عام یافت و هرچه در چنان موضعی سالها اندوخته بودند به باد بی‌نیازی رفت و بر سر غارت میان بهادران مضایقه شد و یکی از معتبران به قتل آمد و قاتل جوانی شیر مرد مشهور به پلنگی فرار نموده به شهر آمد و طبل بشارت کوفتند.

میرزا سلطان حسین دانست که مردم شهر دلیر شدند و آسان آسان شهر را نخواهند داد و به ضرورت با روزگار می‌باید ساخت.

---

(۴۵۷). حبیب السیر گفته است که بعد از آن‌که یازده روز گذشت، اهل هرات اطاعت نکردند، میرزا سلطان حسین از باغ زاغان به کهدستان آمد.

(۴۵۸). ایضا: مردم هرات نیز در آن ایام دروازه‌ها باز کرده جنگ پیش می‌بردند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۰۱

مصرع

زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز

و بیست و هفتم ذی الحجه هنگام صبح که شهریان آهنگ جنگ و تلاش نام و ننگ کرده عازم آن بودند که بیرون رفته آتش قتال

برافروزند و به نوك پیکان سندان شکاف دلهای مخالفان برهم دوزند گروه انبوه بر در دروازه آمده فریاد برآوردند که میرزا سلطان حسین عزیمت نمود و چون روز روشن شد از لشکر او در آن دیار دیار نمانده بود و جمعی در جانب جنوب آب کارتیار «۴۵۹» بر سربلندی توقف نموده سایه‌بانی بر سر داشتند و مردم شهر بیرون آمده غله و اجناس به شهر درآوردند و میرزا سلطان حسین از پل مالان گذشته از طرف ولایت فوشنج به بادغیس رفت* و از آن‌جا عازم جانب آب مرغاب شد، به عزم رزم حضرت خلافت پناهی.
و از آن طرف، آن حضرت در ماوراء النهر چون شنید که میرزا سلطان حسین شهر هرات را محاصره کرده نزدیك است که مسخر سازد به ضرورت با امیرزا جوکی صلح گونه‌ای درهم بست و از ظاهر شاهرخیه برخاسته به سمرقند آمد و از آن‌جا بر سبیل تعجیل بر جیحون عبور کرد و به سرعت تمام صبح و شام رانده به میمنه و فاریاب آمد و میرزا سلطان حسین پیش می‌رفت. حضرت خلافت پناهی خواست که او دلیرانه پیش آید. یك کوچ پس نشست و میرزا سلطان حسین دانست که او را به فریب پیش می‌کشند و نیز امرا که در شهر بودند به اردوی اعلی ملحق شدند.
مصلحت جنگ ندید و عنان سمند جهان پیمای بازکشید و پنجم ماه محرم* سنه ست در منزل موری نزدیك آب عازم ولایت سرخس شد و قلعه آن را مضبوط ساخته امیر سید آقا را به محافظت آن‌جا گذاشت و رایت عزیمت از راه ولایت نسا و ابیورد به جانب مازندران برافراشت.

---

(۴۵۹). شاید پل کاردمذ کور پیشتر به همین آب بود.*
مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۰۲

وقایع سنه ست و ستین ذکر عزیمت رایت ظفرنشان به صوب مملکت مازندران

اشاره

چون آفتاب رایت حضرت خلافت پناهی سایه دولت بر مملکت خراسان انداخت و به تأیید الهی دشمن ملك را مغلوب و مقهور ساخت موکب ظفرنشان به صوب مملکت مازندران روان شد و در ولایت سرخس، جمعی مردم که میرزا سلطان حسین در قلعه گذاشته بود تاب آفتاب طلعت آن حضرت نیاوردند و ذره‌وار سراسیمه و بی‌قرار شدند و بعد از عهد و پیمان بیرون آمدند و چون آن حضرت را چشم بر سید آقا افتاد و سابقا ازو ذخیره‌ای در خاطر همایون بود فی الحال به قتل او فرمان داد و نسبت با دیگران مرحمت نمود و به سرعت باد عازم استراباد شد و چون لشکر یورش ماوراء النهر کرده بودند و از بی‌یراقی اضطراب می‌نمودند و از هیچ ممّر نقدی که در وجه لشکر نشیند نبود، فرمان همایون نفاذ یافت که به دستور معهود زر لشکر و نامبردار و جهادی از دار السلطنه هرات و بلوکات و ولایات به وصول «۴۶۰» رسانند و آنچه از تجار توانند به رسم قرض ستانند و چون رعایا مدتی زحمت محاصره کشیده شهر نگاه داشتند و اموال و جهات خود را در بیرون به یاغی گذاشتند، درین ولا، از عواطف پادشاهانه و نظر عنایت متوقع بودند. خود آن صورت به وجهی دیگر روی نمود و این مطالبات نمکی بر جراحت رعایا بود. بیچارگان به‌هرحال در مقام ادا برآمدند. صاحب اعظم خواجه معز الدین شیرازی خرابی بسیار کرد و به بهانه قرض از تجار و غیر آن مبلغها گرفت و حضرت خلافت پناهی دستور اعظم خواجه شمس الدین را به هرات فرستاد تا بر خیر بوده نگذارد که بر کسی حیف و زیادتی واقع شود و آمدن او به حقیقت مرهم جراحت مردم شد و خزینه‌ای که ازین وجوه

---

(۴۶۰). در دستور الوزرا ص ۴۲۸ ذکری از سرشمار و سراشمار و برده شمار و نامبردار که از محترفات و مزارعان بلده و بلوکات در

عهد ابو الغازی سلطان حسین گرفتند دارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۰۳

حاصل شده بود در صحبت شیخ علی احمد مغول صراف به هرات فرستادند و جناب فضایل مآب مولانا شمس الدین علی الفارسی «۴۶۱» به جهت عرض شرح احوال خراسان متوجه مملکت مازندران شد و چون لشکر جهانستان به مملکت مازندران درآمد، میرزا سلطان حسین جرأت نمود و از شهر استراباد بیرون فرمود و تا قریه خراس خانه و صحرای سلطان‌آباد پیش آمد و به سبب آن‌که لشکر او در برابر سپاه ظفر پناه در غایت قلت بود و مقاومت به غایت دور می‌نمود، میرزا سلطان حسین عنان عزیمت بل یکران هزیمت به جانب مأمن قدیم و یورت آواق «۴۶۲» معطوف ساخت و با خیل و حشم و طبل و علم به سلامت بیرون رفت «۴۶۳» و لشکر منصور بسیار در پی او دوید و به گردش نرسید و آن حضرت به شهر شهره استراباد خرامید و چند روز به عیش گذرانید.

ذکر قتل امیر خلیل و کشتن سرخیلان ایل جلایر

درین اثنا، که حضرت اعلی در گل‌افشان استراباد بساط نشاط انبساط داد به مسامع جلال رسید که امیر خلیل را غدری در خاطر است و در آن زمان که موکب ظفرنشان در شاهرخیه بود از حرکات او مثل این صورتی معاینه می‌نمود. چنانچه شبی در شاهرخیه جمعی مخصوصان جیبا پوشیده بر درگاه جهان پناه گذرانیدند و درین شب که میرزا سلطان حسین ویران شده به جانب اواق بیرون رفت با آن‌که

بیت

شبی بود مانند قطران سیاه‌نه سیاره پیدا نه پروین نه ماه

---

(۴۶۱). ر ک برای وی- به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۹.

(۴۶۲). محلش معلوم نشد. در فرهنگ ناصری گفته است که آواک خشکی و جزیره میان دریا گویند و به غیر مدّ نیز آمده.

(۴۶۳). برای جزئیات این سفر میرزا سلطان حسین ر ک به حبیب السیر ص ۲۱۱. از آن معلوم می‌شود که از استراباد به سفر چهار پنج شبانه روز قریبا به اواق می‌توان رسید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۰۴

و ابر پرده سیاه بر روی آسمان کشیده و شعله برق و غرش رعد و طوفان باران به همه‌جا رسیده، امیر خلیل حضرت سلطنت را مبالغه بسیار نمود که به نفس شریف قفای یاغی می‌باید فرمود و آن حضرت فرمود که خلیل بیک توره نیست که پادشاه به شب در پی یاغی رود و آن حضرت به فراست از مبالغه او دانست که قصد غدر دارد. چه اردوی همایون به هم برآمده بود و اکثر لشکر قفای هزیمتیان رفته. القصه چون امیر خلیل چند سال به استقلال در مملکت سیستان فرمان روان بود و حال او به آن مقام ترقی نمود که لشکر به محاصره هرات کشید و خیال تسخیر خراسان در دماغ او گردید، اگرچه التجا به درگاه عالم پناه آورد، اما همچنان،

مصرع

سودای سلطنت ز سر آن گدا نرفت

و آن حضرت هرچند او را از خاک ندامت به اوج عزت برداشت و اختیار مال و ملک به قبضه تصرف و اقتدار او گذاشت، او از روی تهور و غرور، تمام مهمات مملکت را مخصوص جانب خود ساخت و کار عالمیان به اختیار و رای خود می‌پرداخت و داد و بند و گشاد چنان شد که اکثر لشکر به طبع ملازم بودند و شب و روز پیش او تردد می‌نمودند و هرگاه بر درگاه جهان پناه حاضر بود صورت جمعیتی روی می‌نمود و چون می‌رفت غیر جمعی مخصوص کسی دیگر نمی‌ماند.

لیکن چون او در ذات خود صفات استغنا مشاهده نمود کَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى «۴۶۴» در مقام غدر بود و این معنی رای انور معلوم فرمود و خاطر همایون بر قتل او قرار یافت «۴۶۵» و چون به رسم ملازمت به در خانه آمد، او را به خلوت خاص درآوردند و روز عمر او را به سر آوردند و پسران در عقب پدر برفتند و جهان از غدر او ایمن شد.

---

(۴۶۴). سورة العلق ۶/۷.

(۴۶۵). نسخه: مقرر فرمود که چون او به رسم ملازمت به در خانه آید و به بارگاه عام درآید او را به خلوت خاص آرند- حبیب السیر: امرای عظام را به اخذ و قتل امیر خلیل مأمور گردانید و ایشان او را به بهانه کنگاش به ایچکی خانه همایون برد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۰۵

بیت

بداندیش هم در سر شر شودچو کژدم که با خانه کمتر شود و حضرت خلافت پناهی، چون خاطر همایون از اندیشه غدر امیر خلیل جمع ساخت، پرتو التفات بر استیصال ایل جلایر انداخت «۴۶۶» و ایل جلایر از دیرباز در آن ولایت یورت و مقام داشتند و تمام آن ملک را ملک طلق خود می‌پنداشتند و ایشان را گله و رمه بسیار و مواشی و حواشی بی‌شمار جمع آمده بود و در آینه خیال ایشان چنان می‌نمود که بر حاکم را که ایشان نخواهند در آن ملک نتواند بود و پیوسته خونریزی و فتنه‌انگیزی شعار خود ساخته و از غارت و تاراج به کاری دیگر نپرداخته و بالطبع خواهان میرزا سلطان حسین بودند. «۴۶۷» و نهان و آشکارا میل و محبت می‌نمودند. «۴۶۸» حضرت خلافت پناهی خواست که به حسن تدبیر گردنکشان ایشان را پابسته زنجیر تقدیر گرداند و اطراف آن مملکت را از زحمت آن جماعت بازرهاند. امرای تواچی را فرمود که ایل والوس جلایر را بشارت رسانند که برای ایشان در آن ولایت علوفه و سیورغال مقرر می‌گردانند و بخشیان سان و حلیه مردم جلایر گرفته* چند روز در گفت و شنید آن بودند و جهت گرفتن ایشان گماشتگان تعیین نمودند و روزی که مقرر بود، قوم جلایر به گل‌افشان درآمده مجموع چنانچه قرار یافته بود گرفتار شدند و همه را بر سر میدان گردن زده از سرها منارها ساختند و آتش در جان بی‌باکان دیگر انداختند.

و حضرت خلافت پناهی تمام مملکت مازندران را چنانچه پیشتر عنایت فرموده بود به رسم سیورغال به شاهزاده جلال الدین میرزا سلطان محمود ارزانی

---

(۴۶۶). قصه استیصال ایل جلایر را در حبیب السیر نیاورده است.

(۴۶۷). از حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۶ به ظاهر است که قوم جلایر میرزا را به استراباد بردند در ابتدای کار میرزا.

(۴۶۸). اضافه نسخه: و از سرداران ایشان در دیوان میرزا سلطان حسین موجه و منصب ایشان با آن جماعت گذاشته عنان آن پادشاه بر روزگار دولت آن جماعت تافته.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۰۶

داشت و امرای کبار و سرداران نامدار پیش او گذاشت و ایلچیان که از ولایت ساری و رستمدار و فیروزکوه و گیلان آمده بودند اجازت مراجعت یافته و آفتاب عنایت بر احوال ایشان تافته معاودت نمودند و رایات ظفر آیات از مازندران به جانب خراسان روان شد.*

ذکر معاودت از مملکت مازندران و استفسار قضایای ولایت خراسان

چون مهمات مملکت مازندران بر وفق ارادت بندگان دولتخواه سرانجام یافت، پادشاه عالم پناه عنان دولت و سعادت به صوب سریر

سلطنت و مستقر خلافت تافت و مبشران به اطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر و ترکستان اخبار سعادت آثار رسانیدند و در تمام آن بلاد و دیار صدای نقاره شادیانه از اوج سپهر گذرانیدند و موکب همایون به هر ولایت که رسید، ریاض آن ناحیت به طراوت عدالت نضارت گلشن یافت و رسوم بدعت مدروس شد و آثار شریعت رونق گرفت و چون رکاب خلافت انتساب به قصبه کوسویه رسید، به موقف عرض رسانیدند که عمال در آن اعمال اموال دیوان زیادت گرفته‌اند. فرمان اعلی شرف نفاذ یافت که هرچه زیادت گرفته بودند از خزانه به رعیت تسلیم نمودند و رایت نصرت نشان به قریه ساق سلمان نزول فرموده اکابر و اشراف به سعادت دست‌بوس استسعاد یافتند و به التفات پادشاهانه و عنایات خسروانه سرا فرار آمدند و بیست و سیم ربیع الثانی، در عین سعادت و کامرانی، در باغ سفید فرود آمد.

و بعد از چند روز که حضرت خلافت پناه از سآمت و کوفت راه برآسود، احوال و قضایا که در زمان غیبت رایت منصور واقع شده بود به واجبی تفحص و استفسار فرمود و چنان معلوم شد که خدمت خواجه معز الدین در آن زمان که زر لشکر و نامبردار می‌گرفته ظلم و زیادتی بسیار کرده و مبلغی به رشوت گرفته و همچنین شیخ احمد صراف که از تجار به رسم قرض مطالبه نموده بسی [بر] مردم نوشته و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۰۷

تغییر داده چون شرح این احوال به موقف عرض رسید، رای اعلی بر آن قرار گرفت که ایشان را به نوعی هلاک کند که موجب عبرت بی‌باکان دیگر شود. حکم همایون نفاذ یافت که شیخ احمد را در دروازه ملک پوست کرده به تعذیب تمام کشتند «۴۶۹» و روز دیگر خواجه معز الدین «۴۷۰» را در پای حصار، برابر مدرسه و خانقاه حضرت خاقان سعید، در دیگ آب گرم جوشان انداختند و می‌جوشید تا شعله حیات او فرو نشست* و نشان مطاع صادر شد که بعد ازین در هرات و بلوکات زر نامبردار نطلبند و نستانند و هیچ آفریده را به این علت تعرض نرسانند و نشانی در سنگ نقش کنند و در مسجد جامع در محلی «۴۷۱» مناسب نصب نمایند و به موجب فرموده عمل نمودند و تا آن پادشاه نیک‌خواه در قید حیات بود تغییر و تبدیل آن حکم نفرمود و در اثنای این احوال، جمعی بر خواجه مظفر خواجه مختار «۴۷۲» که صاحب دیوان بود مبلغی سخن گفتند و به سبب هرگونه تقصیر و تصرف دروغ و راست از دیوان برخاست و مبلغی تحمیل کردند و جناب صاحب اعظم خواجه قطب الدین طاوس سمنانی «۴۷۳» که سالها در دیوان میرزا ابو القاسم بابر بود و به امانت و دیانت موصوف و معروف دیوان شده و خواجه شهاب الدین اسماعیل خوجانی «۴۷۴» نیز دیوان شد و آثار کفایت به ظهور آوردند.

و چون حضرت خلافت پناهی به سبب محاصره هرات از مملکت ماوراء النهر عود نمود و هنوز عصیان و طغیان میرزا محمد جوکی برقرار بود، بلکه هر

---

(۴۶۹). در حبیب السیر ذکر کشتن شیخ احمد را ندارد.

(۴۷۰). ایضا: دست و پا بسته.

(۴۷۱). اسفزاری: در مسجد جامع هرات در حوالی محراب در دیوار گیرند و هنوز آن سنگ موجود است.*

(۴۷۲). ظاهرا خواجه مختار نام پدر خواجه مظفر است.

(۴۷۳). ترجمه‌اش مفصل است در دستور الوزرا، ص ۳۸.

(۴۷۴). برای ترجمه‌اش ر ک به دستور الوزراء ص ۳۷۷. وی ملقب بوده به گرگ. شاعر معاصر در حق او گفته این زمان وحش و طیر دیوانند ....

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۰۸

روز فتنه و فساد در آن دیار و بلاد می‌افزود، آن حضرت چون از ولایت مازندران به هرات آمد میل آسایش و استراحت ننمود و عزم یورش ماوراء النهر بار دیگر جزم فرمود و به دستور معهود، مشایخ اسلام و مصابیح ظلام را دیده و از ضمیر منیرشان روشنی و مدد طلبیده و مزارات اکابر ماضی را قبله مرادات دانست و به صدق نیت و صفای عقیدت از روحانیت ایشان استمداد نمود و از روی نیاز و اخلاص به مزارات ایشان فرمود و صلات و صدقات نسبت به ارباب حاجات مبذول داشت و رایت عزیمت به صوب ماوراء النهر برافراشت.

ذکر نهضت حضرت فرمان فرمای دهر بار دیگر به طرف مملکت ماوراء النهر

سلاطین کامکار که ممالک و امصار در قبضه اقتدار آورده‌اند، آفتاب‌وار در اطراف بحروبر پیوسته در سفر بوده‌اند و پادشاهان نامدار که در اقطار آفاق رایت آفتاب اشراق افراشته‌اند آسمان کردار دست از عنان حرکت شبانروزی ساعتی نداشته‌اند. فلک الأفلاک که پای رفعت بر سر ممالک عالم نهاد در هیچ مکان یک زمان از دوران بازنایستاد. آفتاب از حرکت دایم به اوج شرف و شرف اوج رسید و هلال از سرعت انتقال بدر صاحب کمال گردید.

قطعه

سفر اگر نکند طالب کمال چو ماه‌کجا زحد هلالی رسد به اوج قمر

به جرم خاک و فلک درنگاه باید کردکه این کجاست زآرام و آن کجا زسفر* در این ولا که رایت منصور در دار السلطنه هرات در مقام عیش و حضور بود و هر روز به صورتی فرح و سرور روی می‌نمود، همواره قاصدان از مملکت ماوراء النهر می‌رسیدند و به موقف عرض می‌رسانیدند که میرزا محمد جوکی باز رایت غوایت برافراخت و دیگربار در آن دیار و بلاد آتش فتنه و فساد انداخت و راه جور و بیداد

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۰۹

که پیوسته بسته بود گشاد و خون و مال مسلمانان در محل خوف و خطر و در معرض تلف و ضرر افتاد. چون شرح این احوال به سمع همایون رسید، آتش حمیت پادشاهانه زبانه کشید و رای اعلی چنان اقتضا فرمود که لشکر منصور نوبتی دیگر بر مملکت ماوراء النهر عبور نماید و بدمستان شراب غرور را گوشمالی به سزا فرماید و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که تواچیان بزرگ‌سان لشکر احتیاط نموده اکلکا دهند و لشکرهای جهان در ولایت اندخود و شبرغان به موعد معین که لا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ ساعَةً «۴۷۵» جمع آیند و به اتفاق روی به اهل نفاق آرند و دمار از روزگار اشرار برآرند.

و موکب جهانگشا بیست و دوم جمادی الأولی که آفتاب در هفتده درجه حوت بود از دار السلطنه هرات نهضت نمود و در شمال قریه ساق سلمان نزول فرمود و در آن منزل اکابر و اشراف شهر را تشریفات خاصه عنایت فرموده شهر به ایشان سپرد و مردم محلات و بلوکات را که در ایام دربندان «۴۷۶» اموال و فرزندان گذاشته مساعی جمیله به ظهور آورده بودند جامه‌های تشریفی کرم فرمود و همان روز جناب وزارت مآب خواجه شمس الدین را به جانب بلخ فرستاد. بعد از دو روز آفتاب رایت عالم‌افروز با لشکری زیادت از قطرات سحاب و فزون از ذرات آفتاب روان شد و موکب همایون به هر شهر و ولایت که رسید از احوال و اوضاع آن پرسید و مآرب ارباب حاجات و مطالب اصحاب ملتمسات به انجاح مقرون گردانید و لب تشنگان بادیه ظلم را به سرچشمه زلال عدل رسانید. تا رایت فتح آیت اواسط «۴۷۷» جمادی الأخری به قبهٔ الأسلام بلخ رسید و همان روز نوروز سلطانی بود و آفتاب به اول نقطه اعتدال ربیعی تحویل نمود و سلطان جمشید اقتدار در منزل نوبهار آیین

---

(۴۷۵). سورهٔ الأعراف ۲۴، در آیه «عنه» نیست.

(۴۷۶). تخته کردن دکاکین و این را در عرف هند هت تال گویند (فرهنگ آنندراج از روی بهار عجم)، در متن اشاره است به ایام محاصره هرات

(۴۷۷). اسفزاری: پانزدهم جمادی الآخر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۱۰

نوبهار نهاد و جهان را از بزم جمشید و فریدون یاد داد.

مصرع

در نوبهار مجلس جمشید ساختند

احوال دار السلطنه هرات

درین سال منجمان که استخراج تقاویم و استنباط احکام اقالیم نمودند در اکثر ثبت فرموده بودند که درین سال به ارادت حضرت ذو الجلال در اطراف بلاد و دیار مرض طاعون بسیار باشد خاصه در دار السلطنه هرات و هنوز اوایل حمل بود که این صورت ناخوش روی نمود و در ماه شعبان این حادثه ظاهر و عیان شد و خلایق به اضطرار جلای وطن اختیار کردند و چون هیچکس را مجال قرار نبود همه کس فرار نمودند. شاهزاده ابو القاسم نور الدین میرزا سلطان محمد که نایب مناب قائم مقام پادشاه اسلام بود و به اتفاق جناب قاضی و باقی موالی و دیوانیان به طرف ولایت بادغیس و ییلاقهای کوه کیتو عزیمت نمودند* و هرکه از رعایا یراق و استعدادی داشت توشه‌ای برگرفته به گوشه‌ای رفت و جمعی مردم مصلح با دلی قوی و خاطری منشرح متوکلانه بساط صوفیانه انداختند و به حکم ربانی و قضای آسمانی درساختند و بر آستان عبادت سر ارادت نهادند و دغدغه و اضطراب به هیچ باب به جانب خود راه ندادند و به زبان حال مضمون این مقال می‌گفتند:

بیت

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هرچه بر سر ما می‌رود ارادت اوست «۴۷۸» [از آن جمله هدایت مآب مولانا الأمام الهمام، قدوه حفاظ الکلام، مولانا خواجه حافظ غیاث الدین سلمه اللّه حاوی علم و عمل و حافظ فرض و سنن است که مطلقا از وثاق بیرون نفرمود. اما به عیادت مرضی و صلوهٔ موتی تردد نمود و حاوی

---

(۴۷۸). بیت از حافظ شیرازی است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۱۱

اوراق عبد الرزاق بن اسحق بیست و پنجم شعبان با جمعی اخوان و فوجی خلان عازم ولایت اسفراین شد. چه به موجب فرمان همایون به تحقیق نتیجه (بنیچه؟) آن ولایت مأمور بود. به عنایهٔ اللّه تعالی کسی را از مصاحبان و ملازمان ملالی و زحمتی نرسید [للّه الحمد و المنهٔ] «۴۷۹» و ماه رمضان در بلده هرات آتش کبریا و شعله استغنا چنان برافروخت که خشک و تر آن بلده را بکلی درهم سوخت و تا غره محرم سنه سبعه رعیت به این علت از شهر و بلوکات رحلت می‌نمودند و عدد فائت و فانی از رقم قلم متجاوز بود و در هیچ بازار و دکان سودای سود و زیان نبود و در کوچه‌های بیرون شهر و بیرونها غیرصبا و شمال کسی تردد نمی‌نمود و مدتی شهر بی‌هوا ماند و خاطرها اندروا* بود. وزرای آصف رای مملکت آرای خواجه قطب الدین طاووس و مولانا اسماعیل، بعد از آن‌که در شهر و بلوکات آن علت به تمام تسکین یافت، از ییلاق بادغیس باز آمدند و رعیت را به عمارت و زراعت ترغیب نمودند و آثار عدل و داد به ظهور آوردند و رعایا که به هرجا رفته بودند به مساکن و اوطان خود عود نمودند و به اندک زمانی شهر و بلوکات معمور و آبادان شد.

ذکر عبور موکب منصور از جیحون و نزول در سمرقند فردوس مانند و صفت آیین

حضرت خلافت پناهی چون در قبهٔ الأسلام بلخ نزول فرمود، چند روز در آن ولایت توقف نمود و ایام بهار در نوبهار بلخ که در روزگار قدیم امم سالفه تعظیم آن نموده‌اند و آن را در احترام به منزله بیت الحرام داشته‌اند به عیش و خرمی گذرانید.

نظم

بده ساقی آن جام آب حیات‌که دوران گیتی ندارد ثبات

بیا تا به آیین جمشید و کی‌بسازیم بزمی پر از رود و می

(۴۷۹). حاشیه نسخه چاپی لاهور از محمد شفیع.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۱۲

و موکب منصور «۴۸۰» نهم ماه رجب از جیحون عبور نمود و در اواخر همین ماه در دار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود و اکابر و اشراف خرمی و نشاط و مسرت و انبساط به ظهور آورده انواع نثار و پیشکش به عرض همایون رسانیدند و همه را عنایت آن حضرت به واجبی نواخت و صیقل عدل از روی آئینه روزگار غبار جور و ظلم مرتفع ساخت. نسیم رأفت و مرحمت پادشاهانه از مهبّ عاطفت وزیده و نفحات انصاف و انتصاف به اقطار جهان و مشام جهانیان رسانید و موکب ظفرنشان با لشکرهای جهان عازم تسخیر شاهرخیه شد و چون اردوی اعلی به حوالی آن قلعه رسید، مخالفان قلعه را به غایت مضبوط ساخته بودند و جرأت و جلادت تمام می‌نمودند و آن حضرت مصلحت وقت در آن دید که درین ولا سایه التفات بر تسخیر آن قلعه نیندازد. بلکه جمعی از بندگان دولتخواه مقرر و معین سازد که در برابر قلعه مقابل کوب ترتیب نمایند و چون اسباب قلعه‌گیری مهیا شود شرح آن به موقف عرض رسانند و عنان سمند عالم نورد به صوب تخت سمرقند باز گردانید.

و آوازه جشن سنت ختان به اوج آسمان رسانید و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که در اوایل ماه ذی الحجه در النگ کان گل* که فضای آن مرغزار زیادت از فرسنگی باشد و هوایی در غایت لطافت و کمال اعتدال و در اطراف آن چشمه ساری بسیار و آبهای روان غیرت آب زلال و همیشه سلاطین نامدار و خواقین کامکار در آن مکان بهشت نشان به عیش و نشاط و عشرت و انبساط گذرانیده‌اند، جهانیان را به اکرام و احسان خرم و شادمان گردانیده جهت سنت ختان شاهزادگان در آن فضای دلگشا و هوای جانفزا به تزیین آیین و رسم چهارطاق و هرگونه یراق قیام و اهتمام نمایند. خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه قبه ارتفاع به قمه خورشید و ماه برآورد و طناب شادروان در ذروه کیوان کشیده آمد. ارباب صنایع انواع بدایع ترتیب داده بودند و از دیبای چینی و مخمل فرنگی و باقی مصنوعات و سایر مخترعات فنون غرائب و صنوف عجایب نمودند و استادان صاحب هنر و ماهران پیشه‌ور صورتی چند آراستند

(۴۸۰). نسخه: یک شنبه نهم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۱۳

و از هرگونه نقشها پیراستند که عقل از تقریر کمال حذاقت آن عاجز است و رقم قلم از تحریر آن متجاوز و مجلس انس و بزم نشاط چنان آرایش یافت که از تاب آفتاب عارض ساقی ماه چون مشتری می‌تافت. زهره از نغمه رود و سرود در چرخ آمده بود و تیر در سلک دبیران خاص به قلم زرین مهر بر لوح سیمین ماه ستایش آن بزم تحریر می‌نمود [و ارکان دولت و اعیان حضرت و بندگان دولتخواه مدت یک ماه] «۴۸۱» در هیچ مقام قرار و آرام نداشتند. پیوسته نقش تزیین بدیع آیین بر لوح اندیشه می‌نگاشتند و

هر صورت که بر صفحه تدبیر ایشان نقش‌پذیر می‌شد به خوبترین وجهی از قوت به فعل می‌آمد.

مصرع

از علم به عین آمد و از دوش در آغوش

وقایع سنه سبع و ستّین ذکر جنبش رایات فتح آیات و تسخیر قلعه شاهرخیه

اشاره

سلطان معظم اواسط محرم مکرم در فضای دلگشای معتدل کان گل طوی بزرگ فرمود و به آداب سنت و ختان و ترتیب اسباب آن التفات نمود و رسوم و عادات که در امثال چنان مهمات مرعی باید داشت به اقصی الغایة رعایت فرموده آمد و به دولت و سعادت فراغت از مهم طوی حاصل شد و رایات فتح آیات از ظاهر سمرقند بار دیگر عازم جانب ولایت تاشکند شده عزم تسخیر قلعه شاهرخیه جزم فرمود. و چون لشکر منصور در برابر قلعه شاهرخیه فرود آمد فرمان فرمود که بر اطراف قلعه شهر بندی سازند تا مخالفان نتوانند که ناگهان بیرون تازند و امرای عظام در اتمام آن سعی و اهتمام نمودند و به چند روز معدود آن شهر بند بزرگ را مکمل نمودند و به کرّات و مرّات از طرفین محاربات عظیم واقع شد و اهل قلعه جنگهای مردانه و کوششهای بهادرانه به ظهور آوردند. روزی از قلعه برجی فتاد و لشکر به

---

(۴۸۱). نسخه: [هرگونه ترتیب و آیین که درین بزم چون بهشت برین روی نمود، همه از لطف کیاست و حسن فراست دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحبدیوان که قرب ماهی.]

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۱۴

یکبار رو به آن برج نهاد و اهل قلعه به جنگ باز ایستادند و داد پهلوانی و دلاوری دادند و آن روز آن دو لشکر محاربه‌ای کردند که شرح آن هنگامه به تحریر خامه و تقریرنامه راست نیاید و عاقبت اهل قلعه برج را برآورده راست کردند و مدت محاصره متمادی شد. روزها گمان آن بود و در آئینه خیال چنان می‌نمود که در قلعه یک متنفس نیست و آن‌که روز به سربار و آیند و با کسی به سخن درآیند و شب «حاضر باش» گویند و چراغ نمایند مطلقا واقع نبود و بی‌تکلف آن دو امیر صائب تدبیر، امیر سلطان و امیر نور سعید قلعه‌داریی کردند که بهتر از آن مقدور نباشد.

گاهی صد و دویست چون شیر گرسنه از قلعه بیرون می‌تاختند و صیدی چند انداخته قوت سرپنجه و زور بازو ظاهر می‌ساختند و روان عنان به طرف قلعه باز پیچیده و همان‌دم در قلعه درآمده دم در می‌کشیدند.

و اهل قلعه را از قلت قوت قوّت فوت شده بود و اختلال به احوال راه یافته و لشکر منصور می‌دانست که اهل قلعه ذخیره‌ای ندارند و به حیله و تدبیر روزی به شب می‌آرند و نیز گمان می‌بردند که از بیرون چیزی به قلعه می‌برند و چگونگی آن معلوم نمی‌شد. امیر شجاع الدین شیر حاجی فکری صواب کرده نوکری را که میرزا محمد جوکی می‌شناخت گریزانید و آن نوکر به قلعه رفته و شاهزاده او را شناخته رعایت فرمود و از آمدن استفسار نمود. نوکر به عرض رسانید که امیر شیر حاجی جزوی وجهی به تحویل بنده کرده بود و از آن چیزی باقی شد و امیر نسبت با من تشدّد نمود و بند فرمود و چون خلاص شدم به این‌جا پناه آوردم.

مصرع

از بد حادثه این‌جا به پناه آمده‌ام «۴۸۲»

شاهزاده او را نوازش نموده به کاری تعیین فرمود و او چند روز به سعی تمام تفحص کرده شرح احوال باز دانست و باز گریخته

پیش امیر شیر حاجی آمد و عرضه داشت که در اردو بازار فلان نام شخصی است که هر روز آنچه مردم قلعه را می‌باید

(۴۸۲). دیوان حافظ طبع خلخالی ۱۷۵: ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد ....

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۱۵

از مأکول و ملبوس و باقی مایحتاج مرتب می‌سازد و نیمشب در فلان محل کشتی از قلعه بر روی آب می‌آید و آنچه آن شخص روز مهیا ساخته همه را در کشتی انداخته به قلعه می‌برند و سبب قوت و قوّت اهل قلعه می‌شود. امیر شیر حاجی شرح قضایا به سمع حضرت اعلی رسانیده در جست‌وجوی آن شخص شتافتند و سخن سابق را مطابق واقع یافتند و آن شخص را گرفته در برابر قلعه آوردند و آواز دادند که اینک شخصی که به سدّ جوعه اهل قلعه قیام می‌نمود، بعد ازین زیستن شما دشوار خواهد بود و آن شخص را در برابر مردم قلعه به صد زاری کشتند.

و اهل قلعه به یکبارگی از خود نومید شدند و التجا به جناب ارشاد مآب خواجه ناصر الدین عبید اللّه نمودند و حضرت خلافت پناهی حضرت خواجه را از سمرقند استدعا فرمودند و حضرت خواجه از جانب سمرقند رسید و حضرت سلطنت شرایط تعظیم به تقدیم رسانید و مردم قلعه چون از آمدن جناب ولایت مآب خبر یافتند، امیر نور سعید «۴۸۳» این بیت را که:

بیت

جامی ز غم تو بس خراب است گفتیم ترا دگر تو دانی ارسال نمود و تضرع و زاری بسیار کرده بود و اهل قلعه دست امید در دامن شفاعت آن حضرت زدند و روی نیاز بر زمین اخلاص نهادند و گفتند:

بیت

خواه صلای خوف ده خواه بشارت امان‌هرچه رضای تو بود هست رضای ما همان و حضرت خواجه نیز همت عالی بر اصلاح آن کار گماشته به قلعه فرمود و چند روز به آمد شد و گفت و شنید آن مهم مشغول بود و در هر دو طرف به شرایط

(۴۸۳). اسفزاری: که سر فتنه طغیان، محرک سلسله عصیان بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۱۶

نیکوخواهی غایت سعی و اهتمام نمود.

شرح قضایا و احوال خراسان درین سال

در آن زمان که سلطان عالی شان از دار الملک سمرقند به طرف شاهرخیه نهضت فرمود، شاهزاده ابو القاسم نور الدین سلطان محمد را به ضبط و دارایی مملکت خراسان تعیین نمود و او از سمرقند بیرون آمده اواسط ربیع الأول به دار السلطنه هرات رسید و اکابر و اشراف رسم تهنیت مقدم شاهزاده به‌جای آورده نثار و پیشکش گذرانیدند و شاهزاده به موجب فرموده

مصرع

از آن پرهنر بی‌هنر چون بود متابعت سلطان کامکار و والد بزرگوار فرمود و احوال زیردستان و رعایا مطمح نظر عالی ساخته به واجبی پرسش نمود.

و دوم ماه ربیع الثانی، از جانب آذربایجان، غلبه ایلچیان رسیدند که میرزا جهانشاه ترکمان به خراسان فرستاده بود و شاهزاده ایشان را نیک دیده و پرسیده رعایت فرمود و خبر آمدن ایلچیان به پایه سریر اعلی ارسال نمود.

و جناب فضایل مآب، مولانا شهاب الدین فتح اللّه تبریزی، که به انواع علوم و اصناف فنون آراسته بود و حضرت خلافت پناهی

منصب صدرات را به جانب او مفوض فرمود و مولوی از جهت بنیچه* بستن ولایت هرات رود از سعادت ملازمت بازمانده، سیوم همین ماه فوت شده در مزار گازرگاه مدفون گشت.

و درین ولا از جانب ماوراء النهر ایلچی رسید و بشارت رسانید که تا شکند و اخسیکث* و سیرام که گماشتگان میرزا محمد جوکی داشتند همه به پایه سریر اعلی آمدند و مجموع آن بلاد و قلاع را به تصرف بندگان درگاه عالم پناه گذاشتند و میرزا محمد جوکی در قلعه شاهرخیه عاجز و مضطر مانده و امید به کرم اللّه تعالی آن‌که هرچند زودتر آن قلعه نیز در قبضه اقتدار قرار گیرد. میرزا سلطان محمد نقاره شادیانه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۱۷

فرمود و ایلچی را عنایت و رعایت فرمود.

و در آخر این ماه، چند برف قوی متعاقب یکدیگر واقع شد. چنانچه در کوچه و بازار عبورومرور پیاده و سوار دشوار بود و بازار و دکان از سودای سود و زیان خالی ماند. اگرچه تاراج خزان درختان باغ و بستان را به‌سان عاصیان صحرای محشر عریان ساخته بود، اما فرمان فرمای دی و بهمن همه را پوستین قاقم و سمور عنایت فرمود. مدت سرما بس که دیرباز و دور و دراز گشت، بهر پوشش اشجار و ریاحین در اطراف بساتین دکاکین پنبه‌فروش باز شد. همه کس را آرزوی خانه و هوای آتش و میل تنور بود و هیچ آفریده را بر اطراف باغ نه مجال [عبور] و نه خیال مرور.

قطعه

در خانقاه باغ نه صادر نه وارد استتا پیر پنبه «۴۸۴» گشت حریف گران برف

ازبس که سر به خانه هرکس فروفکندسرد و گران و بی‌مزه شد میهمان برف

وقتی چنین نشاط کسی را مسلم استکاسباب عیش باشدش اندر اوان برف و مدت پنجاه روز قوّت سرما امتداد و اشتداد یافت و خورشید گاهگاه چون شرم‌زده‌ای نماز دیگر از افق غربی می‌تافت و در آن ایام، خواص و عوام به خرمی گذرانیدند و صبح و شام به عیش و عشرت به هم می‌رسانیدند و درین اثنا، از جانب ولایت ترشیز، خبر آمد که پهلوان محمد پیاده را به قتل آوردند.

و شرح این سخن چنان است که حضرت خلافت پناهی، در آن زمان که عزم ماوراء النهر فرمود، جمعی امرای نامدار و چند سردار به ضبط ولایت خراسان

---

(۴۸۴). برای پیرپنبه درین بیت خلاق معانی (کمال اصفهانی) ر ک به فرهنگ آنندراج به ذیل پیرپنبه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۱۸

تعیین فرمود. امیر محمود موسکه و امیر قاسم علی خواجه در دار السلطنه هرات مقیم بودند و پهلوان محمد پیاده و جمعی سرداران ضبط اطراف می‌نمودند و این پهلوان محمد از دیرباز در سلک بندگان حضرت سلطنت منتظم بود و چند معرکه در حضور آن حضرت جلادتهای مردانه نمود و آفتاب عنایت آن حضرت بر احوال او تافت و صورت حال او حسن و رونق تمام یافت و شحنگی دار السلطنه هرات به نام او مقرر شد و در جرگه ایچکیان معتبر گشت. چنان‌که بسیار کس را بی‌اجازت و رخصت به تیغ بی‌دریغ هلاک ساخت و آن حضرت سایه التفات بر زجر و منع او نینداخت و او چنان دلیر شد که در میدان زمان خود را رستم دوران می‌دید و از کسی بیم و اندیشه نداشت و نمی‌ترسید و تمام یتیمان «۴۸۵» دار السلطنه هرات و بلوکات را در مقام خدمت و حرمت آورده بود و همه را به هر بهانه ادبهای بلیغ می‌فرمود و در اثنای عظمت و ابهت به ولایت ترشیز عبور نمود. چه عنصر نامحمود او از آن ولایت بود و در آن ناحیت حکومت و سیاست بنیاد و اسباب فتنه و فساد و ابواب جور و بیداد بر روی رعیت آن ولایت گشاد و از قریه فروتی محمد نامی که او نیز در شیوه خونریزی و فتنه‌انگیزی ازین نمد کلاهی داشت و در مقام گردنکشی سر به محمد پیاده

فرو نمی‌آورد، درین ولا ـ که پهلوان محمد پیاده در قریه ازغند که وطن او بود در کمال عظمت صبح و شام نقاره نوبت می‌فرمود، محمد فروتی، روزی نماز دیگر، در میان مردم تفرج گر در وثاق پهلوان درآمد و نظاره نقاره کرده راه و روی آن وثاق چنانچه باید احتیاط نمود و چون از شب [پاسی؟] بیشتر گذشت با شب روان خود بر آن وثاق گذشت و او را در خواب غفلت یافته پیکر او را به تیغ خونریز ریزه ریز کرد «۴۸۶» و صدای غارت و صلای تاراج در خانه او انداخت و جهان را از ظلمت ظلم او ایمن ساخت و رعیت از شرارت نفس خبیث او خلاص شدند و مردم آن ولایت از بیم سیاست پادشاهی جمع آمده خواستند که محمد فروتی را

---

(۴۸۵). به معنی دزدان و عیاران (فرهنگ آنندراج).

(۴۸۶). برای ریزه‌ریز ر ک به اشتنگاس.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۱۹

به دست آرند. به هیچ‌وجه میسر نشد و او با همدستان خود پای بر کوه نهاد و کسی از رعیت آن ولایت در برابر او نتوانست ایستاد و هشتم «۴۸۷» ربیع الثانی این خبر خیر به دار السلطنه هرات رسید. میرزا سلطان محمد و امرا چند قشون و جمعی مردم پیاده از هر ولایت مقرر کردند که عازم جانب ترشیز شده کمند اندیشه بر تدبیر تسخیر محمد فروتی گمارند و به هر حیله که توان آن صید وحشی را به دام آرند و به موجب فرموده روان شدند.

و درین سال، حاوی اوراق عبد الرزاق بن اسحق «۴۸۸» که از روزگار به واسطه قلّت یسار شکایت گونه‌ای می‌نمود، اکابر و اعیان دار السلطنه هرات به تخصیص صاحب اعظم خواجه قطب الدین طاووس سمنانی یراق و مصلحت چنان دیدند که منصب شیخی خانقاه همایون به این فقیر مفوض باشد و یک‌شنبه سیوم جماید الأولی امرا و وزرا و موالی و اهالی تشریف شریف ارزانی داشته اجلاس فرمودند و تفویض منصب شیخی نمودند.

بیت

رخوم و شیخم همی سازند خلق‌نام نیکو بین که پیدا کرده‌ام و درین ولا، از طرف نسا خبر آمد که میرزا سلطان حسین از جانب دشت پیدا گشت و در آن ولایات درآمده آثار تسلط و اقتدار دلاوران نامدار به قصبه مهنه بزرگوار رسید و طنطنه صلابت و دبدبه مهابت او در تمام ممالک خراسان ظاهر گردید و چند روز در حدود آن ولایات گذرانید و باز عنان سمند جهان پیما به صوب دشت و صحرا معطوف گردانید.*

---

(۴۸۷). نسخه چهارشنبه بیست و هشتم.

(۴۸۸). بعدش در نسخه دیگر: که سالها ملازمت حضرت خاقان سعید طراز آستین افتخار او بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۲۰

احوال ممالک آذربایجان و عراق و فارس

مملکت آذربایجان به حسن عنایت و لطف عاطفت میرزا جهانشاه در غایت معموری و آبادانی* بود و آن پادشاه نیکوخواه به عدل و داد و تعمیر بلاد و توقیر عباد اهتمام تمام می‌نمود و دار الملک تبریز به وفور رعیت و ظهور رفاهیت غیرت‌افزای مصر جامع و فروغ‌بخش خورشید لامع شد و آوازه حسن رعایت آن پادشاه خجسته فرجام در اطراف و اکناف عالم چون نور آفتاب واضح و ساطع گشت و اصداف اسماع جهانیان به لآلی مآثر مأثوره او مشحون گشت وصیت صدق عنایت او مانند نسیم صبای جهان پیما به همه‌جا رسید.

بیت

دوان چون بـاد صیت او زهر شـهری به آن دیگرروان چـون آب ذکر او ازین کشـور به آن کشـور مقیمـان ممالـک محروسه‌اش از آسیب خـدنگ حوادث چون صـید حرم فـارغ و ساکنـان ولایـات معموره‌اش از انـدیشه تطاول زمان چون معتکفان زوایای آسـمان آسوده و مرفه احوال و دار الملک اصـفهان که به اتفاق سـریر سـلطنت مملکت عراق است به رسم سـیورغال به فرزنـد خود امیرزاده محمـدی عنـایت فرموده بود و شـهزاده نسـبت با رعیت ظلم و سـتم و جور و جفا می‌نمود و آثار عـدل و انصاف و رسوم مرحمت و انتصاف بر خاطر او خطور نداشت و عنایت و عاطفت جرم و گناه می‌پنداشت.

اوقات ظلمت آیات او شب و روز به فسق و فجور مصـروف بود و همیشه تمامت همت بر ملاهی و مناهی و انواع معاصـی و بی‌راهی صرف می‌نمود. هرچنـد پـدر او آثار خیر و انوار عـدل ظاهر ساخت، خـدمتش خانـدانها را به آتش ظلم و بیـداد از بنیاد برانـداخت. سموم خشـمی که در آب حیات طبیعت آتش می‌نهاد و ژاله را در جرم ابر شـعله اخگر می‌داد، چون فلک بر پیر و جوان نمی‌بخشود و چون اجل بر خرد و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۲۱

بزرگ ابقا نمی‌نمود. مـدت چنـد سال اهالی اصـفهان به این نوع محنت و بلا مبتلا بودند و از طریق فرمان‌برداری به هیچ وجه عدول نمی‌نمودنـد و ملـک فـارس و تخت شـیراز در قبضه اقتـدار شـاهزاده پیر بوداق بود و او ارشـد اولاـد میرزا جهانشاه [بود و اگرچه او به‌سـان امیرزاده محمـدی تنـدخوئی و درشت‌رویی نمی‌نمود، امـا بخـل و امسـاک بر طمع او غـالب بود و بـا جمیع محترفه شـیراز در حرص و آز شریک بود و سخنان که در جمع مال ازو منقول است درین دفتر درج و خرج نمی‌توان کرد] «۴۸۹» و امیرزاده پیر بداق در آن زمـان که به اتفـاق پـدر از کشور خراسـان بـازگشت و اجـازت یافته عازم تخت شـیراز شـد، در آن مملکت رایت سـلطنت و استـقلال برافراشت و امثله و احکـام پـدر و حقوق پـدر فرزنـدی نـابوده انگـاشت «۴۹۰» و چنـد نـوبت جمعی آگـاه از درگـاه میرزا جهانشاه پیش امیرزاده پیر بداق رفتند و انواع نصـیحت کرده سـخنان گفتند و آن خودرای عاقبت نااندیش آن سـخنان به سـمع رضا اصـغا ننمود و همچنان در مقام اصـرار و استکبار ثابت و راسخ بود و نخوت و جبروت و سطوت و عظموت خدمتش را چند سال در تیه ضـلال داشت و در اطراف شـیراز جبـال راسیات را مرمت و عمـارت کرده خیـال محـال و صـورت حرب و قتـال بر لوح اندیشـه می‌نگـاشت و میرزا جهانشـاه تـا حـدود مملکـت فـارس آمـده بـود و از آن‌جـا که کمـال اسـتقلال و غـایت عظمت و جلاـل او بـود نمی‌خواست که او را به کلی مستأصل سازد و بنیاد مکنت او را به یکبارگی از جهان براندازد.

بیت

هر شاخ پایدار که از توست سربلندمشکن به دست خویش که آن هم شکست توست

---

(۴۸۹). اضافت نسخه.

(۴۹۰). دولتشاه خلاف پدر رعایت پسر می‌کند و می‌گوید: چون جهانشاه مخذول به عراقین رسـید مهابت او در دلها کمتر شد و از غایت حرص و غلظت قلب با ولد خود پیر بوداق دشمنی ظاهر ساخت و او بر پدر عاصی شد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۲۲

عاقبت حرم میرزا جهانشاه که مادر امیرزاده پیر بـداق «۴۹۱» بود آمد شد بسیار نمود و قضـیه بر آن قرار یافت که شاهزاده با خیل و حشم و طبل و علم و احمال و اثقال و بغال از دار الملک شیراز نهضت فرماید و به صوب دار السلام بغداد عزیمت فرماید و شاهزاده به موجب فرموده متوجه مملکت بغـداد شـد و مملکت فـارس، که به اعتـدال هوا و لطـافت نشو و نمـا در عرصه عالم بی‌مثال است و نمودار جمـالش در مرّات خیـال محـال، بـار دیگر در قبضه اقتـدار میرزا جهانشاه درآمـد و تفویض آن مملکت به فرزنـد سـعادتمند

اميرزاده ضياء الدين يوسف فرمود و رايت فتح آيت به دار السلطنه تبريز عود نمود و ايلچيان به جانب مملكت خراسان فرستاد و اظهار محبت نموده از حال مودت اعلام داد و ايشان در آن زمان كه ميرزا سلطان محمد در خراسان بود رسيدند و شرح موافقت و مصادقت به موقف عرض رسانيدند و شاهزاده خبر ايلچيان آذربايجان به تركستان روان داشت. چنانچه شمه‌اى ازين اخبار به مشام مطلعان آثار رسيده باشد و قاصد خراسان در پاى قلعه شاهرخيه وقتى رسيد كه آتش محاربه زبانه به آسمان مى‌كشيد.

ذكر احوال اردوى اعلى در ظاهر قلعه شاهرخيه

موكب همايون فال قرب يك سال در ظاهر قلعه شاهرخيه توقف نموده در فتح و تسخير آن سعى بليغ مى‌فرمود و دايره محاصره روز به روز تنگتر مى‌شد و نايره محاربه دم‌به‌دم تيزتر مى‌گشت و در اردوى همايون از وحشت گرد و غبار و زحمت مور و مار و كثرت پشه و مگس بسيار حالتى بود كه به رقم قلم شرح و بيان نمى‌توان نمود و كار بر اهل قلعه نيز به يكبارگى دشوار شد و به حد اضطرار رسيد و پيشتر حضرت خواجه ناصر الدين عبيد اللّه سلمه اللّه يك دو نوبت به قلعه فرموده بود و ميرزا محمد جوكى در بيرون آمدن تأخير و تعلل مى‌نمود. حضرت خواجه او را در همان

---

(۴۹۱). حبيب السير: (والده ميرزا پير بوداق) «پسر عاصى را نصيحت كرد تا فارس را گذاشته روى به حكومت بغداد آورد.» اما ر ك به الضوء اللآمع ج ۳ ص ۲.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۹۲۳

مضيق گذاشت و راه سمرقند برداشت. درين اثنا، حضرت شيخ الأسلام، قدوۀ صناديد الأنام، برهان الشريعۀ والدين، خواجه مولانا اطال اللّه بقائه از جانب سمرقند رسيد و به موقف عرض رسانيد كه فى المثل اگر اهالى سمرقند را چند سال در اطراف شاهرخيه بايد بود يك ساعت تأخير تسخير قلعه تجويز نخواهند نمود و ما مردم سمرقند خانه كوچ اين‌جا مى‌آييم و به عنايۀ اللّه تعالى تا اين قلعه را نگشاييم عود نمى‌نماييم و اگر اين‌جا مثلا- مثل سمرقند شهرى بايد ساخت مى‌سازيم تا خان و مان دشمنان را از بنياد براندازيم و حضرت خلافت پناهى حسن كلام و لطف اداى جناب شيخ الأسلام را تحسين فرمود و صورت يكجهتى آن جناب ملايم مزاج همايون نمود.

مصرع

آرى سخن خوب پسندند سلاطين و اهل قلعه ديگرباره چاره‌جوى شدند و عرضه داشت به اردوى اعلى فرستاده حضور حضرت خواجه ناصر الدين عبيد اللّه التماس نمودند و حضرت خواجه به موجب فرموده اغاثۀ الملهوفين صدقۀ جهت فريادرسى درماندگان باز به اردوى همايون آمد و پاى اصلاح درميان نهاده به يمن دم و قدم آن بيچارگاه را دستگيرى مى‌فرمود و حضرت خلافت پناهى را عهد و سوگند داد و پيمان را به ايمان مؤكد ساخت كه قصد قتل آن جماعت نكند و نفرمايد و جمعى را عنايت و رعايت فرمايد و آن حضرت قبول فرمود و الحق كه به همه وفا نمود و حضرت خواجه به قلعه درآمده امير سلطان و امير نور سعيد و باقى سرداران را بيرون آورد و به شرف پاى‌بوس مشرف شدند. هريك از گفتار و كردار خود شرمسار و به عنايت و مرحمت حضرت سلطنت اميدوار. از افعال نابسامان خود شرمنده و سر خجالت با صدگونه ملالت در پيش افكنده.

بيت

سر خجالت درويش از آن بود در پيش كه گر گناه ببخشند شرمسارى هست

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۹۲۴

حضرت خلافت پناهى همه را پرسش نمود و در آغوش عنايت كشيده نوازش فرمود.

وقایع سنه ثمان و ستّین* ذکر فتح قلعه شاهرخیه و معاودت به مملکت خراسان

اشاره

در افتتاح این سال، مبشر آمال نوید اقبال داد و دست تأیید به مفتاح ظفر و نصرت قلعه گردون صولت گشاد.

بیت

رخ اقبال شد خرم لب آمال شد خندانفتوحات فلک صد نوع و فتح شاه صد چندان

حصاری فتح شد در محکمی چون قلعه خیبربه رفعت برتر از گردون و در سختی چو صد سندان روز جمعه نهم ماه محرم، میرزا محمد جوکی را در مجلس همایون آورد و حضرت خلافت پناهی او را کنار گرفته نزدیک خود نشاند و غبار وهم و هراسی که بر خاطر خطیر او بود به زلال لطف مقال فرو نشاند و دبیر روشن ضمیر اخبار فتح و نصرت و آثار ظفر و دولت که حضرت پروردگار میسر گردانیده بود به حسن عبارت و لطف استعارت در سلک تحریر و عقد تقریر انتظام داد و مبشّران همایون نشان به اطراف ممالک روان شدند.

و موکب همایون روزی چند در ولایت تاشکند و نواحی شاهرخیه و خجند توقف نمود و مهمات ولایات که به سبب ترکتاز حوادث روزگار اختلال به احوال آن بلاد و دیار راه یافته بود تدارک فرمود و از حدود ولایت تاشکند به صوب دار الملک سمرقند روان شد. اعلام پادشاهی تا ایوان کیوان افراخته و طنطنه نقاره شاهنشاهی زلزله در گنبد گردون انداخته به سمرقند فردوس مانند رسید و چند روز جهت اتمام و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۲۵

سرانجام کلیات مهمات ممالک ماوراء النهر و ترکستان در مستقر دولت و سریر سلطنت اقامت فرمود و در آن اثنا، طلیعه لشکر سرما و آثار خزان و مقدمه سپاه زمستان ظاهر شد و آفتاب عالم تاب سایه بر برج میزان انداخت. تاراج سپاه تیرماه در باغ و بوستان سبزپوشان اشجار را از حلل مستعار عریان ساخت و روزگار از قدوم فصل خریف مزاج دی گرفت و باد خزان بر سر سیمین آب زرافشان و ابر بر کمان زرین شاخ گوهرنثار گشت.

بیت

تا درست مغربی در پله میزان شده‌هست باد مهرجانی زرگر بستان شده حضرت خلافت پناهی در ضمان عنایت الهی عزم معاودت به جانب مملکت خراسان جزم فرمود «۴۹۲» و موکب منصور از جیحون عبور نمود و به دولت و سعادت منازل و مراحل می‌پیمود و چون رکاب نصرت انتساب از آب مرغاب گذشت و روز نزول همایون مقرّر و محقق گشت، اکابر و اشراف به طریق تعظیم و اجلال تا منزل چهل دختران* استقبال نمودند و مراسم نثار و پیشکش به‌جای آوردند و آن حضرت همه را نوازش و ستایش فرمود و در منزل تغوز رباط* ارباب صنایع مختلفه و هنرمندان و محترفه ساوری و سلامانه به عرض رسانیدند و عنایت پادشاهانه شامل احوال ایشان شد و بیست و دوم «۴۹۳» ربیع الثانی که آفتاب در نوزده درجه قوس بود موکب همایون در دار السلطنه هرات به باغ سفید نزول اجلال فرمود.

و از ماوراء النهر تا ظاهر شهر هرات آن حضرت میرزا محمد جوکی را سوار ساخته همراه معتمدان روان می‌فرمود و متعاقب عزیمت می‌نمود و چون به شهر رسید در حصار اختیار الدین در زندانی که به صورت منار درمیان حصار ساخته بودند حبس

---

(۴۹۲). اضافه نسخه: چه بعد از عزیمت رایت ظفرنگار، در آن بلاد و دیار، و با و خستگی از حدّ و عد درگذشت چنانچه شمه‌ای از آن گفته آید ان شاء اللّه وحده.

(۴۹۳). نسخه: یک شنبه بیست و دوم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۲۶

فرمود.

بیت

دشمن چو به دست افتد آسان مگذارگر زار نمی‌کشی به زندان بسپار چندگاه در آن زندان محبوس بود تا عاقبت جهان فانی را به هزار درد و داغ وداع فرمود چنانچه شرح آن گفته شود ان شاء اللّه تعالی.

و صاحب اعظم و دستور معظم خواجه شمس الدین محمد که حضرت سلطنت او را جهت مهمات کلی و مصالح ملکی در ماوراء النهر گذاشته بود و خدمت خواجه تمام امور بر وفق ارادت جمهور سرانجام نمود، درین ولا به شرف ملازمت استسعاد یافت.

احوال مملکت خراسان و عزل وزرای دیوان

چون رایات ظفر آیات مدتی در مملکت ماوراء النهر توقف نمود و صورت معاملات خراسانات بر رای انور روشن نبود، خاطر همایون به تحقیق قضایا التفات فرمود و صواحب عظام خواجه قطب الدین طاوس و خواجه شهاب الدین اسماعیل و خواجه نعیم الدین نعمت اللّه و خواجه کمال الدین مولانا امیر، دفتر مکمل کرده به موقف عرض رسانیدند. خواجه طاووس «۴۹۴» به التماس خود معاف شد و خواجه اسماعیل به تقصیر مقید گشت «۴۹۵» و چون سخن خواجه نعمت اللّه درمیان آمد، خواجه نعمت نسبت به خواجه شمس الدین محمد تقریر گونه‌ای کرد و حضرت خلافت پناهی استفسار فرمود. خواجه شمس الدین محمد عرضه داشت نمود که من از

---

(۴۹۴). حبیب السیر: سلطان سعید مهمات وزرای عظام را نپسندید و رقم عزل بر ورق حال خواجه طاووس کشید.

(۴۹۵). دستور الوزرا ص ۳۷۷: خواجه اسماعیل به سبب تهمت تصرف در اموال دیوانی معزول گشته و در بند بلا-افتاده و آنچه اندوخته بود به تاراج حادثات داده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۲۷

مردم خدمتی بسیار گرفته‌ام اما از مال نبوده و نیز مال دیوان فوت نکرده‌ام. باقی میرزا حاکم است. آن حضرت فرمود که هرچه گرفته‌ای و خورده‌ای به تو بخشیدم و ترا از دیوان معاف داشتم. نوکر نیک منی و مرا بر دیوان قهر واقع شد و نمی‌خواهم که آسیبی به تو رسد. خواجه زانوزده انگشتری بیرون کرده پیش برد و بر گوشه سریر سلطنت نهاد و باز آمده در جرگا «۴۹۶» ایستاد و فی الواقع در کتب تواریخ مسطور نشده باشد که صاحب دیوان را چنین به عنایت معاف دارند.

و درین اثنا، به مسامع جلال رسید که یونس خان «۴۹۷» که از دیرباز به حسن عنایت و لطف تربیت آن حضرت سرافراز بود و چندنوبت آن حضرت اساس سلطنت او را ترتیب فرمود و او به کمال عظمت به ایل والوس خود درآمد و به یمن عنایت آن حضرت پادشاه شد، درین ولا، به سبب حوادث روزگار و انقلاب لیل و نهار روی امید به درگاه عالم پناه آورد و آن حضرت شرایط تعظیم و اجلال و مراسم تکریم و استقبال به‌جای آورده امرای کبار و مقربان نامدار را چند منزل پیش فرستاد و چون نزدیک رسید، حضرت سلطنت به نفس شریف استقبال فرمود و یکدیگر را کنار گرفته آن حضرت خان را دلداری فرمود و چند مجلس طویهای پادشاهانه و بزمهای خسروانه ترتیب نمود و هر زمان زبان حال او به مضمون این مقال مترنم بود که:

قطعه

بر من فتاد سایه خورشید سلطنت‌اکنون فراغت است ز خورشید خاورم

(۴۹۶). جرگا به معنی مطلق صف و حلقه است.

(۴۹۷). قتلق‌نگار خانم بنت یونس خان، زوجه عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا و مادر ظهیر الدین بابر پادشاه بود. ر ک به توزک بابری و ترجمه انگریزی به ذریعه فهرست اعلام و به زامباور ۲۳.Tو برای احوال یونس خان به تاریخ رشیدی (ترجمه انگریزی) صفحه ۸۸ به بعد و دیگر مواضع به امداد فهرست آن کتاب.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۲۸ با سیر اختر و فلکم داوری بسی است‌انصاف شاه باد درین قصه داورم و بار دیگر عنایت آن حضرت اسباب سلطنت و اساس خانیت داده اسبان راهوار و جامه‌های شاهوار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسبان با زین زر و کلاه و کمر و استران قطار و اشتران مهار انعام و اکرام فرمود و نشان همایون ارزانی داشت که از ولایت ماوراء النهر چند تومان لشکر مددخان باشند و به هر طرف که عزیمت نماید ملازم رکاب او کوچ دهند و خان را وداع فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت.

و در خلال این احوال به مسامع جلال پیوست که در شهر و بلوکات هرات بقیه‌ای از مرض وبا و اندکی از علت طاعون هست چنانچه در سال گذشته. اما درین سال کمتر است و حضرت سلطنت به عزم ییلاق متوجه ولایت بادغیس و سردسیرهای اطراف کوه کیتو شد «۴۹۸» و درین اثنا، قاصدان با عرضه داشتها از ولایت ماوراء النهر می‌رسیدند مضمون آن‌که در تمام آن مملکت خاصه دار الملک سمرقند وبا و طاعون افزون از چند و چون ظاهر گردید و صاعقه سحاب محنت و شرار نار نکبت در آن دیار اشتعال یافته صرصر نوایب حدثان نهال آمال آن حدیقه جنت مثال را از بن و بیخ برکند. بلبلان دستانسرای آن بوستان سرا دم فروبسته و غنچه‌های نار پستان آن گلستان چون گل سرخ رخ به خون شسته. روی خوبان ختایی چون زلف سمن بران ختن چین گرفت و بتان سیه‌چشم را چون آهویان صحرای تبت دل از غم هردم خون گشت. دستهای نگارین و ساعدهای بلورین که از ناز سر به شاهان در نمی‌آوردند به صد حسرت خاک شد رخسارهای رشک گلنار و عذارهای غیرت بهار چون گل به دست باد چاک گشت.

(۴۹۸). ظاهرا همان است که در تاریخ غازانی ص ۱۹ آن را کیتو جام نوشته‌اند چنانچه سابقا مذکور شد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۲۹

قطعه

همچو اشک افتاده مردم زادگان از چشم خلق‌رخ به خون لعل شسته، جسته از مردم کنار

بر گل رخسار و سر و قد خوبان چگل‌چشم گردون چون سحاب از روی غیرت اشکبار

در ضیاع او که هریک بود شهری معتبرگورو آهو راست مسکن، شیر و روبه را قرار* جمعی اکابر و بزرگان آنان که طاقت و توان داشتند مجموع اموال و اسباب و ما یکون من هذا الباب برجای گذاشتند و به راه الفرار مما لا یطاق رفته پناه به کوهها بردند و آن‌جا نیز به موجب أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ «۴۹۹» هرکه را ساقی اجل دانست که پیمانه او پر شد در حالش بر بستر فنا خوابانید و جام حمام دیگران «۵۰۰» را مالامال گردانید و از آن جماعت که به اطراف ولایت و نواحی مملکت عزیمت نمودند، اکثر در آن منازل و مراحل به صحت و سلامت بودند و بعد از چندگاه در حفظ عنایت اله به سمرقند بازآمدند و مال بسیار از ممر بیت المال در قبضه تصرف دیوان اعلی آمد و شرح احوال به تفصیل و اجمال در ییلاق بادغیس به عرض همایون رسانیدند و هم در آن مقام آمدن میرزا سلطان حسین محقق شد.

مصرع

اینک آمد باز خونریز بلاانگیز ما

ذکر آمدن میرزا سلطان حسین به مملکت خراسان

در وقایع سنه خمس و ستین مذکور است که میرزا سلطان حسین در صحرای استراباد به موضع قصبه خراس‌خانه ویران شد و از آن زمان در اطراف بیابان و ریگستان که

---

(۴۹۹). سورة النساء ۸۰.

(۵۰۰). یعنی پرو مملو.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۳۰

بیت

کسی ندید فرازش مگر به چشم ضمیرکسی نرفته نشیبش مگر به چشم گمان «۵۰۱» خاصه در اطراف و جوانب ولایت خوارزم می‌گذرانید «۵۰۲» و به لطایف حیل روزی به شب می‌رسانید و درین سال که حضرت خلافت پناهی از ماوراء النهر معاودت فرمود و به رسم ییلاق در ولایت بادغیس اقامت نمود خبر رسید که میرزا سلطان حسین از جای خود جنبید و سر شر و شور و عزم فتنه و زور دارد.

بیت

سر فتنه دارد دگر روزگارهمین است او را شب و روز کار و کسی را فی الواقع در خاطر قرار نمی‌یافت که با وجود وجود حضرت خلافت پناهی در مملکت خراسان، میرزا سلطان حسین آهنگ حرب و قتال و خیال جنگ و جدال تواند کرد.

بیت

ستیزندگی با خداوند زوربود قوّت پیل با ضعف مور و روز به روز آوازه آمدن او زیادت می‌شد تا به ولایت یازر و نسا و ابیورد و مشهد و نشابور و سبزوار و ترشیز و تون درآمد و لشکر او هرجا هرچه یافتند گرفتند و زدند و کشتند و آن حضرت امرای کبار «۵۰۳» امیر شیر حاجی و امیر احمد یار و

---

(۵۰۱). بیت انوری است. ر ک به قصاید انوری ص ۳۲۵ سطر آخر. مصراع ثانی در قصاید این‌طور است:

کسی نرفته به شیبش مگر به پای گمان.

(۵۰۲). ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۱۱ به بعد.

(۵۰۳). دولتشاه: «امرای نامدار خود مقدمهم امیر محمد علی بخشی».

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۳۱

چند تومان لشکر مقرر فرمود که به مقابله او رفتند و موکب همایون از ییلاق بادغیس نهضت نموده در برابر ولایت فوشنج بیرون آمد.

و درین اثنا، میرزا محمد جوکی که به حکم در حصار اختیار الدین محبوس بود به اضطرار اختیار سفر آخرت فرمود و نعش او را به آیین تمام برداشته در مدرسه مهد علیا و گوهر شاد آغا مدفون شد و به فرمان حضرت اعلی تعزیت به عظمت داشتند.

بیت

خود کشته‌ای قاسم را خود تعزیه می‌داری‌ای یار به عیاری تو یار ندیدم* و امرا که به محاربه میرزا سلطان حسین رفته بودند جمعی بهادران دلیر و فوجی دلاوران با شمشیر و گروهی بی‌باکان فتنه‌انگیز در ولایت ترشیز «۵۰۴» به او رسیدند و لشکر میرزا سلطان

حسین در غایت قلت بود و از مخالفان بس بسیار می‌نمود «۵۰۵» و میرزا سلطان حسین ظفر و نصرت به عنایت پروردگار می‌دانست نه از کثرت لشکر جرار و دلاوران نامدار. چون از طرفین صفها آراسته شد. میرزا سلطان حسین

بیت

برآشفت مانند شیر سیاه‌برون آمد از بیشه قلب گاه نوک پیکان موی شکافش بر فلک دیده سها می‌دوخت و شرار سنان آتشبارش سینه سهیل می‌سوخت. کوه از نهیب سایه رمحش چون شاخ بید از باد و مطلع سعدین و مجمع بحرین ج۴ ۹۳۱ ذکر آمدن میرزا سلطان حسین به مملکت خراسان ..... ص : ۹۲۹

---

(۵۰۴). شرح حال جنگ ترشیز را دولتشاه ص ۵۲۳ و حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۱۲ هم دارند.

(۵۰۵). دولتشاه گفته ص ۵۲۴ که زیاده از نود نفر مسلح با میرزا نبودند و بو سعیدیان ده هزار مرد مسلح مکمل بودند. در حبیب السیر ۸۰ به‌جای ۹۰ و سه چهار هزار به‌جای ده هزار.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۳۲

چون عکس آفتاب از آب لرزان گشت و سپر سیمین ماه در پیش آفتاب تیغش به‌سان سایه بی‌مایه شد و چون به لشکر دشمن رسید به‌سان آتش خروشان و مانند بحر از باد دمان شد و سمند براق اندام را چون سمندر درمیان شعله‌های آتش انداخت و به‌سان نهنگ در دریای موج‌افکن افکند. میدان جنگ را به تیغ مینارنگ گونه یاقوت رمانی داد و به نوک پیکان خون افشان از چشمه چشم مبارزان کان لعل بدخشان گشاد و گرد نبرد از بساط اغبر به گنبد اخضر رسید و سرهای مبارزان و تنهای پردلان با خاک راه برابر گردید. میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه و کمینگاه بدخواه به یکبار پشت داد «۵۰۶» و روی به هزیمت نهاد و اعدا که شیر بیشه شجاعت و نهنگ دریای جلادت بودند از ستیز و آویز عاجز گشته فرار نمودند و از خسته و کشته صحرا و پشته برابر شد و وحوش و طیور را مائده در خور مقرر گشت.

قطعه

هر مصافی که اندر و دو نفس‌تیغ را با کفش «۵۰۷»قران باشد

صد قران وحش و طیر را پس از آن‌فلک از کشته میزبان باشد و جماعتی که راه فتنه و فساد در خاطر گشاده بودند در صف جنگ قتیل و مجروح شده وبال آنچه پیش گرفته بودند به مذاق جان ایشان رسید فَذاقَتْ وَبالَ أَمْرِها. «۵۰۸»

و چون میرزا سلطان حسین به عنایت الهی سپاهی چنان را گریزان و ناچیز گردانید، عنان دولت و سعادت معطوف ساخته روی به مأمن خویش آورد و از ولایت تون و ترشیز بازگشته و از نشابور و مشهد گذشته و صحرای مرو و ماخان را در

---

(۵۰۶). صاحب حبیب السیر گوید که بی‌واسطه غیری از میرزا سلطان حسین شنید که در روز محاربه ترشیز پانزده کس از دشمنان را خود میرزا به ضرب شمشیر مجروح و بی‌روح کرد.

(۵۰۷). در قصاید انوری: کفت.

(۵۰۸). سورة الطلاق ۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۳۳

نوشته به مقام خود که در نواحی خوارزم بود رسید.

مصرع

قلبشان بشکست و منصور و مظفر بازگشت و امرای شکسته که از آن معرکه کناره جسته بودند جسته و خسته از بیم شمشیر قاتل با

صد هزار فکر هایل متعاقب او می‌رفتند تا به حدود ولایت خوارزم رسیدند و آن‌جا نشان حضرت خلافت پناهی رسید که امرا هرجا رسیده باشند بازگردند و امرا به موجب فرموده عنان برتافتند. و آن حضرت در منزل پل فوشنج تفحص اموال مملکت خراسان خاصه دار السلطنه هرات و بلوکات فرمود و چنان استماع نمود که خواجه نعمهٔ اللّه تمام اموال در وجه بروات و حوالات صرف کرده بود و رعایا نیز از جور او شکایت کردند. «۵۰۹» آن حضرت او را چماق بسیار زده از دیوان عزل فرمود و مقید ساخت و مبلغی تحمیل کرد و موکب همایون عزم معاودت نموده در مستقر اقبال نزول اجلال واقع شد و جمیع رعایا و کافه برایا در مهاد امن و امان خرم و شادمان گشتند.

و امرا که در عقب میرزا سلطان حسین رفته بودند بازآمدند و اگرچه غایت سعی به‌جای آوردند و از سرحد تون تا مملکت خوارزم رفتند، اما چون کمال جلادت همچنانچه شیوه و عادت لشکر منصور بود ظهور ننمود بر خاطر کوه وقار بسیار گران و دشوار آمد و بنابر مصلحت وقت اظهار آن نفرمود و از تحقیق آن اعراض و اغماض نمود.

و درین ولا، جناب ولایت مآب، ارشاد انتساب، شیخ صدر الدین محمد الرواسی «۵۱۰» رحمه اللّه از ولایت جوین از قریه شقان «۵۱۱» تشریف آورد و مزار

---

(۵۰۹). ر ک به دستور الوزرا ص ۳۷۵ برای جزئیات این قصّه.

(۵۱۰). ر ک برای شرح احوال وی به لطائف‌نامه فخری ص ۵۵ و حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۷ [وی از خلفای شیخ زین الدین بود].

(۵۱۱). اضافت نسخه: چهارم ماه ربیع الأول.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۳۴

بزرگوار مقتدای روزگار شیخ زین الدین الخوافی «۵۱۲» قدس سره را به نزول مبارکش مشرف ساخت.

مصرع

فرخنده منزلی که تو آن‌جا گذر کنی

وقایع سنه تسع و ستین ذکر عزیمت رایت آفتاب اشراق به جانب ولایت مرو به عزم قشلاق

اشاره

حضرت خلافت پناهی را نسبت با جناب ارشاد مآب شیخ صدر الدین حسن ارادت قدیم بود و همیشه در زمان غیبت حضرت شیخ اظهار اعتقاد می‌فرمود.

درین وقت که جناب ولایت مآب به دار السلطنه هرات آمد، حضرت خلافت پناهی به صدق و اخلاص تمام به مجلس فیض بخش فرموده از ضمیر آفتاب درخش استمداد نمود و بعضی امرا که از جهت محاربه میرزا سلطان حسین محجوب بودند از جناب شیخ التماس نمودند که جرم و گناه ایشان را شفاعت نماید تا حضرت سلطنت نسبت با ایشان بار دیگر عنایت فرماید و جناب ولایت مآب التماس نموده مسئول مقبول افتاد.

و درین ایام، پادشاه ولایت ارس* ایلچیان به درگاه همایون فرستاده اظهار محبت و مودت «۵۱۳» نمود و آن حضرت عنایت بسیار شامل حال ایشان ساخته رعایت فرمود.

و آن حضرت عزم قشلاق در ولایت مرو جزم فرمود و بر عادت حمیده و طریقه پسندیده که هنگام یورش همایون به زیارت مشایخ

کرام و مزارات اولیای

---

(۵۱۲). ر ک برای وی به مطلع سعدین ج ۲ چاپ لاهور و نفحات ص ۵۶۹ و در آخر ترجمه‌اش گفته است: بر سر مزار متبرک وی عمارات عالی ساخته‌اند و چنان معمور و مردم نشین شده که نماز جمعه می گزارند.

(۵۱۳). اضافت نسخه: نهم ماه ربیع الأول به بستان بوسی سرافراز شدند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۳۵

عظام می‌فرمود و از همم عالیه و ارواح متعالیه احیا و اموات استمداد می‌نمود، [چند روز از صبح تا شام به نیاز تمام ملازم شاهبازان طریقت و صاحب رازان عالم حقیقت بود و از ضمیر خورشید تأثیر استفاضه جمعیت و التماس التفات می‌فرمود]* و در جمیع مزارات متبرکه و مشاهد مبارکه غایت خضوع و کمال خشوع به نوعی ظاهر می‌ساخت که بی‌تکلف هرکه به زیارت اکابر فرماید باید که در کمال ادب اقتدا به آن حضرت نماید، در درآمدن و بیرون آمدن و روی نیاز بر خاک آستانه نهادن و مدتها بر پای گردون فرسا ایستادن و چنانچه هرکه آن اخلاص و نیاز مشاهده فرماید بی‌اختیار او را بر آن حالت رقت آید. چون خاطر همایون از استمداد اهل باطن جمع ساخت، ضمیر جهانگیر به مهمات دیگر و کار ملک و لشکر پرداخت و رای آفتاب اشراق مایل قشلاق شده تواچیان جار رسانیدند که همه کس یراق قشلاق کند.

حضرت خلافت پناهی اواخر ماه ربیع الاخر پای دولت در رکاب سعادت آورده عنان فلک اقتدار به سمند شهاب رفتار و سرداران هر کشور و گردن فرازان بحر و بر در ظل رایت خورشیدفر که مطلع فتح و ظفر است جمع آمدند و آن حضرت شاهزاده جهانیان، بیت

گرامی دری از دریای شاهی‌چراغی روشن از نور الهی ابو القاسم نور الدین میرزا سلطان محمد را در دار السلطنه هرات «۵۱۴» به ضبط و دارایی گذاشته امیر نظام الدین احمد حاجی و صاحب اعظم کمال الدین مولانا امیر را پیش او بازداشت و رکاب ظفر انتساب به جانب آب مرغاب روان شد و ده روز در قریه پنج ده و مروچاق «۵۱۵» توقف افتاد و اوایل جمادی الأولی در بلده مرو اتفاق

---

(۵۱۴). نسخه: بل تمام خراسانات.

(۵۱۵). ر ک برای این به لیسترینج ص ۴۰۵، در حبیب السیر مذکور نیست. برای مروچاق نیز ر ک به لیسترینج محل مذکور.*

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۳۶

قشلاق فرمود و سلاطین روی زمین در مقام ارادت و اعتقاد و اساطین مصر و چین بر جاده اطاعت و انقیاد.

و درین ولا- از جانب ولایت آذربایجان ایلچیان به دار السلطنه هرات رسیدند، چهل سوار. «۵۱۶» و ایشان را در مقام مناسب فرود آورده علوفه معین فرمودند و قاصدی جهت اعلام همعنان باد به سوی اردوی همایون در راه ایستاد.

و آن حضرت اواخر جمادی الأولی جمعی امرای عظام را به یراق تمام فرمود که عازم جانب میرزا سلطان حسین شدند. چه خبر او از طرف موضع «۵۱۷» سه‌پایه که در بیابان بی‌پایان خوارزم بود می‌رسید و امرا به موجب فرمان روان شدند.

و آن سال در تمام خراسان، خاصه بلده هرات، زمستان سرد گذشت و از اوایل دلو تا اواخر حوت «۵۱۸» برفهای عظیم افتاد و اواسط جمادی الأخری از طرف اردوی اعلی نشان همایون آمد که سیدیکه سلطان برادر ابو الخیرخان اوزبک را که امرا در نواحی خوارزم گرفته بودند و چندگاه در هرات محبوس بود به اردوی همایون فرستند و او جوانی نیک اخلاق پاک اعتقاد بود و پیوسته به تلاوت قرآن اشتغال می‌نمود و درین وقت که از حبس خلاص شد چندگاه ملازم اهل اللّه بود و از باطن فیض‌بخش ایشان استمداد می‌نمود

و امرا و دیوانیان یراق پادشاهانه و اسباب خسروانه ترتیب داده او را روان ساختند و چون به اردوی همایون رسید، حضرت میرزا سلطان ابو سعید او را به عواطف و مراحم مخصوص گردانیده اسب و زر و کلاه و کمر انعام و اکرام فرمود و شاکر و خشنود به ولایت اوزبک ارسال نمود.

و فرمان اعلی شرف نفاذ یافت که ایلچیان میرزا جهانشاه که از آذربایجان به خراسان آمده‌اند به درگاه عالم پناه آیند و ایلچیان عزیمت نمودند و چون به درگاه همایون رسیدند، آن حضرت انواع رعایت و عنایت درباره ایشان مبذول داشته از

(۵۱۶). نسخه: چهارشنبه چهاردهم جمادی الأولی ایلچیان را به مقام ....

(۵۱۷). ر ک برای این موضع به ترکستان (بارتولد) ص ۱۴۲.

(۵۱۸). دلو برج یازدهم [بهمن]، حوت برج دوازدهم [اسفند].

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۳۷

احوال میرزا جهانشاه استفسار نمود و محبت و اعتقاد اظهار فرمود و ایلچیان را به تشریف خاص اختصاص داده مبلغ کرامند انعام فرمود و به صوب هرات اجازت مراجعت نمود و ایلچیان به هرات آمده و یراق راه عراق کرده عزیمت نمودند. لشکر سرما از طلیعه سپاه ربیع هزیمت نمود.

ذکر معاودت رایات ظفر آیات از یورت قشلاق به جانب دار السلطنه هرات

موسم بهار که خورشید عالم‌آرا روی به شرف‌خانه خویش آورد و سحاب نیسانی لآلی درّ خوشاب بر اطراف باغ و بوستان نثار کرد و عقدهای مروارید در دامن گلزار ریخت طفلان رضیع بستان از پستان ابر مطیر شیر ترشح و تربیت نوشیدند و بالغان نوخاسته اشجار از خزانه عنایت پروردگار حله‌های مرصع و جامه‌های ملمع پوشیدند، عارض دل‌فروز چمن به خط زبرجد رنگ سبزه زیوری تمام گرفت و اطراف جویبار از فروغ بوستان افروز مجلسی خرّم و آراسته شد و خوش آوازان طیور و مغنیان شاخسار موسیقار بر منقار بستند و بلبل ارغنون ساز با شاخ گل با هزار نیاز خروش و فغان به آسمان می‌رسانید و قمری خوش‌آواز به الحان دلنواز گنبد گردون پرصدا می‌گردانید، در چنین فصلی که جهان جوانی از سر گرفته بود و نسیم باد صبا اعجاز مسیحا می‌نمود، رایات ظفر آیات قصد نهضت و عزیمت حرکت به صوب دار السلطنه هرات فرمود. شهباز فتح و ظفر جهان زیر شهپر گرفته و همای دولت همایون فر سایه اقبال بر عالمیان مبسوط ساخته رکاب نصرت انتساب به جانب مرکز دایره سلطنت و مستقر سریر خلافت روان شد و جمعه دوم شعبان که آفتاب در هفتده درجه برج حمل بود موکب همایون چون خورشید در باغ سفید در خانه عزّ و شرف نزول فرمود. «۵۱۹» تخت بخت به دولت و سعادت او استقرار یافته و آفتاب

(۵۱۹). اضافت نسخه: و چند روز پیوسته به طرف مزارات متبرکه متردد بود و به شرایط زیارت قیام نمود و مشایخ عظام که جهان به یمن همت ...

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۳۸

عنایت از افسر عالم‌افروز او بر همه جهانیان تافته بود.

و اواسط این ماه، «۵۲۰» قاصد و عرضه داشت از مردم ماوراء النهر رسیده به موقف عرض رسانید که مغولان قلماق که از کفار فجار آن دیارند و در اقصای آن ممالک یورت و مقام دارند قصد بلاد اسلام کردند و آنچه مقدور ایشان بود به ظهور آوردند و بندگان دولتخواه و دلاوران رزمخواه کمین ساخته و ناگاه از کمین بیرون تاخته اساس جمعیت مخالفان را از بنیاد برانداخته‌اند و بسیار از

کفره فجره به تیغ قهر گذرانیده و سرها به عرابه‌ها به ماوراء النهر رسانیدند. «۵۲۱»
و چون موکب نصرت آیت چند روزی در هرات توقف نمود میل یورت ییلاق و سردسیرهای ولایت بادغیس فرمود و به موجب فرموده بارك اللّه فی سبتها شنبه چهارم شهر رمضان از تخت هرات به جانب رباط سنجاب و ییلاق مرل «۵۲۲» روان شدند و در آن منزل دلگشا و فضای جان‌فزا تا عید رمضان گذرانید و اسباب جشن عید و آداب آن روز سعید در آن منازل به تقدیم رسانید و چون آفتاب و ماه در آن نزهتگاه درجات و منازل مشرف می‌ساخت و هرجا خاطر همایون میل می‌نمود رایت اقامت می‌افراخت و در اواخر ماه شوال، امیر سید اصیل ارغونی که از امرای نامدار به مزید اعتبار اشتهار داشت جهان فانی را به هزار حسرت بازگذاشت و برادر او امیر سید مزید در ییلاق بادغیس رسم و یوسون عزا به‌جای آورد و حضرت سلطنت به مجلس عزا فرمود و بازماندگان او را تعزیت رسانید و شفقت و مرحمت نمود «۵۲۳» و اردوی عالم پناه در ییلاق به خرمی و نشاط گذرانید و ایام عید اضحی عنان کمیت

---

(۵۲۰). نسخه: اواسط شعبان.

(۵۲۱). نسخه: به ماوراء النهر و خراسان رسانیدند و بسی سر بر هر دروازه آویختند و بندیان بسیار در هر کوچه بازار مدتی زار و خوار می‌گردیدند.

(۵۲۲). اسفزاری: به جانب بادغیس و تخت ملك میل فرمود.

(۵۲۳). نسخه: نعش او را به بلخ نقل کرده در گنبدی که امیر سید مزید جهت مرقد پدر خود میر سید پیر محمد ساخته بود مدفون شد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۳۹

جهان پیما به صوب مطلع خورشید کامکاری و مستقر سریر جهانداری معطوف گردانید و اوایل ذی الحجه موکب همایون در مستقر دولت نزول فرمود و در آن ایام هر صورت خوب و نقش مرغوب که در آیینه خیال مصور بود به خوبترین وجهی روی نمود.
و درین سال،* جناب فضایل مآب، حاوی المعقول و المشروع، جامع الأصول و الفروع، مولانا شریف الدین عبد القهار غفر اللّه له که در انواع علوم و اصناف فنون بحری زاخر و حبری ماهر بود و حفظ کلام ملك علام و شرف طواف بیت اللّه الحرام و سعادت زیارت النبی علیه الصلوة و السلام و لطافت آواز و فن ادوار و حسن خط و مهارت در علم سیاقت و فن انشا و صنعت کیمیا در مناقب ثواقب می‌افزود و بدایع رسایل که شواهد و دلایل اندر بر علم کامل و فضل شامل و دیوان اشعار چون در آبدار فضلای روزگار را به یادگار گذاشت و نیر عالم‌افروز سخن را چون نظم ثریا تا اوج جوزا برافراشت.
بیت
ز ان خانه تیر سخنش ترکش جوزاست‌کان عقد در ناب به از نظم ثریاست القصه برادر اکبر و استاد دانشور، بیستم ماه رجب المرجب، چنانچه حساب حروف «افسوس از شریف دین» به زبان راز از سال واقعه جانگداز خبر داد، جناب استاد از سرای غرور به مأوای سرور خرامید و مجلس رضوان را به وجود شریف مشرف گردانید* [و چون در سفر حجاز ملازم قبله اهل نیاز و مخصوص صاحب راز حضرت ولایت منقبت شیخ الأسلام مغفور مبرور شیخ بهاء الدین عمر قدس سره بود و در سر بیابان که حضرت ولایت نشان برای هر دو کس یک کجا به بر یک شتر تعیین می‌نمود فرزند سعادتمند یعنی شیخ الأسلام غوث الأنام شیخ نور الدین محمد دام ظله العالی را به مرافقت مخدومی اخوی مقرر فرمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۴۰

بیت

رفت آوازه که امسال به حج رفت کمال‌خوش مبارك سفری چون تو بود همسفری و در رفتن و آمدن صحبت شریف سرمایه سعادت جاودانی و پیرایه دولت دو جهانی بود و زیادت از شصت سال والد غفران مآل و برادران این فقیر بی‌مقدار نسبت به آن حضرت ولایت منزلت ارادت و اعتقاد تمام ثابت دارند، درین فرقت که مخدوم مرحوم به عالم بقا رفت، حضرت شیخ الأسلام شیخ نور الدین محمد مدظله در مزار مورد الأنوار والد بزرگوار مدفن مقرر فرمود و نزدیك مرقد مقبره تعیین نمود.] «۵۲۴»

وقایع سنه سبعین رفتن امرای کبار به ایلغار آمدن احشام از ولایت عراق

اشاره

درین سال، عالمیان در سایه رایت همایون فال به غایت فارغ بال و مستقیم احوال بودند و پیوسته به فراغت تمام در اتمام مهمات قیام و اهتمام می‌نمودند. پرتو نور عدل زنگ ظلام ظلم از غدار آیینه روزگار نابود ساخته و بنیاد ستم و بیداد از بسیط جهان برانداخته. از سرحد ولایت چین و صحرای قلماق تا اقصی ممالك مازندران و حدود عراق و از پیشان مغولستان تا پایان هندوستان فرمان حضرت خلافت پناهی را تابع حکم الهی می‌داشتند و ظلم انقیاد و تسلیم از خط حکم او بر نمی‌داشتند. از فروغ آفتاب عاطفت او شب مظلم روی از جهان درکشید و از فیض سحاب عدالت او عرصه عالم تازه و خرّم گردید.

---

(۵۲۴). اضافت نسخه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۴۱

بیت

در مزاج دهر عدل او چنان تأثیر کردکاز پی فکر رمه گرگ است همراز شبان «۵۲۵»* درین ولاء رای اعلی اقتضای آن فرمود که جمعی امرا مثل امیر شجاع الدین شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد یار و چند امیر تومان و دلاوران نامدار به طرف مملکت ماوراء النهر و از آن حدود بر خبر باشند. چه آوازه میرزا سلطان حسین از آن جانب می‌رسید و امرا به موجب فرمان روان شدند.

و در ین اثنا، از اطراف ممالك عراق پانزده هزار خانه کوچ احشام و صحرانشینان به ولایت خراسان آمدند که از ظلم و جور تراکمه به جان آمده بودند و درین وقت فرصت یافتند. چه میرزا جهانشاه به محاربه ولد امیر زاده پیر بوداق و محاصره بغداد اشتغال داشت و اندیشه امری دیگر پیرامون خاطر همایون نمی‌گذاشت و چون رای آفتاب اشراق سلطان آفاق از آمدن احشام عراق خبر یافت، انوار آفتاب عنایت آن حضرت بر صفایح احوال پریشان ایشان تافت و سرخیلان احشام را رعایت تمام فرمود و همه را به عواطف پادشاهانه خاطرجویی نمود و ایشان را در اطراف ممالك خراسان یورت و مقام داد و ابواب مرحمت و عنایت بر روی امید همگنان گشاد و مجموع در آن مملکت وسیع مقام و آرام گرفتند.

بیت

آرام یافت در حرم امن وحش و طیرآسوده گشت در کنف عدل انس و جان* و درین ایام که سلطان آسمان احتشام در دار السلطنه هرات اقامت فرموده بود و رعیت در ریاض رفاهیت به فراغت معیشت می‌نمود و گلشن سلطنت به انوار

---

(۵۲۵). اسفزاری یورت و علف‌خوار و مراتع و مواشی و مرابع قرار و تعیین نموده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۴۲

معدلت و آثار مرحمت نضارت و طراوت تمام داشت و رایت دین و دولت و لوای ملك و ملت سر به فلك می‌افراشت و حلاوت

فراغت به مـذاق خاص و عام می‌رسـید و توسن بـدلگام ایام در رکاب سـپهر فرسای رام گردیـده آرمید، به مسامع جلال پیوست که جمعی مردم هزاره که در ولایت گرمسیر و قندهار می‌باشند متعرض آینده و رونده می‌شوند و مسلمانان را از ایشان زحمت می‌رسد و شـرح این سـخن آن است که قوم هزاره که به هزاره آقا مشـهورند ایل والوس بسیارند و گله و رمه بی‌شمار دارند و سالهاست که در آن نـواحی بـه فراغت و جمعیت روزگـار می گذارنـد و در زمـان حضـرت خاقـان سـعید گـاهی داروغه و محصـل به آن حـدود می‌رفت و اموال مقرری از یشان مسـتخلص گردانیده به دیوان اعلی می‌رسانید و چون آن پادشاه سـعید از دار فنا به دار بقا خرامید و مزاج روزگار به هم برآمد و از هر طرف فتنه انگیزی سربرآورد، پادشاهان مملکت خراسان را چندان مهم کلی روی نمود که کسی را پروای قضایـای مردم هزاره نبـود. ایـل والـوس هزاره چنـدین سـال از روی فراغت و اسـتقلال به جمـع امـوال و ضـبط احوال خود پرداختنـد و بـا آن‌که ایشـان را هرگز سـرداری و سـری نمی‌بود درین فرصت ملک و وزیر و امیر مقرر ساختنـد و کریاس و درگاه و اساس و بارگاه پدیـد آمـد و اگرچه مال و منال ایشان از حدّ وعد تجاوز نمود، همچنان قطع طریق و قتل مسـلمانان شـعار و دثار آن زمره اشـرار بود. درین سال که عنایت ملک خلاق از اقصای صـحاری قلماق تا حـدود ممالک عراق سـلطان آفاق را مسـلم فرمود و تمام آن ممالک شـرقا غربا و برا بحرا در قبضه اقتـدار بندگان جانسپار قرار یافته بود حکایت عصـیان آن جماعت که پای از سـرحد بندگی بیرون نهاده‌اند و دست جور و بیداد به غارت و تاراج گشاده بر خاطر کوه وقار بسیار گران و دشوار آمد و عزیمت پادشاهانه و همت خسروانه بر تدارک آن مهم قرار یافت و فرمان همایون نافذ شد که لشکرهای جهان در ظل رایت فتح آیت که مطلع آفتاب نصـرت و ظفر است جمع آمدند و موکب همایون به طرف ولایت فوشـنج نهضت نمود و از آن‌جا به جانب پل مالان* و قروق هزار جریب میل فرمود و آوازه عزیمت حضرت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۴۳

خلافت پناهی سیل اضطراب و اضطرار در خان ومان آن سرگشتگان برگشته روزگار انداخت و صولت لشکر منصور اساس جمعیت آن جماعت یکبارگی مسـتأصل ساخت و آن بی‌باکان جان و مال خود را در معرض خطر دیدنـد و در تدبیر آن واقعه صـعب متحیر گردیدند و به هیچوجه صورت بهبود در آیینه اندیشه ایشان روی ننمود و سـرانجام آن حال نابسامان نتوانسـتند. عاقبت بیچاره گشته چاره جز آن ندانسـتند که التجا به مشایخ عظام نمایند و به یمن همت ایشان عقده آن مشـکل گشایند. چه در ضـمائر و سرائر کبار و صغـار قرار یـافته بود که از جمیع طوایف عـالم و قاطبه اکابر بنی آدم سـخن شاهبازان طریقت و حـدیث صاحب رازان حقیقت پیش آن حضرت اثری تمام دارد. بنابرآن ارباب و کلانتران الوس هزاره عرضه داشتها نوشته به دار السلطنه هرات فرستادند و روی اطاعت بر زمین ضراعت نهادند و از جناب ولایت مآب شیخ الأسلام، قدوهٔ اولیاء اللّه الکرام شیخ نور الدین محمد التماس شفاعت نمودند و همچنین به مشایـخ دیگر متوسـل بودنـد و جنـاب ولـایـت مـآب به اردوی اعلی فرمـود و شـفاعت خـون مردم هزاره نمود و حضـرت خلافـت پنـاهی ملتمس مبـذول داشـته فسـخ عزیمت فرمود و عنـان دولت به صوب معاودت انعطاف داد و مشایـخ دیگر همین معنی التمـاس نمودنـد و سـخن همه محـل قبول یـافت و الفضـل للمتقـدم و جنـاب فضایـل مآب مولانای اعظم، حاوی معالم العلوم بعوالی الهمم، مولانا شـمس الدین علی الفارسی به رسالت آن طرف معین آمد تا آن جماعت را نصیحت کرده در مقام اطاعت آورد و امیر نظام الـدین احمـد حاجی مقرر شـد که اموال چند ساله که تا غایت به کسـی نداده‌اند به وصول رساند و رایت همایون فال بال اقبال باز کرده سایه چتر خورشـیدفر بر مسـتقر سـلطنت انداخت و سـرور حضور آن حضـرت اطراف مملکت معمور ساخت و چون لشکر بسـیار و سـپاه بی‌حد و شـمار و اصـناف خدم و حشم بل اساطین سلاطین عالم بر درگاه جهان پناه جمع آمده بودند و همه به شرایط خـدمتکاری قیام می‌نمودند، رای صواب نمای اقتضای آن فرمود که لشـکریان خندق بلده هرات را پاک ساخته مغاک کنند و حکم همایون صدور یافت که امرای تومان و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۴۴

وزرای دیوان و سایر مقربان و ایچکیان ایستادگی نمودند و به اهتمام تمام لشکریان را کار فرمایند و بندگان دولتخواه به موجب فرموده پادشاه در کار آمدند و چند روز از صبح تا شام به آن کار قیام نمودند و با وجود برودت هوا و شدت سرما خندق را به نوعی پاک و مغاک ساختند که زیادت از آن در گمان نبود.

و در این اثنا، مزاج همایون را ضعف قوی عارض شده طبیعت از جاده اعتدال عدول نمود و صداع که سر همه دردهاست دماغ قوی نهاد را پایمال ضعف و فتور گردانید و قوای طبیعی که به اعتدال ربیعی آراسته بود روی به تغییر و تبدیل آورد و شجره وجود چون درخت بید نام و نشان ثمره صحت گم کرد و خیمه تن که به چهار میخ عناصر بر پای است بر شکل خیمه حباب از آسیب تندباد مرض درهم افتاد و استخوان که قوام تن و عمود استوار بدن است به بلای إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي «۵۲۶» مبتلا شد و حرارت غریزی که گرمی مجلس بقا و نور شمع وجود انسان بدان منوط و مربوط است چون انگشت در آب افسرده گشت و حرارت غریبه «۵۲۷» در اطراف قلب و قالب موجب علت خفقان گشته چون لمعان آفتاب اشتعال یافت و حواس ظاهر و باطن که کارکنان مصر جامع بدنانـد دست از تدبیر مهمات آن ملک بازداشتند و سرانجام تمام امور آن ملک معمور به حسن رای حمی و تبیان هذیان که مقتضی آن است بازگذاشتند و ذات همایون از زیور صحت و زینت عافیت عاطل گشت و صبح نورافزای روح و راحت به شام ظلمت‌نمای مرض و علت بدل شد.

مصرع

زاید همه این را شد و ناقص همه آن را «۵۲۸» و اطبای مسیح دم مبارک قدم مثل مولانای اعظم، مقرب الحضرة السلطانیه

---

(۵۲۶). سورة مریم ۴.

(۵۲۷). گرمی غیر طبیعی است که خلقی واصلی نباشد چنانچه گرمی که از ملاقات آفتاب به مزاج درآید (ر ک به فرهنگ آنندراج).

(۵۲۸). انوری گفته است: مقدار شب از روز فزون بود و بدل شد. ناقص این ... زائد ... (قصاید ص ۲).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۴۵

مولانا قطب الدین محمد النفیسی «۵۲۹» و مولانا اصیل الدین حسین التونی که شفاخانه لطایف معالجت و خزانه غرائب مداوات بودند و در معرفت دقایق نبض موسی‌آسا ید بیضا می‌نمودند و در ازالت اسقام از اعراض و اجسام آثار انفاس عیسوی به اظهار می‌رسانیدند و به حسن تدبیر صائب و فروغ اندیشه ثاقب علت مزمن دوار را از چرخ دوار زایل می‌گردانیدند و در معرفت تشریح ابدان و کیفیت ترکیب انسان گوی سبقت و رجحان از حکمای جالینوس منزلت و اطبای بقراط منقبت ربوده و بر زبان شکربار ایشان اگر حدیث سموم قاتل و زهر هلاهل گذشته مزاج تریاک و نوشدارو گرفته و خاصیت فاروق اکبر* نموده و به کثرت ممارست کلیات قانون این علم لطیف و جزئیات این فن شریف را نبض آسا در بنان تصرف آورده بودند و در اثبات فضیلت این صفت دقیق و منافع و فوائد این حکمت بدیع دلائل واضح و براهین لایح می‌نمودند و به ترتیب و ترکیب اشربه و ادویه و تنقیح و تدبیر تنقیه و تصفیه کمر کوشش و توان برمیان جان بستند و مدتی مدید در منهاج علاج و طریق تعدیل مزاج بر مسند سعی و اجتهاد نشستند و به شربتهای موافق اشارت نمودند و به غذاهای ملایم ترغیب فرمودند تا به یمن همت رعیت و حسن دعای مخلصان و صدق عقیده ایشان صبح صحت از مطلع امید و مشرق مراد طلوع آغاز نهاد و مزاج همایون خورشید مثال از حضیض اعتلال روی به اوج صحت و اعتدال آورد و عنایت بی‌نهایت از شفاخانه وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ «۵۳۰» شفای کلی کرامت فرموده و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت صلات و صدقات به فقرا و مستحقان رسانیدند و بندگان بسیار در سلک احرار منتظم گردانیدند و حضرت سلطنت به شکرانه صحت

(۵۲۹). ظاهرا منسوب است به برهان الدين نفيس بن عوض الكرمانى طبيب الغ بيك و مصنف شرح اسباب و العلامات و شرح موجز و غير هما و شايد كه «مولانا قطب الدين النسفى مترجم در حبيب السير (ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۹) طبيب زمان ابو سعيد و شامل زمره خواص آن پادشاه همين است «والنسفى» سهو كاتب است به‌جاى النفيسى.

(۵۳۰). سورة الشعرا ۸۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۴۶

و سلامت نسبت با حكما و اطبا انعام و اكرام فرمود و همه را به تشريفات خاص خاطرجويى نمود و همت آفتاب رفعت ثريا منزلت خواست كه درياى سخا و معدن مكرمت او فيض عام به عامه خلايق رساند و قاطبه رعايا را به حسن رعايت محظوظ گرداند. حكم همايون فرمود كه در تمام مملكت خراسان مال سردرخت «۵۳۱» كه مبلغى كرامند بود نستانند و ديوانيان و عمال قلم و قدم از رقم آن كشيده و كوتاه داشته تعرّض نرسانند و عام و خاص چندان نهال اعمال در جويبار سعادت و اقبال سرسبز و خرم گردانيدند كه به آبيارى عدالت در بستان نشو و نما به مقام أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ «۵۳۲» رسانيدند. اميد به كرم اللّه تعالى آن است كه ثمره اين شجره نامى هرچند زودتر به روزگار گرامى وصول يابد. ان شاء اللّه تعالى

و درين ولا، جناب فضايل مآب مولانا شمس الدين على الفارسى كه به رسم رسالت به جانب هزاره رفته بود و مراجعت نمود و آن بى‌عاقبتان مبلغى كه تقبل كرده بودند از اداى آن ابا نمودند و خدمت مولوى را خدمتى مناسب نكردند.

مصرع

گه طالع است مانع گه روزگار حائل «۵۳۳»

ذکر ولایت شاهزاده بایسنغر و ختان شاهزادگان و جشن بزرگ

حق سبحانه و تعالى حضرت خلافت پناهى را كوكب مسعود از مطلع سلطنت عنايت فرمود و ماهى از برج شاهى كرامت نمود و اوايل شوال به اسعد ساعات و ايمن احوال پادشاه‌زاده همايون فال جهان را به نور حضور مشرف فرمود.

(۵۳۱). اسفزارى: سردرختى. سردرختى آنچه از سر درختان حاصل شود مثل ميوه (فرهنگ آنندراج).

(۵۳۲). سورة ابرهيم ۲۴.

(۵۳۳). مصراع ثانى بيت ذيل است كه از سلمان ساوجى است (كليات ص ۹۸):

غايب شدن به صورت از ما مدان كه ما راگه طالع ...

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۴۷

بيت

طالع عالم همايون شد به ميمون اخترى گردنان فلک را دوشينه پيدا شد سرى و نام خجسته فرجام ميرزا بايسنغر معين شد.

بيت

غنچه بخت از بهار خسروى بشكفته بودنوبهارى ديگر از بستان شاهى در رسيد و سرور حضور مشرف آن فرزند سعادتمند به نوعى در خاطر و ضماير اكابر و اصاغر سرايت كرد كه همه را ميل عيش و عشرت ورود و سرود شد و حكم همايون نفاذ يافت كه رعايا چهارطاق بندند و غايت دقت و كمال صنعت به ظهور آورند و مجلس طرب و عيش و بزم سرور از خلد برين دلكش‌تر و از هرچه خوش خوشتر ترتيب دادند و ابواب مسرت و عشرت بر روى اميد جهانيان گشادند و مغنيان خوش‌الحان به آواز رود و سرود و نواى

روح‌افزا زهره را در چرخ آوردنـد و چرخ درغایت حیرت در نظاره آن مجلس زمین‌آسا برجا مانـد و چنگی دلنواز به ادای ترانه‌های تر پرده راسـت «۵۳۴» در دمـاغ خشـک سوداز‌دگان پیـدا می‌ساخت و به نواهای روح‌افزا پیران صـد ساله را که چون چنگ شکسـته بودند و لباس جوانی ایشان تارتار شده رونق ایام صـبا می‌بخشـید و باقی سازندگان و سایر نوازندگان عود و نی و کمانچه و قانون و ربـاب و دف را به راه عیش‌سـاز داده نواهـای دلفریب به اوج سـپهر برین می‌رسانیدنـد و گوشه‌نشـینان صومعه افلاـک را در چرخ و نشـاط می‌آوردنـد و ساقیـان ماه‌رخسـار که مجلس انس از تـاب عارض ایشان گلسـتان بود و خورشـید جهان‌افروز از خجلت طلعت ایشـان غرق عرق و زرد روی گشـته میـل زوال و آهنـگ غروب می‌نمـود. هرکه را نظر بر ابرو کمـان مثالشـان می‌افتـاد مـاه نو را در گوشه طاق

(۵۳۴). راست نام مقامی از دوازده مقام موسیقی است ... بعضی گفته‌اند که به هندی سری راگ گویند (فرهنگ آنندراج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۴۸

نسـیان می‌نهاد و هرکه در قامت تیر اعتـدالشان می‌نگریست بر راستی بالای سروسـهی و سرکشـی قامت صـنوبر چشم نمی‌انداخت و باده خوشـگوار گلرنگ گلزار طرب و نشاط را آب می‌داد و گره غم و اندوه از دلهای تنگ می‌گشاد. تلخی که ارباب طبع لطیف و اصحاب عقل شریف شیرینتر از جان می‌دارند و از غایت عزت بهای یک جرعه آن را ملک جهان ارزان می‌شمارند از عکس حباب آن اوج هوا سپهری پر کواکب ثواقب بود و جرم زمین معـدن یـاقوت احمر می‌نمود. جرمش از غـایت صـفا بـا هوای صـافی دعوی برابری می‌کرد و رنگش از کمـال لطـافت و لمعـان بـا فروغ لعـل بـدخشان لاف یکرنگی می‌زد. ساغر مالامال به‌سان پیاله لاله خالی می‌نمـود و جـام بلـورین از عکس بـاده گلگـون لبـاس ارغـوانی پوشـیده بـود و هرچنـد مردم دیـده بـه قـوت بصـیرت هر طرف نظر می‌انداخت از غایت صفا باده را از جام و جام را از مدام باز نمی‌شناخت.

بیت

از صفای می و لطافت جام‌درهم آمیخت رنگ جام و مدام

همه جام است و نیست گوئی می‌یا مدام است و نیست گوئی جام* و در آن جشن همایون انواع طعامهای گوناگون افزون از چند و چون و خوانهای خطایی و شیره‌های این جایی و دیگر ترتیبهای مجلس آرایی که عقل در مشاهـده آن حیران مانـده بود و دیـده در نظـاره آن سـرگردان مهیّا سـاخته بودنـد و از اوایـل شوال تـا اواخر ذی الحجه چهار طاقها و تعبیه‌ها در باغ زاغان آراسـتند «۵۳۵» و اطراف آن را به دیبای روم و زربفت چین آیین بسـتند. قبه‌های خوب منظر که شـرفات آن در بلندی از اوج فلک اخضر و ذروه برج دو پیکر گذشته بود و از ایوان سیم اندود و

(۵۳۵). در حبیب السـیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۸۶ گفته است که «رعایـا و مزارعـان» در بـاغ زاغـان آغاز برافراختن چهار طاق کرده آن روضه را به قبه‌های رفیع و ایوانهای منیع که به دیبا و زربفت مزین بود آرایش دادند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۴۹

بارگاه زرنگار تجاوز می‌نمود ترتیب یافت. لمعان بروق تیغها و اشعه اسـلحه دیگر که از اطراف آن آویخته بودنـد گاهی دیده‌ها را فروغ و ضیا می‌بخشید و گاهی چشمها را چون چشمه آفتاب پرآب و خیره می‌گردانید.

و ارباب صـنایع انواع بدایع به قوت طبیعت و لطافت فطنت اسـتخراج و اسـتنباط نمودند و در غایت حذاقت و کمال مهارت در محل مناسب بازداشته بودند.

چه هنرمنـدان اطراف عـالم به تخصـیص ممالـک محروسه بر درگـاه معظم حاضـر بودنـد و همه به قوت ذهن خود غرایب و عجایب

نمودنـد. از آن جمله خواجه علی ارده گر «۵۳۶» اصـفهانی در شیشه گلابدانی سی و دو جماعت محترفه را که در کارخانه عالم در حسابند نموده بود. چنانچه هر پیشه‌ور به صنعت مخصوص خود اشتغال می‌نمود.

سی و دو دکـان و کارخانه گشوده و هرکس به حرفه خاص خویش قیام نموده بعضـی که در صـنعت به حرکت احتیاج داشـتند مثل خیاط و نـداف و نجار و حداد به صورتی جنبش و حرکت آن را نگاه داشـته بود که صورتی در آیینه خیال از آن خوبتر نمی‌نمود و جمعی دکانهـای آراسـته گشـاده و پشت فراغت بر تکیه گاه عزّت باز نهاده و خـدام به پای خـدمت ایسـتاده چنان مسـتحسن تصویر کرده و متکلف پرداخته که عقول عالمیـان را در بیابـان انـدیشه آن سـرگردان سـاخته بود. حضـرت خلافـت پنـاهی چون آن شیشـه اعجوبه را تماشا فرموده در نظاره آن نادره تعجب فراوان نمود «۵۳۷» و از غایت التفات و اهتمام به حرمسرا درآورده بیرون نیاورد و به حقیقت صورت مصنوعات عالم و سرمایه و سودای محترفه و بنی آدم که در هنگامه حقه‌باز فلک و کارخانه شیشه ساز سپهر واله و حیران مانده‌اند و به سررشته تقدیر باز بسته زنجیر تدبیر گشته مطابق واقعه نمود و شایسته هزار تحسین و بسیار استحسان بود.

و در این اثنا، شاهزادگان جوان بخت، شایسته تاج و تخت، جلال الدین

---

(۵۳۶). آرده به معنی آسیاست و ارده کفگیری است که بدان شکر صاف کنند و آرد مایع (روان) مثل کنجد و مغز بادام.

(۵۳۷). بعدش در حبیب السیر: درباره آن نادره دوران اصناف تحسین و احسان به‌جای آورد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۵۰

میرزا سلطان محمود «۵۳۸» که به موجب فرمان همایون از مازنـدران عزیمت خراسان نمود تا با سایر شاهزادگان که هریک در درج سلطنت و دری برج مملکت‌اند سنّت ختان به‌جای آورند. شاهزاده اواخر ماه ذی قعده به دار السلطنه هرات رسید.

بیت

سرو باغ سـلطنت نخل ریاض مملکت‌کاز قدوم او بهار نو به هر کشور رسید و روز جمعه پنجم شهر ذی الحجه طوی بزرگ دادند و سنت ختان به آداب شـرع نبوی و آیین دین مصـطفوی به‌جای آوردند و درین روز به حسب حسن اتفاق سـرآمد اکابر آفاق، برهان الشـریعهٔ والـدین، شـیخ الاسـلام خواجه مولانـا مـدظله العـالی از دار الملك سـمرقند تشـریف آورد و به غایت ملایم مزاج حضـرت سلطنت آمـد و آن حضـرت دست دریانوال به بـذل اموال برگشاد و مراد عالمیان را به نقـد در آستین امید ایشان نهاد و جناب شـیخ الأسلام و سایر اکابر ایام را به تشریفات پادشاهانه و انعامات خسروانه اختصاص داد و داستان این سال به افسانه طوی به پایان آمد.

مصرع

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی است

وقایع سنه احدی و سبعین ذکر فتح قلعه بغداد و قتل امیرزاده پیر بوداق

عنـایت الهی حضـرت خلافـت پنـاهی را صـحّت کلّی کرامت فرمود و قوت طبیعت غبار تغیّری که بر دامن مزاج همایون نشسـته بود افشانـد و عالمیـان به صـحت پادشـاه جهـان خوشـوقت و شادمـان شدنـد و اخبـار امتـداد ایـام جشن بزرگ به اطراف عـالم رسـید و همچنـان‌که اخبـار ضـعف و آثـار مرض در ممالـك آفـاق انتشـار یـافته بود، باز بشارت صـحت و مژده روح و راحت در همه جهان مشهور شد و رای صواب نمای

---

(۵۳۸). ولادتش در سنه ۸۵۷ بود (حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۳) و عمرش در سنه ۸۷۰ قریب به سیزده سال بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۵۱

حضرت اعلی اقتضای آن فرمود که صاحب اعظم، قدوه وزراء فی العالم، خواجه قطب الدین طاوس سمنانی را منصب وزارت دیوان اعلی ارزانی داشت و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط مهمات دیوانی را به حسن کفایت او بازگذاشت* و او به اندك زمانی مملکت خراسان را به نوعی معمور و آبادان گردانید که آثار عدالت و انصاف آن حضرت به اطراف بحر و بر و ممالك هفت کشور رسانید و ملوك اطراف و گردنکشان اکناف رسل و رسایل و هرگونه رسایل به درگاه عالم پناه فرستادند و خیال سرافرازی و داعیه همبازی از سر نهادند.

قطعه

فلك کلاه غرور این زمان ز سر بنهدکه هست رایت شه بر سر سرافرازی

خطاب خسرو انجم کنون بگردانندکه مصلحت نبود خسروی به همبازی «۵۳۹» میرزا جهانشاه که پادشاه ممالك فارس و عراق و آذربایجان و حدود روم و شام بود و از دیرباز در فتح دار السلام بغداد سعی و اجتهاد تمام می‌نمود، درین ولا، به حسب عنایت ملك ملك‌بخش تعالی و تقدس آن خطه را فتح فرمود و ایلچیان سخندان به درگاه همایون فرستاد و شرح فتح بغداد اعلام داد و این کلام به نوع بسطی در سلك انتظام خواهد آمد و آن‌چنان است که امیرزاده پیر بوداق اشجع اولاد میرزا جهانشاه بود و پدر مملکت فارس را به او عنایت فرموده بود و او چند گاه در آن مملکت رایت سلطنت برافراخت و اطراف آن را تا حدود جزایر و نواحی بغداد مسخر ساخت و در آن ولایت کسی را با او مجال جدال و خیال حکومت و استقلال نماند و آسمان مثال سمند دولت و اقبال در کمال عظمت و جلال می‌راند و چون میرزا جهانشاه فتح خراسان فرمود و چندگاه آن ولایت در قبضه اقتدار او بود و آوازه

---

(۵۳۹). در قصاید ظهیر فاریابی ص ۶۴: با نیازی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۵۲

توجه حضرت خلافت پناهی سیل اضطراب در اساس لشکر ترکمان انداخت و میرزا جهانشاه طالب صلح شده عزیمت معاودت مصمم ساخت و در آن اثنا، امیرزاده پیر بوداق از طرف مملکت فارس و عراق رسید و سبب قوت و مزید شوکت والد خود گردید و شرح این سخن در محل آن مسطور است و چون لشکر ترکمان از ولایت خراسان بازگشت، امیرزاده پیر بوداق از راه طبس بر ولایت یزد گذشت و در آن شهر انواع خرابی کرد و به سبب مددی که در خراسان به والد خود رسانید، دیگر خود را از پدر مستغنی می‌دید و خیالات فاسد و تصورات باطل در عرصه دماغ او جای گرفت و به آن رسید که سر از طوق اطاعت پدر بازکشید و ارکان دولت جهانشاهی امیرزاده پیر بوداق را نصیحت کرده قرار دادند که مملکت شیراز را به دیوان پدر بازگذارد و عازم دار السلام بغداد شود و به موجب فرموده با خیل و حشم و عبید و خدم و صد هزار اندوه و الم متوجه شهر بغداد شد و چندگاه در آن شهر گذرانیده آن ولایت را مزروع و معمور گردانید. اما خیال شهر شهره شیراز از خاطر او بیرون نرفت و از غبن و غدر پدر در هیچ مقام قرار و آرام نمی‌یافت. با پدر مخالفت در اطراف بحر و بر اظهار کرد «۵۴۰» و در نواحی مملکت ازو خرابی بسیار واقع شد و هرچند میرزا جهانشاه تغافل پادشاهانه و تساهل مشفقانه فرمود، آن خودرای عاقبت نااندیش ترك خونریزی و فتنه انگیزی ننمود و ارسال رسل و رسایل با او مفید نیامد و سود نداشت و هر روز رایت غوایت برتر افراشت و میرزا جهانشاه دفع شر او بر ذمت همت واجب دید و با ازدحام تمام عازم دار السلام بغداد شد. «۵۴۱» شاهزاده پیر بداق چون از عزیمت پدر آگاه شد رای بر آن قرار داد که بغداد را پناه ساخته به عمارت و مرمت برج و بارو قیام نماید و لشکر خود را انعام و اکرام و اکلکای تمام داده دل بر مقابله و مقاتله نهادند و در اطراف بغداد چون کوه فولاد ایستادند و چون

---

(۵۴۰). حبیب السیر (ج ۳ جزو ۳ ص ۱۸۷): از غایت غصه پیوسته متعرض حواشی مملکت جهانگشا می‌گردید و انواع ظلم و تعدی به تقدیم می‌رسانید.

(۵۴۱). ایضا: در شهور سنه سبعین و ثمانمایه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۵۳

آفتاب رایت میرزا جهانشاه سایه همایون بر دار السلام انداخت، لشکر میرزا پیر بوداق را ذره‌وار سراسیمه و بی‌قرار ساخت و شاهزاده چاره همان دید که در چهار دیوار بغداد خزید و دم درکشید و چون دار السلام در غایت متانت و استحکام بود و فتح و تسخیر آن بسیار دشوار می‌نمود مدت محاصره متمادی شد و سپاه میرزا جهانشاه از گرمای بغداد در زحمت عظیم افتاد. چه تابستان اکثر ایام به محاربه و محاصره قیام نمودند و صبح و شام در مقام مجادله و مقاتله بودند و امیرزاده پیر بوداق آتش فتنه را بالا داد و مقناطیس‌وار بلا- را به خود کشید و نیندیشید که سطوت خشم و صولت قهر دمار از نهاد او برآورد و بغداد را حصار ساخته طرح محاصره انداخت و میرزا جهانشاه لشکرهای جهان را جمع آورده در فتح بغداد غایت سعی و اجتهاد می‌نمود و به تمامی همت در بند استخلاص آن بود و قریب یک سال محاصره و محاربه بر یک حال بود و احوال رعایا روی به اختلال آورده اهالی بغداد پایمال قضا و قدر و دست‌فرسای خوف و خطر گشتند و فروماندگان شهر و درماندگان زندان قهر در زحمت و عنا و محنت و بلا روزگار می‌گذرانیدند و هرچند شاهزاده پیر بوداق در مقام عجز و بندگی می‌آمد و رسل و رسایل و انواع وسایل می‌فرستاد، اصلا و قطعا مفید نمی‌افتاد و بلیت قحط و بلای نایافت به‌حدی رسید که ادیم و چرم جوشانیده سدجوع می‌گردانیدند و سگ و گربه ناپیدا گردید* و بیشتر حیوانات به کارد رسید.

عاقبت اهل بغداد به یکبار فغان و فریاد برآوردند و ایلچیان آمد شد کرده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه داد مرحمت داد و اهل بغداد خرم و دلشاد شدند و دروازه‌های بغداد را گشادند.

مصرع

باز بگشادند بر گیتی در دار السلام «۵۴۲»

و سپاه میرزا جهانشاه به دار السلام درآمد و بغدادیان نیز به اردوی اعلی

---

(۵۴۲). مطلع قصیده سلمان ساوجی است ... در طواف آرید غلمان را به کاس من مدام (کلیات ص ۱۰۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۵۴

آمدند. «۵۴۳» درین اثنا، ناگاه میرزا جهانشاه امیرزاده محمدی را فرمود که به شهر بغداد درآمده امیرزاده پیر بداق را که برادر او بود نابود گرداند و خاطر پدر را از دغدغه او بازرهاند* و برادر نامهربان بر چنان کاری خطیر اقدام نمود و نماز شام با غلبه تمام به دار السلام درآمد و به وثاق شاهزاده رفته آن سرو جویبار جوانی را از پای درآورد و بر آن نهال دولت و اقبال ترحم ننمود و بغدادیان را دیده‌ها گریان و دجله از چشمها روان شد و میرزا جهانشاه را آن حرکت مبارک نیامد و مردم را ازو نفرت شد و حال دولت اقباش چون زلف خوبان و طره دلبران آشفته و پریشان گشت.

القصه میرزا جهانشاه خبر فتح بغداد در صحبت قاصدان اعلام داد و حضرت خلافت پناهی فرستاده را به نوازش پادشاهانه اختصاص فرمود و بعد از چند روز اجازت مراجعت نمود.

مصرع

سوی ملک خویشتن شاداب و خندان بازگشت و درین سال، جناب ارشاد مآب ولایت انتساب، شیخ صدر الدین محمد الرواسی قدس سره «۵۴۴» عاشر رمضان به ریاض رضوان ارتحال نمود و شیخ مرحوم حاوی علوم ظاهر و فنون باطن بود و سالها در دیار

عرب و مصر و شام و مجاورت بیت اللّه الحرام و زیارت النبی علیه الصلوة و السلام گذرانید و اربعینات در آن مواضع منوّره با شروط مقرره به ادا رسانید و چون در هرات جهان فانی را گذاشت، حضرت خلافت پناهی به نمازگاه تشریف حضور ارزانی داشت و فرزند سعادتمند او شیخ قطب الدین محمد رضا را عزا رسانید و خلف صدق او نعش مرحوم

---

(۵۴۳). بعدش در حبیب السیر: اما پیر بداق میرزا پای در دامان تمکن و وقار پیچیده در وثاق خویش نشسته بود و گمان نمی‌برد که پدر درباره او قصدی اندیشیده.

(۵۴۴). در حبیب السیر بر متن افزوده که بعد از مراجعت از عربستان در ولایت اسفراین که منشاء و مولدش بود ساکن شد و به ارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفراین به دار السلطنه هرات خرامیده رحل اقامت انداخت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۵۵

را به ولایت جوین برده در خانقاه و مقبره‌ای که ساخته او بود مدفون شد.*

و هم درین سال، بیستم شهر ذی الحجه جناب فضایل مآب مولانا جلال الدین لطف اللّه قاضی بخارا که در انواع علوم صاحب کمال بود به جوار رحمت ایزدی رحلت نمود «۵۴۵» و فرزندان او جناب صدارت مآب مقرب السلطان، الملقب به شرف جهان، مولانا جمال الدین عبد الرحیم و جناب شجاعت انتساب امیر نظام الدین عبد الوهاب عزای به عظمت داشتند و حضرت خلافت پناهی دو نوبت به مجلس عزا و آش تعزیت آمده عنایت آن حضرت شامل احوال وارثان او شد و همه را از جامه عزا بیرون آورده تشریفات پادشاهانه عنایت فرموده و نعش مغفور را به بلده فاخره بخارا نقل کرده مزار عالی ساختند.

وقایع سنه اثنتین و سبعین آوردن امیر نور سعید از جانب خوارزم

اشاره

حضرت خلافت پناهی، شایسته سریر سلطنت و پادشاهی، در دار السلطنه هرات استقرار داشت و نقش تسخیر بقایای ممالک ربع مسکون بر لوح خاطر همایون می‌نگاشت و مملکت او که از اقصی ولایات قلماق تا نواحی عراق و از پیشان ترکستان تا پایان هندوستان بود به غایت معمور و آبادان بود و هیچ آفریده را مجال جدال نسبت با آن حضرت در خاطر خطور نمی‌نمود و مملکت ماوراء النهر که هر سال از تعرض اوزبک زحمت و غارت می‌دید، درین سال آسیب آن بی‌باکان به آن ولایت نرسید. اما از طرف ولایت خوارزم قاصد امیر نور سعید رسید و عرضه داشت رسانید مضمون آن‌که میرزا سلطان حسین که در طرف دشت قبچاق مدتی قزاق بود، درین ولا، به جانب ولایت خوارزم عزیمت نمود و امرا و سرداران که درین طرف بودند یک حمله تاب مقاومت او نیاوردند و روی فرار به راه ادبار آوردند و اطراف مملکت خوارزم از غارت و تاراج لشکر او به کلی خراب شد و غیر از نفس خطه

---

(۵۴۵). ایضا: در دار السلطنه هرات.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۵۶

خوارزم در بیرونها کسی را مجال توقف نماند.

حضرت خلافت پناهی فرمود که جمعی امرا عزیمت ولایت خوارزم نمایند و صورت محاربه و مساهله‌ای که از امرا در آن جانب واقع شده تفحص فرمایند و هرکس را که ازو تقصیری شده باشد جزا و سزا دهند و بعضی را به قتل آورده باقی را بند نهند و از آن جمله امیر نور سعید نیز هم متهم بود که در روز معرکه مساهله نموده.

امرا به موجب فرمان اعلی روان شدند و چون به خوارزم رسیدند و شرح احوال پرسیدند، همین قدر معلوم شد که لشکر خوارزم با آن‌که بسیار بوده‌اند از صدمت حمله میرزا سلطان حسین به یکبار فرار نموده‌اند.

بیت

کوه از نهیب حمله او گشت همچو کاه‌روباه را چه طاقت زور غضنفر است «۵۴۶» امیر پیر درویش قوچین که حضرت خلافت پناهی را در آن ایام به حال او التفات و اهتمام بود و تومان بزرگ به او عنایت فرمود، ناگهان امیر نور سعید را گرفته همعنان ابر و باد به صوب هرات فرستاد و تمام اموال و جهات او را به غارت و تاراج داد و امیر نور سعید بیستم ربیع الاول به هرات رسید و او را در حصار اختیار الدین بازداشتند و در آن ایام، سلطان فلک احتشام به زیارت شیخ الأسلام نور الدین محمد مد ظله فرمود و از ضمیر منیر و خاطر آفتاب تأثیر استمداد نمود. و جناب شیخ گناه امیر نور سعید درخواست کرده حضرت خلافت پناهی ملتمس مبذول داشت و جرم و جناح او را نابوده انگاشت و او را از حصار بیرون آورده، پادشاهزادگان ابو القاسم نور الدین سلطان محمد میرزا و شاهرخ میرزا در دیوان اعلی مهم او را پرسیده به عرض حضرت خلافت پناهی رسانیدند و او را امرا به بارگان عالم پناه درآوردند و آن حضرت او را نیک دید و ازو احوال پرسید و باز در سلک امرای عظام انتظام یافت.

---

(۵۴۶). در قصاید ظهیر فاریابی ص ۷۴:

در پیش حمله تو کجا ایستد عدو .... مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۵۷

اما به غایت محجوب و شرمنده بود. روزی که آثار فلاکت بر صفحات احوال او واضح بود و اسبی چنان نداشت که ملازمت تواند نمود رباعیی گفته به مجلس همایون فرستاد و عجز و درماندگی خود را یاد داد.

رباعی

این بنده شرمنده درمانده به جان‌دارد، اسبی توقع از شاه جهان

چون همت او بلند و چون بخت قوی‌چون دولت او جوان و چون حکم روان و آن حضرت بر حالت عجز و درماندگی او ترحم کرده انعام و اکرام تمام فرمود و چند اسب تازی راهوار و استران قطار و شتران مهار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر اسباب عظمت و آیین امارت تعیین نمود و سوابق خدمات او را به کرات بر زبان آورده رعایت حقوق آن را بر ذمت همت واجب دانست.

بیت

آفرین حق بر آن سلطان که حق خدمتی‌هرکه را نسبت به او باشد رعایت می‌کند و امیر بی‌نظیر که در زمانی که هنوز خطبه شاهی و سکه شاهنشاهی به نام همایون آن حضرت مقرر و معین نبود، او انواع خدمات پسندیده به‌جای آورده بود، درین ولا ـ به غایت ضعیف شده مریض گشت و در ایام طغیان بحران که هذیان صفت لازمه آن است در گفت و شنود بر لوح خیال چنان نقش می‌بست که مگر حضرت خلافت پناهی به عیادت او آمده است.

قطعه

گویند پشه بر لب دریا نشسته بودمی‌گفت خواهم آن‌که بود این همه مرا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۵۸ گفتند حوصله چونداری مگوی این‌گفتا به ناامیدی ازو چون دهم رضا

منگر به ناتوانی شخص ضعیف من‌بنگر که این طلب ز کجا خاست وین هوا اطبای مجلس همایون که به معالجه او متردد بودند صورت حکایت در حضرت اعلی عرضه داشتند. آن حضرت از کمال مروت میل عیادت او فرمود و اوایل ربیع الآخر به شهر آمده به وثاق امیر بی‌نظیر التفات نمود و زبان حال او مضمون این مقال به ادا می‌رسانید که:

بیت

گر بر سر بالین من آیی به عیادت‌صدسال به امید تو بیمار توان بود و امیر یراق تمام سرانجام نموده نه اسب با زین کشید و به یمن مقدم همایون بعد از چند روز صحت تمام یافت.

ذکر نهضت حضرت خلافت پناهی به جانب ولایت مرو و خبر واقعه میرزا جهانشاه

در آن زمان که آفتاب جهانتاب از نقطه اعتدال خریفی تجاوز نمود و جمشید خورشید بارگاه فلک احتشام در دولتخانه بهرام نصب فرمود و شترسوار آسمان تیر در کمان فلک راند و چمن از زینت انوار و گلزار از زیور ازهار خالی ماند و اشجار حلیه اثمار و پیرایه برگ و بار بی‌بهره شد و گلشن از لباس مستعار و جامه زرنگار بر هنر گشت.

قطعه

زفرو زیب تهی شد به‌سان ربع و طلل‌همان چمن که چو بت‌خانه بود در تصویر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۵۹ گمان برم که گلستان گناه آدم کردکه شد برهنه چو آدم ز جامه‌های حریر و خورشید از شر زردرویان چمن سر در نقاب سحاب می‌کشید و گاهی به جمال جهان‌آرا عالمیان را فروغ و تاب می‌بخشید، در چنین فصلی، حضرت خلافت پناهی به طرف ولایت مرو عزم قشلاق فرمود و هژدهم ربیع الثانی «۵۴۷» که آفتاب در سه درجه قوس بود از دار السلطنه هرات نهضت نمود و صدای نهضت همایون غلغله در گنبد گردون انداخت و طنطنه نقاره سلطان ربع مسکون گوش کیوان کر ساخت و رایات ظفر آیات در ضمان عنایت ملک مستعان به جانب ولایت مرو روان شد و امثله و احکام به استعداد سران سپاه و استحضار گردنکشان درگاه نفاذ یافت و همای رایت خورشید فرسای سایه دولت بر آن ولایت انداخت و یورتچیان منزلی که لایق قشلاق باشد یراق دیده به موقف عرض رسانیدند و فراشان قبّه بارگاه از ذروه مهر و ماه گذرانیدند و امرای عظام و خواص و عوام قوریاها بسته به عز و دولت و امن و فراغت نشستند.

قطعه

نشسته منتظران تا سروش عالم غیب‌به گوش هوش بگوید به دولت و اقبال

همای همت او ملک ربع مسکون رابه زیر چتر همایون گرفت فارغ بال و پیوسته شعشعه ضمیر منیر و اندیشه خاطر جهانگیر،

مصرع

نقش تسخیر ربع مسکون را بر لوح خاطر می‌نگاشت و فتح ممالک فارس و عراق و آذربایجان از عین عنایت الهی چشم می‌داشت و به موجب المرء یطیر بهمته کالطیر بجناحیه شهباز همت در هوای تسخیر آن ممالک پرواز می‌داد و مبشر دولت و سعادت

---

(۵۴۷). نسخه: دوشنبه هژدهم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۶۰

ساعت به ساعت نوید این بشارت به زبان الهام پیام می‌فرستاد. درین ولا، از طرف ممالک عراق و فارس قاصدان رسیدند و اشتهار رسانیدند مضمون آن‌که امیر حسن بیک سپاه میرزا جهانشاه را شکست داد و او با یک دو نفر بیرون رفت و در سرما هلاک شد.

و تفصیل این اجمال طوطی شیرین مقال قلم برین منوال رقم می‌زند که چون میرزا جهانشاه را مکنت سلطنت و بسطت مملکت به آن مرتبه رسید که هرگز آبا و اجداد او را عشر عشیر آن در خیال نمی‌گردید، تمام ممالک عراق عرب و عجم و فارس و سواحل دریای عمان و سریر «۵۴۸» و آذربایجان و ارمن و گرجستان تا حدود مملکت شام و روم در زیر نگین حکم او چون موم بود و هر صورت که در خاطر خطیرش چهره می‌گشود به خوبتر وجهی روی می‌نمود و از اعیان طرفداران آن ممالک امیر حسن بیک از اولاد

امیر قراعثمـان که همیشه میـان ایشـان و پـدران میرزا جهانشـاه عـداوتی عظیم بـود متـابعت و انقیـاد میرزا جهانشـاه نمی‌نمود. جنـاب جهانشاهی را با وجود آن تمکین و اقتـدار بار این انـدوه بر خاطر کوه وقار گران و دشوار می‌آمـد و هرچند پرگاروار گرد اندیشه و تدبیر آن کار بر می‌آمد به واسطه متانت و حصانت قلاع برو هیچ دست نداشت. عاقبت نقش این صورت بر لوح اندیشه نگاشت که بـا لشـکرهای جهان قصـد استیصال آن خانـدان کنـد و آتش طغیان در آن دودمان زنـد و بـدین نیت و همین عزیمت سپاهی گران ولشـکری بی‌کران جمع آورده به صوب [ولایـت امیر حسن بیـک] «۵۴۹» روان شـد. «۵۵۰» و چون مسافت نزدیک رسـید و میـدان جدال و معرکه قتال متقارب گردید، امیر حسن بیک از آن‌جا که وفور

---

(۵۴۸). برای مملکت سریر ر ک به حدود العالم ص ۱۶۱ و ۴۴۷ و به معجم البلدان ج ۳ ص ۸۸ و برای محلش به شپر و نر و منکه «هستوریکل هانداتلاس» خریطه ۸۱ و ۸۳ و نزهة ص ۳۵۴.

(۵۴۹). حبیب السیر: دیار بکر.

(۵۵۰). در حبیب السیر گفته است که امیر حسن بیـک چون از توجه دشـمن آگـاه شـد، بنـابر عـدم اسـتطاعت مقابله، در عقبه‌ای به غایت مستحکم تحصن نمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۶۱

درایت و فرط کیـاست او بود میل صـلح نمود و رسل و رسایل و هرگونه وسایل به درگاه میرزا جهانشاه فرسـتاد و پیغام داد که سایه آن حضـرت به غایت گران است و آفتاب سـلطنت در اوج رفعت تابان. ذرات حقیر در پرتو آن نور در چه شمارند و در برابر آفتاب عالم‌تـاب تاب مقاومت ندارنـد. اگر خاطر همایون به ضـبط این محقر ولایت التفات فرمایـد به هرکه اشارت شود کلیـد قلاع تسلیم نماید اگر مطلوب خزانه و نقود است،

مصرع

در پـای تو ریزم آنچه در دست من است میرزا جهانشـاه تواضع امیر حسن بیـک را حمل بر ضـعف و عجز او نمود و به تمامی همت عزم استیصال او جزم فرمود و چندگاه با لشـکر و سپاه بحر جوش ابر خروش در صـحرای موش و ارض روم و نواحی آن مرز و بوم گذرانیـد و به عیش و عشـرت و امن و فراغت تابسـتان و خزان را به قلب زمسـتان رسانید و لشکر او از برودت هوا و شدت سـرما به فریاد و فغان آمدند «۵۵۱» و او نیز عزیمت معاودت نمود و کوهی عظیم میان لشـکر او و سپاه امیر حسن بیک واقع بود و پیوسته امیر حسن بیک تفحص احوال میرزا جهانشاه می‌نمود. درین وقت که معلوم فرمود که رایت مراجعت برافراخت و بیشتر لشـکر خود را به جانب ولایت ارجیش و عبـد الجوز روان ساخت و او با امرای نامـدار و جمعی مقربان و اهل اعتبار قریب سـیصد سوار در لشـکرگاه ایسـتاد، ناگـاه امیر حسن بیـک با دو سه هزار سوار نامـدار از طرف کوهسار پیـدا شـد همه زره داودی در برو خود دربنـدی بر سـر، هریک تمام اسلحه مکمل ساخته و اسبان کجیم انداخته چون بلای ناگهان بر سر میرزا جهانشاه رسیدند و امرای جهانشاهی سراسیمه و مضـطرب گردیدنـد و میرزا جهانشاه را چنـدانی مجال شد که بر استری نشسـته از آن وحشـتگاه بیرون تاخت و راه گریز دسـتاویز خلاص جان ساخت* و امیر حسن بیک

---

(۵۵۱). در حبیب السیر گفته است که لشـکریان از توقف در آن صحرا و بیابان ابا نموده رخصت انصراف طلبیدند و خسرو ترکمان آن طایفه را اجازت داده خود با خواص و مقربان روزی چند در همان مکان به عیش و عشرت مشغولی کرد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۶۲

امرای میرزا جهانشاه را به دست آورده کسـی را امان نـداد و همه را از پا درآورده به راه عـدم فرسـتاد و اردوی او را غارت و تاراج

فرمود و اموال او که فزون از گنج قارون بود تصرف نمود و بعد از دو سه روز جامه میرزا جهانشاه را که به وقت فرار در برداشت در اردو بازار شناختند و به واجبی تفحص نموده او را در پای درختی که از سرما مرده بود و خشک شده یافتند* و سر او را به درگاه امیر حسن بیک آوردند «۵۵۲» و اولاد میرزا جهانشاه را گرفته امیرزاده محمدی به قتل رسید و امیرزاده یوسف نابینا گردید «۵۵۲» و امیر حسن بیک را کاری چنین بزرگ دست داد و آوازه این فتح مبین در بسیط روی زمین افتاد.

و باقی امرای میرزا جهانشاه چون از این احوال آگاه شدند روی امید به درگاه امیرزاده حسینعلی «۵۵۳» آوردند که اکبر و ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و چند قلعه معتبر مشحون به سیم و زر و سایر نفایس دیگر گشادند و یک صد و هشتاد هزار سوار علوفه دادند و حاوی این اوراق از معتمدی استماع نمود که گفت میرزا سلطان ابو سعید می‌فرموده که از وقت چنگیزخان تا این زمان کسی از پادشاهان صد و هشتاد هزار سوار علوفه نداد و از سلاطین ماضیه نیز

مصرع

هیچ کس این‌چنین ندارد یاد فی الجمله امیرزاده حسینعلی لشکری عظیم آراسته اساس مقابله و مقاتله بنیاد نهاد و شرح احوال به درگاه سلاطین پناه فرستاد و پیغام داد که ممالک فارس و عراق و آذربایجان بل تمام جهان آن حضرت را مسلم است.

---

(۵۵۲). در حبیب السیر گفته است که امیر حسن بیک محمدی را به تیر کشته و یوسف را به میل آتشین نابینا ساخته.

(۵۵۳). بعضی نسخ: حسنعلی. ر ک زامباور ص ۲۵۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۶۳

بیت

شاها در تو قبله شاهان عالم است گردون ترا مسلم و گیتی مسخر است «۵۵۴» اگر ارکان دولت نظر عنایت از حال بندگان دریغ ندارند و به اندک التفاتی تمام این ممالک را در قید ضبط و قبضه اقتدار آرند، هر آینه سبب امن و امان و موجب آسایش جهانیان خواهد بود و تمام رعیت در سایه عاطفت و آفتاب عنایت آن حضرت خواهند آسود و امیدوار که داد این مظلومان ستانند و دست تطاول از گریبان جان بی‌کسان کوتاه گردانند.

چون شرح این احوال به مسامع جلال رسید و رای جهانگشا بر مضمون این مقال واقف گردید نشاط و انبساط فراوان نمود و فرمان فرمود که لشکر بسیار و سپاه بی‌شمار از سرحد ولایت کاشغر و قلماق و ترکستان و ماوراء النهر و خراسان تا حدود عراق و از اقصی مغولستان تا نواحی هندوستان جمع آیند.

و چون آن حضرت همیشه در مهمات کلی و مصالح ملکی با حضرت ارشاد منقبت خواجه ناصر الدین عبید اللّه سلمه اللّه مشورت می‌فرمود و از فرموده جناب ولایت مآب عدول نمی‌نمود، درین ولا که عزم جانب عراق عزم فرمود، خدمت شرف جهان امیر جمال الدین عبد الرحیم «۵۵۵» صدر را به جانب سمرقند ارسال نمود و حکایات ولایات عراق را به نیاز تمام پیغام داد و مکتوبی مشتمل برین معنی فرستاد و نمود که ملاقات حضرت هدایت منزلت مهم است. اگر صلاح باشد این جانب به ماوراء النهر آید و سخنی که باشد عرضه داشت نماید والّا هرچه یراق و مصلحت دانند هرچه زودتر به شرف اعلام ممنون گردانند و جناب خواجه چون بر شرح احوال

---

(۵۵۴). شعر ظهیر که مصنف درو تصرف کرد، مطلع قصیده‌ای است:

گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است

(قصاید ظهر فاریابی ص ۱۸).

(۵۵۵). حبیب السیر: میرک کمال الدین عبد الرحیم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۶۴

اطلاع یافت عنان عزیمت به صوب مملکت خراسان تافت و در قشلاق مرو شرف ملاقات میسر شد و حضرت خلافت پناهی شرایط استقبال و مراسم تعظیم و جلال به‌جای آورد چنان‌که روزی آن حضرت به صحبت ارشاد منزلت می‌رفت و روز دیگر جناب ولایت انتساب به درگاه عالم پناه می‌آمد «۵۵۶» و بعد از مشورت بسیار رای بر آن قرار گرفت که ماه چتر آفتاب اشراق به جانب ممالک عراق روان شود و ندانستند که در آن راه به پای خود به قتلگاه می‌روند وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ «۵۵۷» و خدمت خواجه به طرف ماوراء النهر عود نمود و رایات ظفر آیات به جانب ممالک عراق عزیمت فرمود.

ذکر عزیمت حضرت خلافت پناهی میرزا سلطان ابو سعید گورکان به صوب عراق و آذربایجان

حضرت سلطان آفاق از یورت قشلاق به عزم یورش ممالک عراق رایت آفتاب اشراق برافراخت و غلغله کوچ قیامت اثر زلزله در اطراف بحروبر و ولوله در ممالک هفت کشور انداخت و لشکرها که به استحضار ایشان فرمان همایون نفاذ یافته بود، در ظلال اعلام ظفر اعلام که مطلع آفتاب فتح و فیروزی است جمع آمدند، سپاهی که از عقاب خدنگ بلندپرواز ایشان نسر طایر بر فلک بال فراغت نمی‌توانست گشاد و نوک ناوک هریک در شب تار سینه مور و دیده مار در یک سلک انتظام می‌داد و از بیم سنان چون ثعبان و گوهر تیغ خون‌فشان جگر ماه و تیر و زهره زهره و برجیس خون‌ناب می‌گشت و رخسار چون گلنار شیرسوار گردون به‌سان چهره آبی زردفام می‌شد و بهرام خون‌آشام به‌سان کیوان سر در پس سپر زرنگاری

---

(۵۵۶). اسفزاری: چنان‌که دو نوبت پادشاه به صحبت خواجه می‌رفت و یک روز خواجه به مجلس او می‌آمد.

(۵۵۷). سورهٔ لقمان ۳۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۶۵

می‌کشید، آن حضرت به یوسون و آیینی که زیادت از آن نتواند بود، اواخر حوت موافق اوایل شعبان، از یورت قشلاق نهضت فرمود و صحرای لشکر از نهیب غلبه و کثرت دشت محشر شد و مرکز خاک از بی‌قراری فلکی دیگر گشت.

و چون سپاه نصرت پناه رو به راه آورده یک دو منزل نهضت نمود، آن حضرت به صدق نیّت و صفای طویّت عزم زیارت مشایخ عظام و اولیای کرام قدس اللّه سره تعالی ارواحهم فرمود و با جمعی از روی نیاز و اخلاص به اطراف مملکت خراسان روان شد و اول به ظاهر بلده سرخس آمده و به جانب مهنه مبارکه رفته و عازم تربت مقدسه جام گشته همه‌جا طریق زیارت مسلوک داشته رایت عزیمت به صوب ولایت باخرز و خواف و زاوه برافراخت [و آداب و شرایط زیارت چنانچه باید و شاید در جمیع مزارات به تقدیم رسانید و در ولایت نیشابور] «۵۵۸» از ارواح تمام اکابر استمداد نمود و به جانب مشهد مقدس معلی عزیمت فرمود و روحانیت مشایخ عظام وسیله ساخته متوجه قبه و بارگاه آفتاب آسمان حقیقت و قطب سپهر طریقت، شاهباز بلندپرواز سدره آشیان و همای همایون فال سعادت نشان، یعنی سلطان خراسان علی بن موسی الرضا علیه التحیهٔ و الثناء شد و در تمام مزارات صلات و صدقات به فقرا و مستحقان رسانید و همه را به مواهب انعام و مواجب اکرام خوشوقت و شادمان گردانید.

و موکب ظفرنشان عازم رادکان گشت و چند روز آن منزل دلفروز. مستقر موکب میمون و معسکر اردوی همایون شد. در وقتی که آفتاب عالم‌تاب سایه بر برج شرف انداخت و جمشید خورشید ایوان حمل مشرف می‌ساخت و فریدون گردون از گلها و ریاحین در اطراف باغ و بساتین مثال درفش کاویان برافراشت و نقشبند

---

(۵۵۸). نسخه: و زیارت شیخ برهان الـدین علیه الرحمهٔ و شـیخ زین الدین ابو بکر تایبادی و شاه سـنجان و امیر قوام الدین خوافی و قطب الـدین رحمـهٔ اللّه علیهم اجمعین چنانچه بایـد و شاید به تقدیم رسانید و به رباط زره و رباط هر (کذا) فرمود و زیارت صـحابه کرام رضی اللّه عنهم که در آن فرخنده مقام‌اند به آداب تمام رعایت نموده از راه زاوه به ولایت نیشابور آمده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۶۶

چابـک دست قوای طبیعی از آثـار اعتـدال هوای ربیعی هر صورت که در آیینه خیـال او روی نمود به خوبترین وجهی می‌نگاشت و هریک را حلیه حیات پوشیده زیور جانور داشت.

بیت

ز اعتـدال هوا حکم جانور گیرداگر به نوک قلم صورتی کنند نگار «۵۵۹» و موکب سـلطان جهان ستان از النگ رادگان به دولت و سعـادت نهضت نمود و در کمال عظمت و غایت ابهت منازل و مراحل می‌پیمود و مـدتی در مرغزار و چشـمه‌سار و اطراف کوهسار کـالپوش* به طریق ییلاـق گذرانیـد و شـادروان عظمت و جلاـل به ایوان کیوان رسانیـد و فرمـان جهان مطاع نفاذ یافت که سه هزار عرابه که در ولاـیت هرات رود مکمـل بود با جیباخانه همایون و پیاده لشـکر خراسان به طرف اردوی اعلی روان شونـد و امیر کریم داد به موجب فرمان عازم ولایت مازندران و مملکت استراباد و جرجان شد که پیش ازین حکم جهان مطاع شـرف نفاذ یافته بود که چند هزار عرابه ترتیب نمایند و عرابه‌ها مکمل شده امیر کریم داد معین شد که عرابه‌ها را به اردوی همایون رسانند و از آن زمان که موکب ظفرنشـان از یورت قشـلاق عزیمت نمود تـا اکنون که چنـد روز در ییلاـق کـالپوش اقـامت فرمود پیوسـته از اطراف ممالک فارس و عراق صـنادید عالم و مشاهیر آفاق روی امیـد به اردوی جمشـید خورشـید آثار و فریـدون سـکندر اقتـدار آورده بودند و به سعادت بخت یاور و مساعـدت اختر راهبر به درگاه عالم پناه توجه نمودنـد و هرکه را از جهت موانع روزگار آن دولت دست نـداد عرضه داشتها و تحفه‌ها در صحبت قاصدان فرستادند و تسخیر آن ممالک را در آیینه خاطر همایون،

مصرع

به آسانترین صورتی جلوه داد

(۵۵۹). ر ک به قصاید ظهیر فاریابی ص ۱۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۶۷

و حضـرت خلافت پناهی مقربان و معتمدان را به ضبط آن ممالک تعیین نموده همه را نشان همایون ارزانی داشـته روان فرمود و از حدود قشلاق مرو بر دیگران فایق و بر همگنان سابق، دستور اعظم، خواجه شمس الدین محمد

مصرع

چون بـاد وزان به اصـفهان تـاخت و آن بلـده را که در همه روی زمین قرین نـدارد به آسـانترین وجهی مسـخر و مضـبوط ساخت و جمعی تراکمه به اتفاق ولـد میرزا جهانشاه امیرزاده قاسم به حوالی اصـفهان آمـده غایت جرأت و جلادت نمودنـد و به تمامی همت در بنـد اسـتخلاص آن بودند، اما اصـفهانیان تراکمه را پیرامون شـهر نگذاشـتند و همه را از یک سـر تیر دور بازداشـتند و تراکمه را چون کاری از پیش نرفت، مجموع پس رفته سر خود گرفتند و خواجه شمس الدین محمد خبر فتح و تسخیر اصفهان و شرح محاربه ترکمـان به پـایه سـریر اعلی روان داشت و احوال اسـتخلاص آن ممالک را بر لوح ضـمیر منیر نگاشت و هرکس به ولایتی که نامزد شده بود عزیمت نمود.

وقایع سنه ثلاث و سبعین ذکر امرا و مقربان که نامزد ممالک عراق و فارس شدند و آمدن ایلچیان

اشاره

امیر نظام الـدین احمـد برلاس ولـد امیر غیاث الـدین علی فارسـی نامزد ولایت فارس و تخت شـیراز شـد و امیر جلال الـدین محمود برلاس متوجه مملکت کرمان شـد و امیر سـید محمـد برادر امیر سـید مراد عنان عزیمت به صوب قزوین و سـلطانیه داد و به همدان و درگزین امیر حسینعلی قوچین و به یزد امیر فرمان شـیخ مقرر شدنـد و امیر حاجی پیر یساول به ابرقوه رفت و اسکندر رکابدار عازم ولایت قم شد و دیگر شهرها و قصبه‌های عراق و فارس نامزد مقربان درگاه و بندگان دولتخواه شد و هرکس از بندگان حضرت که عنان عزیمت به صوب ولایتی انعطاف داد دست عنایت ملک

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۶۸

معبود نقد آن مقصود در آستین مراد او نهاد تا اکثر ممالک عراق و فارس در قبضه تسلط و اقتدار امرای نامدار و بندگان جان‌سپار قرار یافت و انوار آفتاب عدالت و آثار سایه مرحمت آن حضرت بر اطراف و اکناف آن ممالک تافت.

و از آن وقت که میرزا جهانشـاه را در مملکت آذربایجـان صـورت واقعه روی نمود و هنوز موکب همـایون در یورت قشـلاق بود تا این زمـان که رایت نصـرت نشـان از ییلاـق کالپوش نهضت فرمود، به کرات ایلچیان میرزا حسن بیک آمـده عرض اخلاص و شـرح اختصاص به موقف نیاز رسانیدنـد. مضـمون آن‌که این بنده ابا عن جد از زمره فرمان برداران است و فرزندان امیر قرایوسف هرگز با خانـدان حضـرت صاحبقران از صـمیم دل صادق و موافق نخواهند شد. به مقتضای توره بزرگ ایشان را از بنیاد برمی‌باید انداخت و مجموع را پریشان گردانیده خاطر همایون از طرف ایشان جمع باید ساخت.

حضـرت خلافت پنـاهی در ییلاـق کـالپوش ایلچی امیر حسن بیـک را طوی داده رعـایت و عنـایت فرمـود و جهت امیر حسن بیک دگلای زردوزی و کمر شمشیر طلا و کلاه نـوروزی ارسـال نمود و فرمود که بـا لشـکرهای خود از آن طرف عزیمت نماینـد که عساکر منصوره ازین جانب متوجه‌اند تا به کلی دفع مواد فساد و قلع فتنه و عناد ایشان کرده آید.

و امیرزاده حسینعلی ولد میرزا جهانشاه تحفه و تبرک بسیار و نقود و جواهر بی‌شمار فرستاده به نیاز هرچه تمامتر عرضه داشته بود که مملکت آذربایجان و توابع آن و عراق عرب و عجم و فارس تا سواحل عمان با گنجهای جهان در تصـرف بنده است و بنده با هرچه در قبضه اقتدار اوست ملک یمین حضرت سلطان السلاطین است.

مصرع

العبد و ما فی یده کان لمولاه و اکابر داعیان این ممالک امیدوارند که بندگان درگاه عالم پناه نظر عنایت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۶۹

و مرحمت از احوال این بیچارگان بازندارند و بنده بر همان عهد که میان آن حضـرت و پدرم مؤکد شده راسـخم و بعضـی ممالک موروث ایشان که پـدرم درین چند سال به تغلب گرفته بود چون عراق و فارس به تصـرف دیوان اعلی گذاشتیم و به یمن دولت آن حضـرت متوجه دفع مخالف که چنین غدری نسبت به خاندان ما پیش برد، شدیم. «۵۶۰» حضرت خلافت پناهی ایلچی او را اجازت داد و پیغام فرستاد که ما نیز به نفس مبارک متوجه شدیم. هرچه صلاح وقت باشد به تقدیم رسیده خواهد شد.

و آن حضرت چون بر تفصیل این قضایا اطلاع یافت عنان سمند جهان‌پیما بر صوب تسخیر آن ولایت تاخت و از کالپوش به راه خیر و مغز «۵۶۱» در خلال جبال به سـعادت و اقبال چند روز کوچ فرموده و اطلال شامخات پیموده اردوی فلک احتشام در ظاهر بسـطام منزل و مقـام سـاخت و رایت نصـرت آیت تا اوج سـپهر برافراخت و شـرف زیارت سـلطان العارفین شـیخ ابو یزیـد بسـطامی و قـدوهٔ المشایخ شـیخ ابو الحسن خرقانی قدس سـرهما دریافت و آداب زیارات به‌جای آورده صـلات و صدقات به فقرا و مسـتحقان عنایت فرمود و به ولایت دامغان آمده به جانب هزاره جریب عزیمت نمود و از آن‌جا در خلال جبال چند روز در نزول و ارتحال بود.

مصرع

کـذا الـدنیا نزول و ارتحـال و درین اثنا، از طرف ولایت ساری امیر سـید عبـد اللّه «۵۶۲» والـده و ولد خود را با قریب شـصت هفتاد

تومان «۵۶۳» از نقود و جواهر و اقمشه فرستاده بود و تمهید معذرت

(۵۶۰). در حبیب السیر وی سلطان سعید را می‌گوید که همت عالی بر دفع مخالفان که به شمشیر غدر پدر مرا شهید کرده‌اند گمارند.

(۵۶۱). به قول صاحب نزهة القلوب ص ۷۴ از بسطام تا مغز هفت فرسنگ است.

(۵۶۲). برای امیر سید عبد اللّه که در مازندران از ۸۶۵ تا ۸۷۲ فرمانروایی کرد، ر ک به زامباور ص ۱۹۳ و مازندران و استراباد از رابینو ص ۱۴۲.

(۵۶۳). اسفزاری: هفتاد تومان کپکی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۷۰

نموده برین وجه که بنده می‌خواست که به خود متوجه بساط بوس شود، امّا به واسطه ترددی که از بعضی مخالفان سرحدها داشت علی الفور میسر نشد و پسر ملک اسکندر «۵۶۴» رستمداری جوانی به غایت پاکیزه منظر با تحفه بسیار آمده عرضه داشت که بنده و خدمتگارم و هرچه اشارت عالی باشد فرمان بردارم و از جانب ولایات گیلانات «۵۶۵» ایلچیان آمده پیشکشها و تحفه‌ها آوردند و اظهار بندگی و خدمتگاری نمودند و در تمام آن ممالک سکه و خطبه به نام و القاب همایون موشح ساخته بودند و آن حضرت ایلچیان را رعایت نموده و استمالت نامه‌ها عنایت فرموده همه را اجازت مراجعت ارزانی داشت و نقوش متابعت و صور اطاعت بر صحائف خواطر حکام آن ممالک نگاشت و از راه فیروزکوه بعد از چند روز به ملک ری درآمد، به یوسون و آیینی که از سلاطین جهاندار و خواقین جم اقتدار کسی به آن عظمت و ابهت در ولایت ری درنیامده باشد و قرب ده روز در ولایت ری به مقام چارکلی* توقف نمود و امرا و مقربان که به ضبط ممالک عراق و فارس رفته بودند مجموع آن ولایت را به واجبی ضبط نمودند و سکه و خطبه به نام و القاب همایون زیب و زینت دادند و اموال آن ولایات به خزانه عامره فرستادند مگر حاکم شیراز امیر سید علی که سر از طوق فرمان باززد.

و شرح این سخن آن است که امیر سید علی از ولایت لرستان از امرای امیرزاده پیر بوداق بود و بعد از فوت او، میرزا جهانشاه به فروغ رشدی که در جبین او مشاهده نمود او را تربیت فرمود و ضبط مملکت فارس و سریر سلطنت شیراز را به حسن رای او باز گذاشت و دست تصدی او را در اعتناق آن مهم قوی و مطلق داشت

(۵۶۴). اسکندر بن کیومرث از ۸۵۷ تا ۸۸۰ در کجور فرمانروایی کرد. ر ک به زامباور ص ۱۹۱.

(۵۶۵). برای شجره نسب ملوک گیلان ر ک به زامباور ص ۱۹۳. بر مطلع ج ۲ امیر ناصرکیا را پادشاه اکثر گیلان گفته است در ۸۵۰ معلوم نشد که در ۸۷۳ وی پادشاه بود یا پسرش سلطان محمد ثانی. از صفحات قبل ظاهر می‌شود که در سنه ۸۷۵ سلطان محمد در گیلان شرقی فرمانروا بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۷۱

و امیر سید علی بعد از واقعه میرزا جهانشاه آن ملک را در قبضه اقتدار آورد و چون ممالک مشوش و پریشان بود و احوال عراق و فارس بی‌سر و سامان شد، امیر سید علی دل در حکومت مملکت فارس بست و به طریق فتنه‌انگیزی بر سر راه خونریزی نشست و امیر نظام الدین احمد برلاس چون به حوالی تخت فارس رسید و بر مکنون ضمیر امیر سید علی واقف گردید دانست که خیال استقلال دماغ او را اختلال داده و ابواب محنت و بلا- بر روی روزگار خود گشاده و از رادکان جناب مولانا شمس الدین علی الفارسی مدظله به موجب فرمان به رسالت شیراز مقرر بود که حضرت خلافت پناهی او را به جانب امیر سید علی ارسال نمود و امیر

سید علی مقدم مولوی را گرامی داشته شرایط احترام بجای آورد و چندگاه مولانا را نگاه داشت و گفت هرگاه موکب گردون اساس به جانب مملکت فارس گذر فرماید، این مخلص سریر سلطنت شیراز را تسلیم نماید و باقی احوال گفته شود ان شاء اللّه وحده.

و حضرت خلافت پناهی صاحب اعظم خواجه قطب الدین طاووس را به ضبط ممالك فارس و عراق تعیین فرمود و استخلاص اموال دیوانی و استحصال جهات سلطانی و تعمیر مواضع و تکثیر مزارع به حسن کفایت و لطف درایت او رجوع نمود و امیر جلال الدین سید مزید و جمعی امرای عظام که به رسم قراولی پیش رفته بودند در موضع خروله «۵۶۶» با امیرزاده قاسم ولد میرزا جهانشاه که از اصفهان مأیوس بازگشته بود مصاف داشتند و او را شکسته قریب دو هزار تومان از جهات او گرفتند و او گریخته پیش برادر خود امیر حسینعلی رفت و آن‌جا به قتل آمد و امرای نصرت شعار به رسم ایلغار به جانب ولایت آذربایجان روان شدند و امیر مزید به سلطانیه رسیده جمعی امرای عنان‌ریز به دار الملك تبریز درآمدند و امیر حسینعلی در موضع مرند ویران شد و این اخبار از انهای امرا، در حدود ری، به سمع حضرت اعلی رسید.

---

(۵۶۶). به ظاهر همان خربره یا خروره است که ذکرش پیشتر آمده و در نواحی درگزین است و در یزدی ج ۱ ص ۶۲۲ نیز خروره دارد البته در دولتشاه ص ۳۷ خرده نوشته‌اند که تصحیف است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۷۲

ذکر ویران شدن امیرزاده حسینعلی و عزیمت موکب همایون به جانب قراباغ

امیرزاده حسینعلی در موضع مرند لشکر بسیار و سپاه بی‌شمار ساخته حرب و قتال و آماده جنگ و جدال مرتب داشته و رایت محاربه و مقابله افراشته در برابر امیر حسن بیك نشسته بود و در مقام عناد غایت سعی و اجتهاد می‌نمود و امرای خود امیر شاهعلی و امیر ابراهیم شاه و باقی امرا را به رسم قراولی به جانب امیر حسن بیك فرستاده بود و امرا به سبب توهمی که ازو داشتند سوابق حقوق نابوده انگاشتند و به اردوی امیر حسن بیك ملحق شدند. امیرزاده حسینعلی چون از بی‌وفایی امرا وقوف یافت و شنید که لشکرهای جغتای به سلطانیه رسیدند و جمعی به تبریز درآمدند، مردم او به نوعی به هم برآمد که ضبط احوال لشکر نتوانست کرد. به ضرورت ویران شد و بسیار به سبب قرب جوار اردوی امیر حسن بیك را مأمن خلاص و نجات ساختند و غلبه عظیم به درگاه عالم پناه آمدند و داعیه تسخیر مملکت آذربایجان بیشتر از پیشتر شد.

و چون موکب سلطانی به سلطانیه رسید عرضه داشت امیر مزید و باقی امرا که با او بودند رسید. مضمون آن‌که موکب همایون هرچند زودتر به این طرف عزیمت نماید هر آینه صورت بهبود در آئینه مقصود به خوبتر وجهی روی نماید. و امیر حسن بیك که تا غایت نسبت به امیر مزید مکتوب نوشته مهر بر پشت مکتوب می‌زد این زمان نشان نوشته مهر بر رو فرمود و نوشته بود که من تبریز را به پسر خود اقرلو محمد «۵۶۷» داده‌ام. امرا که به تبریز آمده‌اند بیرون روند. و امیر مزید نشان را به پایه سریر اعلی فرستاد و پیغام داد که امیر حسن بیك روی از جاده متابعت برتافته و داعیه گردنکشی و سرافرازی در خاطر او تمکین یافته خیال جدال و اندیشه حرب و قتال دارد و امیر حسن بیك به هشت فرسخی تبریز آمد و پسر خود را به ظاهر تبریز فرستاد

---

(۵۶۷). حبیب السیر: اغورلو، زامباور ص Oghurlu ۲۵۹

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۷۳

و امرای دولت نیز ازین طرف در بیرون تبریز برابر یکدیگر نشستند و از هر دو گروه لشکریان به شهر آمده سودا و معامله می‌کردند

و متعرض هم نمی‌شدند.

و امیر حسن بیک چون شنید که حضرت اعلی به سلطانیه رسید تبریز را گذاشته متوجه قراباغ شد و حضرت اعلی پهلوان یوسف شیرازی یساول را به داروغگی به تبریز فرستاد و موکب همایون در میانه توقف نمود و در آن مقام فریب پنجاه هزار سوار نامدار قرااِیلوق، مثل امیر حسینعلی و ولد او امیر سلطان علی، جوانی به غایت خوب منظر، و امیرزاده یوسف پسر دیگر میرزا جهانشاه که امیر حسن بیک او را میل کشیده بود و امرای تراکمه عمر بیک پسر امیر بایزید بسطام و پیر علی «۵۶۸» و یار علی و پیری بیک پسران امیر علیشکر و حاجی قنبر که در زمان میرزا جهانشاه حاکم یزد بود و شاه حاجی از فرزندان امیر بابا حاجی گاورودی و حاجی پیاده این جماعت به اردوی همایون آمدند و حضرت اعلی همه را دلجوئی و نوازش فرمود و در آن ممالک الکه‌ها تعیین نمود و امیرزاده یوسف میل کشیده محنت رسیده را مقرر فرمود که در تبریز بر سر قبر والد خود مجاور باشند و نشان نوشت که تولیت تمام اوقاف آن‌جا به او مفوض باشد و وعده‌های پادشاهانه فرمود و امیر حسینعلی که نخست پسر خود امیرزاده سلطان علی را به انواع پیشکشها و تحفه‌ها به درگاه سلاطین پناه فرستاده و عرض اخلاص و شرح نیاز پیغام داده بود و بعد از آن خود نیز به سعادت ملازمت استسعاد یافته و روی اطاعت و انقیاد بر زمین اخلاص نهاد. حضرت خلافت پناهی او را نیک دید و احوال پرسید و به زبان عنایت بشارت داد که داد او از خصم خواهد ستاند.

و در خلال این احوال به کرات و مرات ایلچیان امیر حسن بیک با انواع تبرکات و سوقات آمده شرح نیاز و اخلاص به موقف عرض رسانیدند و از آن جمله برادرزاده خود امیر جلال الدین یوسف بیک «۵۶۹» را فرستاد و به هرکس از نواب توسل

---

(۵۶۸). نسخه: بیرام بیک. بیرام بیک پدر جدخان خانان بود. ر ک به انسیکلوپدی اسلام ج ۱ ص ۵۹۵.*

(۵۶۹). در شجره آق قویونلو، که زامباور در بر صفحه ۲۵۹ دارد مذکور نیست. از آخر این فصل ظاهر است

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۷۴

نموده استشفاع فرمود و از جمله در مکتوب امیر عبد الرحمن صدر نوشته بود که هنوز آفتاب از طرف مغرب طلوع نکرده که در توبه بسته شده باشد. اگر از من گناهی واقع شد عفو فرمایند. قرب صدسال است که ابا عن جد طریق اخلاص مسلوک می‌داریم و خود را از مخصوصان این خاندان می‌شماریم. ممالک فارس و عراق که چند قرن تعلق به دولت همایون داشت و سالی چند مخالفان قدیم گرفته بودند از ایشان ستانده به نواب حضرت گذاشتم و ولایت آذربایجان که ایشان را در آن ملک مدخلی نمی‌بود سکه و خطبه به نام ایشان آرایش داده مملکت را به ایشان مسلم داشتم و هرچند درخواست می‌کنم که مرا درین زمستان درین نیستان چندان امان دهید که برف از راه مراجعت برخیزد قبول نمی‌فرمایند و اگر نواب این عذر را از من باور نمی‌فرمایند از دشمنان من که در اردوی اعلی ملازمانند سئوال فرمایند که درین ولا امکان مراجعت هست. اگر ممکن باشد تکلیف فرمایند و این بیت نوشته بود که بیت

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوندنگاه‌دار سر رشته تا نگه دارد «۵۷۰» امرای عظام درگاه فلک احتشام به یوسون تمام ترتیب داده و چاوشان بهرام حسام در مقام خدمت ایستاده اطراف اردوی همایون را به نوعی آراستند که جهان در نظاره آن حیران ماند و گردون در مشاهده آن سرگردان گشت و امیر یوسف بیک را پیش آورده فرمودند که بیست و هفت جا زانوزد و آن حضرت او را به شرف دست‌بوس سرافراز ساخته امرا سخن او به عرض حضرت رسانیدند. آن حضرت فرمود که موکب همایون عازم آن طرف است. هرچه یراق و مصلحت باشد

که امیر یوسف بیک چون رخصت معاودت یافت سلطان ابو سعید به جانب میانه کوچ فرمود.

(۵۷۰). دیوان حافظ طبع خلخالی ص ۷۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۷۵

چنان خواهد شد و امیرزاده محمود خواجه لاق را که پسر عمّه «۵۷۱» حضرت اعلی بود به رسالت جانب امیر حسن بیک تعیین نمود و امیر یوسف بیک را رعایت فرمود.

اجازت معاودت داد و امیرزاده محمود را همراه او فرستاد.

و چون به اردوی حسن بیک رسیدند، امیر یوسف در مجلس خاص به عرض او رسانید که میرزا سلطان ابو سعید گنجهای جهانشاهی را طمع کرده به حکایت دست از تو و این مملکت باز نخواهد داشت و نخوت و عظمت او را چنانچه مشاهده کرده بود، عرضه داشت نمود. امیر حسن بیک نیز فرمود که اطراف لشکر او را آرایش داده و تخت زرین نهاده شاهزاده عالمیان قطب السلطنهٔ والدین ابو المظفر میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن حضرت خاقان سعید را به رسم پادشاهی بر آن تخت نشاند و طبقهای زر و جواهر بر سر همایون افسر او افشاند و خود بر جانب یسار در کمال عظمت و اقتدار در مقام اطاعت و خدمت استقرار فرمود و چند هزار دلاوران شجاعت شعار پیرامون بارگاه صف زدند و تیغهای گوهردار با قبضه‌های زرنگار بر دوش نهادند.

بیت

همه چو لاله کله کج نهاده بر تارک‌همه چو غنچه قبا تنگ بسته تا دامن و جمعی حجاب چون ماه و آفتاب بایستادند و دستها به علاقه‌های شمشیر و دسته‌های تیغ بردند و چشم و گوش بر اشارت گماشتند و عامه لشکر زره‌های داوودی در بر وسلاحها بر تن راست کردند و امیرزاده محمود را در آن موقف درآورده و چند جا زانوزده با دهشت هرچه تمامتر به پایه تخت رسید و به شرایط خدمت و وظایف اطاعت قیام نمود. امیر حسن بیک فرمود که خواجه خود یعنی میرزا یادگار محمد را دریاب و او با هیبت عظیم پیش تخت رفته به شرف دست‌بوس مشرف شد و

---

(۵۷۱). نسخ و حبیب السیر: عمه. در زامباور شجرهTهیچ عمه سلطان ابو سعید مذکور نیست. غمه و قمه به معنی سریه است. ر ک به لغات نوائیه ص ۳۸۶ و فرهنگ آنندراج به ذیل قمه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۷۶

بعد از آن امیر حسن بیک را دریافت و سخنان که مناسب آن مقام تواند بود و، از دو طرف درمیان آمد و امیر حسن بیک بعد از دو سه روز امیرزاده محمود را اجازت مراجعت فرمود.

و حضرت خلافت پناهی چون امیر یوسف بیک را رخصت معاودت نمود متعاقب او کوچ فرمود و در منزل میانه سخن یراق قشلاق درآوردند.

ذکر نهضت و عزیمت سلطان آفاق به جانب یورت قشلاق

در آن زمان که اردوی جهان ستان در منزل میانه بود و مستقر لشکر صورت محشر می‌نمود، درین اثنا، جیش پرجوش سرما در عرصه گیتی دست به یغما برآورد در مهابت برد ابر آن نفوس و ابدان را چون برگ بید در لرزه افکند و مزاج هوا چنان برودت پذیرفت که خسرو سیارگان بی‌سنجاب سحاب سر از کمین مشرق بیرون نمی‌کرد و سمندر در آتشکده‌ها پوستین از روباه به عاریت می‌خواست و مرغ آتشین شرار به هیچ حیله از قفس آتش زنه در فضای هوا بیرون نمی‌توانست آمد و سپاه ابر را بی‌منقل ابر حرکت سیر دست نمی‌داد و حال خلق به جایی که در سجده‌های سحری ظهور و عید النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْها «۵۷۲» با هزار نیاز می‌خواستند و با

ناله‌های شبگیر مشاهده حالت پر مجاهده أَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها «۵۷۳» به آرزو می‌جستند و چون دود یک زمان از سر آتش دور نمی‌شدند و انگشت صفت ملازم تنور بودند. رای اعلی به قورلتای بزرگ اشارت فرمود و فرمان فرمود که امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت مشورت نموده موضع یورت قشلاق یراق بینند. بعضی گفتند قشلاق در میان هر دو آب می‌باید کرد. در موضعی که اکی سوارسی گویند و جمعی گفتند مقام قشلاق سلاطین آفاق قراباغ اران است. موکب عالم‌ستان را با لشکرهای جهان می‌باید راند و امیر حسن بیک را از قراباغ بیرون کرده جای او را گرفت که جای دیگر مناسب

---

(۵۷۲). سورة المؤمن ۴۶.

(۵۷۳). سورة الکهف ۲۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۷۷

قشلاق نیست و بدین عزیمت رایت منصور نهضت نمود و تبریز را بر دست چپ گذاشته به طرف دست راست از راه اردبیل متوجه قراباغ شدند و چون به هفت فرسخی قراباغ رسیدند به سبب قلت قوت یراق چنان دیدند که به جانب محمود آباد «۵۷۴» روند و ازین طرف آب ارس در برابر محمودآباد که بر آن طرف آب است مقام سازند تا شروانشاه «۵۷۵» که پیوسته ایلچیان به درگاه عالم پناه فرستاده اظهار دولتخواهی می‌کند به اردوی همایون ملحق شود و اردوی همایون کوچ کرده به صحرایی رسیدند که علف آن‌جا زهردار «۵۷۶» بود و هر چهار پا که از آن می‌خورد می‌مرد و در بیشتر منزلها مطلقا علف و چیزی که چهارپا از آن تمتع یافتی نبود و آب نیک نیز نداشت و چون به مقابله محمود آباد رسیدند، امیر علی بیک پسر امیر بایزید بسطام به اردوی اعلی آمد و در اردوی همایون مواد و خوردنی روی در کم و کاست نهاد و آتش بلای غلا چنان بالا گرفت که تمامت وضیع و شریف به صعوبت نایافت مبتلا شدند و یک من بار از جو و گندم به پنج تنگه نمی‌یافتند و بیشتر چهارپایان و لشکر هلاک شدند. متمولان و اغنیا با اغبیای فقرا بر سر سفره همرنگی همکاسه شدند. شریف با مشروف در درجه مساوات فرود آمد. اصحاب عیش و عشرت با احزاب دل و عسرت انس کردند و چندگاه از شروان به کشتیها خوردنی می‌آوردند.

ذکر چند واقعه که در مدّت اقامت سلطان آفاق در یورت قشلاق در ممالک واقع شد

امیر حسن بیک در آن مقام که مضرب خیام او بود به راه نزدیکتر واقع شده

---

(۵۷۴). ر ک به نزهة القلوب ص ۹۱ و لیسترینج ص ۱۷۶. از خریطه آذربایجان و موغان که لیسترینج دارد معنی این فقره راجع به محمودآباد واضح نیست. [خریطه به معنای نقشه است]

(۵۷۵). مراد از فرخ سیر بن خلیل اللّه بن ابراهیم است که بعد از پدرش در سنه ۸۶۹ شروانشاه شد و تا سنه ۹۰۶ فرمانروایی کرد. ر ک زامباور ص ۱۸۲.

(۵۷۶). ر ک به نزهة القلوب ص ۹۰ که آن‌جا درمنه این نواحی که در پاییز رهردار بود مذکور است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۷۸

بود. جمعی بر سر راه فرستاده راه را به غایت مضبوط داشت و از طرف خراسان و عراق و فارس کسی را به اردوی اعلی نمی‌گذاشت و جیباخانه که از طرف خراسان می‌آمد گرفته و جمعی که همراه بودند در قید اسار گرفتار ساخته پیش امیر حسن بیک بردند. از آن جمله جناب صدارت مآب مولانا شمس الدین محمد بخاری «۵۷۷» بود که میرزا سلطان ابو سعید او را جهت تهنیت فتح مملکت آذربایجان به جانب ملک فارس ارسال نمود و شرح آن خواهد آمد و دیگر استادان حاذق و هنرمندان مدقق

مقیـد و محبوس شدنـد و جمعی از مشـهوران مردم خراسان اکثر به قتل آمدنـد و مولانا شـمس الـدین محمـد بخاری را مولانا صدر الـدین طبیب اصـفهانی تعریف کرده و صـلابت او در دین و تقویت شـرع مبین باز نموده امیر حسن بیک او را امان داد و در مجلس خاص رخصت جلوس ارزانی داشت و همچنین بعضی از آن مهلکه خلاص یافته عنایت امیر حسن بیک شامل حال ایشان شد.

و چون شـروانشاه گذرگاه در برابر لشکر منصور نکرده بود بلکه دو فرسخ پایان‌تر در جانب اردوی حسن بیک معبر مقرر بود، امیر حسن بیک دویست سوار تعیین نمود که گـذرگاه را تاخت کننـد. اتفاقا دو کس از اردوی همایون به رسم خبرگیری پیش رفته بودنـد. ناگاه به خروس بیک که از جانب حسن بیک مقرر بود که به آن دویست کس پیونـد و رسیدند و او را گرفته به پایه سـریر اعلی آوردند و او صورت حال عرضه داشت کرده فی الحال جمعی امرا و دلاوران به جانب آن دویست کس رفته به ایشان رسـیدند و جمعی را دسـتگیر کرده بازگشـتند و بعـد از چنـد روز شبی غلبه‌ای عظیم از جـانب مخالفـان به کنـار اردوی همایون آمـده سورن مهیب انداختنـد و پادشاه‌زادگان میرزا سـلطان محمـد و میرزا سـلطان محمود و امرای بزرگ و ایچکیان و مقربان جوق‌جوق زانوزده اجازت خواستند که بیرون روند.

حضرت اعلی می‌فرمود که در شب بر سر یاغی نمی‌باید رفت. علی الصباح هزار سوار

---

(۵۷۷). یعنی مولانـا محمـد معمائی. ر ک برای ترجمه‌اش به دولتشاه ص ۳۰۸، لطـائف نامه فخری ص ۶۴ و ۶۹ و حبیب السـیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۹ به بعد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۷۹

نامـدار در عقب مخالفان رفتنـد و پی اسـبان احتیاط کرده چنان معلوم شـد که آن جماعت هزار و پانصـد سوار بیش نبودند. تأسـف بسـیار اظهار کردند و چون اولاغان لشـکر منصور به واسـطه قحط و نایافت قوی ضعیف شده بودند مجال آن نبود که به رسم تاخت بیرون رونـد. و پیوسـته مردم امیر حسن بیک که اولاغان ایشان به غایت قوی و آبادان بودند در حوالی اردو به تاخت می‌آمدند و از لشـکریان ترک و تازیـک هرکه را می‌یافتنـد قتل می‌کردنـد و چهار پایان می‌راندنـد و اردوی اعلی چنـدگاه به این حال تباه در آن وحشتگاه بودند.

احوال ممالک عراق و فارس

مملکت عراق به یمن معدلت حضرت سلطان آفاق به غایت معمور و آبادان بود و هریک از امرا و مقربان ولایتی و ناحیتی که نامزد او شده بود در رفاهیت رعیت و معموری ولایت سعی و اجتهاد تمام می‌نمود و از مجموع ممالک عراق خزائن و تبرکات و هرگونه بیلاـک و سوقات به درگاه جهان پناه می‌آوردنـد و دسـتور اعظم خواجه قطب الـدین طاووس در آن ممالک صاحب اختیار و مطلق العنـان بـود و حـل و عقـد مهمـات و رتق و فتق کلیـات به مقتضـی رای صواب‌نمـای خود می‌فرمود و رعیت را به زراعت و عمـارت ترغیب می‌نمود و مملکت فارس و دار الملک شـیراز چنانچه سابقا مذکور شد در قبضه اقتدار امیر سـید علی قرار داشت و آن ملک را ملک مطلق خود می‌پنـداشت و امیر نظام الـدین احمد برلاس که به موجب فرمان متوجه آن ولایت شده بود، چون به کوتل مایین «۵۷۸» رسـید، امیر سید علی شیراز را مضبوط ساخته با دو هزار سوار نامدار ایلغار کرد و نزدیک امیر نظام الدین احمد رسید و چون امیر احمد را در خاطر نمی‌گردید که خدمت سید در مقام جنگ و جدال رایت قتال

---

(۵۷۸). کتل مایین به قول صاحب فارسنامه ناصری ص ۸۰ «درین زمان به کتل امامزاده مشهور گشته».

ر ک برای مایین به لیسترینج ص ۲۸۰. محلش بر راهی نشان داده است که از شـیراز به اصفهان می‌رفت. برای مایین کنونی ر ک به

مسعود کیهان ج ۲ ص ۲۲۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۸۰

نصب خواهد کرد و مردم او بی‌ضابطه بودند، با وجود آن ساز محاربه ساخته و تیغ مقابله آخته آغاز حرب و کوشش نمود و چون ساعت به ساعت مدد امیر سید می‌افزود، احمد مایل جانب بلده ابرقوه شد و آن دو سپاه کینه‌جو از اول بام تا هنگام شام جنگ می‌کردند و تمام دشت و صحرا به خون پردلان رنگ می‌کردند و شب هنگام امیر نظام الدین احمد به ابرقوه درآمد و امیر سید علی عنان بازکشید و مظفر و منصور عازم شیراز شد و عظمت و ابهت او زیادت از زمان سابق گشت.

و حضرت خلافت پناهی در آن زمان که اخبار فتح مملکت آذربایجان به سمع همایون رسید جناب مولانا شمس الدین محمد بخاری را به جانب دار الملک شیراز تعیین نمود و خدمت مولوی متوجه شده چون به اصفهان رسید، جناب دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد که در اصفهان فرمان‌روان بود مولانا را مانع شده گفت که امیر سید علی به جزم یاغی است. به جانب او رفتن به غایت بعید است و این صورت عرضه داشت پایه سریر اعلی نمود و مولانا را خدمات شایسته به‌جای آورده بازگردانید و خدمت مولانا همراه جیباخانه همایون که از طرف خراسان می‌آمد شد و مردم امیر حسن بیک جیباخانه و او را گرفتند چنانچه مذکور شد و قلاعی که در حوالی ملک ری بود از هزاره جریب و دماوند و فیروزکوه چلاو «۵۷۹» و رستمدار و طارمین تا حدود سلطانیه هیچیک فرمان همایون را چنانچه شرط بود انقیاد ننمودند و لشکر منصور هنگام عبور به تسخیر آن قلاع اصلا التفات نکرد. چه مهمات کلی در پیش بود.

بیت

تنگ شاهین بود آن روز که گنجشک خوردعار شنقار در آن دم که کبوتر گیرد و چون آن قلاع مسخر و مفتوح نشده بود، مردم ماوراء النهر و خراسان که

---

(۵۷۹). مسعود کیهان برج ۲ ص ۲۹۷ آن را در توابع آمل شمرده است. نیز ر ک به ج ۲ ص ۲۹۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۸۱

عازم اردوی اعلی بودند، عبور و مرور ایشان از حوالی و نواحی آن به غایت صعب شده بود و از تعرض آن بی‌باکان زحمت بسیار به آینده و رونده می‌رسید.

احوال مملکت خراسان

در دار السلطنه هرات و سایر ولایات خراسان به انوار معدلت و آثار مرحمت میرزا سلطان ابو سعید نور و ضیا و رونق و بها داشت و قلم لطف ملک علام رقم انتظام بر چهره ایام می‌نگاشت و حلاوت فراغت و رفاهیت به مذاق خاص و عام رسیده و توسن سرکش ایام و سمند سپهر بدرام آرمیده بود. روز بازار امن و امان رو به روایی نهاده و شب دیجور ظلم و فتنه پشت به هزیمت داده بود.

بیت

به عون عدل شه آن انتظام یافت جهان‌که از حمایت‌جوبی نیاز شد کافور اطراف ممالک و اکناف مسالک آبادان و معمور شد و ابواب فتنه و فساد و اسباب جور و بیداد مسدود و مطرود گشت. از تجلی نور عدل زنگ ظلام ظلم از صفحه روزگار زدوده مرآت کاینات روشنی یافت و بنیاد بیداد و ستم در عرصه عالم انهدام تمام پذیرفت و مأکولات و ملبوسات و باقی اسباب معاش و سایر مواد انتعاش چنان ارزان بود که زیادت از آن در آیینه گمان روی نمی‌نمود و عنایت مالک الملک ابواب روح و راحت بر روی جهانیان گشاده و فراغت و رفاهیت عالمیان را دست داده بود و اعیان مملکت خراسان قیمت این نعمت می‌دانستند و شکر مواهب

الهی ادا می‌نمودند به آنچه می‌توانستند.

و در وقتی که سلطان ممالک ستان در اطراف ولایات خراسان بود، جناب دستور اعظم خواجه قطب الدین طاووس سمنانی مهمات دیوانی ضبط نموده و در اجرای آب جوی سلطانی* سعی جمیل به ظهور آورد و از مسافت چهار فرسنگ در میان کوه و سنگ از جانب شرقی شهر هرات جویی احداث نمود و در بسی مواضع

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۸۲

سنگ بریده و به طریق قنوات سوف «۵۸۰» کشیده و بسیار مواضع طاق و پل بسته و در اطراف سنگهای عظیم شکسته بعد از چند ماه آب بسیار به کمرگاه کوه مختار آورد و در شمال شهر در دشت مزار گازرگاه و صحرای باولیکاه «۵۸۱» مواضع مزروع شد و محصولات مرفوع گشت و در مدت دو سه هزار سال که بنای شهر هرات شده چنین کاری کسی را میسر نشد و خواص و عوام بهجت و مسرت تمام نمودند و جناب دستور اعظم را به السنه مختلفه و افئده متفقه ستودند و این خبر در زمان توجه رایت آفتاب اشراق به جانب عراق به میرزا سلطان ابو سعید رسید و آن حضرت بغایت مسرور و منبسط گردید و فرمود که مرا بشارت این خبر خوشتر از فتح ملک عراق است و سعی جمیل خواجه قطب الدین طاووس محل قبول یافته و آفتاب عنایت پادشاهانه بر صفحه روزگار او تافته حضرت خلافت پناهی نوازش نامه و تشریفات خاص ارسال نمود و دستور اعظم را به جانب اردوی معظم طلب فرمود «۵۸۲» و هنوز اردوی فلک احتشام در حدود بسطام بود که دستور نیکخواه به درگاه عالم پناه رسید و از آنجا به دارایی ممالک عراق مقرر گردید «۵۸۳» چنانچه مذکور شد.

درین اثنا، آوازه میرزا سلطان حسین از طرف خوارزم و نسا و ابیورد پیدا شد و روزبه‌روز این حکایات زیادت می‌گشت.

مصرع

حکام که در هرات بودند

---

(۵۸۰). ظاهرا گویا جمع ساف ساخته است به معنی هر رده از دیوار.

(۵۸۱). ظاهرا همان دامن کوه زنجیرگاه دستور الوزرا ص ۳۸۵ است. [بولیکاه] کذا ایضا در بابرنامه (طبع وقفیه گیب) ورق ۱۹۱.

(۵۸۲). به قول صاحب دستور الوزراء ص ۳۸۷ او را فرمان شده بود که لشکر پیاده از خراسان فراهم آورده به موکب همایون ملحق شود و خواجه با سپاه متوجه گردید و در راه جمعی از مخالفان که سد راهش شدند شکست داده به پایه سریر اعلی رسید و ملقب به صاحب السیف و القلم گردید.

(۵۸۳). ایضا: پادشاه مهر بزرگ بدو تسلیم کرد که حیت یشاء امور جمهور را سرانجام دهد و سایه عدالت «بر فرق آفتاب‌نشینان بلاد ظلم تراکمه» اندازد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۸۳

مثل امیر تاج الدین حسن ملکی و امیر غیاث الدین بی‌نظیر به اتفاق عالی جناب فضایل مآب مولانا قاضی قطب الدین احمد الأمامی و جناب شریعت انتساب مولانا کمال الدین شیخ حسین و سایر اکابر و اشراف و عامه سوقیه و اصناف و ارباب و کلانتران بلوکات و امرا و متعینان ولایات به ضبط شهر و برج و باره قیام نمودند و اطراف و جوانب حصار را مرمت و عمارت فرمودند و برجها بر محلها قسمت کرده آنچه در باب استحکام قلعه‌داری می‌بایست به اندک فرصتی مرتب و مهیا شد و مردم بیرونها و بلوکات ترک و تازیک به یکبار عزم شهر کردند و به تمامی همت در بند محافظت شهر و در بندان بودند و در داخل بلده هر محوطه و چهاردیواریی که بود جمعی کثیر آن را تصرف نمودند و بسیار خانه‌ها در زیر زمین ساختند و به جهت دفع سرما و بارندگی پل‌ونی برانداختند و حکام حکم فرمودند که در هر محله از ده سرا چهار سرا خالی کنند و به سپاهیان و جمعی که خان و مان در بیرون گذاشته به شهر آمده‌اند دهند و رعیت اگرچه در زحمت بودند به موجب فرموده عمل نمودند و در شهر و بیرون فزع اکبر و غوغای روز محشر

ظاهر شد و شب دوشنبه نوزدهم جمادی الأولی که آفتاب در بیست دوم درجه قوس بود مردم به نوعی که مقرر شده بودند بر بالای برج و باره رفتند و در هر برج به سبب بارندگی تالار و پناه ساختند و بر سرباره جهت آمدشد در شش گز پهنا از خشت پخته فرش انداختند و از اول شب تا صباح سرهای باره به افروختن مشعله و مصباح چون روز روشن گردانیدند و صدای نعره حاضر باش به اوج سپهر برین رسانیدند و با آن‌که میرزا سلطان حسین و لشکر او نزدیک شهر نبودند، رعیت از صولت او به غایت متوهم شده به نوعی محافظت شهر نمودند که مگر لشکر بیگانه در برابر است و شب همه شب پاس می‌داشتند و در شرایط محافظت دقیقه‌ای نامرعی نمی‌گذاشتند و مدت محافظت به دورودراز کشید و احوال رعایا به تنگ رسید. هرچند قیمت اشیا زیادت تفاوت ننمود و همه چیز یافت بود و به هیچ صورت عسرت روی نداد، اما شهر از جهت غلبه انبوه به ستوه آمد و کار بر فقیران و ضعیفان دشوار شد و در بیرونها

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۸۴

خرابی بسیار از ممّر اشرار ظاهر گشت و دهاقین را کار زراعت خاصه سبز بر میسر نشد و این حال تباه قریب به چهار ماه از آخر خزان تا پایان زمستان امتداد یافت و تا چهارم ماه رمضان رعیت باره نگاه داشتند.

درین اثنا، جمعه بیست و پنجم شعبان بعد از نماز در مسجد جامع، سخنی غریب شایع شد و یساقیی که از بلوکات هرات به لشکر رفته بود نقل کرد که چهاردهم ماه رجب که آن شب تمام جرم ماه در برج دلو به عقده راس سیاه شده بود، سلطان ایران و توران میرزا سلطان ابو سعید گورکان، در هفت فرسخی قراباغ اران ویران شد. سبحان من لا یجری فی ملکه الّا ما یشاء و اللّه یؤتی ملکه من یشاء.

شرح واقعه سلطان سعید شهید میرزا سلطان ابو سعید

اذا ما اراد اللّه تغییر دولةفانّ قضاء الحق بالقطع دافع

فکیف بقاء الملک من دون حکمهو لا ینفع التدبیر و الحکم قاطع نظم

دلا نیست دایم بقا و حیات‌که عالم ندارد قرار و ثبات

رسد تخت بخت ار به اوج کمال‌چو خورشید رخشنده یابد زوال

بیا تا بگویم به آواز نی‌که جمشید کی بود و کاووس کی «۵۸۴»

کسی را که زد کوس بر پشت پیل‌ز دندش به ناکام کوس رحیل «۵۸۵»

منوچهر و کیخسرو جام کوکجا رفت شاپور و بهرام کو

همان منزل است این جهان خراب‌که انداخت ایوان افراسیاب

هر آن پاره خشتی که بر منظری است‌سر کیقبادی و اسکندری است

(۵۸۴). دیوان حافظ طبع خلخالی ص ۲۵۹.

(۵۸۵). این بیت را در طبع خلخالی ندارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۸۵ همان مرحله است این بیابان دورکه گم شد درو لشکر سلم و تور

به جز خاک خوبان درین دشت نیست‌به جز خون شاهان درین طشت نیست

چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج‌که یک جو نیرزد جهان سپنج

جهان را نباشد وفا با کسی‌نبندد درو دل مگر ناکسی مالک ممالک افناء و انشاء به مقتضای تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ

مِمَّنْ تَشاءُ «۵۸۶» بـا کمـال اسـتغنا و غـایت عظمت و کبریا نسبت با آدمی تشریف خطاب گرامی یابن آدم خلقت العالم لاجلك و خلقتك لأجلی ارزانی داشته و رایت عزت او بـه اوج رفعت إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ «۵۸۷» برافراشته و به قـدرت شامله و حکمت کامله از ذات معلی صفاتش در وسط اعتدال عالمی به استقلال ساخته و در قصـری که آنچه در آسمان و زمین نمی‌گنجد درو می‌گنجد پرداخته پس رفعت منزلت بلندپایه که خلعت افتخارش به طراز اعزاز چنان منقبتی مطرز و محلی باشد برتر از آن شاید که میدان جولان و مضمار اقتدار او همین مرحله ناپایدار باشد بلکه فضای دلگشای خلد برین و لقای جان‌فزای حورعین مناسب علو منقبت و ملایم سعت قابلیت او توانـد بود، عالی مقامی که در دار السلام حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِی الْخِیامِ «۵۸۸» از انتظار او لعل بر آتش دارند او را بیش از چند سال درین دار الملال لازم الأنتقال مشوش نگذارند و هرچند ارتحال ازین منزلت پر وحشت و ملال و انتقال به نزهت‌آباد قربت و وصال عین سعادت است و اقبال، اما بازمانـدگان از وقوع آن حادثه نه چنان و چنـدان مضطرب و پریشان می‌شونـد که نهایت بیان به بـدایت شرح شمه‌ای از آن رسد و چون به حقیقت صاحب واقعه را غیر انتقال از تنگنای مرحله غرور به فضای بهجت و سرور امرای دیگر پیش نیامده دست اعتصام به حبل بی‌انفصام اصطبار استوار می‌باید داشت و نقش مصدوقه إِنَّما یُوَفَّی

---

(۵۸۶). آل عمران ۲۶.

(۵۸۷). سورهٔ ص ۲۶.

(۵۸۸). سورهٔ الرحمن ۷۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۸۶

الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ «۵۸۹»

مصرع

بر نگین خاطر غمگین نگاشت هرچنـد عارف خبیر از قلم تحریر و رقم تقـدیر دانـد که مقصود چیست و مطلوب ازین تشبیب شرح واقعه کیست، اما صورت حال از روی اجمال شرح انتقال و ارتحال پادشاه غفران مآل سلطان عادل کامل است که صدای این صیت هایل نسبت با نضارت ریاض عالم سم قاتل بود و زهر هلاهل در مزاج بنی آدم

بیت

از سیل اشک بر سر طوفان واقعه‌خوناب قبه‌قبه به شکل حباب شد

ماتم‌سرای گشت سپهر چهارمین‌روح القدس به تعزیت آفتاب شد و شرح احوال به تفصیل و اجمال آن است که چون سلطان آفاق در یورت قشلاق چندگاه به احوال تباه گذرانید و سپاه ظفر پناه امیر حسن بیك آثار تسلط و اقتدار به ظهور آورده هرکه را می‌یافت به قتل می‌رسانید، میرزا سلطان ابو سعید را عزیمت آن بود که اولاغان فربه ساخته و اول بهار عازم جانب خصم شود.

درین اثنـا، چهـارم رجب، شـروانشاه یـاغی شـد و کشتیها بـدان طرف کشـیده خلقی بسـیار از سپاه منصور که در ولایت او به جهت معاملات رفته بودند همه را غارت کرد و سـبب یاغی شدن شـروان شاه آن بود که امیر حسن بیك قاصدی به جانب او ارسال نموده بود و فرموده که عاقبت لشکر جغتای «۵۹۰» معاودت خواهد کرد. آن زمان ببینیم که دوستی ایشان ترا چه فایده خواهد داد. شـروان شاه به غایت اندیشه‌ناک شده آثار مخالفت اظهار کرد و لشکر از جهت نایافت و گرانی عاجز و حیران گشته همه را به سبب عدم قوت قوّت فوت شده به عزم معاودت طبل رحیل به صوب اردبیل کوفتند و

---

(۵۸۹). الزّمر ۱۰.

(۵۹۰). اسفزاری: اگر زنده بمانند معاودت ....

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۸۷

در راه به موضعی رسیدند که چندان گل ولای بود که زیادت از نیم فرسخ در راه پلاس و نمد و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه «۵۹۱» می‌انداختند و در میان آب و گل به انواع حیل راه می‌ساختند و آن حضرت به نفس شریف ایستادگی فرمود تا لشکر به تمامی عبور فرمود و قریب سه چهار هزار چهار پای و دیگر اشیا در آن آب ولای ضایع و ناچیز شد و به موضع تاتیان رسیده و جر زده و خندق کنده تورها نصب کردند. پسران امیر بایزید بسطامی و خواجه برهان دیوان به موجب فرمان سه هزار زر بردند که از قزل آغاج غله و گوسفند آورند.

و روز پنج شنبه دوازدهم رجب امیر سید مراد به رسم قراولی مقرر شد و چون او اندك راهی به طرف مخالفان رفت، ناگاه چهارصد سوار مکمل که امیره بیك سرکرده ایشان [بود] پیدا شدند. امیره گفت که حضرت میرزا دشمنان صدساله را دوست گردانید و بندگان صد ساله را دشمن ساخت. اکنون صلح ننموده و جنگ ناکرده به کجا می‌روید. فردا امرای بزرگ خود فرستید که امیر حسن بیك همچنان در مقام دولتخواهی است. ما نیز ازین طرف امرای کبار فرستیم تا کار صلح قرار گیرد. روز دیگر، امیر جلال الدین سید مزید و باقی امرای نامدار بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمدند. امیر سید مزید چون دید که آن جماعت به غایت اندك‌اند بر ایشان تاخت و اساس جمعیت ایشان پریشان ساخت و هرچند امیر سلطان ارغون گفت که اینها چنین که ایستاده‌اند کومك دارند. توقف می‌باید نمود. امیر مزید نشنود تا ایشان را شکسته و بعضی را دستگیر کرده به درگاه فرستاد و چند فرسخ در قفای گریختگان راند و اسباب همراه نه و اسبان ضعیف و لاغر از کار ماندند. ناگاه امیر حسن بیك با دو سه هزار سوار همه اسبان خوب آسایش داده از کمینگاه بیرون آمده و بر سپاه منصور که هر طرف به جهت الجا متفرق شده بودند حمله کرد و در هر گوشه جمعی را گرفته قریب پانصد کس همه امیر و امیرزاده چون سلطان جنید و پهلوان حسین دیوانه و حسینعلی ارلات و

---

(۵۹۱). ایضا: و جهاز شتران.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۸۸

شیر محمد بغدادی و پیر محمد بغدادی «۵۹۲» کشته شدند و امیر مزید گرفتار گشت و باقی امرا و سرداران یک‌یک و دودو گریخته به اردوی آمدند و پسران امیر علیشکر که همراه قراول بودند، بعد از هزیمت، به کنار خندق رسیده درنیامدند و امیرزاده سلطان علی همراه ایشان رفته در همدان او را به قتل آوردند و پدر او امیرزاده حسینعلی از صحرای موغان که یورت قشلاق بود به موجب حکم به جانب تبریز رفته بود.

و چهاردهم رجب که آن شب جرم ماه در برج دلو به عقده رأس تمام سیاه شده بود امیر مزید که پشت و پناه سپاه بود گرفتار گشت. درین روز میرزا سلطان ابو سعید امرا را طلبیده رسم جانقی «۵۹۳» مرعی داشت و فرمود که کار از آن گذشت.

تدبیر چیست که مردم ما را که گرفته‌اند ضایع نکنند. بعد از مشاورت، مصلحت وقت چنان دیدند که از اعیان روزگار کسی که به مزید افتخار اشتهار داشته باشد به رسم اصلاح ارسال فرمایند و رقم اختیار به نام اشرف صنادید ایام برآمد و جناب سیادت مآب ایالت انتساب امیر غیاث الدین محمد «۵۹۴» بن امیر جلال الدین عبد الوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن سید قوام الدین که قرنها پادشاه ولایت مازندران و ساری بوده‌اند قرار یافت و جناب سیادت مآب متوجه گشت و چون به اردوی امیر حسن بیك رسید، جناب ظفر انتساب شرایط استقبال به‌جای آورده از خرگاه بیرون آمد و جناب سید را در آغوش عاطفت گرفت و فرمود که هرچند مرا داعیه مصالحه نبود اما با وجود وجود سیادت مآبی از فرموده تجاوز نخواهد فرمود و درین اثنا، جناب فضایل مآب

سیادت انتساب، امیر سید صدر الدین ابراهیم قمی «۵۹۵» به اتفاق مهد علیا والده میرزا سلطان ابو سعید به التماس مصالحه

---

(۵۹۲). حبیب السیر: پیر محمد قورچی.

(۵۹۳). چانقی به معنی مشورت و تدبیر است (رساله فضل اللّه خان).

(۵۹۴). کمال الدین و پدرش مذکورند در زامباور ص ۲۹۳.

(۵۹۵). ر ک برای ترجمه‌اش به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۹، وفاتش در اوایل عهد سلطان حسین واقع

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۸۹

آمدند و سید اردبیلی که پیشتر امیر حسن بیک او را به رسالت «۵۹۶» فرستاده بود درین ولا معاودت نمود و به موقف عرض رسانید که لشکر جغتایی به غایت ضعیف است و ایشان به خود ویران می‌شوند. به هیچ‌وجه صلح نمی‌باید کرد و امیر حسن بیک این سخن در حساب گرفت و ایلچیان عرضه داشتند که میرزا سلطان ابو سعید می گوید اول تو مصالحه طلبیدی و ما اجابت نکردیم تا ما را این روز پیش آمد اکنون ما صلح می‌طلبیم به هرچه صلاح باشد «۵۹۷» به تقدیم رسانیم و چون آثار ضعف و فتور بر چهره احوال سپاه میرزا سلطان ابو سعید در غایت ظهور بود، امیر حسن بیک ملتمس مبذول نفرمود و فرمود که کار از آن گذشت و ملک و دولت میرزا سلطان ابو سعید زیر و ز بر گشت و تمام امرای خراسان خطها و عرضه داشتها فرستادند و پیغام دادند که کار میرزا سلطان ابو سعید شد و امیر حسن بیک امیر غیاث الدین را اکرام و احترام نموده فرمود که شنیده‌ام که میرزا سلطان ابو سعید ترا ولایت ساری وعده داده و با آن‌که قادر بوده نداده و در مجلس منشی خود را طلبیده و نشان همایون نوشته و مکمّل ساخته تسلیم مرتضی اعظم نمود و همچنین سید ابراهیم و سید عبد الحی مشهدی و والده میرزا سلطان ابو سعید را اجازت معاودت فرمود.

و چون ایشان به اردو باز آمدند، دلاوران لشکر امیر حسن بیک متعاقب به اردوی رسیدند و درین حال، امرای خراسان مورچلهای خود گذاشته به طرف امیر حسن بیک رفتند و چون میرزا سلطان ابو سعید بی‌وفایی امرا مشاهده کرد، شانزدهم رجب نیمروز، عنان عزیمت به صوب هزیمت تافت و دو پسر امیر حسن بیک در عقب رفته و او را گرفته نیمشب به اردوی خود رسانیدند «۵۹۸»

شد. در حبیب السیر گفته است که «والده خود را مصحوب سید صدر الدین به همان مهم ارسال داشت».

(۵۹۶). نسخه: به رسم خبر گیری.

(۵۹۷). اسفزاری: به هرچه مصلحت شماست ما به تقدیم رسانیم.

(۵۹۸). دولتشاه ص ۴۷۱ گفته است که زینل بیک ولد امیر حسن او را گرفته.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۹۰

و مستحفظان برگماشته او را مضبوط نگاه داشتند و بعد از دو روز امیر حسن بیک او را طلب فرمود و چون نزدیک بارگاه رسید شرایط استقبال و مراسم تعظیم و اجلال به‌جای آورد «۵۹۹» و در مجلس ملاقات، امیر حسن بیک هرگونه شکایت و هر نوع حکایت بازراند و اظهار موافقت که سابقا نموده بود و میرزا سلطان ابو سعید از آنها همه ابا می‌فرمود یک‌یک بازخواند و میرزا سلطان ابو سعید جوابی که مناسب مقام بود به ادا رسانید و امیر حسن بیک او را به موضعی که محفوظ بود بازگردانید.

و در خاطر چنان داشت که به هیچ‌وجه آسیبی نرساند و به آیین پادشاهی او را به طرف مملکت او بازگرداند و با امرا و ارکان دولت قرعه مشورت درمیان انداخت و چند نوبت درین فکرت انجمنها ساخت. اعیان حضرت به موقف عرض رسانیدند که در آن زمان که آثار مخالفت ظاهر نبود خواطر و ضمایر بر جانب او اعتماد نمی‌نمود. خاصه اکنون که انواع مذلّت و اهانت به او رسید تا در قید حیات باشد از مقام انتقام متقاعد نخواهد گردید «۶۰۰» و سخن را بر هلاک حضرت پادشاهی قرار دادند «۶۰۱» و بیست و

دوم رجب او را پیش شاهزاده عالمیان میرزا ابو المظفر یادگار محمد فرستادند و چون پادشاهزاده ملاقات کرده «۶۰۲» از یکدیگر جدا شدند، بعد از آن میرزا سلطان ابو سعید راه عدم پیش گرفت و رشته حیات منقطع گشت.

بیت

گذشت و جهان را بنیکی گذاشت‌خنک آن‌که جز تخم نیکی نکاشت

جهان با همه زینت و زیب اونیرزد بدین رنج و آسیب او

---

(۵۹۹). حبیب السیر: در موضعی که مدعا داشت نشانده.

(۶۰۰). حبیب السیر: اما بعد قیل و قال فراوان به اغوای قاضی شروان و استصواب جمعی از امرای ترکمان.

(۶۰۱). به قول دولتشاه ص ۴۷۸: امرای تراخنه که جهت خون گوهرشاد بیگم کینه قدیم «در دل داشتند امیر حسن بیک را از راه صواب بگردانیدند».

(۶۰۲). در حبیب السیر گفته است که آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۹۱ چنین است آیین گردنده مهرکه بخشد به رغبت ستاند به مهر و شرح ماجرا که میان آن دو پادشاه کینه‌خواه گذشته بود قلم ستوده رقم از تفصیل و تطویل آن اعراض نمود.

ذکر آمدن جناب مظفر الدین امیر حسن بیک به لشکرگاه پادشاه سعید

میرزا سلطان ابو سعید چون عنان عزیمت به صوب هزیمت معطوف ساخت غوغای فزع اکبر و غلغله روز محشر در لشکر انداخت و صورت یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ «۶۰۳» به عین الیقین روی نمود و نمودار لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الْأَبْصارُ «۶۰۴» بر عالمیان عیان بود. لشکری بدان عظیمی چنان ویران شد که صد هزار آدمی سرگشته و حیران گشت.

بیت

فروماندگان را در آن رستخیزنه روی رهایی نه رای گریز و در آن حال سپاه ترکمان سنان جان‌ستان در دست و خدنگ خون افشان در شست به لشکرگاه درآمدند.

بیت

هر یکی را نیزه‌ای چون شعله آتش به دست‌هر یکی بر باره‌ای چون سد اسکندر سوار و آتش غارت و تاراج در خلائق افتاد و صرصر استغنا خزاین و دفاین را به باد بی‌نیازی برداد و هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و حرمسرای محفوظ و

---

(۶۰۳). سورهٔ عبس ۳۴.

(۶۰۴). سورهٔ ابرهیم ۴۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۹۲

مضبوط بود که جناب نصرت انتساب امیر حسن بیک به اردوی اعلی تشریف حضور ارزانی فرمود و بر درگاه و کریاس کیوان مماس سواره بایستاد و به ضبط حرمها و خزائن و نفایس فرمان داد و خواجه سرایان و مستحفظان حرمها را فرمود که به دستور معهود به ضبط امور که به عهده ایشان بود قیام نمودند و چند داروغه تعیین کرد که از احوال ایشان خبردار بودند و در صدمه اولی و طامه کبری این‌چنین مرحمتی با خاندان سلطنت ظاهر ساخت و بعد از آن به ضبط لشکر و سیاست مردم دیگر پرداخت و چون لشکر ترکمان از شیشه ضبط بیرون رفته بودند و چون شیر گرسنه آن صیدها را که به پای خود به دام افتاده بودند از یکدیگر

می‌ربودند و غارت و تاراج از حد گذشت و بسیار از احرار به قید اسار گرفتار گشت، امیر حسن بیک از آن‌جا که فطرت سلیم او بود به نفس مبارک به منع آن واقعه قیام نمود و چند کس را تیرزده بر خاک هلاک انداخت و آب تسکینی بر آتش آن فتنه زده به حسن سیاست ساکن ساخت و حکم فرمود که سپاهی ترکمان و یساقی جغتایی از میان لشکر بیرون رود و مجموع به موجب فرموده عمل نمودند و عجزه لشکر و باقی مردم دیگر روی امید به اردوی حسن بیک آوردند و عاطفت پادشاهانه همه را در ظل ظلیل عنایت مأوی داد و ابواب رعایت و مرحمت بر روی امید درماندگان بازگشاد و فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که امرای خراسان و لشکر جغتایی در سایه چتر آفتاب پیکر پادشاه‌زاده عالمیان میرزا ابو المظفر یادگار محمد جمع آیند و به صدق نیت و صفای عقیدت التجا به آن جناب نمایند و امرای خراسان و هرکس را که در آن لشکر اسمی و رسمی بود هر یک را جداجدا رعایت و عنایت فرمود.

بیت

خدای خواست که بر عالمی ببخشایدضمیر شاه جهان را رحیم گرداند

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۹۳

ذکر اولاد امجاد و عظمای امرا و تفرقه لشکریان به طرف شروان و گیلان و سایر بلدان

میرزا سلطان ابو سعید را چون صورت واقعه هائله روی نمود، مجموع سپاه که در پناه رایت دولت او بودند هر طرف متفرق و پریشان شدند و شاهزادگان و امرا و باقی لشکر هریک به جانب کشوری رفتند و بسیاری در قید اسار گرفتار شدند.

شاهزادگان: میرزا سلطان محمد و سلطان محمود و میرزا شاهرخ از لشکرگاه بیرون رفتند و میرزا سلطان محمد به مخالفان رسیده و تیغ انتقام کشیده بعد از جنگ و کوشش بسیار زخمدار شده گرفتار گشت و همچنین میرزا شاهرخ را گرفته به درگاه امیر حسن بیک آوردند و به موجب فرموده هر دو را در قلعه‌ای حبس نمودند و میرزا سلطان محمود به اتفاق جمعی امرای ارغونی و باقی سپاهیان عازم صوب خراسان گشت و شرح آن خواهد آمد.

امرای عظام: امیر مزید پیش از واقعه گرفتار شده بود و امرای خراسان به خود عزیمت اردوی امیر حسن بیک نمودند و جمعی امرای سمرقند و مقربان را بندهای گران نهاده چندگاه به زنجیرها مقید بودند مثل امیر محمود موسی که و امیر احمدیار و میرک عبد الکریم صدر و میرک عبد الرحیم و میرک عبد الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب، مدتی مدید طوق و زنجیر این جماعت در انواع مذلت و اهانت به دورودراز کشید و عاقبت اکثر خلاص یافته میر عبد الکریم صدر شهد شهادت «۶۰۵» چشید و او به غایت خویشتن‌دار و کم‌آزار بود و پیوسته ملازمت فقرا و اهل اللّه می‌نمود و امیر حسن بیک امرای خراسان و مقربان و مخصوصان میرزا سلطان ابو سعید را طلب داشته و چشم عنایت و نظر مرحمت بر حال ایشان گماشته همه را به صنوف عنایت و فنون رعایت خاطرجویی نمود و هرکه را میل وطن مألوف بود رخصت عزیمت فرمود

(۶۰۵). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۱: میرک عبد الرحیم ... «بواسطه بعضی از سخنان فتنه‌انگیز که گفته بود کشته گشته».

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۹۴

و امرای خراسان و فوجی مقربان را در ظل رایت ظفر آیت پادشاه‌زاده جهانیان، قطب السلطنهٔ و الدنیا والدین میرزا ابو المظفر یادگار محمد مأوی داد و به عزم تسخیر ممالک به جانب خراسان فرستاد و باقی لشکریان و سایر سپاهیان و دیگر عاجزان و درماندگان از طرف ولایت شروان و مملکت گیلان به صوب خراسان روان شدند.

و شروان شاه که قدمت خاندان ایشان محتاج شرح و بیان نیست و شاید که در دفتر اول و دوم وصف تقدم و تعظم آن خاندان

شرف عرض یافته باشد، هرکه از نامداران لشکر و سایر مردم دیگر به درگاه شروان شاه توجه و التجا نمود همه را به انواع اکرام و اصناف انعام رعایت و عنایت فرمود و معتبران لشکر و اکابر هر کشور و جمعی سرگشتگان و فوجی بیچارگان روی امید به جانب گیلان نهادند و عنان ارادت به قبضه مرحمت والی آن ولایت دادند و هرکه به دولت ملازمت پادشاه آن مملکت استسعاد یافت فروغ آفتاب عنایت آن حضرت بر چهره احوال او تافت و عاجزان در ساحت امن و سایه امان از صنوف محن و صفوف زمن نجات یافتند و کافه درماندگان از فیض دست سحاب آثار و لطف و انعام بی‌شمار او به‌سان گل احمر با چهره لعل پیکر شدند و از جود آن کف گوهر بخش و دل دریاوش چون بحر و کان به گوهر و زر توانگر گشتند.

شعر

هو البحر من ای النواحی اتیته‌فلجته المعروف و الجود ساحله و شکستگان رنج غربت و خستگان خدنگ وقت که در روز چون غنچه با دلی تنگ خون گشته لبها از گفت و گوی فروبسته بودند و شبها به‌سان گلهای نوشکفته چشمها گشوده با نظارگیان گلشن سبز فلک قصه غصه خویش باز می‌نمودند و از غایت درماندگی نقد جان رایگان می‌دادند و چون خاشاك راه در پای این و آن می‌افتادند. ناگاه چون به آن ولایت رسیدند از محنت روزگار و زحمت سپهر جفاکار فارغ گردیدند و از هبوب ریاح مشکبوی آن مملکت نهال امید حیات که صفت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۹۵

خشکی پذیرفته بود سرسبزی آغاز نهاد و جان رمیده که بار سفر برمی‌بست اقامت مسکن مألوف بدن تن درداد و هرکه از تأثیر سپهر سنگدل و مخالفت زمانه خونخوار با دلی چون آبگینه شکسته و جانی از تن سیر آمده دست امید در دامن عاطفت و شفقت اکابر آن ولایت زد به‌سان دل دربرش گرفتند و مانند جان با هزار نازش پرورش دادند و هرکه از تنگ‌چشمی دهر سفید دست سیاه کاسه با کفی تهی چون چنار پای ارادت در سرای دولت صنادید آن مملکت نهاد به‌سان گل دامن او را پر زر سرخ کامل عیار ساختند. القصه بیشتر آن لشکر ویران و بی‌سر وسامان به ولایت گیلان درآمدند و از حسن عنایت و لطف عاطفت پادشاهان و بزرگان آن مملکت خوش‌وقت و شادمان بیرون رفتند و اخبار گرامی و آثار نیکنامی به اطراف هفت کشور و ممالك بحر و بر رسانیدند و آوازه مکارم اخلاق ایشان را در خواطر و ضمائر مثبت و مقرر گردانید و چون دار الأمان ولایت گیلان از معظم ممالك اسلام است و درین کتاب برسبیل ایجاز و انتخاب در بعضی مواضع قلم فرخنده رقم به ذکر آن کامیاب شده درین ولا شمه‌ای از احوال آن مملکت نسبت با معموره عالم در قلم می‌آید بر طریق استطراد و اللّه الهادی الی سبیل الرشاد.

احوال سلاطین گیلان تا زمان سلطان محمد خدابنده در اکثر تواریخ مذکور است و بیشتر پادشاهان که اخبار ایشان در شاهنامه مسطور است آبای سلاطین گیلان بوده‌اند و شرح نسب و بزرگی حسب ایشان خلاصة الحکما و علامة العلما، مولانا قطب الدین شیرازی «۶۰۶» در کتاب درة التاج لغرة الدباج بیان فرموده و طهارت

---

(۶۰۶). ر ک برای وی و کتاب درة التاج به تاریخ ادب عربی از براکلمن ج ۲ ص ۲۱۲ و تکمله آن کتاب ج ۲ ص ۲۹۶.

علامه شیرازی این کتاب را به نام امیر دباج بن فیل شاه بن رستم شاه نوشته (از تکمله مذکوره) در صفحات آخر دیوان خودش، شاه قاسم انوار گفته است:

میر زمانه خسرو گیلان دباج شاه‌دلها نگاه‌دار که دلهاست شاه راه

دانی گناه چیست فراموشی خداحق را نگاه‌دار که وارستی از گناه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۹۶

آن عالی خاندان که پدر بر پدر تا به آدم ملوك و انبیا بوده‌اند تعریف نموده و در سوابق سنوات اکثر اوقات بیشتر ولایات گیلانات

در تصرف یک پادشاه بوده و به غیر سلاطین آن‌جا کسی دیگر مدخل نمی‌نموده و درین ایام که سنه خمس و سبعین و ثمانمائه است، تمام گیلانات در تصرف دو پادشاه است و دو تختگاه دارند* و از غایت موافقت آن دو تخت را یکی می‌شمارند و سفیدرود درمیان آن دو ولایت فاصله است* و از میامن محاسن اتفاق که میان آن دو پادشاه نیکو اخلاق واقع است آن دو مملکت را با وجود توسط انهار و تعدد بلاد و دیار وحدتی جمعی و توحدی معنوی حاصل آمده و هریک از کمال اتحاد آن‌چنان است که در مملکت دیگری نافذ فرمان است. شرقی آب رود سفید ولایت عالی جناب سلطنت مآب سیادت انتساب، قطب السلطنهٔ والدین کارکیا سلطان محمد «۶۰۷» است که به صحت نسبت به سید عجم و عرب علیه الصلوهٔ و السلام پیوسته است.

بیت

تا به حشرای دل ارثنا گفتی‌همه گفتی چو مصطفی گفتی و تختگاه او شهر لاهیجان است و هفت بلده و قصبه و توابع دارد* و غربی سفیدرود «۶۰۸»، و مملکت حضرت سلطنت پناه سلطان علاء الدین دباج است که ابا عن جد شرح نسب او در کتاب درهٔ التاج لغرهٔ الدباج مبین است و سریر سلطنت او بلده فومن است و آن نیز هفت شهر و قصبه و توابع دارد* و گیلان درمیان معموره عالم قریب به وسط اقلیم رابع واقع است. طول آن از جزایر خالدات هشتاد و پنج درجه و ده دقیقه و عرض آن از خط استوا سی و هفت درجه همیشه والی آن ولایت از مردم آن‌جا بوده و بیگانه مدخل ننموده و بیشتر رعیت آن مملکت سپاهی و تجار باشند و جمعی به حلیه فضل و دانش اتصاف دارند و صورت علم و حکمت بر صفحه خاطر

---

(۶۰۷). ر ک به زامباور ص ۱۹۳.

(۶۰۸). یعنی در گیلان بیه پس.

می‌نگارند و از مشاهیر روزگار که به جود ابردست گهربار در ممالک جهان خاصه ولایت هندوستان چون خورشید در نصف النهار به ملک تجار اشتهار یافته و با وجود ملک الأمرایی و فرمانروایی مملکت گلبرگه انوار اسرار علوم بر ضمیر منیر او تافته خواجه جلال الدین محمود قاوان* از ولایت رشت است و عالی جناب فضایل مآب خواجه غیاث الدین عادلشاه «۶۰۹» که سلاله اعاظم وزرا و امرای آن ولایت است و اصل عالی رتبتش از بلاد عرب و مدتی به تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه اشتغال دارد از ولایت فومن است و در تاریخ سنه خمس و سبعین در هرات متوطن است و اگر کسی میل تفصیل احوال ولایت گیلانات نماید، در تألیف خواجه عادلشاه مذکور که در تعریف آن مملکت تحریر نموده مطالعه فرماید. این سطور به التماس دوستی نوشته شد و المأمور معذور.

و لشکر شکسته میرزا سلطان ابو سعید پیش از ولایت گیلان به جنگلستان تالش «۶۱۰» رسید و چندان‌که آخر در ولایت گیلان مکارم اخلاق مشاهده نمودند به عکس آن اول در تالشستان «۶۱۱» در زحمت و محنت بودند و چند روز در تالش به کوفت و مالش و آه و نالش به سر بردند تا عاقبت به انواع مشقت و زحمت جان از آن ورطه به در بردند و به گیلان درآمده عازم خراسان شدند.

و میرزا سلطان محمود با لشکری که در پناه رایت نصرت آیت او بود به طرف تختگاه پدر عزیمت نمود و از مملکت آذربایجان و عراق بیرون آمده به ولایت خراسان درآمد و از نشابور گذشته در صحرای فراهجرد، امیر اعظم مبارز الدین ولی بیک که از جانب میرزا ابو الغازی سلطان حسین به طرف مشهد رفته بود به مقابله میرزا سلطان محمود درآمد و آتش قتال اشتعال یافت و چون لشکر میرزا

---

(۶۰۹). ترجمه‌اش در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۳۲۹ دارد. در عهد سلطان حسین میرزا وی چند سال صدر بود.

(۶۱۰). برای تالش ر ک به مسعود کیهان ج ۲ ص ۲۷۸.

(۶۱۱). در نزهة القلوب ص ۶۰ «ولایت طوالش» دارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۹۸

سلطان محمود به غایت بی‌ضابطه بود عنان عزیمت به صوب هرات تافت و امیر حسام الـدین قنبر علی از عظمای امرای میرزا سـلطان ابو سـعید که پیش از آن از ولایـت حصـار شادمـان عـازم مملکت آذربایجـان بود و در اثنای راه به موجب فرمان در خراسان توقف نمود، درین ولا، در دار السلطنه هرات بود. چون میرزا سلطان محمود پنج شنبه دوم رمضان صبحگاه نزول فرمود، «۶۱۲» امرا که در هرات بودند به اتفاق اکابر مراسم تعظیم و اجلال و توقیر و اقبال به‌جای آوردند و شـرایط پیشکش و نثار به تقدیم رسانیدند و همین روز، صـباح امیر سـلطان ارغونی با جمعی که از مصاف امیر ولی بیک «۶۱۳» بیرون آمده بودند رسـیدند و روز جمعه سیم ماه خطبه به نام حضـرت صاحبقران امیر بزرگ تیمور گورکان و میرزا سلطان ابو سعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و از خواص و عوام نفیر عام برخاست و فریاد و زاری از اوج سـپهر زنگاری گذشت و درین روز واقعه جانسوز میرزا سـلطان ابو سـعید در دار السلطنه هرات ظاهر گردید.

بیت

بگردید عالم ز آیین خویش که آمد عجب مشکلی سخت پیش

ز انـدوه آن مـاتم جـان گسـل‌روان گشـته از دیـده‌ها خون دل و لوله حـادثه قیـامت اثر علاـمت فزع اکبر به عالمیان نمود و سـیلاب اضطراب در جهان انداخت و به یکبار بصایر و ابصار و سرایر و اسرار کبار و صغار، اخیار و اشرار تیره و خیره ساخت.

بیت

گر درین ماتم نبودی روی خاك از گریه‌ترخسرو سیارگان می‌کرد بر سر خاك راه

---

(۶۱۲). اسفزاری: از عراق رسید.

(۶۱۳). ر ک برای وی به دولتشاه ۵۲۴ به بعد و لطائف نامه فخری و حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۱۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۹۹۹

اما چون حادثه ضروری است و کار از حیز تدبیر بیرون إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ، «۶۱۴» و خبر این واقعه هایل و آوازه این مصیبت از اقصـای ترکسـتان و صـحاری قلمـاق تا انتهای ولایت آذربایجان و ممالك عراق بل در تمام آفاق اشـتهار و انتشار یافت و شـعله این واقعه سوزناك از مرکز خاك تا محیط افلاك تافت. جهانیان مصرع

با دجله اشك جامه در نیل زدند و خاطرهای حزین را فی الجمله به وجود میرزا سلطان محمود به هر نوع تسکین و تسلی بود. «۶۱۵» ناگاه صـباح شنبه چهارم ماه حصار اختیار الدین را در بستند و دلهای غمگین شکسته را بار دیگر شکستند و کوتوال قلعه یاغی شده مردم جوق‌جوق روی امید به اردوی میرزا سـلطان حسـین آوردند و غلبه تمام روی راست از شـهر بیرون رفتند. میرزا سـلطان محمود «۶۱۶» و جمعی امرا که با او موافق بودنـد و به چشم بصیرت مشاهـده نمودنـد که در هرات جای توقف نمانـده و محل بودن نیست، نیمروز که خسـرو سـیارگان بر وسـط السمـاء راست ایسـتاد، میرزا سـلطان محمود عنان عزیمت به سـمند باد رفتار داد و امیر یار علی مغول و امیر قنبر علی «۶۱۷» ملازم رکاب شاهزاده از راه دروازه خوش عزیمت نمودنـد «۶۱۸» و در وقـت بیرون رفتن، یکی از مردم لئـام بر بالاـی بام بی‌ادبانه حرکتی کرد «۶۱۹» و امیر قنبر علی به یـك خـدنگ جگردوز و نوك پیکـان جانسوز روز عمر او به شـب رسانیـد و جهان را از ننگ وجود او باز رهانید و امیر حسن ملکی و امیر بی‌نظیر در شـهر ماندند و آن شب به دسـتور معهود مردم بر

سرباره رفته

(۶۱۴). سورة البقرة ۱۵۶.

(۶۱۵). اسفزاری: چون سلطان محمود میرزا قایم مقام پدر بود.

(۶۱۶). ایضا: اگرچه در حداثت سن بود اما رای و تدبیر پیران داشت.

(۶۱۷). حبیب السیر: و جمعی دیگر از سالکان طریق یکدلی.

(۶۱۸). ایضا: روی توجه به صوب سمرقند نهاد.

(۶۱۹). اسفزاری: از بلای بام سنگی به جانب ایشان انداخت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۰۰

پاس داشتند. «۶۲۰»

بیت

تـا به وقتی که دست صبح گشاداز فلک عقدهای در ثمین و امیر سلطان و جمعی امرا و بهادران عازم جانب اردوی میرزا سلطان حسین شدند و امیر شیخ ابو سعید جان در میان «۶۲۱» به داروغگی آمده ضبط شهر نمود «۶۲۲» و منادی فرمود که هیچ آفریده متعرض و مزاحم دیگری نشود. باد صبا که گره‌گشایی غنچه عادت قدیم او بود، از بیم او نسیم گل از صحن چمن نمی‌توانست برد و شیر ژیان که خوردن دل آهوان شیوه طبیعی او بود به جان ایشان سوگند می‌خورد و شهر و بیرون به غایت مضبوط و محفوظ شد. و هشتم ماه، «۶۲۳» اکابر و اشراف و محترفه و اصناف به رسم استقبال بیرون رفته در شمال کوه با ولیگاه به شرف تقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و میرزا ابو الغازی سلطان حسین بهادر مجموع اکابر و اشراف را دلجویی نموده و نوازش فرموده عنایات پادشاهانه شامل احوال ایشان ساخت و آفتاب عاطفت سایه مرحمت بر احوال رعیت انداخت و موکب همایون به فال سعید و طالع میمون بر تخت حاجی بیک فرود آمد و میر مبارز الدین ولی بیک که در طرف مشهد مقدس رایت مبارزت برافراشته بود و سپاه شاهزاده میرزا سلطان محمود را از پیش برداشته، نهم ماه مظفر و منصور به اردوی اعلی ملحق شد و روز جمعه عاشر خطبه به نام و القاب

(۶۲۰). اسفزاری: تا امیر سلطان ارغون و جمعی دیگر گزند و تعرّض نرسانند.- حبیب السیر بعضی زواید دارد.

(۶۲۱). جان در میان کنایه از نهایت مهربان و دوستدار که تا جان مضایقه ندارد (فرهنگ آنندراج).

(۶۲۲). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۱۵ بعضی زواید بر متن دارد راجع به حرکت سلطان حسین از مرو به راه پنجده و در حال سلطان حسین شیخ ابو سعید جان درمیان را به داروغگی هرات ...

(۶۲۳). حبیب السیر: چهارشنبه هشتم ماه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۰۱

همایون زیب و زیور یافت و خطیب را تشریف خاص پوشانیده زر بسیار به رسم نثار پاشیدند.

بیت

منبری کاز زیور القاب او زینت گرفت‌مشتری گوهر نثار فرق منبر می‌کند

جلوس حضرت معز الدنیا والدین میرزا ابو الغازی سلطان حسین بر سریر سلطنت

هر فرخ اختری که عنایت ملک ملک‌بخش تعالی و تقدس کوکب دولت او را در اوج صعود مسعود سازد و به اقتضای وَ اللَّهُ یُؤْتِی

مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ «۶۲۴» رایت رفعت او را به ذروه ثریا برافرازد و آفتاب سلطنت او را به حکم السلطان ظل اللّه سایه خویش کرامت نماید و شعاع تیغ جهانگشایش را عرصه عالم اقطاع فرماید و قوایم تخت بخت او را به فرق فرقد رساند و سریر سلطنتش را به چهارپایه دوام ثبات دولت و رفعت بلند گرداند حکمهٔ اللّه چندگاه او را بهسان آفتاب و ماه در اطراف جهان حیران و سرگردان دارد تا به نظر اعتبار و چشم استبصار احوال روزگار و افعال لیل و نهار به سرآرد و هرگاه به نور طلعت عالم‌افروز سریر سلطنت جهان آراید بهسان مردمک دیده درعین عالم روشنی فزاید و چون ارادت ملک مستعان مملکت خراسان را به سلطان عالی‌شان متعالی مکان، خورشید آسمان پادشاهی، جمشید ایوان شاهنشاهی،

مصرع

سلطان مشرقین و شهنشاه مغربین

معز السلطنهٔ و الدنیا والدین ابو الغازی میرزا سلطان حسین در ازل عنایت

---

(۶۲۴). آل عمران ۲۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۰۲

فرمود و فرمان قضا جریان او را در آن مملکت امضا و اجرا نموده بود چند سال در مبادی احوال او را در اطراف و اکناف می‌داشت و گاهی صورت مسرت و زمانی رقم غم بر لوح خاطر او می‌نگاشت تا اسباب جهانگشایی مرتب شد و به آداب فرمانروائی مهذّب گشت و جمعی که اندیشه سرافرازی و داعیه گردنکشی داشتند پایمال قضا و قدر و دست فرسای خوف و خطر گشتند و مملکت خراسان به نوعی که معروض و مشروح شد مسخر و مفتوح گشت.

بیت

بی‌دردسر نیزه و آمدشد پیکان‌آن فتح که مفتاح امان بود برآمد و حضرت سلطان کامکار از فضای جانفزای صحرای مختار روز جمعه عاشر رمضان پیش از نماز به عون عنایت پادشاه کارساز از راه کوچه خیابان عزیمت نمود و در باغ زاغان بر سریر سلطنت خاقان جم فرمان نزول اجلال فرمود.

بیت

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی‌که سایه بر سرش افکند خسرو و غازی جهانیان غلغله تهنیت و مبارکباد از ایوان سبع شداد گذرانیدند و مراسم نیاز و نثار به تقدیم رسانیدند و آن حضرت پای عزت بر سریر سلطنت نهاد و پشت دولت بر مستقر سعادت باز داد و روی به ترتیب مناظم امور و تنظیم مصالح جمهور آورد* و از ولایت بلخ و حدود بدخشان تا اقصی ولایت مازندران در تحت فرمان قرار یافت و سیلاب اضطراب که طغیان طوفان داشت آرام گرفت.

بیت

آرام یافت در حرم امن وحش و طیرآسوده گشت در کنف عدل انس و جان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۰۳

[«۶۲۵» و درین ایام، قدوه امرای نام و قبله صنادید عظام، امیر ثاقب ضمیر صایب تدبیر، نظام السلطنهٔ و الدولهٔ والدین امیر علیشیر که از قدیم الأیام آبای کرام و اجداد عظام او در سلک امرای کبرا انتظام داشتند و در دولت خاندان میرزا عمر شیخ صورت منقبت کوکلتاشی به قلم اعتبار بر لوح روزگار می‌نگاشتند، از طرف مملکت ماوراء النهر که پیش ازین در زمره ملازمان افضل العلماء المحققین، خواجه جلال الدین فضل اللّه ابو اللیثی به عزم تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه رفته بود و در آن ولایت چندگاه سال و ماه و شام و سحرگاه انواع فضایل و کمالات اکتساب نموده و استفاضه از مجلس بزرگوار فیض بخش و استفاده از

ضمیر فائض انوار آفتاب درخش قطب الأولیاء خواجه ناصر الدین عبید اللّه سلمه اللّه و ابقاه می‌فرمود رسید و به دولت دست‌بوس و آغوش پادشاه اسلام پناه سرافراز گردید و چون ایام عید نزدیک بود، جناب امارت مآب، از فروغ طبع چون آفتاب، قصیده هلالیه به ترتیب غریب نظم فرمود و در روز عیـد، در جشن همـایون گذرانیـد و پادشـاه اسـلام پناه درهای آبـدار و جواهر شاهوار نثار فرق او ساخته مجلسیان را بهره‌مند و محظوظ گردانید.

نظم

به‌سان گوهر عالم‌فروز شعری گفت که در حساب نیاید بهای آن گوهر

ز لطف آن در منظوم یادگار گذاشت‌زمانه در صدف گوش همگنان گوهر

ز بحر خاطر او نظم یافت درّی چند که نزد عقل به از صد هزار کان گوهر

---

(۶۲۵). اضافه نسخه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۰۴ زعرض عقد ثریا فلک خجل گردیدعیان چو دید از آن نظم درفشان گوهر و اختیار و اقتدار آن امیر نامدار در تمامت مملکت آن سـلطان جم اقتدار از شـرح و بیان گذشت و تمامت سرانجام امور عظام به حسن تدبیر و لطف تقریر او مفوض گشت و ملقب به مقرب الحضـرة السـلطانی شـد چنانچه شـرح و بسط آن در سالهای آینـده از مساعدت وقت مأمول است ان شاء اللّه تعالی وحده].*

و همواره از طرف ولایت آذربایجـان و مملکت عراق صـنادید آفاق به درگاه عالم پناه می‌رسـیدند و به عواطف پادشاهانه و مراحم خسروانه مشرف می‌گردیدند.

امیر سـید مراد که در زمـان دولت سـلطان ابو سـعید در سـلک امرای عظـام انتظـام داشت، بـا جمعی برادران و متعینان ماوراء النهر و خراسان به آسـتان سـلطنت نشان آمدند و هریک مناسب قدر و مرتبه به مناصب رسیدند. امیر سید مراد در دیوان اعلی شرف امارت یافت و امیر نظام الدین عبد الخالق فیروزشاهی نیز و باقی به عنایت مخصوص شدند.

قطعه

جهانیان همه دارند چشم آن‌که کندز خاک درگه او توتیای دیده خویش

شـدست کعبـه حاجـات درگهش زان رونهاده‌انـد بـدو رو تـوانگر و درویش و درین ولاـ جنـاب دسـتور اعظم خـواجه قطب الـدین طاووس سمنانی به اتفاق جناب فضایل مآب مولانا قطب الدین الخوافی و جناب وزارت انتساب خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره* از جـانب عراق رسـیدند و هریک به منصب عالی اختصاص یافتنـد. خواجه قطب الـدین طاووس سـمنانی به تشـریف اشـراف دیوان مشّرف شد و خواجه سیف الدین مظفر به وزارت مقرر گشت.

مطلع سـعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۰۵ خجسـته وزیری که در ربع مسـکون‌نظیرش بجز چشم احول ندیده و بعد از چند روز مولانا قطب الدین منصب صدارت یافت.

و میرزا ابو الغازی سـلطان حسین بر تخت بخت مقام و آرام فرمود و بر مسند سلطنت و چهار بالش مملکت بار عام داده بود و امرای کامکـار و مقربـان نامـدار در صـنوف خـدمت جوزا مثـال کمر اطاعت و امتثال برمیان جان بسته و به پای بنـدگی ایسـتاده و هریک برحسب اختلاف طبقات و تفاوت درجات دست بر دست نهاده منتظر اشارت سلطان جهان‌ستان بودند.

ز بس هجوم اکـابر چنـان شـده است درش که آفتـاب به صـد حیله یابـد آن‌جـا بـار گـاه به اسـتماع قضایـای دعـاوی رعایا که ودایع آفریدگارنـد به مـوجب کلکم راع و کلکم مسـئول عن رعیته مشـغول می‌گشت و بر طریق امر جزم فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِ «۶۲۶» حکم می‌فرمود و گاه نظر غضب بر کار ظالمان بدخصال می‌انداخت و براندازه جرم و خطای این طایفه فرمان می‌فرمود.

و چون خاطر حق پذیرش از نوازش متظلمان و گذارش متعدیان فراغت یافت، عنان عزیمت به طرف بزم طرب و مجلس عشرت تافت و فرمان داد که اسباب مسرت مهیا گردانیدند و مغنیان زهره الحان آواز رود و سرود به فلک رسانیدند.

بیت

باز در بزم طرب آهنگ عشرت‌ساز شدبر رخ درماندگان درهای دولت باز شد

باز آواز بریشم رفت تا چرخ برین‌ارغنون ساز فلک را نغمه دمساز شد

(۶۲۶). سورهٔ ص ۳۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۰۶ باز بی‌اندیشه ساقی شیشه می باز کردشیوه شوخی و سرمستی زسر آغاز شد ساقی ماه رخسار، که خورشید از غیرت دیدار او تافته شده از غایت خجلت در زمین فرومی‌رفت و ماه در پیش عارض آفتاب‌وش او به هیچ‌وجه برنمی‌آمد، از ساغر سیمین لعل مذاب و یاقوت ناب در کام جان حریفان می‌ریخت و چشمه آفتاب تابان را با ماه درخشان قران می‌داد و باده خوشگوار کام نشاط و طرب را آب داده گره غم و اندوه از دلهای تنگ می گشاد.

بیت

حبذا باده طرب انگیزکرده بازار لهو و عشرت تیز

ساغرش چون نهند اندر دست‌هم زبویش خرد شود سرمست

مست ازو گر نگشت ساغر هم‌از چه از دست می‌شود هردم و چون مجلس بزم و حضور به انواع بهجت و سرور زیب و زینت یافت و انوار التفات پادشاهانه بر ترتیب آن بزم خسروانه تافت، درین اثنا، میرزا ابو الغازی سلطان حسین را داعیه عقد ازدواجی و باعثه عقد امتزاجی با در درج سلطنت و دری برج خلافت شهر بانو بیکه بنت سلطان سعید شهید میرزا سلطان ابو سعید از خاطر همایون سربرزد و فرمود که اسباب ملاهی و مناهی را چون مهره‌های نرد از روی بساط دهر برچیدند و مجلس شرع شریف آراسته شد و بندگان حضرت نیشکروار با دل پرحلاوت چند جا کمر خدمت بسته اسباب ضیافت برای ترتیب زفاف جمع آوردند و مجلس شادمانی را چنان آراستند که سپهر جهان گشته با هزاران دیده چشم حیرت به نظاره آن گشاد و زواهر جواهر انجم که سالها در جیب و دامن پرورده بود به رسم تهنیت و نثار بر طبق عرض نهاد و در وقتی که عروس عالم‌افروز نقاب کحلی شب بر رخسار جهان‌آرای بست و کواکب ثواقب چشمهای جهان‌بین به مشاهده طلعت ماه تمام گشاد و در زمان سعد سعادت‌افزای و طالع مبارک

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۰۷

دولت‌نمای عقد الفت و قاعده محبت منتظم و مستحکم گشت و شبه بیگانگی به گوهر یگانگی بدل شد و پرده ظلمات از پیش چشمه روشن آب حیات برخاست و قران مشتری با زهره زهرا در جهان پدید آمد و قصر دولت پرویز از پرتو شمع رخسار شیرین منوّر شد و از تأثیر این قران سعدین که ادوار فلکی بعد قرنها بر سپهر دولت نمود آثار سعادت کواکب بر صفحات احوال کاینات ظاهر خواهد بود و ابواب دولت و کامرانی و اسباب مسرت و شادمانی بر اصناف خلایق خواهد گشود. «۶۲۷»

بیت

اتفاق هر دو عالی کرد قدر تاج و تخت‌اتصال هر دو روشن کرد چشم ملک و دین و پادشاه دریا عطا دست عنایت و افضال به بذل اموال برگشاد و جهان را از بزم جم و یسون فریدون یاد داد.

بیت

زین سان که بود بزم و سخایش فلک پیر «۶۲۸»دیگر نکند یاد ز جمشید و فریدون میرزا ابو الغازی سلطان حسین چون به عون ملک مستعان مملکت خراسان مسخر فرمود و به تجدید عروس ملک با صورتی هرچه زیباتر از پرده غیب روی نمود، رای جهان‌آرای آن

پادشاه جهانگشا به اقتضای هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ

(۶۲۷). در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۱۶ بعد ذکر مقارنه زوجین مثل متن گفته که «به حسب اقتضا و قضا میان زوجین اتفاق نیفتاد و بعد از چندگاه سلطان حسین او را طلاق داد و با خواهرش پاینده سلطان بیگم نکاح کرد».

(۶۲۸). در نسخ دیگر: ای شاه جوان بخت ز جودت ....

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۰۸

فِیها «۶۲۹» از دیرباز مایل آن بود که چهار باغی نمودار خلد برین و قصری «۶۳۰» رشک نگارخانه چین طرح اندازد و بنای عالی و اساس متعالی مکمل و مرتب سازد و با وجود چندان باغهای رعنا و قصرهای دلگشا که از حضرت خاقان سعید و اولاد رشید آن حضرت درغایت لطافت معمور و آبادان بود، همت عالی او به آنها قناعت ننمود و به چهار باغ و قصری از آن بزرگتر فرمان فرمود «۶۳۱» و در شرقی شمال شهر، در آن مقام که آن پادشاه فلک احترام جهان را به فروغ طلعت عالم‌افروز منور ساخت و آفتاب ولادت سایه سعادت بر جهان انداخت، طرح باغ و کوشک قرار یافت و انوار التفات بر ترتیب اسباب آن تافت و مهندسان حاذق و فیلسوفان مدقق طالع وقت اختیار کرده و زمان بنا قرار داده معماران دانا و بنایان توانا طرح چهار باغی چهار صد و چهل جریب و قصری عالی درمیان چهار باغ بنیاد نهادند و استادان و اجور «۶۳۲» به اهتمام تمام از بام تا شام در کار عمارت قیام نمودند و ارکان دولت و دیوانیان وجوه عمارت و مؤنات و اسباب و آلات و ادوات بر متوجهات ولایات حواله داشتند و محصلان غلاظ و شداد برگماشتند و از اطراف ممالک اصناف صناع و انواع محترفه طلبیده سرهای کاربر امرا و ارکان دولت قسمت رفت و معماران امین و سرکاران باریک بین تعیین نمودند و هر بامداد که معمار کره زمین از برای استعمار ممالک خاک قدم بر سر دیوان افلاک می‌نهاد هرکس در هر عمل که مخصوص او بود داد مهارت و چابکدستی می‌داد تا آن زمان که کفه زرناب آفتاب از عمود معیار معدل النهار مایل گشته و بر افق غرب می‌نشست ترازوی اجره اجور بر آرزوی خاطر هریک مشحون و مبرور می‌گشت و همه شاکر از سعی مشکور راضی و مسرور به

(۶۲۹). سورهٔ هود ۶۱.

(۶۳۰). حاشیه نسخه: قصر جهان‌آرای- حاشیه دیگر: عمارت باغ و قصر جهان‌آرای.

(۶۳۱). در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۱۶ گفته است که «باغ مراد» که بعد از چندگاه به «باغ جهان‌آرا» موسوم شد «چهارصد و چهل جریب بود».

(۶۳۲). اجور جمع اجراست اما مصنف این کلمه را گویا به معنی اجراء جمع اجیر آورده است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۰۹

منازل خود می‌رفتند تا به اندک زمانی کار جهانی ساخته و مهمات عمارت پرداخته شد.* رجای واثق که به خیر و خوبی حسن اتمام و شرف اختتام یابد و آفتاب دولت و سعادت بر اطراف و اکناف آن تابد و اللّه الموفق و المعین و به باغ جهان‌آرای موسوم شد و چهار طرف آن باغ بهشت آثار به انواع اشجار میوه‌دار و درختان دیگر از سرو و صنوبر و بید و چنار و تاکهای انگور و گلهای رنگین رشک رخسار حور آراسته شد و در تعریف باغ گوید:

نظم

چمنها چو باغ جنان راست شدشه کامران هرچه می‌خواست شد

ز سرو و صنوبر، زبید و چنارشد آراسته هر طرف جویبار

ز الوان اشجار میوه رسان‌برون از شمار است و افزون ز سان

ز شفتالو و سیب و امرود و به‌کاز آن نیست اندر جهان میوه به

زبان گر کند شرح آنها بیانز شفتالو پرآب گردد دهان

چو از سیب و امرود سودا پزمز حسرت لب خود به دندان گزم

بهی را عجب گونه رنگ و بوست‌یکی رنگ عاشق دگر بوی دوست

گل از طلعت یار دارد نشان‌کازو می‌رسد روح و راحت به جان

بود تاک رز طرفه شاخ نبات‌کازو شد عیان عین آب حیات

می آب حیات است و ساقی خضربه آب حیات است باقی خضر

زمی بس که شد مست و شیدا قلم‌به جای سر این‌جا نهد پا قلم به این نوع تزیین و آیین چمنها و بساتین رقم فرمود و امرای عظام، صبح و شام، غایت اجتهاد و اهتمام بذل نمودند.

ذکر حالات که در خراسانات و سایر ولایات واقع شد

میرزا سلطان ابو سعید، در آن زمان که رایت آفتاب اشراق به صوب مملکت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۱۰

عراق برافراخت و عزم یورش آن ممالک مصمم کرد، شهزاده عالی جناب غیاث الدین میرزا سلطان احمد را که اکبر اولاد او بود و به کمال عدالت ضبط سمرقند می‌نمود مقرر فرموده بود که هرگاه خبر ظهور میرزا سلطان حسین از جانبی به ثبوت پیوندد، میرزا سلطان احمد با لشکرهای توران زمین عازم دفع او شود و در وقتی که میرزا سلطان ابو سعید در مضیق مقابله و مقاتله امیر حسن بیک به تنگ آمده بود صیت صولت و آوازه عزیمت میرزا سلطان حسین از طرف ولایت نسا و ابیورد در ممالک خراسان و ماوراء النهر ظاهر شد و امیر تاج الدین حسن ملکی که حاکم دار السلطنه هرات بود حصار و برج و باره ضبط فرمود و صورت واقعه به جانب دار الملک سمرقند ارسال نمود و میرزا سلطان احمد با لشکری گران از اطراف ولایات ماوراء النهر و ترکستان قریب پنجاه هزار سوار نامدار و دلاوران شجاعت شعار از جیحون گذشت و به سرعت تمام متوجه هرات شد «۶۳۳» و چون به حدود مرغاب رسید ناگاه خبر واقعه میرزا سلطان ابو سعید شنید و میرزا سلطان حسین جمعی که از طرف ولایت آذربایجان آمده بودند و این خبر رسانیده همان جماعت را به جانب میرزا سلطان احمد فرستاد و شرح واقعه اعلام داد و سپاه ماوراء النهر چند روز متردد بودند و عاقبت مراجعت نمودند.

و درین اثنا، خلف اعاظم الأمراء امیر زین العابدین ارلات «۶۳۴» به رهنمونی دولت به اردوی میرزا سلطان حسین آمد و به عواطف پادشاهانه اختصاص یافته به موجب فرمان متوجه تسخیر ولایت بلخ و شبورغان شد و میرزا سلطان محمود که هرات را گذاشته عازم کنار جیحون بود، در اثنای راه، با امرای ارلات ملاقات نمود و از طرفین به مقابله پیش آمدند و آتش قتال اشتعال یافت. میرزا سلطان محمود یار علی

---

(۶۳۳). در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۲ گفته است که سلطان احمد بعد از واقعه قراباغ به عزم تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بگذشت و چون به حدود اندخود خبر استیلای سلطان حسین شنید به صوب سمرقند مراجعت کرد.

(۶۳۴). ر ک به حبیب السیر ص ۲۳ جزو ۳ جلد ۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۱۱

مغول را با فوجی دلاوران در برابر مخالفان باز داشته و اسباب پادشاهی گذاشته از میانه کناره گرفت و یار علی مغول گرفتار شده در هرات به قتل رسید و امیر زین العابدین به اتفاق عم خود امیر مظفر الدین پیر محمد ولد امیر یادگار شاه ارلات ولایت و شهر بلخ و تمامت آن حدود را در قبضه اقتدار آورد.

و میرزا سلطان حسین، بعد از فتح هرات، امیر شیخ زاهد طارمی را که در سلک امرای عظام انتظام داشت به حکومت ولایت استراباد مقرر فرمود و او به آن ملک رفته حدود آن مملکت را به واجبی ضبط نمود و میرزا منوچهر برادر اکبر میرزا سلطان ابو سعید که از ورطه واقعه آذربایجان جان به حدود ولایت مازندران رسانید در نواحی مملکت ساری و رستمدار رایت عظمت بلند گردانید و داعیه جهانگشایی و فرمانروایی داشت. امیر شیخ زاهد آن خیال محال در دماغ او نگذاشت و ناگهان بر سر او تاخت و ولایت وجود او را از والی حیات باز پرداخت.

مصرع

همچون گل ناشکفته در خاک بریخت و شاهزاده میرزا محمد سلطان مشهور به کیچیک* میرزا که خواهرزاده میرزا سلطان حسین بود با والده و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ «۶۳۵» اران به سلامت بیرون آمده بود به هرات رسیدند و میرزا سلطان حسین همه را رعایت و عنایت فرمود و دلجویی و نوازش نمود و میرزا کیچیک را خیل و سپاه و سراپرده و بارگاه و امرا و وزرا مقرر ساخت و چتر و علم برافراخته طوق و نقاره‌خانه زلزله در جهان انداخت و عنان مهمات کلی در قبضه اهتمام او نهاد و رای او را در ملک و مال اثر تمام داد. «۶۳۶»

---

(۶۳۵). ر ک به لیسترینج ص ۱۷۹.

(۶۳۶). بعدش در چند نسخه: و آن حضرت را تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه و حسن ارادت و اعتقاد به اهل اللّه و انتظام در سلک ارباب انتباه ضمایم سایر اوصاف تواند بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۱۲

و ملک نظام الدین شاه یحیی «۶۳۷» والی ولایت سیستان که در یورش آذربایجان ملازم اردوی میرزا سلطان ابو سعید گورکان بود و امیر حسن بیک بعد از واقعه، شاه یحیی را رعایت تمام فرمود و نشان داده به ولایت او رخصت داد، چون به ولایت استراباد رسید، امیر شیخ زاهد او را غارت کرده به جانب هرات فرستاد و شاه یحیی روی امید به درگاه سلطنت پناه میرزا سلطان حسین نهاد و میرزا سلطان حسین شاه یحیی را نیک دید و احوال پرسید.

و هم درین ولا، امیر حسن شیخ تیمور که در سنه خمس و ستین در وقتی که میرزا سلطان حسین محاصره هرات فرموده بود، امیر حسن از جانب او برگشته به شهر التجا نمود- چنانچه شرح آن گذشت- و میرزا سلطان ابو سعید او را تربیت و عنایت فرمود و از نواحی قراباغ اران به حکومت بعضی ولایات آذربایجان فرستاده بود و بعد از واقعه متوجه خراسان گشته، نمدپوش به هرات آمد و شرف بساط بوس دریافت و میرزا سلطان حسین رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده آفتاب عنایت آن حضرت بر چهره احوال او تاخت و حکومت ولایت سیستان و گرمسیر و قندهار و کابل به جانب او باز گذاشت و رایت دولت او را در آن ممالک برافراشت.

شرح احوال ولایت ماوراء النهر و ذکر شاهزادگان در آن ملک و سایر ولایات

چون خبر واقعه جانسوز و اثر حادثه محنت اندوز به ولایت ماوراء النهر و ترکستان رسید، از نهیب واقعه قیامت اثر تمام آن ممالک زیر و زبر گردید و از بدایت ولایت قلماق تا نهایت صحرای تقماق و دشت قبچاق به نوعی به هم برآمد که غلغله در بحر و بر و زلزله در هر کشور افتاد و آن مملکت معمور و رعیت مسرور خرابتر از ساحل دریا در روز باران و غمگین‌تر از خاطر دانا از جور

زمان شد و نفوس شریف که پای بر سریر عزت و سروری می‌نهاد به صد هزار خواری بر خاک مذلت افتاد و

---

(۶۳۷). ر ک به زامباور ص ۲۰۰ به بعد. وی از سنه ۸۴۲ تا ۸۸۵ فرمانروانی کرد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۱۳

چندین خرمنهای آرزو به باد بی‌نیازی رفت و چندین گوهرهای امید در درج روزگار سربسته ماند و زمانه چنانچه عادت اوست هر عطیت که به عاریت داده بود بازستد و درهای عیش و عشرت بر روی رعیت آن ولایت بربست. امواج دریای فنا تا بحر اخضر فلک رسید و افواج فتنه و بلا در اطراف آفاق ظاهر گردید. از ناله و زاری اطفال ناز پرورده دیده سپهر خون گریست و از نوحه و شیون مرد و زن زمین باوقار در اضطراب آمد. در هیچ گلبنی گلی و بر هیچ شاخی بلبلی و در هیچ جامی ملی نماند. در اطراف چمن به‌جای درخت گل خار مغیلان رسته و بر منبر زمرّدین شاخ که بلبل خوش‌نوا خطبه غرا می‌خواند زاغ زشت‌آوا نشسته. در مقامی که ساقیان نازنین به ساعدهای سیمین در جامهای زرین شراب ناب می‌دادند سنگدلان سخت‌جان از صراحی دل نازک‌تنان خونهای میگون گشادند. چشم آمال و امانی خیره و رخسار مسرت و شادمانی تیره شد.

بیت

ببین چه زیروزبر شد ز چرخ دولابی‌چو راند بر سر آن ملک موج آب فنا میرزا سلطان احمد با دیده پرآب و سینه‌ای از آتش اندوه دل در اضطراب به اتفاق اعیان دهر و متعینان ماوراء النهر چند روز از صبح تا شام به ختمات کلام ملک علام و رسم آش و اطعام اهتمام نمودند و آیین عزا به‌جای آوردند و ترویح روح سلطان سعید شهید را صدقات به فقرا رسانیدند و بعد از فراغت از مهم تعزیت انجمنها ساختند و قرعه مشورت درمیان انداختند و بعد از گفت و شنید بسیار، رای بر آن قرار یافت که شاهزاده غیاث الدین میرزا سلطان احمد که ارشد اولاد است با برادران طریقه محبت مسلوک دارد و غبار آسیبی بر آیینه خاطر حزین ایشان نگذارد.

مصرع

کایینه همان به که برو گرد نباشد

میرزا سلطان احمد سخن نیکخواهان به سمع رضا اصغا نمود و فرمود که

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۱۴

حکام و داروغگان قلاع و بقاع که در اطراف ممالک سرباز زده‌اند و پای از سرحد بندگی و فرمانبرداری بیرون نهاده همه را دلجویی نمایند و به نام هریک استمالت نامه‌ای قلمی فرمایند مضمون آن‌که از صوت نقاره و آواز طبلی که بر مرکب بی‌نوایی بار کنند صیت و آوازه حاصل نشود و از صدای نای و غریو کوس که بر کوهه ناقه صاحب فاقه‌ای بندند زیادت ناموسی پیدا نگردد و از دراعه طالب علمی که به تاراج برند درع داودی نتوان ساخت و از سکین مسکینی که به غارت و تالان ستانند ذوالفقار حیدری نشاید کرد و از پای ملخ که از دست موری بازگیرند طعمه لشکر سلیمان نتوان داد از کهنه دواجی که از دوش محتاجی در ربایند کسوت شهر یاری حاصل نشود و از ساز مطربانی که مرسومشان بر گدایان بینوا حواله کنند،

مصرع

جز ناله زار برنیاید و از قلعه و سوری که به نوحه بیوه زنان معمورش کنند پناهی نتوان ساخت.

پوش و خفتانی که از مال مقتولان مظلوم سازند مانع تیر قضا نشود و جوشن و برگستوانی که از وجه مظلومان محروم ترتیب کنند دافع بلا نگردد.

و چون حکام و داروغگان که در اطراف مملکت ماوراء النهر و ترکستان سر به عصیان برآورده بودند استمالت‌نامه‌ها به ایشان رسید و بر مضمون آن اطلاع یافتند، مجموع عنان ارادت به صوب انقیاد و متابعت تافتند و طوق عبودیت در گردان اطاعت انداخته خاک

درگاه همایون توتیای دیده دولت ساختند و پیش بارگاه پادشاه که سجده‌گاه جباه قهاران و بوسه جای شفاه جباران روی زمین است رخسار خاك ببوسیدند و انواع تحفه و پیشکش به موقف عرض رسانیدند و همه اجازت مراجعت یافته به انعامات و تشریفات شادمان و بهره‌مند شدند و تمام مملکت ماوراء النهر و ترکستان فرمان قضا جریان را امتثال و اذعان نمودند و اطراف و اکناف آن بلاد و دیار در کنف امن و امان و پناه عدل و احسان قرار یافت و احوال دولت و امور

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۱۵

سلطنت به تازگی نظامی از سرو قوامی دیگر گرفت.

بیت

طایع امر او زمین و زمان‌تابع حکم او قضا و قدر و درین مقام کمیت خوش خرام قلم رقم اولاد امجاد حضرت سلطان سعید شهید می‌نماید و در میدان داستان هریک قدمی چند می‌پیماید.

سلطان سعید چون در مملکت آذربایجان شهد شهادت چشید، آن حضرت را ده* پسر نامور که داعیه ضبط تخت پدر داشتند موجود بودند و هریک را خیال استقلال در خاطر خطور می‌نمود. اسامی نامی شاهزادگان برین موجب است:

میرزا سلطان احمد، میرزا سلطان محمود، میرزا سلطان محمد، میرزا شاهرخ، میرزا الغ بیک، میرزا عمر شیخ، میرزا ابا بکر، میرزا سلطان مراد، میرزا سلطان خلیل، میرزا سلطان ولد.

و در حالت واقعه ضروری بعضی ازین شاهزادگان در اردوی اعلی بودند و باقی در اطراف ممالک محروسه ضبط ولایات می‌نمودند و شرح بعضی حالات و عرض حکایات هریک از مساعدت وقت مأمول است:

میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در آذربایجان محبوس شدند «۶۳۸» چنانچه مسطور گشت.

و میرزا سلطان محمود به هرات آمده و عازم ماوراء النهر شده از جیحون گذشت و شرح آمدن او به خراسان در بیان آمد. چون میرزا سلطان محمود از جیحون عبور نمود و در سمرقند نزول فرمود، میرزا سلطان احمد مقدم او را گرامی داشته و اختیار دیوان اعلی به رای صواب نمای او گذاشته چندگاه در غایت صدق و صفا و کمال مهر و وفا بودند و از طرفین آداب اخوت و آثار مروت به یکدیگر می‌نمودند و اتفاق نیت و اتحاد عقیدت از جانبین حاصل آمد و مصافات تمام کما هی بین الماء

(۶۳۸). شرح حال ایشان در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۶۲ دارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۱۶

والمدام پیدا شد. درین اثنا، جمعی بی‌عاقبت «۶۳۹» که سر تیزان فتنه و فساد و پیشوایان شر و عناد بودند و پیوسته در انهدام اساس مودت سعایت و ابرام می‌نمودند میرزا سلطان محمود را بر آن داشتند و صورت این معنی بر لوح خاطر او نگاشتند که به قصد جهانگشایی و عزم فرمانروایی از صحبت برادر جدایی جوید و چون آفتاب به زبان شمشیر مالك رقاب سخن ملك‌ستانی گوید و بدین نیت به عزیمت شکار از ظاهر سمرقند سوار شد و به سعی امیر قنبر علی متوجه ولایت حصار گشت و آن مملکت در قبضه اقتدار آورده لشکر بسیار در پناه رایت نصرت شعار قرار یافت* و میرزا سلطان احمد از استماع این خبر متغیر گشته به جمع سپاه فرمان داد و با غلبه عظیم رو به ولایت حصار نهاد و چون آن دو لشکر نزدیك یکدیگر رسیدند و اسباب مصاف و امور محاربه انتظام یافت شیران بیشه شجاعت و دلیران پیشه جلادت در کوشش آمدند و به عنایت یزدانی و قوت آسمانی ماه رایت میرزا سلطان احمد از مطلع فتح و ظفر طالع شد و اجرام نوربخش فروزنده اعلام دولت و اقبال او گشت و میرزا سلطان محمود هزیمت یافته عنان عزیمت به صوب کنار آب تافت و میرزا سلطان احمد به طرف سمرقند معاودت نمود و عزم استیصال برادر به کلی نفرمود و در سال آینده باقی احوال گفته‌اید ان شاء اللّه تعالی.

میرزا سلطان ابو سعید مملکت کابل و غزنین و افغان تا حدود هندوستان به اختر برج سلطنت و گوهر درج خلافت میرزا الغ بیک ارزانی داشته سریر سلطنت یمین الدوله سلطان محمود غازی را به فرزند سعادتمند گذاشته بود و شرح این حال آن است که امیر بابا که از امرای آن حدود بود و اظهار بندگی و دولتخواهی نسبت با دولت میرزا سلطان ابو سعید می‌نمود به توسط جناب فضیلت شعار ضیاء الدین مولانا یوسف عطار به موقف عرض رسانید که اگر یکی از شاهزادگان به ایالت مملکت کابل نامزد شود امیر بابا کمر عبودیت بسته وظیفه جان سپاری به تقدیم رساند.

---

(۶۳۹). در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۴ نامهای بعضی ازین مغویان را آورده یعنی «احمد مشتاق و سید بدر و خسرو شاه و بعضی دیگر از مغویان درگاه».

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۱۷

ملتمس امیر بابا ملایم مزاج همایون آمده میرزا الغ بیک را به آیین پادشاهی و یوسون شاهنشاهی روان فرمود و امیر بابا مدتی بر جاده عبودیت مستقیم بود. عاقبت کفران نعمت غبار ادبار بر روی روزگار او نشاند و از مخصوصان شاهزاده اتکه و جمعی امرا و مقربان را به قتل رسانیده و شاهزاده را مضبوط می‌داشت. برادران امیر بابا، دریا خان و آفاق خان که ازو کینه دیرینه داشتند به رسم مشورت به خلوت درآمده بابا را از میان برداشتند و چون در زمان عصیان امیر بابا، جمعی امرای عظام مثل امیر محمد امیر برندق برلاس و امیر قنبر علی و امیر بابا کوکلتاش و دیگر امرا جهت استخلاص میرزا الغ بیک متوجه مملکت کابل شده بودند و برادران امیر بابا گمان بردند که امرا به موجب فرمان ولایت را از ایشان گرفته به امیر محمد امیر برندق خواهند داد، ایشان به طریق فرار راه ادبار پیش گرفته به حدود هند رفتند و میرزا الغ بیک را همراه بردند. جمعی مردم افغان ازین معنی خبر یافته و به عزم دستبردی به جانب برادران امیر بابا شتافته نیم شب به کنار اردوی ایشان رسیدند و هم در شب شاهزاده را به دره‌ای درآوردند که هزاران از ایل ایشان در آن‌جا بود و پیش دره را به سنگهای محکم استوار کردند و مخالفان تا سنگها از پیش برداشتند، بندگان دولتخواه مسافتی راه به ایشان گذاشتند و شاهزاده را به امیر محمد برندق و سایر امرا رسانیدند و امرا همه را به رعایت و مرحمت خوشوقت گردانیدند و بعضی از آن جماعت به پایه سریر اعلی آمدند و میرزا سلطان ابو سعید انواع تربیت و عنایت فرمود و مجموع را به اسب و زر و کلاه و کمر و چارغب طلادوزی و باقی تجملات و سیورغالات دیگر معزز و مکرم ساخت و آفتاب دولت سایه سعادت بر احوال ایشان انداخت و همچنین هریک از امرا و ارکان دولت را به رعایت ایشان اشارت فرمود و اجازت یافته به اوطان خود رفتند و امیر قنبر علی دریا خان را گرفته بند فرمود و عزم تسخیر ولایت هندوستان نمود و به اتفاق امرا تا دروازه ملتان رانده تمام آن حدود را به باد تاراج داد و آتش قهر الهی در تر و خشک آن بیشه‌ها افتاد و والی ملتان طاقت و توان مقابله لشکر منصور نیاورده رای او اقتضای آن کرد که خدمت شیخ ابو سعید*

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۱۸

که از فرزندان شیخ فرید شکر گنج بود به رسم رسالت به درگاه عالم پناه ارسال نمود و به موقف عرض رسانید که همیشه این ولایت باجگزار و فرمانبردار این دولت پایدار بوده و هرگز آثار خلاف اظهار ننموده. امیدوار که دست تطاول امیر قنبر علی را ازین ولایت کوتاه گردانند تا به فرمان همایون مال مقرری به خزانه عامره رسانند.

میرزا سلطان ابو سعید فرستاده را نیک دید و احوال پرسید و نشان اعلی به نام و القاب امرا فرستاد که چون والی مولتان ملک قطب الدین* در مقام اطاعت و انقیاد است متعرض ولایت او نشوند و زحمت نرسانند و فرستاده را رعایت و عنایت نموده اجازت مراجعت فرمود و پیش از رسیدن نشان، امرا مال ملتان مستخلص ساخته معاودت نمودند و شاهزاده میرزا الغ بیک بار دیگر بر سریر سلطنت ولایت کابل در غایت تعظم و تجمل استقرار فرمود و امیر قنبر علی رخصت یافته به جانب ولایت حصار عزیمت نمود.

«۶۴۰»

میرزا سلطان ابو سعید مملکت بدخشان را به مهر سپهر پادشاهی و ماه آسمان جهان پناهی میرزا سلطان ابا بکر «۶۴۱» عنایت فرمود و امرای عظام جهت اتمام مهمات آن حدود تعیین نمود و شرح تسخیر آن ولایت چنان بود که امیر جلال الدین سید مزید که به مزید اختیار و اقتدار سرآمد امرای روزگار بود به موجب فرمان متوجه تسخیر مملکت بدخشان شد «۶۴۲» و با لشکر فراوان به آن طرف روان گشت. والی آن‌جا شاه سلطان محمد چون دانست که تاب مقاومت ندارد به رهنمونی دولت عازم پایه سریر اعلی شد و ولد او هرچند پدر خود را از آن عزیمت منع نمود به هیچ وجه مفید نبود و پدر به درگاه سلاطین پناه آمد و پسر به طرف ولایت کاشغر بیرون رفت و امیر مزید مملکت بدخشان را در تحت فرمان آورد و اموال جهان از خزاین شاهان به

---

(۶۴۰). شرح بعضی از احوالش مذکور است در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۶.

(۶۴۱). شرح احوال وی در حبیب السیر ص ۱۹۶ دارد و نیز در دولتشاه ص ۵۳۵. مادرش از نژاد پادشاهان بدخشان بود (دولتشاه).

(۶۴۲). ر ک به دولتشاه ص ۴۵۳ برای قصه تسخیر مملکت بدخشان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۱۹

او رسید. درین اثنا، رای جهان‌آرای حضرت اعلی اقتضای آن فرمود که میرزا ابا بکر را به سلطنت آن مملکت تعیین نماید و ارکان دولت میرزا ابا بکر تمام آن ولایت را مضبوط ساختند. ناگاه شاهزاده بدخشانی ناخبر از طرف کاشغر بر سر امیر اسماعیل امیر خاوند شاه که امیر الأمرای میرزا ابا بکر بود تاخته او را به قتل آورد و میرزا ابا بکر را برداشته ولایت بدخشان در قبضه تصرف گرفت و امرای نامدار امیر احمد مشتاق و باقی بهادران از حدود قندزو بغلان ایلغار کرده بر سر شاهزاده بدخشانی تاختند و او را گرفته به قتل آوردند و پدر او را که بعد از فتنه او در هرات مقیّد و محبوس شده بود شحنه قهر به قتل او فرمان داد و در بیرون عراق رخت وجود از دروازه عدم بیرون فرستاد* و بار دیگر مملکت بدخشان در تحت فرمان شاهزاده جهان میرزا ابا بکر درآمد.

میرزا سلطان ابو سعید ولایت اندجان و تخت اوزجند را به شاهزاده جوان بخت، شایسته تاج و تخت، میرزا عمر شیخ داد* و امرا و نواب مقرر ساخته به جانب اندجان فرستاد و شاهزاده قلاع و بقاع آن ولایت را که در حدود مغولستان بود به نوعی ضبط فرمود که لشکر مغول را مجال عبور و مرور بر آن ولایت در خاطر خطور ننمود و چندگاه به قوت دولت پادشاه جهان پناه رعیت آن مملکت را از آسیب مخالفان زحمت نرسیده تمامت آن ولایت به یمن معدلت شاهزاده معمور و آبادان گردید و یونس خان هرچند گرد حیله و تدبیر گردید بر آن ولایت دست نیافت.

عاقبت نومید گشته عنان عزیمت به صوب مغولستان تافت.

میرزا سلطان ابو سعید ولایت گرمسیر و قندهار و سایر آن بلاد و دیار به غنچه گلزار دولت و نهال جویبار سلطنت، شاهزاده با دین و داد، میرزا سلطان مراد عنایت فرمود و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط آن مملکت را به قبضه اقتدار نواب کامکار او رجوع نمود و شاهزاده به موجب فرمان سلطان عالی‌شان به جانب قندهار روان شد و چون نزدیک ولایت رسید، امیر نظام الدین احمد برلاس شرایط خدمتکاری و مراسم جان‌سپاری به‌جای آورد و میرزا سلطان مراد چند سال به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۲۰

سعادت و اقبال در آن ولایت در غایت عظمت بود تا آن زمان که فتح ممالک عراق و آذربایجان شده میرزا سلطان ابو سعید مملکت کرمان را نامزد او فرمود و شاهزاده از ولایت قندهار به طرف کرمان عزیمت نمود. ناگاه دراثنای راه خبر واقعه رسید و شاهزاده متحیر گردید.

مصرع

نه رای سفر کردن و نه روی اقامت

بالاخره متوجه ناحیت گرمسیر گشته از آب هیرمند به کشتی می‌گذشتند درین ولا، امیر یوسف ترخان که به موجب حکم ملازم شاهزاده بود از آب گذشته کشتیها به طرف پایان آب سرداد و آوازه انداخت که لشکر هزاره رسید تا تفرقه به حال اکثر مردم که گذشته بودند راه‌یافت و او دست به غارت و تاراج برآورده احمال و اثقال شاهزاده را به صرصر فنا داد. شاهزاده به ضرورت عازم دار السلطنه هرات شد و میرزا سلطان حسین که در آن زودی فتح هرات کرده بود شاهزاده را رعایت تمام فرمود و رخصت عزیمت به جانب تخت سمرقند ارزانی داشت و نظر عنایت پادشاهانه بر حال او گماشت.

میرزا سلطان ابو سعید در وقتی که متوجه قشلاق ناحیت مرو شد که از آن‌جا عازم صوب عراق گشت، فرزند ستوده خصال حمیده فعال، گوهر افسر شهریاری و نگین خاتم کامکاری، میرزا سلطان خلیل را در هرات قایم مقام گذاشت «۶۴۳» و امیر تاج الدین حسن ملکی را به رسم حکومت و امیر بی‌نظیر را که داروغه شهر و اتکه شاهزاده بود پیش او باز گذاشت و شاهزاده چندگاه در هرات فرمان روان بود تا آن زمان که صورت واقعه در مملکت آذربایجان روی نمود و میرزا سلطان حسین ولایت خراسان را مسخر فرمود و نظر عنایت بر حال میرزا سلطان خلیل گماشت و او را به آیین پادشاهی به جانب ماوراء النهر روان داشت.

و همچنین میرزا سلطان ولد که ولد سلطان زمان بود، میرزا سلطان ابو سعید

---

(۶۴۳). در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۶ شرح احوال وی دارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۲۱

محافظت او را به امرای ارلات رجوع فرمود و ایشان او را در غایت عظمت محافظت نمودند و آنچه امکان حرمت و خدمت باشد به‌جا آوردند و بعد از حدوث واقعه، به جانب سمرقند فرستادند. «۶۴۴»

شرح احوال اولاد امجاد و اعقاب سلطنت انتساب که جواهر زواهر تاج سلطانی و کواکب ثواقب سپهر کامرانی‌اند قلم ستوده مقال بر سبیل اجمال بر زبان آورد.* بعد ازین آنچه واقع شود در بیان آید. ان شاء اللّه تعالی

ذکر منع فرمودن حضرت اعلی جمعی را که داعیه تغییر خطبه و میل اظهار مذهب شیعه داشتند

میرزا سلطان حسین چون بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت و انوار دولت او بر اطراف آن مملکت تافت، تمام اعیان و حکام خراسان سر بر خط فرمان نهادند و ضمایر و سرایر بر محبت و مودت او قرار دادند و او نیز با رعیت غایت عنایت و مرحمت فرمود و دست تعرض بی‌باکان از دامن عرض و ناموس ایشان کوتاه بود و چون جناب سلطنت پناه چندگاه در اطراف مملکت طواف نمود و حسن عقیدت آن حضرت بر عالمیان واضح نمود، جمعی کج‌نظران را در آیینه اعتقاد چنان روی داد که آن حضرت میل و غلوی عظیم در مذهب رفض و تشیع خواهد داشت «۶۴۵» و طریقه پسندیده اهل سنت و جماعت را به یکبارگی خواهد گذاشت و در ابتدا سعی بلیغ نمودند که خطبه را بر منابر اسلام به نام دوازده امام موشح سازند و اسامی گرامی خلفای راشدین را بکلی براندازند. حضرت سلطنت پناه چون ازین داعیه آگاه شد و این معنی از عظایم امور دینی بود، جمعی امرا و صدور جهت استکشاف حقیقت آن به مجلس حقایق آثار عالی جناب معارف نثار، سلطان ارباب الحق و التحقیق، برهان اصحاب الأیقان و التدقیق، مولانا نور الملة والدین عبد الرحمن الجامی ادام اللّه

---

(۶۴۴). در حبیب السیر بعد از ذکر سلطان ولد، شرح حال میرزا سلطان عمر آورده است که در مطلع نیست.

(۶۴۵). ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۱۶ برای صورت این واقعات نزد صاحب آن کتاب.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۲۲

ظله العالی فرستاد. چه حضرت میرزا سلطان حسین از خواص کمل و محققان زمان به هیچ کس آن ارادت و اعتقاد نداشت که بدان قدوه ارباب دانش و اصحاب بینش و فی الجمله آن جناب به مبالغه از تغییر قاعده قدیم و مخالفت طریقه سلف منع فرمود* و میرزا سلطان حسین بر آن جماعت که ساعی بودند قهر کرده خطبه را به دستور معهود تعیین نمود و سید علی واحد العین که از قاین قهستان به وعظ اشتغال می‌نمود و در جانب رفض به غایت غالی بود روز عید اضحی در نمازگاه بر منبر اسلام برآمد و در تقویت مذهب شیعه و منقصت اهل سنت سخنان آغاز کرد و متعصبان اهل سنت و جماعت در جوش آمده خروش برآوردند و از نمازگاه برخاسته با فریاد و فغان به جانب پادشاه پاك اعتقاد روان شدند و موکب سعادت نشان از طرف کوچه خیابان متوجه عیدگاه بود. در اثنای راه حکایت غلو سید واعظ استماع نمود و غضب فرموده جمعی را فرستاد که واعظ را از بالای منبر به خواری هرچه تمامتر فرود آوردند.

بیت

واعظا هرچه خواستی گفتی‌از برای خدا همین باشد و حسن اعتقاد آن پادشاه نیکوخواه بر تمام عالمیان به تخصیص اعیان مملکت خراسان چون فروغ آفتاب تابان روشن و عیان شد. و هم درین ماه ذی الحجه، میرزا سلطان حسین حکم فرمود که بر تنگه سکه عدل «بهبود»* باشد و به موجب فرموده عمل نمودند و اختتام وقایع این سال بر لفظ بهبود مناسب نمود.

وقایع سنه اربع و سبعین و ثمانائه ذکر وفات والده میرزا سلطان حسین

اشاره

قال اللّه تعالی سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ «۶۴۶» حکمة اللّه بدان‌سان جاری

---

(۶۴۶). سورة الفتح ۲۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۲۳

است که هرگاه صبح سعادت از مشرق عنایت برآید و آفتاب دولت به طلعت عالم‌افروز جهان آراید شام محنت‌فزای اندوه و غم روی نماید و شب ظلمت‌نمای فرقت و الم پیدا آید. در گلزاری که غنچه عشرت چهره برافروزد آتش خار عسرت خاطر دلخستگان سوزد. گنج درم را مار ارقم بر سر است و دل خرّم را غم جگرسوز دربر. باده خوشگوار را زحمت خمار در پیش و نشاط بهار را طغیان خزان بیش از پیش.

مصرع

گنج با مارست و گل با خار و مستی با خمار مقصود ازین تحریر و مطلوب ازین تقریر آن‌که چون‌که میرزا ابو الغازی سلطان حسین سریر سلطنت خراسان را مشرف ساخت و آفتاب دولت آن حضرت سایه مرحمت بر آن مملکت انداخت، والده آن حضرت که سالها خواهان این دولت بود و قرنها انتظار این سعادت می‌نمود، چون بعد از عمری اسباب سلطنت دست درهم داد و مهد علیا و بانوی کبری پای عزت بر سریر سپهر سلطنت نهاد و میرزا سلطان حسین اختیار ملك و مال به والده بی‌همال تفویض نمود و صبح و شام ملازمت آن حضرت می‌فرمود، روزگار چنانچه عادت اوست این مسرت نپسندید و زمانه نیل چشم زخمی بر چهره دولت میرزا سلطان حسین کشید و عصمة الدنیا والدین فیروزه بیگم دختر میرزا سلطان حسین «۶۴۷» که دخترزاده حضرت امیر صاحب قران بود و چند جا سبق ذکر یافته عالم فانی را وداع کرد و چهاردهم محرم در بهشت برین با زمره حورعین همنشین شد. میرزا سلطان حسین

را فرقت والـده به غـایت ملول سـاخت. چنـانچه مهمـات سـلطنت را از نظر التفات انـداخت و چنـد روز از صـبح تا شام به آیین تمام عزایی به‌سزا داشت و از شرائط تعزیت نکته‌ای نامرعی نگذاشت و در کوچه خیابان خوابگاه مقرر شد «۶۴۸» و در حظیره گنبد عالی بنیاد

---

(۶۴۷). ر ک به زامباور شجره T

(۶۴۸). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۱۱: در کوچه خیابان حظیره‌ای در غایت تکلف و زیبایی بنا فرمود والی یومنا هذا آن گلستان جنت‌نشان معمور است و نزهتگاه جمهور مردم نزدیک و دور.

نهادند. اللهم وفق للأتمام و در روز هفتم که آش عزا می‌دادند میان موالی در تقدیم و تأخیر نزاعی قوی شد.

مصرع

دو علی در علو غلو کردند و دورودراز کشید «۶۴۹» و سخن آن به کرات به مجلس اعلی رسید و قرار نیافته به جایی نرسید و بیست و سیوم محرم که قران نحسین در آن شب بود، جناب صدارت مآب مولانا قطب الدین الخوافی را گرفته زحمت بسیار دادند و مبلغ صد و پنجاه هزار دینار کپکی حاصل کردند و عاشر صفر باز او را تربیت فرموده منصب صدارت عنایت فرمود.

بیت

زمانه گرچه بیازاردش نیندازدکسی نیفکند از دست رایگان گوهر درین اثنا، حضرت اعلی عزم یورش جانب مازندران فرمود.

ذکر عزیمت همایون به یورش جانب مازندران و هجوم ابو المظفر یادگار محمد

میرزا یادگار محمد ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن حضـرت خاقان سـعید بود و در آن زمان که میرزا جهانشاه ترکمان تسـخیر خراسـان فرموده به جـانب مملکت آذربایجـان معاودت می‌نمود، میرزا یادگار را با خود برده در هرات نگـذاشت* و رعایت حقوق حضـرت خاقان سـعید نموده چنـد سال او را معزّز و مکرّم داشت و بعد از واقعه میرزا جهانشاه امیر حسن بیک نیز با نسـبت او غـایت تعظیم و اکرام و توقیر و احترام به‌جای آورد* و چون میرزا سـلطان ابو سـعید به ولایت آذر بایجان رسـید، امیر حسن بیک به کرات اعلام داد و پیغام فرستاد که وارث ملک

---

(۶۴۹). نسخه: ده روز دراز کشید.

و خلافت میرزا یادگـار محمـد است و من برای او شمشـیر می‌زنم و چـون اسـاس میرزا سـلطان ابو سـعید را برانـداخت، امرا و سپاه خراسـان را ملازم رکاب شاهزاده به طرف خراسان روان ساخت و چون شاهزاده به حـدود بسـطام رسـید و خبر تسـلط میرزا سـلطان حسـین بر مملکت خراسـان شـنید و سپاه او یراقی نداشـتند مصـلحت وقت آن‌چنان دیـد که عنان عزیمت به طرف ولایت مازنـدران معطوف دارد و بلاد و دیار استراباد را در قبضه اقتـدار آورد و چون ابر و باد به ملک استراباد درآمـد و امیر شـیخ زاهـد طارمی تاب مقاومت نیاورده به درآمـد و میرزا یادگار محمـد امیر ابو الحسن ترخان و امیر پیر عثمان ولد امیر احمد امیر هندوکه و امیر فضل اللّه پیرزاد که از امرای کبار او بودند و زیادت از طور خود مسلوک می‌نمودند به قتل آورد.

و میرزا سـلطان حسـین چـون این اخبـار اسـتماع نمـود عزم یورش مازنـدران را جزم فرمود و به سـبب آن‌که لشـکر خراسـان را یراق آن‌چنان نبود که یورش مازندران توانند نمود، امرا بر رعایا مبلغها حواله داشتند و محصلان بی‌رحم برگماشتند و مصادرات واقع شد

که نطاق نطق از شرح آن عاجز است و قلم تحریر از رقم تقریر آن متجاوز.

و امیر ابو اسحق ترخان به حکومت ولایت بلخ مقرر شده فرمان همایون صادر شد که امیر زین العابدین ارلات که در آن ولایت به موجب نشان فرمان‌روان بود به پایه سریر اعلی آید و امیر اسحق متوجه شد و در اثنای راه شنید که میرزا سلطان محمود و امیر زین العابدین در مقام قتال و جدال‌اند و امیر پیر علی از امرای میرزا سلطان حسین که حاکم شبورغان بود به قتل آمده. امیر ابو اسحق ایشان را به هم گذاشته و راه بلخ برداشته از طرف جرزوان «۶۵۰» وسان و چاریک و دره گز به شهر بلخ درآمد و میرزا سلطان محمود و امیر زین العابدین آن بساط را به قایم ریخته امیر زین العابدین عازم هرات شد.

و میرزا سلطان حسین امیر مبارز الدین ولی بیک را که عمده دولت قاهره بود

---

(۶۵۰). ر ک به لیسترینج ص ۴۲۴ برای این موضع.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۲۶

با جمعی امرا به رسم منغلای به جانب مازندران روان فرمود «۶۵۱» و میرزا سلطان احمد «۶۵۲» پدر میرزا کیچیک به حکومت دار السلطنه هرات مقرر شد و امیر جنید ساربان و صاحب اعظم خواجه کمال الدین مولانا میر به امارت و وزارت معین گشتند.

و درین ولا میرزا سلطان احمد از سمرقند ایلچی فرستاده اظهار و داد و اخبار اتحاد پیغام داد و موکب همایون به طالع سعد و اختر میمون چهارم ربیع الأول «۶۵۳» از دار السلطنه هرات نهضت نمود و منزل پل سالار معسکر همایون فرمود.

و جناب ارشاد مآب ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید اللّه سلمه اللّه و ابقاه به جناب عالی، ملجأ الأفاضل و الأعالی حاوی حقایق العرفان، صاحب دقایق الأیقان، مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی مدظله العالی مکتوبی نوشته بود. مضمون آن‌که:

جمعی امرای سمرقند بی‌اجازت به این ولایت آمده‌اند و کوچهای ایشان در خراسان مانده و پیوسته مشوش اوقات این فقیرند که درین باب چیزی نویسد و اگرچند این صورت به حسب عرف نیک نمی‌نماید چه بی‌رخصت آمده‌اند، اما ایشان نظر بر تقصیر و قصور آن جماعت نفرمایند.

و از حضرت مولوی که میرزا سلطان حسین را نسبت به آن حضرت قواعد عقاید انعقاد داشت و پیوسته به مجلس فیض آثار او شرف حضور شریف ارزانی فرموده در جمیع امور استعانت و استمداد می‌نمود التماس اهتمام فرموده بود. و چون خدمت مولوی را با جناب خواجه حسن ارادت و رابطه تمام واقع بود به نفس شریف عزیمت اردوی اعلی فرمود و چون به حوالی اردوی همایون رسید از افواه و السنه شنید که بزم عشرت به اسباب مسرت آراسته است و مطرب نشسته و ساقی برخاسته.

---

(۶۵۱). [برای تفصیل جزئیات ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۱۸].

(۶۵۲). اسفزاری: امیر نظام الدین سلطان احمد میرزا که یزنه [شوهر خواهر] حضرت اعلی بود به حکومت و ایالت هرات تعیین فرمود.

(۶۵۳). دولتشاه ص ۵۲۶: در شهر صفر سنهٔ اربع و سبعین و ثمانمایه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۲۷

امرای عظام به استقبال آمده مراسم تعظیم و احترام به‌جای آوردند و خدمت مولوی سخنی که بود پیغام فرمود و غزلی در صحبت امرا فرستاده مراجعت نمود. سه بیت ثبت افتاد:

بیت

نه زهد آمد مرا مانع ز بزم عشرت اندیشان غم خود دور می‌دارم زبزم عشرت ایشان

به جایی کاطلس شاهان نشاید فرش ره حاشاکه راه قرب یابد دلق گردآلود درویشان

نیندیشم دعایی غیر ازین کان شاه خوبان رامبادا هیچگه آسیبی از کید بداندیشان و چون این در شاهوار از دریای طبع گوهربار آن الطف دانشوران ایام و اشرف سخن‌گذاران انام به مجلس همایون پادشاه خورشید جبین جمشید آیین رسید مثل گل صدبرگ به صد نشاط خندید و از آن‌جا که طبع سحرانگیز و ذهن رنگ‌آمیز آن حضرت بود تمام غزل را جواب فرمود و به مجلس فیض بخش جناب مولوی ارسال نمود و از آن نیز سه بیت تحریر یافت.

بیت

نشاید مجمعی را گفت بزم عشرت اندیشان‌که نبود پرتو رویت به بزم عشرت ایشان

بجز تشویش نبود تخت و جاه و اطلس شاهی‌خوشا کنج فراغ و دلق گردآلود درویشان

حسینی‌وار از پیر مغان جویم قدح تا شهز درد جام جامی باده لعل جگرریشان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۲۸

چون قاصد رسید و جواب غزل رسانید حضرت مولوی غزلی دیگر باز فرستاد.

بیت

رسید قاصد و درجی ز مشک ناب آوردچه جای درج که درج در خوشاب آورد

خراب بود ز ظلم فراق کشور دل‌نشان لطف سوی کشور خراب آورد

سخن درست بگویم ز شاه مسند نازنیازنامه درویش را جواب آورد القصه موکب نصرت شعار از مقام پل سالار نهضت نمود و دولت در رکاب و سعادت همعنان در مرغزار رادکان نزول فرمود و امرای اطراف ولایات در ظلال سرادقات نصرت آیات جمع آمدند. از طرف مازندران امیر شیخ زاهد طارمی و از جانب سیستان امیر حسن شیخ تیمور به اردوی اعلی پیوستند و همچنین از سایر بلاد و دیار سرداران شجاعت شعار می‌رسیدند. «۶۵۴» چنانچه سی هزار سوار به نظر اعتبار در شمار آمد و میرزا یادگار محمد نیز با جمعی امرای خراسان و گروه انبوه از لشکر مازندران به عزم رزم و آهنگ جنگ چون ابر و باد از استراباد عزیمت نمود و تا موضع چناران «۶۵۵» در هیچ مکان توقف نفرمود و چون آن دو لشکر در برابر یکدیگر صف‌آرای شدند لشکر میرزا یادگار محمد چندان نبود که در برابر لشکر مخالف تواند نمود. مردم خود را سه گروه قسمت فرمود و فرمود که بر جوانغار و قول و برانغار

---

(۶۵۴). دولتشاه ص ۵۲۶ می‌گوید که بعضی امرای نامدار که به ایلغار پیشتر از موکب همایون آمده بودند از استیلای لشکر و دشمن ستوه کشته ملتحی کوه شدند ... تا بخت مدد کرد و پادشاه از هرات رسید.

(۶۵۵). به قول دولتشاه جنگ «در نواحی دربند شقان» واقع شد و امیرزاده یادگار محمد منهزم شده به صد حیله جان به سلامت بیرون برد و میرزا سلطان حسین نماز دیگر آن روز در چناران به دولت نزول فرموده فتح نامه‌ها به اطراف ممالك روان ساخت. در حبیب السیر محل محاربه منزل چناران است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۲۹

مخالفان به یکبار حمله کنند و چون حمله کردند در صدمه اولی طامه کبری ظاهر شد و صفهای لشکر میرزا سلطان حسین برهم خورد و امیر سید مراد که در قول ایستاده بود سعادت شهادت یافت و مردم میرزا یادگار محمد که به غایت کم بودند، در میان لشکر میرزا سلطان حسین گم شدند. چنانچه دشمن و دوست چون مغز و پوست به هم پیوستند و خویش را از بیگانه نمی‌دانستند و میرزا سلطان حسین با فوجی از بهادران ظفر شعار بر طرف یسار لشکر به طریق کوماك ستاده بودند و نظاره جلادت میرزا یادگار محمد می‌فرمودند. چون دیدند که لشکر پریشان شد و سپاه از پا درآمد و اختیار از دست می‌رود به نفس مبارك عزیمت قتال نمود

و دوال دولت بر طبل اقبال کوفت و لشکر متفرق چون آواز طبل باز پادشاه شنیدند جوق‌جوق «۶۵۶» بازگشته در سایه رایت دولت که مطلع آفتاب نصرت بود جمع آمدند و آن حضرت حمله کرد.

بیت

گر حمله گران شهنشه رسد به کوه‌اجزای آن چو کاه سبک می‌رود به باد و مردم میرزا یادگار محمد که چون قطرات در دریا ناپیدا شده بودند بسیار در قید اسار گرفتار گشتند و این واقعه هشتم ربیع الثانی در موضع چناران واقع شد و چون میرزا سلطان حسین بعد از شکست سپاه متوجه میرزا یادگار محمد شد، میرزا یادگار محمد نیز عزیمت مقابله کرد «۶۵۷» و چون از مردم او زیادت از بیست کس نمانده بودند که در رکاب او بودند، درین حال از خواص او، قاضی بیک عنان او گرفته از معرکه بیرون برد و به صوب دامغان و سمنان رفتند.*

و امیر عبد الرحمن بخاری برادر امیر پیرزاد که از امرای میرزا سلطان محمد

---

(۶۵۶). جوق، جق به معنی فوج است (رساله فضل اللّه خان).

(۶۵۷). [جزئیات این وقایع را صاحب حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۱۸ مفصل و واضحتر از مؤلف مطلع سعدین بیان نموده است ...]

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۳۰

بودند درین وقت از جانب امیر حسن بیک رسید و بعد از چند روز در سمنان رخت بقا به عالم فنا کشید.

و میرزا سلطان حسین فتح و نصرت از عنایت حضرت عزت دانسته سجدات شکر به‌جای آورد و دبیر روشن ضمیر فتح نامه‌ها تحریر نموده به اطراف ممالک فرستادند و میرزا سلطان حسین امیر حسن شیخ تیمور را به حکومت استراباد فرستاد و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بی‌چون عزیمت رفتن دار السلطنه هرات نمود و به سرعت تمام منازل و مراحل پیمود چنانچه از مشهد مقدس به سه روز به مستقر سلطنت آمد و سیوم ماه جمادی الاخری آخر روز به تختگاه حاجی بیک نزول اجلال فرمود و اکابر مراسم تهنیت قدوم و شرایط نثار و پیشکش به‌جای آوردند و آن حضرت به تمکین تمام مقام و آرام گرفت.

احوال عراق و فارس و آذربایجان

امیر حسینعلی «۶۵۸» ولد میرزا جهانشاه بعد از واقعه میرزا سلطان ابو سعید در تبریز خرابی بسیار کرد و یک هفته رعایای بیچاره را به تکلیفات شدید و تحمیلات عنیف به جان رسانید و از آن‌جا به همدان رفت و امیرزاده اقرلو محمد متوجه او شد و شبی که امیر حسنعلی با سپاه خود از صحرا می‌گذشت لشکر امیرزاده اقرلو محمد در کمینگاه بود. چون بیشتر مردم او گذشتند و او رسید، به یکبار برو حمله کردند و به قتل آمد و برادر میل کشیده او امیرزاده یوسف «۶۵۹» غلبه‌ای از تراکمه قراایلوق جمع آورده بر شیراز استیلا یافت و امیر سید علی که پیشتر حاکم بود به ضرورت فرار نمود و امیر حسن بیک عازم دار الملک شیراز شده به کلی دفع او نمود و امیر سید علی به درگاه امیر حسن بیک پناه آورده بود. در میانه راه شیراز و اصفهان جمعی از رعایا از ظلم و بیداد او فریاد و فغان کردند. امیر حسن بیک شرح قضیه پرسیده و به غور

---

(۶۵۸). زامباور ص ۲۵۷.

(۶۵۹). برای یوسف نویان بن جهانشاه ر ک به زامباور ص ۲۵۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۳۱

معامله رسیده گناه او ثابت شد و به موجب فرموده به قتل رسید.

و پسر امیرزاده محمدی «۶۶۰» با پسران امیر علیشکر که خال او بود به حکومت کرمان رفته بود. از صولت و صدمت امیر حسن بیک پای ثبات و قرارشان از جای رفته با هزار سوار جرار فرار نمودند و خانه کوچ به استظهار تربیت میرزا سلطان حسین از راه قهستان به هرات آمدند، شنبه بیستم جمادی الأولی و به وفور اکرام و اعزاز مخصوص و سرافراز گشتند.
و تمام ممالک آذربایجان و عراق و فارس امیر حسن بیک را مسلم و مستخلص شد و مخالفان در زمره عبید و سلک موالی معدود و منتظم گشتند و چهره احوال رعیت به زیور حسن عنایت و لطف تربیت آرایش یافت و فراغت و رفاهیت خاص و عام در پناه امن و امان و سایه عدل و احسان روی نمود.

بیت

خواند تیغش بر خلایق خطبه فتح و ظفرداده عدلش در ممالک مژده امن و امان چون امیر حسن بیک کار آن ممالک قرار داد و جناب مولانای اعظم قاضی علی را که از مقرّبان او بود به رسم رسالت پیش میرزا سلطان حسین فرستاد. «۶۶۱» مضمون آن‌که همیشه میان آبای عظام و اجداد کرام اساس مودت و قاعده محبت رسوخ و استحکام داشته و چون به عنایهٔ اللّه تعالی دفع فساد امیر جهانشاه و فرزندان او شد، میرزا سلطان ابو سعید از طریقه اسلاف خود تجاوز نمود و به آذربایجان آمد و این جانب فرزند خود را از دار الملک تبریز بیرون آورد و یکی از برادر [زادگان] خود پیش او فرستاده آن مقدار تواضع و نیازمندی که مقدور بود تمهید

---

(۶۶۰). یعنی میرزا ابراهیم بن میرزا محمدی بن میرزا جهانشاه (حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۲۰) ر ک به دولتشاه ص ۴۶۱.
(۶۶۱). در حبیب السیر تاریخ آمدن قاضی علی به هرات هشتم رجب ۸۷۴ است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۳۲

نموده و او قدم از مقام انصاف بیرون نهاده مطلقا اجابت نفرمود تا حق سبحانه و تعالی او را به او نمود. اکنون عزیمت آن است که رابطه اتحاد قدیم برقرار بلکه یکی در هزار باشد و از طرفین دوستان مسرور و دشمنان مقهور باشند و جماعت تراکمه قراایلوق که پناه به آن درگاه آورده‌اند مردم نیک نیستند و هرجا انواع شرارت ازیشان به ظهور آمده، ایشان را به این جانب فرستند.
میرزا سلطان حسین، بر مقتضای جبلت کریم و مروت عظیم، جایز نداشت که جمعی مردم که روی امید به دولت او دارند ایشان را به دشمنان سپارد. مولانا قاضی علی را رعایت نموده موقوف داشت و ایلچی به جانب امیر حسن بیک فرستاد و سخنان شایسته دلپسند اعلام داد.

احوال مملکت خراسان

مطلع سعدین و مجمع بحرین ج۴ ۱۰۳۲ احوال مملکت خراسان ..... ص : ۱۰۳۲
یر ابو اسحق ترخان به موجب كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ «۶۶۲» در ولایت بلخ شربت تلخ فنا چشید و به دو قدم بلکه به یک‌دم به منزل عدم رسید و میرزا سلطان حسین چون خبر موت او استماع نمود فرمود که شآمت سعایت ظلم که بر مردم هرات کرده بود آثار آن به روزگار او رسید و میر مغول که از امرای معتبر میرزا سلطان حسین بود به ضبط ولایت بلخ نامزد فرمود «۶۶۳» و او به موجب فرموده عزیمت نموده و ملک یحیی والی سیستان که در معرکه چناران از صدمات محاربه دلاوران روگردان شده به سیستان رفته بود، درین ولا، ایلچی به پایه سریر اعلی ارسال نمود و التماس حکومت ولایت نیمروز به موقف عرض رسانید و میرزا سلطان حسین بر طریق سلاطین سابق رایت دولت او را در آن مملکت بلند گردانید و امیر شیخ زاهد را حکومت ولایت قهستان ارزانی داشت و ضبط امور سلطانی و حفظ اموال دیوانی به عهده کاردانی او بازگذاشت.

---

(۶۶۲). سورة الرحمن ۲۶.

(۶۶۳). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۲۳۰: در آن زمستان امیر مغول به ایالت بلخ سرافراز گشته.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۳۳

و چون میرزا یادگار محمد از موضع چناران به طرف دامغان و سمنان عزیمت نمود، به جهت تسخیر خراسان، از امیر حسن بیک مدد طلبیده بود و امیر حسن بیک ملتمس او مبذول داشت و از امرای معتبر امیر یوسف بیک پسر عم او و امیر حسین بیک برادرزاده او و امیر شاه منصور ولد امیر شاه سوار قراایلوق «۶۶۴» با دو هزار سوار مکمل مسلح به کومک او فرستاد «۶۶۵» و ایشان به ولایت خراسان درآمده آثار غلبه و ازدحام به ولایت جام رسید. «۶۶۶» درین حال جمعی از کلانتران قاین به واسطه منازعت اقران و توهمی که داشتند به کرمان رفتند و امیرزاده زینل بیک «۶۶۷» ولد امیر حسن بیک که حاکم مملکت کرمان بود هزار سوار مکمل نامزد قهستان فرمود و ایشان بی‌خبر بر سر شیخ زاهد طارمی راندند و بعد از کشش و کوشش او را به قتل رسانیدند و در تمامت ولایت قهستان و ترشیز و زاوه و محولات و خواف و باخرز خرابی بسیار کردند* و قلعه طبس گیلکی را پیر حسین نام که گماشته میرزا سلطان حسین بود از تعرض تراکمه نگاه داشت و به قوت جلادت لشکر ایشان را پیرامون قلعه نگذاشت و پیاده‌ها از قلعه بیرون آمده بسیاری از تراکمه و غیره به قتل آوردند. «۶۶۸»

و چون میرزا سلطان حسین خبر توجه میرزا یادگار محمد استماع نمود به جمع لشکرها فرمان فرمود و با سپاه فراوان به جانب او روان شد، غره رمضان و چون موکب منصور از نشابور عبور نمود، میرزا یادگار محمد که در حدود سبزوار بود به طرف

---

(۶۶۴). با برنامه: قراقویوق به حبیب السیر: قراقوینلو.

(۶۶۵). دولتشاه ص ۵۲۸: و در مصاحبت امیر مذکور از قرابتان خود یوسف بیک را با چندی از تراکمه مقدمهم یعقوب بیک ....

(۶۶۶). حبیب السیر: و شاهزاده آماده رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داد و در ولایات خراسان ظلم و بیداد آغاز نهاد.

(۶۶۷). زین العابدین در زامباور ص ۲۵۹.

(۶۶۸). در حبیب السیر درین موضع بعضی زوائد دارد [ر ک به توضیحات].

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۳۴

بسطام معاودت فرمود و قاضی بیک را در قلعه سبزوار گذاشت و جمعی دلاوران را به مدد او بازداشت و قراولان طرفین در حدود بیارگمند* محاربه عظیم کردند و خراسانیان بر عراقیان غالب آمدند و بعضی از سرداران میرزا یادگار محمد چون امیر نعمت خوارزمی و غیره به قتل رسیدند و چند روز سپاه نصرت شعار قلعه سبزوار را حصار داده و عاقبت مسخر ساخته قاضی بیک را کشتند.*

ناگاه در السنه و افواه افتاد و بعد از آن به تحقیق پیوست که امیرزاده سلطان خلیل ولد رشید امیر حسن بیک با لشکری عظیم از راه ساری به مدد میرزا یادگار محمد می‌آید و در آن ایام، امرا و بهادران خراسان طریق بی‌وفایی مسلوک داشته و روزبه‌روز جوق‌جوق از میرزا سلطان حسین برگشته به طرف میرزا یادگار محمد می‌رفتند و میرزا یادگار محمد امیر حسن شیخ تیمور را که در آن مدت از استراباد بیرون آمده دهنه را گرفته بود به صدمات بهادرانه درهم شکست و او پناه به قلعه شاسمان* برده به عهد و پیمان بیرون آمد و در سلک امرای عظام انتظام یافت.

میرزا سلطان حسین چون این احوال مشاهده نمود و آن اخبار استماع فرمود دیگر او را بر بقیه مردم اعتماد نماند و از راه سرخس مراجعت نموده* مجموع ایماقها و احشام که تا حدود بسطام بود برگردانیدند و اکثر اموال صحرانشینان به تاراج رفت.

و صاحب اعظم خواجه عبد اللّه اخطب،* بعد از آن‌که از خواجه قطب الدین طاووس در آن ایام سیصد هزار دینار کپکی به دو سه

کرت گرفته بودند از منصب وزارت ترقی کرده به جای خواجه طاووس مشرف دیوان اعلی شد و به اتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی «۶۶۹» که دیوان بود زردودی «۶۷۰» حواله داشتند و به آتش ظلم دود آه از سینه‌های مظلومان برآوردند و چون در تحمیل و تحصیل آن وجوه تحقیق و تضییق ناوجه می‌کردند کار رعایا به اضطرار رسید و هرچند تظلم نمودند به جایی

(۶۶۹). ترجمه‌اش را در دستور الوزرا ص ۳۹۴ دارد.

(۶۷۰). ر ک به آیین اکبری (طبع بلاخمن ص ۳۰۱) به قول ابو الفضل، دودی از وجوهات است «هرکه آتش افروزد چیزی بردهد».

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۳۵

نرسید تا به آن رسید که عوام الناس هجوم کرده* در سر دیوان غوغای عظیم واقع شد و لئام ایام دست به سنگ و کلوخ برده روی خواجه عبد اللّه شکست «۶۷۱» و شکستی تمام به حال وزارت او راه یافت و بیم قتل بود. میرزا سلطان حسین چون در اردو این خبر استماع نمود، امیر شمس الدین محمد بخشی را با استمالت نامه‌ای جهت تسکین خاطر رعایا ارسال نمود و متعاقب ایلچی دیگر آمده و خواجه عبد اللّه را بند کرده به اردوی همایون بردند. درین اثنا، امیر نظام الدین علیشیر که از کمال اخلاص و اختصاص و غایت اختیار و اعتبار صدق،

مصرع

کس را مقام و منزلت بوتراب نیست برو صادق است، جهت استکشاف احوال رعایا به هرات آمد و نشانی که جهت استمالت رعیت آورده بود روز جمعه بر فراز منبر خواندند و چون امیر علیشیر معاودت نمود، میرزا سلطان حسین خواجه نظام الدین را نیز بند فرمود و به آن رسید که او را با خواجه عبد اللّه سیاست نماید و باز خواجه قطب الدین طاووس را که اکابر و رعایا خواهان وزارت او بودند و در زراعت و آبادی و کفایت اموال دیوانی ثانی نداشت، دیگرباره حکم شد که مشرف دیوان باشد.

و موکب همایون پادشاه یازدهم ذی الحجه به باغ نظرگاه* نزول اجلال فرمود و رعیت بر عادت معهود رسم دعا و ثنا و نیاز و نثار به‌جای آوردند و رایت ظفر آیت هفدهم همین ماه از باغ نظرگاه نهضت نمود و در النگ شبرتو که در برابر پل سالار است مقام فرمود* و دو سه روز آن‌جا توقف شده لشکریان ساعت به ساعت گروه گروه می‌گریختند و خاک بی‌وفایی بر فرق روزگار خود می‌بیختند.

و درین اثنا، از جانب حصار نیره‌تو که اوروق همایون آن‌جا بود، خبری غیرواقع ظاهر و شایع شد. مضمون آن‌که تفرقه به حال اوروق راه یافته و میرزا

(۶۷۱). در حبیب السیر گفته است که «او به یکی از خانه‌های مدرسه گریخته به هزار حیله از آن مهلکه جان بیرون برد».

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۳۶

سلطان حسین عنان عزیمت به آن طرف تافته مردم دودل به یکبارگی ویران و پریشان شدند و این صورت نوزدهم ذی الحجه روی نمود.

و در همین روز، میرزا محمد عمر «۶۷۲» بن میرزا سلطان خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن حضرت صاحبقران به جانب گرمسیر حرکت فرمود و از امرا، میر یوسف ترخان و جمعی دلاوران ملازم رکاب او روان شدند و چون به حدود گرمسیر رسیدند، امیر نظام الدین احمد توکل برلاس که از عظمای امرای میرزا سلطان ابو سعید و حاکم قندهار بود قاصدان به استدعای میرزا محمد عمر فرستاد و نوید سلطنت آن ولایت داد و شاهزاده عزیمت آن ولایت نمود و به دولت بر سریر دولت آن مملکت استقرار فرمود.

و میرزا سلطان حسین به ظاهر قلعه نیره‌تو رفته اوروق را به قلعه درآورد* و با بقایای لشکر خراسان و امرای ترکمان عازم جانب آب مرغاب شد. امرای ترکمان و امیر سلطان ارغونی اجازت خواسته به طرف جیحون رفتند و میرزا سلطان حسین به میان الوس ارلات درآمد و از فرزندان امیر یادگار شاه که با خاندان خلافت نسبت قرابت داشتند، امیر پیر محمد و میرزاده جعفر، که به صباحت خدّ و رشاقت قدّ یوسف زمان بود و برادر او امیر زین العابدین با تمامت ایل ارلات کمر خدمت برمیان جان بسته می‌گفتند:

بیت

همای اوج سعادت به دام ما افتدترا چنین که گذر بر مقام ما افتد و همه را نوازش نموده «۶۷۳» چارغبهای طلا و کمر شمشیرهای مرصع و اسبان خوب و خیمه و خرگاه مرغوب و شتران قطار و استران بسیار عنایت فرمود و امیر

---

(۶۷۲). صورت نسبش در زامباور شجره Tمطابق است به متن.

(۶۷۳). نسخ: و همه به نوازش پادشاهانه اختصاص یافته جمعی که مناسب مناصب بودند به امارت دیوان اعلی معین شدند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۳۷

پیر محمد و امیرزاده جعفر به امارت دیوان اعلی معین شده مهر زدند و امیر زین العابدین امارت تواچی یافت و همه را ولایات و سیورغالات مقرّر شد.

وقایع سنه خمس و سبعین و ثمانمائه ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت

اشاره

در آن زمان که میرزا سلطان حسین در النگ شبرتو عزم جانب حصار نیره‌تو فرمود، میرزا یادگار محمد هنوز در ولایت طوس در النگ رادکان بود. «۶۷۴» مهد عظمی و بانوی کبری پاینده سلطان بیگه که عمه میرزا یادگار محمد بود، از وثاق خود که در بیرون شهر داشت درآمده* به باغ شهر فرمود و امیر فریدون ولد امیر پیر لقمان برلاس به اتفاق جمعی امرا در خدمت بیگه سلطان جمع آمده نقاره شادیانه زدند و روز جمعه ششم ماه محرم خطبه به نام و القاب او آرایش یافت.

و میرزا یادگار محمد از ولایت جام به حضرات مشایخ اسلام مکاتیب بسیار به تعظیم و اکرام نوشته عرض نیاز و در یوزه همت فرمود و به جناب قاضی و باقی ائمه عظام امثله و احکام ارزانی داشت و اعزاز و احترام و استمالت تمام نمود و به حسن التفات بیگه سلطان شهر و بلوکات مضبوط شد و مولانا حسنشاه «۶۷۵» شاعر قصیده تهنیت گفته این دو بیت از آن‌جا ثبت افتاد:

بیت

همچنان کاز فضل حق خاتم سلیمان را رسیدملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید

---

(۶۷۴). اسفزاری افزوده: در هرات هیچ حاکمی و ضابطی نبود.

(۶۷۵). ر ک برای وی به دولتشاه ص ۴۱۲ و حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۳۴۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۳۸ پادشاهی هری مانند سلطان شاهرخنقد سلطان بایسنغر خان بن خان را رسید «۶۷۶» و میرزا یادگار محمد به سعادت و اقبال از جانب شمال شهر گذشته در عقب مخالفان تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را که از کبار امرا بود به محافظت آن حدود تعیین نمود و رایات ظفر آیات متوجه دار السلطنه هرات گشت و از رباط سنجاب* به طرف شهر آمده ائمه اسلام و اکابر انام که به رسم استقبال رفته بودند برای ایشان قیام فرموده همه را به تعظیم تمام در

کنار گرفت و پرسش نمود و همان روز «۶۷۷» در النگ کهدستان نزول فرمود و روز دوشنبه نهم ماه که دیگر روز تربیع نحسین بود، از راه خیابان، در باغ زاغان که مستقر سریر خلافت حضرت خاقان سعید بود و چند سال از فروغ طلعت فرزندان آن حضرت خالی مانده بود، نزول اجلال فرموده و تختگاه آبای عظام و اجداد کرام به یمن دولت او زیب و زینت گرفت.

و امرای ترکمان که قرابتان امیر حسن بیک بودند و ملازم شاهزاده، در هرات عزم اقامت نمودند، همه را در باغ پادشاهان و قصرهای ایشان فرود آوردند و غایت عنایت و رعایت درباره تراکمه به تقدیم رسانید و خواطر ایشان را به انواع احسان شادمان گردانید «۶۷۸» و هر نوع فساد و بیداد که ممکن بود از آن جماعت در اطراف شهر و بیرون روی نمود «۶۷۹» و گاهی یتیمان و لوندان شهر دستبردی بر ایشان می‌نمودند و میرزا یادگار محمد بعضی از ترکمانان را چماقهای بی‌دریغ زد. اما چون

---

(۶۷۶). مصراع ثانی شعر سلطان محمد بن بایسنغرخان را یاد می‌دهد اعنی: نقد سلطان بایسنغر خان منم کاندر مصاف .... (ر ک دولتشاه ص ۴۰۷).

(۶۷۷). حبیب السیر: آن روز که قمر در طریقه محترقه بود.

(۶۷۸). صاحب حبیب السیر افزوده است: چنان مقرر شد که در خطبه نخست دوام و دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند، آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند.

(۶۷۹). دولتشاه ص ۵۲۹ و اسفزاری نیز همین‌طوری می گویند. اسفزاری شهر و توابع می‌نویسد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۳۹

ایشان را مهمان می‌دانستند، در مهمات ایشان حسب الأمکان اغماض می‌فرمود و چون خرابی از حدّ گذشت و رعیت از ظلم آن گروه بی‌طاقت گشت، میرزا یادگار محمد جمعی تراکمه که نوکران امیرزاده اقرلو محمد بودند و جور و تعدی می‌نمودند، همراه امیر حسین خوارزمی به جانب امیر حسن بیک فرستاد و مبلغها به وجه انعام از ولایات به موجب بروات به ایشان داد و درین اثنا، به سمع اعلی رسید که امیرزاده سلطان خلیل با چند هزار سوار نامدار در النگ و مرغزار رادکان فرود آمد و لشکریان او در ولایت طوس و مشهد مقدس و نیشابور و اطراف و جوانب آن سرحد مطالبات و مصادرات بلیغ کردند و در هیچ یمین یسار نگذاشتند.*

میرزا یادگار محمد خبر فتح خراسان در صحبت ایلچیان سخندان پیش امیر حسن بیک به جانب همدان فرستاد. مضمون آن‌که به یمن همت و شفقت آن عالی جناب مملکت خراسان مسخر و مفتوح شد و اعدا و مخالفان مقهور و مکسور گشتند. «۶۸۰» اما درین سال، ولایت خراسان به سبب مرور لشکرها به غایت خراب است. چنانچه از حدود جاجرم تا کنار آب مرغاب مزروع نشده همانا نمی‌تواند شد و مقتضی همت عالی آن بود که جمعی امرای ترکمان را که غایت جان سپاری و هواداری به‌جای آورده‌اند رعایتی تمام کند. اما به سبب خرابی ولایت آن صورت تا غایت روی ننمود و باوجوداین خرابی، هنوز جماعت منازعان به کلی مستأصل نشده‌اند و به دفع ماده ایشان قیام می‌باید نمود و بی‌شک درین سال، رعایت امرای ترکمان و استمالت رعایای خراسان تعلق به عنایت آن عالی جناب دارد.

و درین ولاء ایلچی امیر حسن بیک رسید و مکتوبی مشتمل بر مواجب تعظیم و اکرام و شرایط ادای تهنیت فتوحات مالا کلام به موقف عرض رسانید.

مقصود آن‌که

«فرزندان میرزا سلطان ابو سعید بسیارند و همه آهنگ جنگ و نزاع دارند و

---

(۶۸۰). نسخ: و بر منابر اسلام خطبه به نام و القاب حضرت اعلی موشّح و محلّی گشت (به جای آنچه در متن است).

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۱۰۴۰

ميرزا سلطان حسين نيز در مقام مخالفت خواهد بود. هر آينه آن فرزند عزيز سلطنت پناه را به مدد و كوماك احتياج تمام است. بنابرآن مقرر شده كه در ولاياتى كه در غربى پل ابريشم «۶۸۱» است، لشكرهاى ما نشسته منتظر حكم آن جناب باشند و امراى ديگر كه ملازم آن جناب ساخته‌ايم اگر احتياج باشد، همچنان ملازم باشند و امراى فرزند زينل بهادر كه در قهستان‌اند، اگر خواهند پيش خود طلبند و الّا مقرر است كه متوجه پايه سرير اعلى شوند و فرزند سلطان خليل بهادر كه جهت مدد آن عزيز فرزند فرستاده بوديم و او به مشهد مقدس رسيد به او نوشته‌ايم كه بى‌رخصت آن جناب پيش نرود.

و ديگر وصيت كرده بود كه امراى اوجاورى «۶۸۲» زمان شاهرخى را تربيت كنند و پيشكشهاى پادشاهانه فرستاده بود و همچنين ايلچى سلطان خليل اسبان خوب و پيشكشهاى مرغوب آورد و مكتوب او مشتمل بود بر اظهار اخلاص و دولتخواهى بسيار و عرض مودت و دلجويى بى‌حد و شمار.

و حصار اختيار الدين كه نوكر ميرزا سلطان حسين شيخ بايزيد نام كوتوال آن‌جا بود فتح شده شيخ با يزيد در سلك خدام انتظام يافت و ميرزا يادگار محمد خواجه قطب الدين طاووس سمنانى را منصب وزارت ديوان اعلى ارزانى داشت و اختيار ملك و مال به فكر ثاقب و راى صائب او بازگذاشت «۶۸۳» و امير ايوب را كه از زمره امرا به وفور شجاعت مشهور بود به طرف ولايت مرو كه سيورغال او بود روان فرمود.

در خلال اين احوال، به مسامع جلال پيوست كه امير حسن شيخ تيمور كه ضبط حدود آب مرغاب به عهده او بود، عنان عزيمت از راه سرخس به صوب

---

(۶۸۱). نام جايى نزديک بسطام (بهار عجم).

(۶۸۲). چاوره حلقه و دائره است (شا).

(۶۸۳). حبيب السير بعد افزوده: و خود اكثر اوقات به تجرع باده و استماع نغمه عود و چنگ صرف مى‌نمود.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۱۰۴۱

جرمكان* كه سيورغال او بود انصراف نمود و صورت كدورتى كه ميان او و امير على جلاير كه امير الأمرا بود سمت وقوع داشت، به موقف عرض رسانيدند و چنان معلوم شد كه ميان او و نواب ميرزا سلطان حسين رسل و رسايل آمد شد مى‌نموده‌اند و امير شيخ عبد اللّه عباسى كه از عظماى امرا بود به جاى امير حسن شيخ تيمور به جانب آب مرغاب عزيمت نمود.

و ميرزا يادگار محمد به دار ابيك كه از جانب زينل بيك به قهستان آمده بود نشان فرستاد و پيغام داد كه سلطنت تمامت خراسان تعلق به ما مى‌دارد. مى‌بايد كه ولايت بازگذاشته متوجه عراق شوند و همچنين به جانب سلطان خليل مكتوب نوشت كه جمعى از مردم خود فرستند و جمعى از تراكمه كه در قهستان و ترشيز و خواف و باخرز خرابى مى‌كنند اخراج نمايند.

و كوتوال قلعه عماد عرضه داشت به پايه سرير اعلى فرستاد و نويد ايلى و انقياد پيغام داد و التماس نمود كه از دار السلطنه هرات كسى به محافظت قلعه ارسال فرمايند و سلطان خليل نيز در مكتوب خود همين صورت به مبالغه نوشته بود كه بى‌توقف معتمدى جهت كوتوالى قلعه مقرر فرمايند.

و از جانب طبس گيلكى، پير حسين كوتوال قلعه آن‌جا كه نوكر معتمدى ميرزا سلطان حسين بود و چند نوبت به تراكمه دستبردها نمود عرضه داشت روان داشته شرايط نيكو بندگى به‌جاى آورد.

و ملك يحيى والى سيستان اظهار اخلاص و دولتخواهى نمود و عرضه داشت نوشته شرايط عبوديت به دستور عهد قديم تازه فرمود.

و خواجه محمود افلاطون كه معتمد درگاه بود به رسم رسالت متوجه ولايت سيستان شد.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۱۰۴۲

ذكر ايلغار فرمودن ميرزا سلطان حسين و به قتل آوردن ميرزا يادگار محمد*

چون عنـايت ملك الملك به اقتضاى وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ «۶۸۴» سـرير سلطنت خراسان را مستقر دولت خورشيد آسمان ظل اللهى جمشيد ايوان شاهنشاهى ساخته بود و ماه رايت آفتاب آيت به اوج ثريا و ذروه جوزا افراخته و ميدان جهان را مضمار سپاه ظفر شعار او گردانيده و غبار سم سمند صبا رفتار او را كه سرمه اعيان زمان است به سپهر كحلى رسانيده بود، لاجرم مقاليد ممالك به قبضه اقتدار او تفويض فرمود و آب تيغ جهانگشايى او را در اطراف ولايات امضا و اجرا نمود و دشمن ملك را كه كوكب طالع به درجه قاطع رسيده و سررشته عمر به انقطاع كشيده بود هر آينه روزگار در جام خوشگوار او زهر هلاهل نهاد و بهرام خون‌آشام شحنه ايام را به قصد قتل او شمشير قاتل داد.

و شرح واقعه آن است كه در آن‌زمان‌كه ميرزا ابو الغازى سلطان حسين در ميان ايل و الوس ارلات بود، فرزندان ميرزا سلطان ابو سعيد: ميرزا سلطان محمود و ميرزا ابا بكر و ميرزا الغ بيك با هم اتفاق نموده عزم محاربه ميرزا سلطان حسين جزم كردند. ميرزا الغ بيك با جمعى از امراى سمرقند و يار على تركمان از پسران نمك به حرام عليشكر «۶۸۵» پيش آمده چون از طرفين رايات مقابله و مقاتله برافراشتند، امير جعفر ارلات و برادر او امير زين العابدين، به واسطه آن‌كه كوچ ايشان در موضعى بود كه اثر تسلط فرزندان ميرزا سلطان ابو سعيد بدان‌جا مى‌رسيد، عنان عزيمت با غلبه‌اى كه داشتند به صوب سپاه سمرقند معطوف گردانيدند. ميرزا سلطان حسين با وجود آن حال كه در ظاهر موجب اختلال بود توكل كل بر عنايت حضرت ذوالجلال كرده بر سپاه مخالفان زد و ايشان را چند فرسخ باز پس نشانيد و به يك حمله

---

(۶۸۴). سورهٔ آل عمران ۱۳.

(۶۸۵). مطلع: ايلى شكر.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۴، ص: ۱۰۴۳

بهادرانه جمعيت آن جماعت را متفرق و پريشان گردانيد.

و در آن ايام، صبح و شام خبر مى‌رسيد كه ميرزا يادگار محمد حباب‌وار در شراب افتاده و صراحى صفت سر در جام باده نهاده از صباح تا رواح اقداح راح مى‌كشد و از شام تا بام شراب لعل فام مى‌نوشد. امرا به هر طرف متفرق گشته و در خانه او به غايت بى‌سر و سامان و مردم خراسان به جان آمده از بيداد تركمان. ميرزا سلطان حسين چون اين خبر استماع نمود، به تمامى همت عزيمت جانب هرات فرمود* و به عنايت ملك وهاب از ولايت ميمنه و فارياب،

مصرع

ملك همعنان و فلك در ركاب با هزار سوار كامياب ايلغار فرمود و چون فلك الأفلاك به شبانروزى عالمى پيمود.

مصرع

شهسوار پردل فيروز چنگ آفتاب طريق جهانگشايى به عالميان نمود.

مصرع

آرى طريق دولت چالاكى است و چستى و نيم شب بيست و سيم ماه صفر به گازرگاه رسيد و از روحانيت حضرت خواجه قدس سره مدد طلبيده روان شد و به كوچه خيابان درآمد و به هنگام صبح كه در آن مقام گفته‌اند:

بيت

عجب ملکی است ملک صبحگاهی‌در آن ملکت بجویی هرچه خواهی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۴۴ عجب بادی است باد صبحگاهی کاز آن در جنبش آید مرغ و ماهی

عجب وقتی است وقت صبحگاهی‌در آن وقت است نوبتهای شاهی میرزا سلطان حسین به اعتقاد درست و نیت راست عزیمت عدالت فرمود و نیتهای نیکو در خاطر مخمر نمود و چون قضای آسمان به باغ زاغان درآمد و از غفلت امیر علی جلایر امیر امرا و لشکرها متفرق شده درگاه پادشاه از سپاه خالی بود. چنانچه لشکر منصور نزدیک چل ستون رسیدند و یک متنفس پیدا نبود.

بیت

یارا قد اللیل مسرورا با ولهان الحوادث قد یطرقن اسحارا بیت

ای ناله همدمی کن و از آب چشم من‌بیدار ساز دیده بخت غنوده را و میرزا یادگار با دو خادم و خادمه‌ای بر بام کوشک چنان در خواب غفلت بود که آن زمان آگاه شد که او را گرفته بودند. مهر حیرت بر زبان و انگشت حیرت در دندان ماند.

مصرع

کارفرمای ازل می‌کند این کس چه کند چون او را آوردند، میرزا سلطان حسین به زبان رفق و تلطف فرمود که ای برادر! همه صفت خوب و صورت مرغوب داری و کمال شجاعت و علو نسبت حاصل است. اما اگر ما برادران بر سر مملکت آبای عظام با یکدیگر مضایقه داشتیم تراکمه بیگانه را بایستی که در ولایت خود نمی‌گذاشتیم. میرزا یادگار محمد

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۴۵

در جواب گفت که مناسب طور بهادری و لایق ناموس دلاوری آن بود که تو نیز مرا در خانه زین گرفتی و این همه اثر تقدیر ملک قدیر است. یَفْعَلُ «۶۸۶» ما یَشاءُ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ و در حال او را به قتل رسانیدند و خاطر همایون از جانب او جمع گردانید.

و این واقعه‌ای است که در اوراق روزگار و صحایف لیل و نهار از سلاطین نامدار و خواقین جم اقتدار گوش هوش هیچ آفریده نشنیده* و چشم هیچ سخنوری باریک بین نظیر آن در کتب ندیده. چه در وقتی که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هرات مقام و آرام فرموده بود و چند هزار بدوی سوار به اسلحه تمام صبح و شام ملازمت او می‌نمودند و از هرات تا سرحد بغداد کوماک پی‌درپی داشت.

کجا کسی پیرامون خاطر می‌گذاشت که میرزا سلطان حسین از شصت فرسنگ ایلغار نماید و با اندک مردمی چنین تهوری کار فرماید.

میرزا سلطان حسین به تیسیر این فتح نامدار که عنایت حضرت پروردگار میسر گردانید شکر مواهب الهی و نعمای نامتناهی به‌جای آورد و آوازه این فتح همایون در اقالیم ربع مسکون انتشار یافت و جهانیان از دولت آن حضرت حسابی تمام برگرفتند و تاریخ سال این واقعه که در شهر صفر اتفاق افتاد، هم «شهر صفر» است. چنانچه جناب فضایل مآب، حاوی حقایق العلوم بالطبع النقاد، مبدع دقایق الفنون بالذهن الوقاد، مولانا نظام الدین عبد الواسع «۶۸۷» اعلی اللّه تعالی قدره که ناظم لآلی منثور به حسن عبارت و راقم عقود منظوم به لطف استعارت است می‌فرماید:

---

(۶۸۶). مأخوذ است از آیات ان اللّه یفعل ما یشاء (سورة الحج ۱۸) و ان اللّه یحکم ما یرید (سورة المائدة ۱).

(۶۸۷). درین محل در حبیب السیر (ج ۳ جزو ۳ ص ۲۲۵) او را «مولانا کمال الدین» و در ترجمه‌اش ص ۳۳۸ «مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی ولد مولانا جمال الدین مطهر» نوشته است. در دستور الوزرا ص ۴۲۴ نیز ذکر مولانا کمال الدین عبد الواسع آورده است. تقریظ بر مطلع سعدین نگاشته همین مولانا عبد الواسع است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۴۶

بیت

شد شهر صفر شهید و هم «شهر صفر»از سال شهادتش دهد باز خبر و مبلغ پنج هزار دینار کپکی جهت مراسم تکفین و تجهیز او از خزانه مقرر کرده به عهده اهتمام امیر مبارز الدین ولی بیک فرمود و نعش پاك او را در چاشت همان روز به آیین تمام برداشته در بیت المغفره میرزا بایسنغر دفن کردند و مردم هرات بر مصیبت او غریو بسیار نمودند و میرزا یادگار محمد در سن نوزده‌سالگی بود به غایت خوش منظر و بدیع شمایل و کم‌آزار و نیکو خصایل و دلاور و مردافکن و بهادر و شمشیرزن.

و امرای ترکمان که در هرات بودند «۶۸۸» هم در آن صبح مصیبت‌زده عزیمت جانب ولایت قهستان نمودند و بیست و سیوم «۶۸۹» صفر این خبر اول بامداد در السنه وافواه افتاد و هرچند هر زمان به هزار زبان این خبر مکرر می‌شد از غایت ندرت گویا که هیچکس باور نمی‌کرد.

مصرع

بس که نادر می‌نمود این قصه کس باور نکرد و باغ زاغان که مشحون بود به نقره و زر و سایر اقمشه و امتعه دیگر و کتب نفیسه و چینی آلات و اسبان راهوار و بدوهای شاهوار و زینهای زرنگار غارت تمام یافت و آن همه نفایس به صرصر تاراج رفت «۶۹۰» و بانوی کبری بیگه سلطان را گرفته محفوظ و مضبوط داشتند و بعد از دو سه روز به شفاعت باقی آغایان گذاشتند و امیر علی جلایر که از امرای کبار به ازدیاد اعتبار صاحب اختیار بود، چون این خبر

---

(۶۸۸). در حبیب السیر گفته است که طایفه ایشان در باغ نو بودند و زمره‌ای در باغ زبیده مقیم بودند و همان شب فرار نمودند.

(۶۸۹). به قول دولتشاه، قتل شاهزاده در شب چهارشنبه ۲۷ شهر صفر ۸۷۵ واقع شد و ظاهرا آن صواب نیست. از آن‌که ۲۷ صفر روز هفته [جمعه؟] بود.

(۶۹۰). در حبیب السیر ذکر این تاراج نیست.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۴۷

استماع نمود، از وثاق خود بیرون رفته پناه به گوشه‌ای برد و بعد از تفحص پیدا شده به قتل رسید «۶۹۱» و پسر او که به غایت جمیل بود همراه تراکمه فرار نمود و جمعی امرا که پدران ایشان نیز تربیت یافته این خاندان بودند به اختیار یا اضطرار از میرزا سلطان حسین فرار نمودند. اگرچه بر کرم آن حضرت اعتماد آن بود که گناه ایشان را عفو خواهد فرمود.

بیت

بیا که حلم شهنشه ثبات آن داردکه رو نتابد اگر با شدت هزار گناه اما به سبب آن‌که از اطوار و کردار خود شرمنده بودند جلای وطن اختیار نمودند.

مصرع

که گر گناه ببخشند شرمساری هست بعضی روی امید به ولایت ماوراء النهر نهادند و فوجی به عزیمت ناحیت قندهار عنان به سمند بادر رفتار دادند و جمعی متوجه صوب عراق شدند و بسیاری در قید اسار گرفتار شدند و میرزا سلطان حسین همان روز «۶۹۲» به بامداد پای دولت بر سریر سلطنت نهاد و بار عام داد.

ذکر طلوع آفتاب رایت سلطانی و جلوس بر سریر سلطنت خراسان نوبت ثانی

چون شاه ابو الغازی میرزا سلطان حسین بهادر و بار دیگر بر سریر سلطنت خراسان مستقر ساخت و نهال آمال خصم قوی را از بیخ برانداخت پشت دولت بر

(۶۹۱). در حبیب السیر گفته است که امیر علی جلایر روز دیگر به یاسا رسید و یعنی روز دیگر بعد از قتل شاهزاده.

(۶۹۲). ایضا: روز دیگر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۴۸

مسند خلافت باز داد و ابواب عواطف پادشاهانه بر روی امید عالمیان گشاد، سادات و قضات و موالی و اهالی و خواص و عوام به ازدحام تمام به درگاه جهان پناه شتافتند و مراسم تهنیت قدوم همایون به‌جای آوردند و آن حضرت نسبت با تمام رعیت انواع مرحمت و اصناف رعایت و عنایت فرمود و هرکسی را مناسب قدر و مرتبه دلجویی نمود و چون رعایا از آسیب خدنگ ظلم زمان ترکمانان و آنچه ازین پیش واقعه شده بود دلهای فگار داشتند و مطالبات بندگان حضرت را بر حالت اولی می‌پنداشتند و میرزا سلطان حسین عجز و درماندگی رعیت را دانسته بود رفع توهم رعیت به اظهار آثار عدالت فرمود و روز دیگر که صبح سعادت از افق عنایت طلوع کرد و سلطان فیروز جنگ مهر بر سریر سپهر برآمد، آن حضرت بر تخت خلافت به تمکین تمام مقام و آرام فرمود و جناب معالی انتساب افضل علماء الأسلام، اقضی قضاة الأنام، مولانا قاضی قطب الدین احمد الامامی «۶۹۳» و جناب فضایل مآب، اعدل حکام الأنام مولانا معز الدین «۶۹۴» شیخ حسین النقوی را استدعا نمود و فرمود که این نوبت در خاطر چنان قرار یافته و انوار توفیق ربانی بر آن تافته که در همه حال ابواب عدالت مفتوح باشد و از جهت حوالات و تحمیلات مطلقا به رعیت آسیبی نرسد و همه وقت در سایه همای دولت ما فارغ‌بال و منتظم احوال باشند. درین وقت، عجالة الوقت حکم فرمودیم که در شهر و بلوکات و سایر ولایات مدت دو سال وجوه خارجی و زر لشکر* که رعیت از آن به غایت در زحمت بودند نستانند و اصلا و قطعا از جهت لشکر و خارج تعرض نرسانند که دانسته بخشیدیم و خدمت قاضی را با آن‌که هرگز معهود نبود که با منادی گرد شهر برآید آن حضرت فرمود که به اتفاق خدمت مولوی منادی کنان گرد شهر برآیند و تمام رعیت را به بشارت این موهبت اعلام نمایند و جناب قاضی و خدمت مولوی به موجب فرموده

(۶۹۳). ذکرش اطرادا در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۳۳۶ آمده است و بر صفحه ۱۶۸ همین جزو حبیب السیر مفصلتر.

(۶۹۴). حبیب السیر (ج ۳ جزو ۳ ص ۲۳۵): کمال الدین.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۴۹

عمل نمودند و رعیت از وصول این بشارت غلغله مسرت به آسمان رسانیدند و دعای دوام دولت آن حضرت به ایوان کیوان گذرانیدند و هر زمان به هزار زبان با یکدیگر می‌گفتند:

بیت

این چه می‌بینم به بیداری است یا رب یا به خواب‌خویشتن را در چنین نعمت پس از چندان عذاب و روز پنج شنبه بیست و پنجم ماه که پادشاه فریدون گاه عزم زیارت گازرگاه فرمود و روی نیاز و اخلاص بر آن درگاه سود و به منادی تمامت مردم شهر و بلوکات را از اکابر و اصاغر بدان خجسته مقام طلبیده ترتیب طوی عام نمود و سی سر اسب و سیصد راس گوسفند با مصالح و مایحتاج آن مهیا گردانیده طعامهای لذیذ و آشهای لطیف کشیدند علی ملأ الناس و جناب شریعت انتساب مولانا معز الدین شیخ حسین را نزدیک مسند سلطنت طلب داشته فرمود که دار السلطنه را به دستور سلطان سعید شهید ضبط می‌باید نمود، اگر به نفس من یا برادر یا فرزند حدّ شرعی متوجه شود در اجرای آن تأخیر نمی‌باید فرمود.

مصرع

که آفتهاست در تأخیر و دولت را زیان دارد و من در همه حالت غایت امداد و معاونت به‌جای خواهم آورد و اگر خدمت مولوی

اهمال و امهال تجویز خواهد نمود به یقین داند که خلاف خاطر همایون خواهد بود.

بیت

خلاف رای سلطان رای جستن‌به خون خویش باشد دست شستن و مشاهد ملك و ملت و معاهد دین و دولت که رو به خرابی داشت منور و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۵۰

معمور شد و شرایع اسلام و شعایر دین نبی علیه الصلوة و السلام به وضوح و ظهور پیوست و مجاری امور و مصالح جمهور رونق و طراوت گرفت و آوازه عدل و احسان و صدای ندای من و امان در بسیط جهان به تخصیص مملکت خراسان چنان اشتهار یافت که شیر ژیان برعکس طبیعت چنگ از دامن صید بازداشت و چون شیر علم به خوردن باد قانع شد و باد خزان که همواره برد ابر و سپاه او گرد فنا از صحن چمن بر می‌آورد برخلاف خاصیت در احیای اطراف گلزار روزگار آثار اعتدال بهار و اعجاز انفاس روح بخش مسیحا آشکار کرد.

بیت

آثار عدل شاه در اطراف باغ ملك‌پاییز را طبیعت فصل بهار داد و هوای ولای دولت قاهره در ضمیر مطیع و عاصی و در خاطر ادانی و اقاصی جای گرفت و زبان غایب و حاضر و سامع و ناظر به ذکر دعا و نشر ثنا زیب و زینت یافت و روزگار جفاکار به حسن عدل این سلطان کامکار عذر جرایم ایام گذشته خواست و به زیور امن و امان و گوهر عدل و احسان اطراف مملکت خراسان آراست و رسوم محدث و بدعتهای مذموم از بسیط جهان برانداخت و به میامن معدلت تمام آن ولایت معمور و آبادان ساخت و عالمیان در ریاض فراغت و رفاهیت خرامان شدند و جهانیان در پناه امن و امان جای گرفتند.

چون رای اقالیم گشای پادشاه خورشید ضمیر جمشید سریر به صفت نصفت و فروغ عدالت انجلا یافت و عنان سمند آسمان توان به صوب عدل و احسان و سمت امن و امان تافت به چشم بصیرت دوربین و دیده عین الیقین در آئینه اعتبار معاینه دید و در جام جهان‌نمای روزگار به چشم استبصار پادشاه عدالت شعار مشاهده گردید که قوام دین و دولت و نظام ملك و ملت به حسن رای و زیر عطارد تدبیر سرانجام یابد و پرتو آفتاب معدلت پادشاه چون فروغ جهان‌افروز ماه به واسطه فکر صایب و زیر ثاقب ضمیر بر عالمیان تابد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۵۱ فاصابة الخلفاء فی ما حاولوامقرونة بکفایة الوزراء خاطر سلطانی که مؤید است به تأیید ربانی قرعه اعتبار و رقم اختیار به نام فرخنده فرجام آصف جمشید اقتدار خواجه قوام الدین* نظام الملك بن خواجه شهاب الدین اسماعیل الخوافی قرار داد که آیین عدل کامل او هر نفس و هر دم نقاب زنگ از چهره آیینه می‌گشاد و قانون عقل شامل او آب روان به آتش سوزان آشنایی می‌داد. باز اگر در عهد عدل او بیمار می‌گشت از غایت خوف روی تیهو در خاطر او نتواند گذشت و آن حضرت مسند وزارت به نام او معین فرمود و اختیار دیوان اعلی به حسن رای ملك آرای او تفویض نمود و به شکر این نعمت و فرح این مسرّت عامه رعایا و قاطبه برایا در دعا و گوهر ثنا به الماس بیان می‌سفتند و از صمیم دل و جان به موافقت کروبیان و مداومت قدسیان هر زمان به هزار زبان می‌گفتند که از هر موهبت سعادت و تحفه کرامت که به واسطه عنایت ازلی و رابطه رأفت لم یزلی از بارگاه پادشاه کن فیکون به اسم ساکنان ربع مسکون فایض گردد و حظ اوفی و نصیبی مستوفی نثار روزگار فرخنده آثار باد. و هر عطیه دولت و هدیه سعادت که به میامن حرکات سعود فلك و محاسن برکات سجود ملك نامزد مجاوران بسیط خاك و ملازمان محیط افلاك شود قسطی کامل و قسمی شامل پیشکش سلطان جم فرمان باد. رایات ظفر آیات که سبب آرایش جهان است تا اوج ثریا افراشته و اعلام نصرت اعلام که موجب آسایش عالمیان است به نقوش فتوح نگاشته مرفوع و منصور بحق الملك الغفور.

چون قلم تحریر به رقم تقریر جلوس همایون مشرف گردید و شرح امن و امان و بیان عدل و احسان به شرف انها رسید اولی و احسن چنان نمود که اختتام کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین به نام فرخنده فرجام معز الدنیا والدین میرزا ابو الغازی سلطان حسین بهادر حسن تمام یابد تا باشد که به یمن آفتاب دولت آن حضرت فروغ قبول بر آن تابد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۵۲

معروض رای مجلس آرای ارباب الباب طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ «۶۹۵» می‌شود که جمعی افاضل و فوجی اماثل، که نور دیده مردمی و سرور سینه همدمی بودند و گاهی به رسم تلطف، تفقد این ضعیف می‌نمودند به ترتیب تألیف و تهذیب ترصیف اشارت فرمودند و الحاح از حد گذرانیدند. چاره ندید و با آن‌که این ضعیف به سبب صرصر حوادث ایام و سلاسل شهور و اعوام صحیفه انشاء را در طاق نسیان نهاده بود و روزنامه تاریخ را چون اوراق گل به باد داده، لیکن چون حکم دوستان بر دل و جان روان بود از سر حرف گذشتن در مذهب مروت مستحسن ننمود. بلکه از دیوان فرمان وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ «۶۹۶» پروانه رسید و رقوم این کلمات شکسته بسته بر لوح خاتمه کشید. هرچند می‌دانست که اصحاب حسد و ارباب حقد که قامت قابلیتشان از طراز اعزاز آسمانی تشریف عنایت نیافته و آفتاب سعادت بخش ربانی در عالم وجود ایشان نتافته، نه قدرت آن‌که از معدن ذهن خویش گوهر عالم‌افروز برآرند و نه قوّت آن‌که به مصابح دیگران مجلس روشندلان منور دارند، همه چون کوه سنگدل نه در حلم و وقار همه چون تیغ دوروی نه گوهردار، صبح‌اند در پرده‌دری نه در روشن‌رایی، گل‌اند در بد عهدی نه در راحت‌افزایی. حاوی اوراق را هدف تیر تعییر گردانند و این‌قدر ندانند که:

بیت

بس باشد این کمال که ایام کم شنیددر نثر من مذمت و در نظم من هجا و چنان از جاده انصاف انحراف یافته‌اند و عنان مکابره به صوب طغیان تافته که سها را در نور و ضیا بر خورشید عالم‌آرا ترجیح نهند و گوهر جان‌افروز را با شبه بی‌فروغ در یک رشته کشند.

---

(۶۹۵). سورة الرّعد ۲۹.

(۶۹۶). سورة الأنسان ۳۰، سورة التکویر ۲۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۵۳ شکوت و ما الشکوی لمثلی عادةو لکن تفیض الدمع عند امتلائها و با این همه قلم ستوده رقم دست تساهل از آستین تکامل بیرون آورد و شرح وقایع صد و هفتاد و یک سال برسبیل تفصیل و اجمال احوال به صورت یادگار بر اوراق لیل و نهار نگاشت و بسیار در شاهوار در گوش اعتبار شاهان روزگار گذاشت.

بیت

کمال فهم سخن نیست در گدا طبعان‌سخن در است و تعلق به گوش شه دارد مأمول از مکارم شیم و مسئول از محاسن کرم فصحای امصار و بلغای اعصار که اهل سیرت و ارباب بصیرت‌اند آن‌که هرگاه بر سهو و خلل اطلاع یابند،

مصرع

عفو و اصلاح کار فرمایند و التوفیق من اللّه المستعان.

نظم

خدایا چو دانای رازم توئی‌به هر نیک و بد چاره سازم تویی

بساز آن‌چنان چاره کار من‌که آخر بود رحمتت یار من

چو روشن کنی شمع امید کس‌کرا زهره کان جا برآرد نفس

و گر کلبه‌ای را نخواهی تو تاب‌نه مه بخشدش نور نی آفتاب

خدایا در آن دم کازین تیره خاك‌دل و دیده پرخون شود سینه چاك

به نور پیمبر علیه السلام‌دلم را دهی روشنی والسلام الهی! بازماندگان طبیعت را که از عجز و بیچارگی به کار خود فرومانده‌اند به جذبات عنایات ازلی دستگیری فرمای! و سرگشتگان بیابان حیرت را به سر منزل مراد راه‌نمای! از دریای فضل بی‌کرانت قطره‌ای نصیب این لب تشنگان گردان و از

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۵۴

زلال احسان بی‌امتنانت جرعه‌ای به کام این سوختگان چکان.

نظم

چاره ما ساز که بی‌یاوریم‌گر تو برانی به که رو آوریم

از پی تست این همه امید و بیم‌هم تو ببخشای و ببخش ای کریم فرغ قلم التحریر عن رقم التقریر علی ید الفقیر الی اللّه الخلاق عبد الرزاق بن اسحق تاب اللّه تعالی علیهما و العیاذ باللّه من زلات القلم و هفوات الرقم و کان توفیق الأتمام و تعلیق الأختتام یوم الخمیس السابع عشرین شهر محرم الحرم.

بیت

شکر که این نامه به عنوان رسیدپیشتر از عمر به پایان رسید منت* بی‌ضنت و ستایش بی‌آلایش مهیمن بسیار بخشایش را که به مساعدت توفیق او به نهایت رسید. روش قلم تیزگام و جنبش خامه بی‌آرام در قطع منازل و طی مراحل کتابت کتاب لطایف انتساب مطلع سعدین و مجمع بحرین که مشتمل است بر کلیات بدایع و معظمات وقایع اصول ممالك معموره و اعلام مسالك مشهوره از ابتدای دولت سلطان ابو سعید بهادر خان تا انتهای فرصت سلطان ابو سعید گورکان مبنی بر دو دفتر معتبر که عمده در اول بیان خصائص احوال سلطنت صاحبقرانی تیمور گورکانی است مسبوق به ذکر مآمره چند دولت سریع الزوال که به منزله مقدمه است در آن قسم و در دفتر ثانی بیان کماهی اوضاع خلافت اعلی خاقانی شاهرخ سلطانی مذیل به نقل مفاخر چند شوکت زود انتقال نیز که به مثابه خاتمه است این نصف را ولا یخفی علی الفطن اللبیب ان هذا نوع نظم بدیع و طور جمع غریب.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۵۵

نظم

ندانم چگویم من این گفته راازین سان گهرهای ناسفته را

چه انشاست کان پرهنر داشته‌چه کاخ فصاحت برافراشته

بیان من از وصف آن قاصر است‌بیان نیست حاجت، سخن ظاهر است

چو چندین بر آن داستان شگرف‌گذشتم تأمل کنان حرف حرف

ز گنجش بسی گوهر اندوختم‌ز شمعش چراغ دل افروختم

ز الفاظ جزل و معانی بکرپر از کام شد جیب و دامان فکر بر ضمیر منیر واقفان منصف و زیرکان به صفت نصفت متصف واضح ولایح است که این تألیف منیف بر سایر کتب تواریخ به چند جهت شرف فضل و مزیت دارد:

یکی غرابت اصول قصص و وقایع که بعضی از آن تا غایت بر قلم هیچیك از منشیان و سخن آرایان گذارش نیافته و پرتو تقریر و تحریر هیچ فرد از مورخان و قلم‌گذاران برآن نتافته و آنچه به سمت ارتقام بعضی اتسام دارد به سبب اطناب که موجب املال است یا به واسطه ایجاز که مفضی به اخلال است منسوخ و مهجور مانده.

و دیگر قرب عهد و زمان که چون زمره مستمعان اکثری از اصحاب این واقعات را به تعیین شناسند. یقین که تعلق خاطر و میلان باطن و ظاهر به استماع خصوصیات صادرات و واردات ایشان بیشتر داشته باشند.

دیگر صورت صدق و مطابقه این وقایع به واقع که بعضی از آن مأخوذ از اشارت حافظ ابروست که اکثر به چشم یقین مشاهده نموده و از قرار تحقیق در قید تحریر و تنمیق آورده بود و بعضی دیگر حاوی اوراق، محرر قصبات السبق علی الأطلاق، صاعد مصاعد الدولة بالوفاق، صاحب المقامات العلیة بالأرث و الأستحقاق: مولانا کمال الملة و الدّین عبد الرزاق لازال جنابه ملجأ لفضلاء الآفاق

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۵۶

که مدت مدید در زمان دولت خاقان سعید متعهد جلایل امور بوده و در خدمت بعضی از شاهزادگان صاحب دولت تقلد منصب عالی صدارت نموده و در ملازمت بعضی دیگر راه و رسم نیابت و خصوصیت یافته، مطلقا در ثبت مجاری احوال ایشان میل و مداهنه جایز ندانسته

مصرع

چون ماه کامل در سخن، چون صبح صادق در صفا شعر

مجموعة فیها فوائد جمةو فرائد منظومة و لطایف

فیها ریاض اشرقت انوارهاو سمت الی ما لا ینال الواصف

ارجو لجامعها منال سعادةفیها شرایف بهجة و عوارف یقین که ابن تألیف بدیع که الحق درخور آن است که به خامه خورشید بر اوراق صحیفه ایام نگارند، در ضمن کثرت نسخ و تعدّد مسودات به اندک زمانی مطرح انظار متعینان روزگار و عطرسای مجالس و مجامع اکابر و اماثل هر دیار گردد.

قطعه

عشاق هر کجا رقم کلک آن نگاریابند بروی از مژه گوهرفشان کنند

هریک گرفته نقشی از آن‌جا به یادگارتعویذ جان و حرز دل ناتوان کنند و اما صورت هرزه‌گوئی ارباب حسد فی جیدها حبل من مسد و حقیقت عیب‌جوی اصحاب غرض فی قلوبهم مرض چنانچه عادت طبیعت شوم و خاصیت سیرت مذموم آن جماعت بی‌عافیت بدعاقبت است فامر لایلتفت الیه اللبیب ولا یعتد به من کان له من العقل نصیب.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۱۰۵۷

بیت

به هر سگی که کند بانگ اگر شوم مشغولمرا به سر نشود زان که سگ فراوان است و نعم ما قال المولوی فی المثنوی

بیت

مه فشاند نور و سگ عوعو کندهر کسی بر خلقت خود می‌تند و من اللّه العون انه حمید مجید.

[رقمه العبد عبد الواسع بن المطهر عفی عنه. تمت الکتاب به عون الملک الوهاب فی تاریخ رجب عمت برکاته سنة سبعین و تسعمایه بخط اقل الأنام حبیب اللّه بن ... حسام غفر اللّه ذنوبهم و ستر عیوبهم بحق محمد و آله نقلت من خط المؤلف.]

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاـعظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسـکری علیه السـلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینـوایی ضـعیف را دارد و تـو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضـعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سـپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسـند زیـد: امام حسـین علیه السـلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان

